

در برہنہ چشتا نثار بارگاہ کبریا کہ درین فن خیاں قرآن کتابست طب کلزار احمدیہ اعنی

اذا قاد عليه بر الفاضل خوجا نقشبند جامي وكيلى صاحب المولى
سكنه الله اجمعين رحمه الله تعالى

مطبع دار الفکر
در خیابان محبت و آوازه

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE3862

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد ذاتیکہ مظاہر کوئی را آئینہ تجلیات حقیقت محمدیہ سانچہ و شکر مدعیہ شارق
عالم ناموس را از خورشید لاہوت حقیقت احمدیہ نافہ جلوہ عروس غیب بہوت
قائمہ بقا کشیدہ و نشاندہای اتحاد را پرایہ عالم شہادت بخندہ آزل پرودہ است
جلوہ نخستین گنجینہ ذات او و ابتر زلیت از لایہ ہائے مدارج صفات او حال جمال
از نارسکہ نہلہ او و مقام جلوہ است از تجلی کدہ نور او و قفائے بخت فقر حقیقی
و عواد الوجہ فی الدارین جوع بسوئے عدم صلی در بار گاہ فریض سکر انبساط آرزو
و صحرای غیبت و زوال احساس عارف را عالم اسرار و غیبت آئینہ الیت از جلوہ
انوار او و قبض و بسط نرسکہ الیت از گلشنستان اسرار او تا خیالات بطون
ہائے ارواح کشیدہ مقامات لائینہ بہ تہینات رسیدہ الہی حرفہ از شناسے

CHECKED
محقق شد

بے منتہائے تو بر زبانِ خویش نمی آرم کمالِ عجز و فراوانی سازش نای تو بر تویی پیام

بیت آنجا که کمالِ کبریاے تو بود	عالم نے از بحر عطائے تو بود
مار آپہ حمد و ثنائے تو بود	ہم حمد و ثنائے تو سزائے تو بود

وقت مر رسوے کہ دیرائی حقیقت قطره است از متوج شہودش و تجلی گاہِ قدرت
 ذرہ است از صیقل طرازی و عودش سپیکرش زہر است در مظاہر حقائق اسکانی
 و دوش جوہر است از گنجینہ نہانی خلوت سردی نغمہ است از ارغون حقیقتش
 و نوای کن اشارت است از عشرتکہ معرفتش نہال موجود آرائش بوستان کائنات
 و گل شہود او پیرایہ گلزار تجلیات مشام و کمالش شہادت گاہ شاہد اطلاق و نہائش
 بازار زہودش تجلی فروزش جواہر اشراق صیقل گری لمعات انظارش جوہر نامی شمیر
 اسکانی و آئینہ خیزی اشعات تو جہانش خورشید بار مطلع اکوانی گوہر است کہ نیستان
 کن بجوہر نمائش باریدہ و مشرقیت کہ آفتاب احدیہ از منظرش درخشیدہ عالم اجمال
 خلوت گاہ شاہد او است و عالم تفصیل جلوت کدہ ظہور جمال آواز اکابر امتیانش و در
 ہر صدی شخصی پدید آید کہ تجدید دین متین فرماید و گر ہی از احوال پر خست لال
 عالم و عالمیان کشاید نفوس آل اہلارش در سخن گاہ ملکوت چندان گوشہ
 کلامہ نہ شکستہ اند کہ یسائی نورانیان جبین سائی بار گاہ شان نتوان گردید و ذوق
 اصحابش در تجلی گاہ تقدیس آن قدر سرکشیدہ اند کہ دیر و جانیان را بخاکِ پستی
 این بزرگواران جلا بخوابد خشید اما بعد فقیر حقیر وکیل احمد سکندر پوری
 نقشبندی مجددی عفا عنہ ربہ بلطفہ السرمی می گوید کہ بر مرایائی ضمائر اولوالالبصار
 اشارات علم و کمال انداختی خواہر بود کہ آفتاب فیضان مبدی فیاض تالمعین

معاون قلب انسانی گردیده هر چه بر مقتضای صفای خورشید در بازار کمال تابد
 آنرا که در بکارستان ازل نوشیدنی داده اند از ملحات آن آفتاب عالم تاب و شید
 و کس را که در شیاق التفاتی کرده اند از ضیائی مہر انجلای باطنش آفاق منور گردید
 مصداق این ذات تقدس آب کمالیت استاب سلطان طریقت بر مان حقیقت
 مہبط الوار الہی مورد برکات نامتناہی امام ربانی حضرت شیخ احمد سہروردی
 مجدد ملت ثمانی علیہ الرحمۃ است کہ از ظہور انکشاف صبح شہور در آفتاب اسرار
 تقدیس لودہ و ہر جاوہ انوار قدس کہ در دیدہ تکوین مخفی بود از آیاتہ خویش و انوار

قصہ

<p>ز ہی خیال تو مرآت قدس نورانی لوا مع دل تو نور بار صبح و جود نگار صورت تو کار نامہ ایجاد خمیر پای تو آب و رنگ نور بستا دقایق تو ہم آواز لوح محفوظ است و میکہ نور خمیر تو لعلہ ریزان شد ہوائی مقدم تو صبح جنت فردوس نسیم گلشن فیض تو مایہ اشباح شہود از رخ تو راز دان لطفیکے ثبات کون ز تکوین تو بستا پایہ ز ہی جمال تو الماع آفتاب قدیم</p>	<p>نہی جمال تو مصباح نور یزدانی سوا طبع رخ تو آفتاب عرفانی صیر خامہ تو نقش بند اکوانے خمیر پاک تو مرآت لہ و برحقانی حقائق تو ہم آہنگ راز متزلانی خرد چو دیدہ خفاش گشت ظلمانی و رانی محل تو عند لب رضوانے شمیم گیوے خلق تو طبع روحانی وجود از دل تو محو سر و حدانے ابر شکوہ ز ظلم تو جوہر فانی نہی جلال تو شراق نور حمزہ</p>
---	---

تکلم تو نواسنج از ترانه کن
 رموز لوحه غیبی عیان فیضش
 لموع نیز فیض تو لمعه اشراق
 بآن خدای که در کارگاه لم یزل
 بلعه ریزی اشراق نیز زمین عقول
 به سطح باطن و قعر محدب افلاک
 بعقل نقش طرازی که صفائح خاک
 بصانعی که کشد بر لوح اصلاک
 بجوشش تلبیه محران بیت الله
 بگر می لغات شرار سوزش عشق
 که ذات است ز مشکوه احمد مرسل
 مقام پاک تو اوزنگ کعبه دیدار
 مقاصد تو تحیر در مزاج عقول
 بجگاه فیض تو اشراق آفتاب کمال
 بجات تو که رموز کتاب محفوظ است
 معادقت بهگی عقد های لایحل
 کسی را ز تو پی می برد به عالم کون
 به شهابه بین بل من که نشخو عصیان
 بجای سینه من

تبسم تو شکر خند صبح امکانی
 خطاب تو ریح آمد مدام ربانی
 سطوع اختر خلق تو لطف یزدانی
 گزید جوسر ذات شرف روحانی
 که کارگاه جهان رکنت نورانی
 که سقف گشته باوج خیام اکوانی
 کشید از قلم صنع نقش بلدانی
 شیون منقلب است طباع دلدانی
 بز بطنی عاکف ان لبنانی
 به شوخی از لی جمال نورانی
 فروغ بخش دل کائنات امکانی
 مسیر قدس تو افلاک بزم یزدانی
 مطالب تو دقایق فروش یونانی
 فروغ روی تو خوشید نور سجانی
 بکرب طبع فرد خون دین کرمانی
 خواص تو تحیر فروش لغاتی
 که گشت مرشاس موز قرآنی
 بود طبع الهی لوح بیستانی
 کتابداری بر نور خورشیدانی

چون میفرموده اند
 ۱۲

<p>گداز جوهرم از بارقات الهامی مطالع تن من سازم جوهره ذات شوارق ازلی از دلم درختان کن سواطن طلبم جلوه گاه موکب تو امید هست مرا که ز فروغ لطف خویش برین فناء عاجز از التفات بین</p>	<p>تباب سینه ام از ساطعات عرفانی طولع دل من کن شروق سبحانی بوارق ابدی از نسیم ستابانی بوطن دل من با تو در دم رانی رخم پرشت قیامت چو غور خشتانی کتاب روی و دلش باب ملک عرفانی</p>
<p>از آنجا که بعضی اعیان مشارالیه بلبان سبب غشاوت بشری ایراداتی چند بر کلام حضرت مجدد و علیا احرست نگاشته با بهتر از نسیم توفیق ایزدی ازان رجوع آورده آن را قابل تلف انگاشتند فاما درین مان به تمسک همان کلمات مرجوع عنها بعضی حضرات بر صبح طرازی جوهر وجودش التفات نکرده زبان بلی گوهری ذاتش کشاوند و حجب نکویش مانع سواطع آفتاب کمالش گردانیدند صفاتی طاهرش را نه دریافته اند که بچه تربیه درخشیده است و کلام معجز نظامش انداخته اند که بچه پاکیزه رسیده اشارت بر معنیش را نبخیده اند که چه بلاغت ان صرف کرد و محاسن عبارتش را نفهمیده اند تا معنی حق دران ولایت نهاده که اندامه مسکین بجای آن که در بیان دل پیوده است و عقد است غوامض عبارات در بیان غرور و خرد و ان کشفه غرض است که تراب منزهات از لوه اعتبار بلند از در خانه این کارستان با صفای از من خاشاک پرواز دین چون اسد و کره دین رسیده که بچه نامیده شد و دل غوامض کنایات مکتوبات شماره که در کارستان اشکال پاک کرد که ساکنان بی سی</p>	<p>بعضی از حضرات بر کلام حضرت مجدد و علیا احرست نگاشته با بهتر از نسیم توفیق ایزدی ازان رجوع آورده آن را قابل تلف انگاشتند فاما درین مان به تمسک همان کلمات مرجع عنها بعضی حضرات بر صبح طرازی جوهر وجودش التفات نکرده زبان بلی گوهری ذاتش کشاوند و حجب نکویش مانع سواطع آفتاب کمالش گردانیدند صفاتی طاهرش را نه دریافته اند که بچه تربیه درخشیده است و کلام معجز نظامش انداخته اند که بچه پاکیزه رسیده اشارت بر معنیش را نبخیده اند که چه بلاغت ان صرف کرد و محاسن عبارتش را نفهمیده اند تا معنی حق دران ولایت نهاده که اندامه مسکین بجای آن که در بیان دل پیوده است و عقد است غوامض عبارات در بیان غرور و خرد و ان کشفه غرض است که تراب منزهات از لوه اعتبار بلند از در خانه این کارستان با صفای از من خاشاک پرواز دین چون اسد و کره دین رسیده که بچه نامیده شد و دل غوامض کنایات مکتوبات شماره که در کارستان اشکال پاک کرد که ساکنان بی سی</p>

بعضی از حضرات
بر کلام حضرت
مجدد و علیا احرست
نگاشته با بهتر
از نسیم توفیق
ایزدی ازان رجوع
آورده
آن را قابل تلف
انگاشتند فاما
درین مان به تمسک
همان کلمات
مرجع عنها
بعضی حضرات
بر صبح طرازی
جوهر وجودش
التفات نکرده
زبان بلی گوهری
ذاتش کشاوند
و حجب نکویش
مانع سواطع
آفتاب کمالش
گردانیدند صفاتی
طاهرش را نه
دریافته اند که
بچه تربیه
درخشیده است
و کلام معجز
نظامش انداخته
اند
که بچه پاکیزه
رسیده اشارت
بر معنیش را
نبخیده اند که
چه بلاغت ان
صرف کرد
و محاسن عبارتش
را نفهمیده
اند تا معنی حق
دران ولایت
نهاده که اندامه
مسکین
بجای آن که در
بیان دل پیوده
است و عقد است
غوامض عبارات
در بیان غرور و
خرد و ان کشفه
غرض است که
تراب منزهات
از لوه اعتبار
بلند از
در خانه این
کارستان با
صفای از من
خاشاک پرواز
دین چون اسد و
کره دین
رسیده که
بچه نامیده
شد و دل
غوامض کنایات
مکتوبات
شماره که در
کارستان
اشکال پاک
کرد که ساکنان
بی سی

آه شب و گریه سحر کلام ده
انگهی خود ز خود بخود را هم ده

[illegible]

الَّذِي يُرِيدُونَ وَآتَاكَهُ الْعِلْمُ بِاللَّهِ تَعَالَى قَالَ بَنُ مَسْعُودٍ لَيْسَ الْعِلْمُ بِكَثْرَةِ
 الرِّوَايَةِ إِنَّمَا الْعِلْمُ الْخَشْيَةُ وَالْعَمَلُ بِمَا فِيهِمْ إِنَّمَا الْعِلْمُ نُورٌ يَقْدِرُ لَهُ اللَّهُ وَالْقَلْبُ
 علما و باطن علم باطن ابر کتاب سنت عرض کنند زیرا که نزول حقائق و ارباب لایات در
 شریعت و حقیقت منافات نیست از پیشینیان بسی ارباب صدق و صفا جامع حقیقت و
 طریقت گذشته اند مثل جنید بغدادی و شیخ عبدالقادر جیلانی و ابن فارض
 و شمس الدین بابل مالکی و علی بن فاضل و شیخ محی الدین بن عربی و شیخ شهاب الدین
 سهروردی و خواجہ محمد پارسا نقشبندی و شیخ مجددی و شیخ ثانی و دیگر اکابر رحمۃ اللہ
 علیہم کہ ذکرشان موجب طاب است در حدیث و اوست العلماء و رتبه الانبیاء
 سائیس اینست کہ علمای ظاہر و معارف و ارث انبیا بوده اند زیرا کہ داشت بنوہ بر دو
 قسم است اول داشت ظاہری دوم داشت باطنی پس اول شریعت صاحب
 علوم کتبہ ظاہر و تہ اندوختل حقیقت و ارث علوم و ہیئہ باطنیہ شریعت منبع عبارات
 ظاہرہ است و حقیقت منبع اشارات باطنیہ زیر عبارات شرعیہ من حیث الاشارات
 احکام و معارف و حقائق بوده اند کہ حق تعالی جل شانہ اوصیٰ یقین ابران اطلاع داد
 پس از باطن عبارات اشارت لایح شود از ظاہر عبارت و حدیث و اوست فضل
 العالم علی العالمہ کفصلہ علی امتی درین حدیث ما و از علم علم مع و شرار و طلاق
 و حقائق و غیرہ نیست بلکہ علم باطنی و قوت یقین است امام شافعی باوصف جلالت و تربت
 باشیبا ان اعی می نشست و از مسائل می پرسید از امام شافعی پرسید کہ مثل شما
 ازین بدوی سوال کند امام فرمود ہذا اوفیٰ لما علمنا کہ عشتیبا بدوی ضی اعتر
 اعی بود چون از اعی مثل شافعی امام لائمه سوال کنی پس عظمت شان ائمہ اہل تصوف نگریست

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين

ابن تیمیّه جلی انکار این اجتماع وار و دومی گوید که شیبیان بعهد شافعی نبود مگر این انکار قابل
اعتقاد نیست زیرا که امام اسلام مثل قشیری و ابن جوزی قابل با جمیع بوده اند چنانچه
ابن جوزی نقل کرده که امام احمد و شافعی بر شیبیان گشتند امام احمد گفت که ازین راجی
سوالی می کنم بینم چه جواب میدهند شافعی منع کرد امام احمد باز نیامد پرسید که اگر شخصی
چار کعبه نماز گزارد و در سجرات اربعه سهو کند پس کدام او را لازم می شود شیبیان گفت
بر مذہب من یا بر مذہب ایشان امام احمد گفت که این هر دو یک مذہب بوده اند شیبیان
گفت که نزد شما لازم است که دو کعبه نماز گزارد و سجده سهو کند و نزد من این شخصیت که قلب با
خافل است بر دو واجب است که قلب خود را عقاب کند تا مرتکب این غفلت نشود امام احمد
پرسید که اگر کسی مالک چهل گوشتد گوید و بر و خیال گذشت پس چه کند شیبیان فرمود
که نزد شما بر یک گوشتد لازم آید و نزد من بنده با وجود مالک نینار مالک کلامی نمی شود
از استماع این کلام امام احمد از هوش رفت هر گاه به هوش آمد امام احمد و امام شافعی راه
خود گرفتند امام مجتهدین مثل شافعی و غیره برین معنی اعتراض دارند که علمای باطن را بر علمای
ظاهر فضل است **امروم** تابعین رضی الله عنهم چنانکه جمله علوم را از صحابه آموختند و فنون را
به تبع تابعین تعلیم کردند همچنین علم زهد و معامله و احوال و اجتهاد و عبادت احسن بصری
و مالک بن نینار و ثابت بنانی و مطرف بن عبد الله و اویس قرنی و بیج بن خثیم و جهم
از امام زهد و عبادت و حفاظ طریق معالمت بودند حسن بصری امام الائمه بود و برود
علوم اختصاص مخصوص محبت غالب بود و بر مذہب تصوف با شذلات و عبارات
شاهد بود و برای علم باطن و تصوف و نسک اصحاب خاص و شریعت مثل عبد الواحد بن زید
و مالک بن نینار و غیره بعد حسن بصری در علوم مخصوص محبت و وجود و صفاتی از کار علوم

امروز در این وضع است که کثرت در احوال و عبادت

اسرار و استار عبد الواحد بن زید و دیگران گوئی سبقت بر بود و عتبت الغلام و رباح قفسی
و جان حمیری و موسی اللاح و احمد بن عطاء الله و غیب و متصفین و ناک اقتدایش
فرمودند ازین بزرگواران در علوم محبت و تصوف اخبار و حکایات بر زبانها مشهور و معروف
است بعد عبد الواحد بن زید احمد بن عطاء الله گنجی میرسد تصوف گشت دستاویز این فن
گردید و در احوال تصوف کلم فرمود و در انجم خانقاهای وقف کرد که در مقبدرین مریدین و متطهین
عن الدنیا گرد آمدند و مذنب تصوف مذنب متفرد بر سوره و احواله و خائنه و ظاهرو و باطنه
گردید و طرق تصوف از طرق دیگر علوم و مسوالت قبائل گشت پس متصفین در بیع مجسم
و از او توحید و معالیه و اسرار و حضور و از کار و شواهد و انوار و وجود کلم فرمودند پس
مذنب تصوف از وقت تابعین راج یافت مریدین آن را دست بدست گرفتند و در دست
ترنج و نقادش در پس خالق تصوف طبقه بعد طبقه و عصر بعد عصر و وقتا بعد وقت
هل من من زید در امصار و دیار راج کلی یافت بعد احمد بن عطاء الله بن عثمان بر سواد
تصوف گشت متصفین و ناک دست بیعت اتباع دادند احمد بن عثمان از احمد بن
عطاء الله عبارت و وقت معنی گوئی سبقت بود و ذات مقدس خود را به مذنب
تصوف نصب کرد و حکمانی که خانقاه گونیدش بر مریدین وقف کرد و بر ایشان متصفین
بیان می فرمود و طبقه متصم حضرت ایشان اطالب داشت تا خلق قرآن بان کشاید مگر حضرت
ایشان انکار فرمودند پس به بغداد مجوس کرد و ابوا احمد بن حنبل و ابی یسحق بوطحی در سن
در زمان احمد بن عثمان در بصره جماعتی از متصفین بر و شل حمویه و ابی بکر عشتی و ابی عبد الله
ابجال و غیره که خود را عسانیه می گویند مذنب به الی انسان و ابو حامد عطاء الله و سید و اولاد
و بعد ایشان بوده و در عبارت تصوف و اشارت توحید کلام حسن بر زبان می آورده و می فرمود

مَنْ ذَكَرَ نِعْمَةَ اللَّهِ وَقَلَّ يَمِّمْ مَسْتَمِ لِنَسِي عَمَلَهُ وَمَنْ ذَكَرَ اللَّهَ
 بِرَكْنَتِ اسْتَقَالَ دَمْتِ اَنْتِ سَابِقَهُ اَوْرَاكُنْ غَلْ خُوْرَا اَنْتِ شَرِكُنْ دِهْرَكِ اسْتَقَارَا
 نَسِي نَفْسُهُ مَخْوَانَهُ يَا اَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا اِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ
 اِيْكَ نَفْسِ خُوْرَا اَنْتِ شَرِكُنْ اَهْلَ الْكِتَابِ بِيَا يَنْدِ بَرْسِي كَلِمَةٍ كَسِيَانِ
 بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اَلَّا تَعْبُدُوْا اِلَّا اللَّهَ بَعْدَ خَيْرِ اَنْتِ سَوَاجِي وَرَفْعِ اَدَبُو
 ا د شمار اربست پيش كنيد مگر خدايے تعالے را * * *
 كه در سن كلام و تصوف تعبد مد طولاني داشت درين وقت سري سقلى و اسحاق
 ببا ن و حداد كبير و ابو حمزه بغدادى و حارث بن اسد الحماسى و احمد بن سروق
 و ابو الحسن نوبختى و ابن ابى الورود و نصر بن جابر و حسن بن مثنى و احمد بن عمرو بن ابى حاتم
 و شامخى و بن جيثمه رحمهم الله بودند كه هر يكى از ايشان در سماء تصوف آفايى بود
 و بسبب صحت مذهب و حقائق تصوف قبوليتى در خاص عام مى داشتند و جميد
 بن محمد درين وقت از مردين به مجالس سن سوجى رح بود و بعد سوجى ابو حمزه
 كه از شگردان سن سوجى بود و سوجى ابو حمزه را استادمى گفت ابو حمزه مقبول
 معروف در تصوف بود و او را حلقه در جامع بود كه در آن متصوفين جمع مى شدند و
 اهل اين مذهب بگردى آمدند و ابو حمزه را امام بن جنبل و رسالت باين طوطى
 مى كرد يا صوفى ما تقول فى مسئلة كذا و كذا كمال
 تصوف و غرائب امور درين وقت بشر بن حارث و معروف كرخى و سري سقلى
 و محمد بن منصور طوسى و سن سوجى را بود و سرگاه ابو حمزه در جامع نشست و مجلس
 او حارث بن اسد الحماسى و احمد بن سروق و جميد بن محمد و غيره رحمهم الله

در سقلى
 در سقلى

جمع می شدند و تصوف در کمال بود و ابو حمزه در سبط علوم معارف از استاد
خود که حسن موحی بود قدیمی بیش و هشت بعد وفات ابو حمزه ابو القاسم
جنید بن محمد در جامع بجا نشاندن تمام متصوفین و طایفه اتباعش در آمدن
کلامش اجماع و اعرف و احسن از کلام استاد و استاد است و او شن بود و بر
اقوال خود گوئی سبقت بود معاصرین بر امامت و جلالت او در فن تصوف
نبردند درین وقت بر صفویه از دست فرقه طائیفه که قصه اش
طویل است حیفی رفت تا آنکه گروهی از متصوفین مجوس گردیدند این سانچه در
۲۶۲ هجری بجمعی اتفاق افتاد درین فتنه مجنونی عظیم بر صحاب بشیر بن الحارث
و معروف کرخی و سری سقطی و غیره افتاد چون فتنه فروشت جنید بن
محمد تزیب ده مسند مذکره مذموب تصوف گردید بقیه مشایخ پروانه وار
گردش جمع آمدند مثل ابی العباس بن سرق و امیل بن کبراکری و موسی الحفا
و ابی جعفر الحاکم و ابراهیم النہادی جعفر بن زبیب و ابی محمد الحدری و ابی
احمد القلانسی و یعقوب الزیات و ابی العباس بن عطاء و غیر هم جمع شدند ایشان
افصح مشایخین در علم تصوف بودند و صفائی احوال متوحید و مواعید و موارد مشابه
و حضور کلام کردند و در علوم خود اشارات لغز وضع کردند تا بجز ایشان کسی دیگر
نه شناسد و حقائق تصوف از نا اهل محفوظ ماند این وقت سرئی و نیا از ائمه متصوفین
و مشایخ کبری ممبر بود و آفتاب علم تصوف بر دایره نصف النهار تابان بود
طایفین در اکتساب یقین و اخلاص و توکل و زهد و صبر و تهجد و فی الخلد
و الحبه بهر بلوغ می کردند هر گاه بایشان در معرفت بحقائق تصوف مملکت تمام حاصل

واضع الموزع علی ۱۷ بود

اشارات دقیق در توحید و معرفت بیان فرمودند تا آنکه در غراب علوم تصوف بکے
 بر دیگرے سے افزود و در اندک زمان علم تصوف بہ رموز و اشارات مثل سائر
 علوم بلکہ ادق و خفی و اعزازان گردید و این علم مخصوص متصوفین گشت پس
 ایشان در جمع و تفریق و فرق اول و فرق ثانی و فتن و بخت و سحر و شادی
 و حضور و مراقبہ و خفا و کشف و موارد و موجبات و شواہد و طلوع و احوال
 کثیرہ کہ متعلق بمعانی قلوب و اسباب خوبست کتب و رسائل مہزون فرمودند
 و این علم در بلاد و مہار شائع گشت و کثرت جماعت مشائخ تصوف گردید و کاتبان
 و رسائل میان عارفین تحریر یافتند و ہر یکی از ایشان بردگے و تفوق با نہا
 و قانع اشارات تصوف جہد بلین می فرمود تا آنکہ بہ فیض محمد بن عبدین محمد
 شہر قزوین و جنوبا و شمالا از انوار تصوف منور گردید تقریبات تہ بھری
 ازہ بسط رشک مطالع شمس بود مگر چون ہر کمالی راز والی است اکثری
 مشائخ قبل بہ بعد نہ مذکور بسیر رضی عنہ عنوان تشریف فرما شدند
 امر سوم علمای باطن کہ ایشان را حق تعالی جل شانہ بر حقائق معارف و حکم
 اطلاع دادہ گاہی تصنیفی کنند کہ بہر بعض مقامات شش و امی اہل باطن ہیچ یکے
 از اہل ظاہر نہ رسد چہ در ظاہر عبارتش اشکالات و رموز معلقہ باشد کہ بجز ناخن
 علمای باطن دیگرے آزمائہ کشاید مثل غنیۃ الطالبین و بعض تصانیف حضرت
 سیدنا شیخ عبد القادر جیلانی رحمہ صنفات شیخ محی الدین بن عربی و ابن فارض
 و ابن سبعین و ابن جلا و عقیقہ تلمانی و مہلکات ایما و غزالی و مفید و نفی و
 تنویر و مصونہ علی غیر اہل باطن و خفیۃ علی اہل باطن و مصونہ علی اہل باطن و مصونہ علی اہل باطن

اسم نفوس و حقایق
 از عبد بن محمد بن
 در بخت و فتن و سحر و شادی
 و حضور و مراقبہ و خفا و کشف
 و موارد و موجبات و شواہد و طلوع و احوال
 کثیرہ کہ متعلق بمعانی قلوب و اسباب خوبست
 کتب و رسائل مہزون فرمودند
 و این علم در بلاد و مہار شائع گشت
 و کثرت جماعت مشائخ تصوف گردید
 و کاتبان و رسائل میان عارفین
 تحریر یافتند و ہر یکی از ایشان
 بردگے و تفوق با نہا و قانع
 اشارات تصوف جہد بلین می فرمود
 تا آنکہ بہ فیض محمد بن عبدین محمد
 شہر قزوین و جنوبا و شمالا از انوار
 تصوف منور گردید تقریبات تہ بھری
 ازہ بسط رشک مطالع شمس بود مگر
 چون ہر کمالی راز والی است اکثری
 مشائخ قبل بہ بعد نہ مذکور بسیر رضی
 عنہ عنوان تشریف فرما شدند

امر سوم علمای باطن کہ ایشان را حق تعالی جل شانہ بر حقائق معارف و حکم اطلاع دادہ گاہی تصنیفی کنند کہ بہر بعض مقامات شش و امی اہل باطن ہیچ یکے از اہل ظاہر نہ رسد چہ در ظاہر عبارتش اشکالات و رموز معلقہ باشد کہ بجز ناخن علمای باطن دیگرے آزمائہ کشاید مثل غنیۃ الطالبین و بعض تصانیف حضرت سیدنا شیخ عبد القادر جیلانی رحمہ صنفات شیخ محی الدین بن عربی و ابن فارض و ابن سبعین و ابن جلا و عقیقہ تلمانی و مہلکات ایما و غزالی و مفید و نفی و تنویر و مصونہ علی غیر اہل باطن و خفیۃ علی اہل باطن و مصونہ علی اہل باطن و مصونہ علی اہل باطن

تصانیف از سائر شیخ محی الدین بن عربی و ابن فارض و ابن سبعین و ابن جلا و عقیقہ تلمانی و مہلکات ایما و غزالی و مفید و نفی و تنویر و مصونہ علی غیر اہل باطن و خفیۃ علی اہل باطن و مصونہ علی اہل باطن و مصونہ علی اہل باطن

از رسال غزالی و آداب المریدین شیخ نجیب الدین سحروردی وقوت القلوب
 ابی طالب مکی بعض کتوبات جلد ثالث حضرت مجدد الف ثانی و دیگر ائمه سلوک
 امام شعرانی در یقوت و البحر ابر این بیان را بحال ضاحت تکمیل نموده اند
 از شیخ محی الدین عنی نقل می کند اعلم ان اهل الله لم يضعوا الاشكال
 التي اضطكموا عليها فيما بينهم لانفسهم فانهم يعلمون
 الحق الصريح في ذلك وانما وضعوها منعا للذهيل
 بينهم حتى لا يعرف ما فيه شفقة عليه ان يسمع شيئا لم يصل
 اليه فيذكره على اهل الله فيعاقب بحرمانه فلا ينالها
 بعد ذلك احد اطرافه است که هر که در راه صوفیه نشسته مخفی می گردان
 اصطلاحات خود بخود بداهت مکتوف می گردد حتی کانه الواضع لذلك اصطلاح

بجای دیگر علوم مثل نحو منطق و حکمت که بدون زحمت تعلیم و تعلم عبور بر اصطلاحات آن
امکان ندارد اگر اهل انکار از جاوده حد برآیند و طریق اهل السد برگزینند
این انکار و حد و روش و همان اصطلاح بر زبان حال و قال ایشان جاری گردد
که بر زبان این طائفه جاری است آنچه این قوم می گویند همه از تعلیم الهی است
که بر قلوب شان از مبدء ریاض مطابق شریعت می ریزد حق جل شانزه فرماید
عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ کسانیکه هرگز از رشته مدار علم بظاہر حال
داشته اند در ایشان استعداد این معنی نیست که از مبدء ریاض اکتساب الوار
علوم نمایند فکر هر کس بقدر سمیت اوست اشتباه اگر علوم صوفیه مقصود
می بود پس ائمّه مجتهدین دین باب توجه می کردند لیکن از ائمّه مجتهدین هیچ یکی
در تصوف ساله نه نگاشته اند اشتباه ائمّه مجتهدین به وجه التفات با شاعت
علم تصوف نکردند اول اراض تلو به در زمین ائمّه شائع شده بود تا ضرورت
بیان طرق علاج داعی باشد چون ریا و حسد و کبر و عجب و غل و حقد ظاهر شد
دین باب رسائل مستقله بدون کرده شد و وهم ائمّه مجتهدین با عظیم متوجه بودند
از آن فرصتی نیافتند تا بامر دیگر متوجه شوند همچون جمع اوله شیعیان
و بیان ناسخ و منسوخ و مفصل و مجمل و تحفید قواعد نامردم بآن متوجه شوند اگر قواعد شریعت
که از آن مجتهدین محمد کردند نمی بود کس عمال طاهره و باطنه را نمی شناخت
پس اشتغال ائمّه مجتهدین باین سوا اهم بود به نسبت تالیف سائل بعلم تصوف اشتباه
صوفیه بظاہر کتاب و سنت چرا متوجه نشدند آیا این امر ایشان را کافی نه بود
استباه چون صوفیه صافیه تحصیل علم باطن پرور شدند لهذا توجه این طائفه

استبانه اگر علوم صوفیه مقصود می بود پس ائمّه مجتهدین دین باب توجه می کردند لیکن از ائمّه مجتهدین هیچ یکی در تصوف ساله نه نگاشته اند اشتباه ائمّه مجتهدین به وجه التفات با شاعت علم تصوف نکردند اول اراض تلو به در زمین ائمّه شائع شده بود تا ضرورت بیان طرق علاج داعی باشد چون ریا و حسد و کبر و عجب و غل و حقد ظاهر شد دین باب رسائل مستقله بدون کرده شد و وهم ائمّه مجتهدین با عظیم متوجه بودند از آن فرصتی نیافتند تا بامر دیگر متوجه شوند همچون جمع اوله شیعیان و بیان ناسخ و منسوخ و مفصل و مجمل و تحفید قواعد نامردم بآن متوجه شوند اگر قواعد شریعت که از آن مجتهدین محمد کردند نمی بود کس عمال طاهره و باطنه را نمی شناخت پس اشتغال ائمّه مجتهدین باین سوا اهم بود به نسبت تالیف سائل بعلم تصوف اشتباه صوفیه بظاہر کتاب و سنت چرا متوجه نشدند آیا این امر ایشان را کافی نه بود استباه چون صوفیه صافیه تحصیل علم باطن پرور شدند لهذا توجه این طائفه

صوفیه بظاہر کتاب و سنت چرا متوجه نشدند آیا این امر ایشان را کافی نه بود استباه چون صوفیه صافیه تحصیل علم باطن پرور شدند لهذا توجه این طائفه

خوش گفت آنکه گفت

<p>شود پیدای هزاران خرق عادت گهی بر دل نشیند که بر اندام جز آن کبر و ریاء و عجب مستی تو فرعون و این دعوی خلعتی است من خود را درین علت گرفتار</p>	<p>ز ابلیس لعین بے مشبهات اگر از دیوارت آید گاه از بام کرامات تو اندر حق پرستی کرامات تو گردد خود نمائی است همه روی تو در خلق است ز نهائ</p>
<p>حضرت مخدوم الملک بهاری رح در مکتوب به شتم می فرماید که کدور محل ولایت باشد با کرامت آرام گیر و خود حاصل کرامت نشناسد از بهر آنکه صندل بر دو چیز و هر چیز که ضدین باشد روان باشد که حکم این یک حکم آن دیگر باشد تحقیق ضدیت را بزرگان کرامات بدین چشم نگذرد و یک از ایشان گفت است که بت اند عالم بسیار است یحی از بتان کرامت است تا کافران بت تعلق کنند اعدا باشند چون از بت تبر کنند اولیا گردند بت عارفان را کرامات است اگر با کرامات بیاریند محبوب معزول گردند و اگر از کرامات تبر کنند مقرب گردند و موصول گردند عزیز گفت است قطع</p>	<p>ز ابراهیم اجنت الفروغس یابیز گاه لطف او را عام و خاص نیک بیابند</p>
<p>عاشقان را لذت اندر قعر زندان و بس قهر او پیش فتن کای مردان است و بس</p>	<p>از نیجاست که چون خدائے عزوجل مرایشان را چیز از کرامات پدید آرد اند دل ایشان خضوع و خشوع زیاده گردد و فل و تواضع بیش از آن باشد که بود و ترس و خوف زیاده از آن گردد که بسو سلطان العارفين ابو یزید بسطامی قدس الله سره اخیر</p>

علائی بن علی بن ابی طالب
بنی برین کا خدم الملک کورین
خود در تصرف درین است
باید که در صورت جبر
بشیخ لعین متاعش
خود زنده اند و شیخ از
مطهر علامت بنده از
است فرزند آن
از صفات بهار و بار
از دانش بهار و بار
بزرگ است او را و در
عجب الدین از دنیا
نورس الیاد بیان
بجملت کسر کرده
۱۲ × ۱۲ × ۱۲

در سفر خویش بر لب آب رسیده که کشتی نداشت در خاطرش گزشت که فی
 کشتی چون گزدم در حال ای در میان آب پدید آمد فریاد بر آورد که المکر المکر
 و باز گشت و اینجا ستریت لطیف و آن آنست که صحت ولایت متعلق است
 با عرض از غیر دوست و ترک نادون بحیب و ترک واخذ ضد اند و اقبال و عرض
 مخالف یکدیگر اند چون کرامات اقبال کرد و کرامات دید و بران عمت کرد و از
 مکر ام عرض نمود و به غیر دوست اقبال کرد و لا ولا یز مع الاعراض ولایت
 با عرض هرگز نبود در مکتوب و هم مذکور است در معجزه اظهار شرط است
 و مکر است کتمان شرط است و دیگر آنکه بدانند که این معجزات است پیش از
 آمدن خبر دهند از معجزات اما اولیایان بدانند که این کرامات است و از فتن کرامات خبر
 ندارند پیش از آمدن کرامات خبر دهند و این بیان اصل است که ولی راجع
 ولایت ثابت نگردد و ناخوشتن را کمترین همه خلق ندانند چون خوشین و چندین
 او را دعوی کرامت کی بود و چون دعوی نباشد از آمدن و رفتن کرامت چه
 خبر دارد و گفتند هر کرا از حق جز حق چیزی یاید او را مقام ولایت نیست چون
 دعوی کرامت کند از دوست و خود دوست خواست پس این ولایت باشد
 نه ثبوت ولایت باز در همان مکتوب می فرماید اما اتفاق کرده اند مشایخ این طائفه
 و جمله اهل سنت و جماعت بر آنکه روا باشد که فعلی ناقض عادت مانند معجزه انبیا
 و کرامات اولیا پدید آید بر دوست کافر و کس را اندر کذب و بی شک نیفتد
 و این چنان بود که فرعون چهار صد سال عمر یافت که دس را اندر ان بیان
 یسبح بیماری بنمود آب از لیس و ببالا رسید و چون لوبالیتا و آب

معجزات است از توفیق
 نفع بخالت و انبیا
 با سواد و انبیا
 و کرامات انبیا و ائمه
 از حد کذا فی مصلحات
 و شیخ اکبر ۱۲

بایستاد و چون او بر فت آب بر فت پیچ عاقل را اینجاست به نیفتد در آنکه او و نحو
 خدای می کرد زیرا که همه غصه متفق و مقررند که خداوند جسم و جوهر و خورنده و خمیند
 و رنده و آینده و گوشت و پوست نیست و اگر چنین افعال ناقض بر وی بسیار
 پدید آمد پس هیچ عاقل را بر کذب و دعوی او شک نبود و شبهه نیفتاد و
 زیرا که اگر چنین چیز از خطای عادت که بر وی پدید آمد که را شبهه خواهد گفتند
 هزار چیز ظاهر که بر وی پدید آمده است شاهدست بر کذبانی و آن شبهه را
 دفع کند و مانند این را حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم که مرصاد قنانت
 خبر داده است که اندر آخر الزمان و جال خواهد آمد سخوی خدای خواهد کرد و که
 آنکس که بختی بر رست و می که بر چپ می رود آیین که که بر رست بود
 با نگاه نسیم بود و آنکه بر چپ و سه بود و جگاه عذاب بود و گوید این بهشت و آن
 و دوزخ هر که بن آیین بسیار داور اندرین بهشت اندازم و هر که بن آیین بسیار داور
 اندرین دوزخ اندازم و حق تعالی بهت و می که را بر اندوی که را بر زیاده
 آیین به که یاد کردیم مانند معجزه و کرامات است و حق تعالی همه دشمن را به
 از بهر آنکه اینجاست به نیفتد که هر که هست و اند که هر که بر خورشید خدای نبود و آن
 خدای نبود و خورنده و خپنده خدای نبود پس این استدراج و مکر نبود و معنی استدراج
 آن بود که ایشان هر چند بے حرمتی کنند ایشان را با آسانی و برادر و تاه
 بے حرمتی و قمر دی خوشی هلاک شوند چنانکه با فرعون کرد اگر مراد آب روان
 نکرده اند و خدای باز گشته و معنی مکر آن باشد که نجات نماید و هلاک آرد
 و عز نماید فل آرد و بدی نماید و سلال آرد با عدل این صفت باشد یعنی هر که دشمن را

چیز ازین معنی بدین همه استدراج و مکر باشد پس این سه گونه اند انبیا را و بدین
 اولیا را و بدین و اعدا را و بدین اما انبیا را معجزات باشد و اولیا را کرامات باشد و
 اعدا را مکر و استدراج باشد باز در همین مکتوب تحریر می فرمایند تا یکی از مشایخ
 چنین گفته است رحمه الله علیه که بت اندر عالم بسیار است یکی از بنان این طائفه
 کراماتست تا کافران را بابت تعلق بود اعدایا شنید چون از بت روزه گردانند
 و بت را کنند اولیا گردند همچنین بت عارفان کراماتست اگر با کرامات سکون گیرند مجرب
 گردند و اگر از کرامات اعراض نمایند و بت را کنند مقرب و کثوف گردند

هرگز نشود اے بت بگزیده من	مهرت ز دل و خیالت از دیر من
گرازی پس مرگ من بجوئیابی	آن ذوق در استخوان بوسید من

و این سرانست که در مکتوب تحریر افتاده است که صحت ولایت متعلق با عرض اخیر
 دوست و ترک مادون حبیب و ترک و اخذ هر دو صند اند چون بکرامات اقبال کرد
 و کرامات دید و بر کرامات اعتماد کرد از دوست اعراض کرد و بغیر دوست اقبال نمود
 و اَبَقَاءُ لِّلْوَلَاءِ لَا يَتَرَفَعُ الْاِعْرَاضُ عَنِ الْحَبِيبِ وَلَا اِقْبَالُ لِي غَيْرِ الْحَبِيبِ
 نقل است که وقتی سلطان العارفين خواجه بایزید ببطامی را و سرفرازی پیش آمد که
 بکشتی باید گزشت و کشتی حاضر نبود در خاطرش آمد که چگونه گزرم در حال پدید آمدن
 آب راه پدید آمد فریاد برآمد گفت المکر المکر و باز گشت و گفت

من بگرامی قیامت خون خرم برآمدم	حوی شیر از انما کوشش بر کوش بود
و دیگر برین معنی اشارت کرده است	
حاشا که دلم از تو جدا نخواهد شد	یا با کسی دیگر آشنا نخواهد شد

این کلام از دست اخیر
 خواجه بایزید است
 که در ولایت یافت می شود

از مهر تو بگسلد کردار دوست و ز کوی تو بگذرد کجا خواهد شد

اے برادر آخر شنیده که ان الحُب اَقْلَهُ حَيَوتُهُ وَاخِرُهُ مَمَاتُهُ
وَاَوَّلُهُ خَطْلُهُ وَاخِرُهُ قَتْلُهُ اَوَّلُ مَحَبَّتِ حَيَوتُهُ وَاخِرُ شَمَاتِ
وَاَوَّلُ مَحَبَّتِ مَمَاتِ وَاخِرُ شَقْلِ وَاَوَّلُهُ كَرَامَةُ وَاخِرُهُ غَرَامَةُ
وَاَوَّلُ كَرَامَتِ وَاخِرُ شَرَفِ غَرَامَتِ حضرت مجدد رحمة الله عليه السلام
در مکتوب صد هفتم از جلد اول که بمحمد صادق کشمیری صدور یافته و در
شانزدهم از جلد اول که بمیرزا حاتم الدین شرف تحریر یافته کمال بسط تحریر
فرموده اند بآن رجوع آورده شود که حل مشتمل بر از شبهات کند در باب هشتم
پنج از فتوحات مکتبه مذکور است کَمَا انَّ الْآيَاتِ وَالْكَرَامَاتِ وَحِبِّ
عَلَى الرَّسُولِ اِظْهَارُهَا مِنْ اَصْلِ دَعْوَاهُ لَكَ يَحِبُّ عَلَى الْعَالِي السَّابِعِ
سَيَرُّهَا هَذَا مَذْهَبُ الْجَمَاعَةِ لَا تَدْعُو غَيْرُ مَذْهَبٍ لَا يَنْبَغِي لَهُ الدَّعْوَى
فَاتَهُ لَيْسَ بِمُشْرِعٍ

۱- فتوحات مکتبه فی اسرار الملکیه والملکیه از عمده وادخر تصانیف شیخ محمد الدین بن عربی المتوفی
۷۳۰ است شیخ فرماید که هرگاه برائی حج و عمره فتم در دگر گشت که کتابی در وصف مقام دوران نبی حق تعالی با
اطلاع داده بر نگارم تا رباب لایه ازان فائده بردارند ترتیب ابواب مقتضای فکر و نظریست بلکه بهایت ملک السلام
ست گاهی کلامی بوجهی مذکور می شود که آنرا علاوه از اقبال مابعد نه باشد و این مشابهت قبول حق تعالی ظاهر
علی الصلوات و الصلوة الوسطی که در آن آیات طلاق و کلام و عدت و فوات ذکر فرموده که لایه از تحریر فتوحات فراخ
است داده افکوس که بعد از آن در فتوحات السور چند خلاف مسلک اهل سنت جماعتی که کوه اند و افغان آیتان
انگار می زند نام شعری چنین نیست فتوحات اصل تنه فتوحات یا نه کما این عبارات پاک صاف بود آهسته

صلوات بر محمد و آل محمد و بر ائمه اطهار و بر سادات ائمه

۱۲
خاتم النبیین
انبا علیهم السلام
واجب است بر جمیع
کرامت بر او باد
واجب است بر جمیع
سلک جماعت زیاده
بنده حق تعالی
و در حق تعالی
و در حق تعالی
و در حق تعالی

۱۲ از نعمت پروردگار خود ذکر کن

[illegible]

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۸ سپتامبر ۱۹۴۱ء کو لاہور میں پیدا ہوئے۔

وَهُوَ ذَلِكَ چون بخیال مردم میان این الفاظ فرق است و خلقی و صورتی با که
ندارد و اما بر قائل انا لله الله بعت کشاید مگر از اندک تامل آشکارا گردد که انا
ولی الله گفتن باکی ندارد و الله تعالی هر مومن را ولی گفته می فرماید ^{الله دوست است که انست الا ان آوردند} وَلِلّٰهِ الْاَمْنُ
پس هرگاه الله تعالی ولی مومنان باشد مومنان ولی باری تعالی باشند پس در انا
ولی الله گفتن باکی نخواهد بود شیخ علی شافعی ریب شیخ ابی الموهب می گوید که چون
شافعی به ثنائی نفوس خود لب می کشادند از شیخ ابی الموهب که مریدش بودم
می گفتم که به فقیر کی روا بود که زبان خود را به ثنائی کشاید تا آنکه مبتسامی رسیدم که
بعد فزون آن مقام شافعی ثنائی خود می کردند پس دیدم که بعد رسیدن آن مقام
بر فقیر واجب است متع خود کردن و شکر قلبی درین مقام کافی نمی باشد بلکه
بر اظهارش مجبور می شود تا عام و خاص بران اطلاع یابند امام شعرانی در این
می نگارد فَاتَّيَاكَ يَا أَخِي أَنْ تَبَادَرَ الْأَوْكَارُ عَلَى أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ
إِذَا مَدَحَ نَفْسَهُ وَتَحَمَّلَهُ عَلَى الْأَعْرَاضِ النَّفْسَانِيَّةِ بَعْدَ إِطْلَاعِكَ
عَلَى هَذِهِ الْأَدِلَّةِ وَالنَّقُولِ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا وَعَلَيْكَ أَنْ تَحْتَمِلَهُمْ
عَلَى أَحْسَنِ الْحَاوِلِ یعنی اگر کسی از عرفا مدح سر می کند بران انکار نشاید و بر غرض
نفسانی محمول نباید کرد بلکه آن را بر حسن محال عمل باید کرد و پیشتری از علماء اعلام
منقب و مدائح خود در کتب و رسائل تحریر کرده اند چنانچه نام نامی شان مذکور میشود
شیخ امام فقیه محدث عبدالغفار الفارسی علامه عماد کاتب اصفهانی شیخ امام مقرئ
الفقیه یا قوت المحوی شیخ علامه لسان الدین بن الخطیب شیخ ابو عبید الله القرشی
شیخ ابوالریج المالکی شیخ صفی الدین بن ابی منصور شیخ ابوشامه شیخ حافظ

۹
من ولی الله است

عاز فزون ارباب
تا به این منکاتی
بکمال بساطت که
بجز قادر اصفهانی
در کتبش نقل
کرد ۱۳

تقی الدین فارسی شیخ ابوجان حافظ بن حجر شیخ جلال الدین سیوطی
عبد الوہاب شعرانی وغیرہم در لطائف المنن مذکورست و کان الحسن
البصری یقول فی قولہ تعالیٰ اِنَّ الْاِنْسَانَ لِرَبِّہٖ لَکَنُودٌ ائی
بعث المصابیہ النبی صلیہ و ینسی التحدیث بالنعم یعنی حسن بصری ر
در تفسیر آیه کہ ترجمہ اش نیست بہ تحقیق انسان برائے رب خود ناشناس
ست می فرمود کہ صورتش نیست کہ چون از انسان مصیبت دور شود و رنج
براحت مبدل گردد و روی آسائش بنید و او متحد نعمت را فراموش کند
و روی ابی نعیم فی الحلیۃ عن و ہب بن منبہ آنہ سئل عن سبب
سلب بلعام باعور بعد تلک الایات و الکرامات فقال ان بعض
الانبیاء سأل ربہ عن سبب ذلک فآو حی اللہ تعالیٰ الیہ آنہ لم یشکرنی
یوم ما قط علی ما اعطیتہ ولو شکرنی علی ذلک مرة واحدة لما
سلبتہ نعمتی و لکن جردی بذلک قضاکی و تمت فیہ ارادتی و مشیتہ
یعنی از وہب بن منبہ سوال کردہ شد کہ بعد این چنین آیات و کرامات از
بلعم باعور چرا نعمت سلب کردہ شد گفت کہ بعض انبیاء علیہم السلام
حق تعالیٰ جل شانہ از بیش سوال کردند و حی آمد کہ او گاہے شکر نعمائی
الہی نہ کرد اگر یکبار شکر می کرد از سلب نعمت من نہی شد منشائی قضا و قدر
ہمین بود ہر گاہ سبب عدم متحد بنعمۃ اللہ محنت سابقہ را بنگاہ مردم از
خطیرہ قدس دور افکندہ شود پس چراست حدیث نہ کنند بہجتہ الاسرار از ذکر
نمائے حضرت غوث الاعظم مالا مال است روزے بعد از نماز کثیر و روزہ

در اخبار الانبیاء در
ذکر شیخ علی بن ابرہہ
است کہ در ذوق موت
گفتند کہ من قلم و شریک
سکرات موت لازم
مقام بقیست است و گاہ
در دم در جہان نیست اگر
بمن شدت سکرات
موت بیند اعتقاد
کم کلید م

يَا عَزِيزُ أَنْتَ وَاحِدٌ فِي السَّمَاءِ وَأَنَا وَاحِدٌ فِي الْأَرْضِ يَعْنِي تَوَدُّ آسَمَانَ
يَكُنْ هَسْتِي وَمِنْ دَرِزِينَ وَدَرِضِ مَوْتِ بِهِ اَوْلَادُ خُودِ فَرَمُودِ بَنِي وَبَنِيكُمْ
وَبَيْنَ الْخَلْقِ كُلِّهِمْ بَعْدُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا تَقْيِسُونِي بِأَحَدٍ
وَلَا تَقْيِسُونِي عَلَى أَحَدٍ أَيْعْنِي دِيَمَانَ مَاوِشْمَاوُ خَلْقِ فَرْقِ بِيَانِ آسَمَانَ وَ
زَمِينَ هَسْتِ مَا رَا بَرِ كَسِي وَكَسِي رَا بَرِ بِاَقْيَاسِ نَكْنِيدِ رُوزِ فَرَمُودِ مَا مِنْ نَبِيٍّ
خَلَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَلَا وَلِيٍّ إِلَّا قَدْ حَضَرَ مَجْلِسِي هَذَا الْأَحْيَاءُ بِأَبْدَانِهِمْ
وَالْأَمْوَاتُ بِأَرْوَاحِهِمْ يَعْنِي تَمَامِ أَنْبِيَاءِ وَاَوْلِيَاءِ مَجْلِسِ مَا حَاضِرِ شَدِيدِ اَمْرِ
زنده بذات خود و مرده بارواح خویش روزی ارشاد فرموده وَكُلُّ
رَجُلٍ الْحَقُّ اِنْ اَوْصَلُوْا اِلَى الْقَدَرِ اَمْسِكُوْهُ اِلَّا اَنَا وَصَلْتُ اِلَيْهِ وَفَتَحْتُ لِيْ
فِيهِ رُوزَنَةً فَأَوْجَحْتُ فِيْهَا وَتَاخَرْتُ اِقْدَارَ الْحَقِّ بِالْحَقِّ لِحَقِّ قُلُوبِهِ
هُوَ الْمَنَازِعُ لِلْقَدَرِ لَا الْمَوَافِقُ لَهُ يَعْنِي دَسْتُورِ تَمَامِي اَوْلِيَاءِ اَسْلِيْلِ بِنِ
که چون بقدر رسند خود را باز دارند مگر من که بقدر رسیدم و برائے من روزی
کشاید پس در آدم در آن کوشیدم اقدار حق را مرد و نهانست که نیاز
بافز رکنده آنکه با قدر موافق باشد درین مقام و و تا شبیه عوین ارمی شود
اَوَّلُ خِلَافِ قَضَاءِ بَرَمِ چُونِ طَاقِعِ شُودِ جَوَابِشِ اَنْبِیَیْتِ که حضرت مجدد در
مکتوب دوصد و نهم از جلد اول که بلا طاهر قدسی صدور یافته چنان
تحریر فرموده اند که قضای معلق بر دو گونه است قضا نیست که تعلیق او در لوح
محفوظ طاهر ساخته اند و ملائکه را بران اطلاع داده و قضاییکه تعلیق او نزد خداست
جل شان و پس در لوح محفوظ صورت قضای برهم دارد این قسم اخیر از قضائے

در بیان معجزه
در بیان معجزه
در بیان معجزه

همیشه است حضرت خواجه محمد پارسا رحمه الله تعالی در فصل الخطب می فرماید
باید دانست که چنین گفته اند که توسل در عبارات و تجویزات و کلمات بطریق
مخصوص اهل معرفت را بیشتر در بعضی حالات استغرق فنا و سکر حال دانش
الاولی و قایل اند وافی و وصف المستافین من المحبوب

قَوْمٌ يَخْلَعُونَهُمْ زُفُرًا لِيَسْبِدَ بِهِمْ وَأَلْفَبُكُ يَزُفُّ عَلَى مِقْدَارِ أَدْلَاهُ
وَقَالَ بَعْضُ الْعَارِفِينَ الْحَبِيبُ لَا يَجِبُ وَالْعَدُوُّ لَا يُحِبُّ لَهُ وَلَا
يُحِبُّ اللَّهُ هَذَا التَّوَجُّعَ مِنَ الْأَدْلَالِ إِلَّا لِمَنْ أَقَامَهُ مَقَامَ الْأُنْثَى وَلَا
يُحِبُّ ذَلِيلَاتِ الْأَمْنَةِ أَنْ يَجِبُ فَمَنْ فَعَلَ تَحَرُّرَ مَرْمُودٍ شَدَّ امْرَأَتِ قَبَاسِي
بِهِ حَضْرَتِ غوثِ پاکِ این رایان نفرومود و کیفیت اولال که در مرض موت
خود فرموده و در زنجیر الاسرار مذکور است پیش ازین بیان کرده شد شینینی
است که تزکیه نفس از طهارت در صورت با هم التباس دارند لیکن در حقیقت بخاطر
آنکه اگر کمالات را بنفس خود نسبت کند و نسبت آن را به خالق فراموش نماید آن
تزکیه نفس است حق تعالی مندر باید که تَزَكَّى النَّفْسُ کَمَا يَعْنِي نَفْسُ خُودِ بِرَبِّهَا بِهَا
مکنید این چنین تزکیه نکیر و مذموم است و اگر آن نسبت بخدائی تعالی کند
و خود را فی نفسه نشمارد و انصاف خود بوجه رعایت بحول قوت الهی بآن
کمالات نیست شکر الهی بجا آورد آن را از طهارت گویند این معنی هر چند در نظر
مردم التباس دارد لیکن نزد خدا که تعالی التباس ندارد و اللَّهُ يَكْلِمُ النَّفْسَ
مِنْ الْمُصْلِحِ حَقِّ تَعَالَى می داند مفسد را به از مصلح از اولیاء العبد که از ذل نفس
پاک اند تصور نیست مگر از طهارت پس این امر اگر از اتقیا بطریق دیگر عرض نشاید که

حسن ظن با موریست و درین شب نیست که اولیاء الهی بحالت احتضار انوار بزمینند
که بلا خطه آن کیفیت وصل دنیاوی را که مناسط عبادت می دانستند بیچ امکانند این
معنی را زبان حال و قال آرنده پس ضرورت که برای وی محلی محسوس برآورده شود
تا صورت منقبت کبار اولیاء الهی گردد و حضرت سید آدم بنوری در حلاصه المعارف
می طراز که حضرت سلطان العارفين بایزید لبطامی در آخر حیره خود نزدیک با حقا
در آخر وقت در مناجات خود فرموده اند **اللّٰهُ مَا ذَكَرْتُكَ إِلَّا عَن غَفْلَةٍ وَ**
مَا أَخَذْتُكَ إِلَّا عَن قِلَّةٍ چون معلوم است که ذکر و صلوات و اهل
عبادت از مشهود و حضور آنهاست نمازشان در حالت کائنات بر آه است
خواه اصل ظل شد خواه اصل اصل زیرا که اصل مرتبه خود را در اصل نفس
ذات می داند و اگر چنین اندکی آرام بود در دانش خود هم صاحب تکمیل نبود
پس حضرت شیخ بایزید در آن وقت آخر حضورهای سابق خود را که شهیدی
بوده باشند اگر مجهول کیفیت باشند هم غفلت و است که حضور اصل مطلوب
نبود فلان جرم از واجب تعالی خود را غافل گفت که گفت **مَا ذَكَرْتُكَ إِلَّا عَن غَفْلَةٍ**

اَمْرٌ شَدِيدٌ شَطْمٌ وَرَفِشْتُ حَرَكْتَ رَاكُونِدٍ وَطَا حَوْنَهُ رَا شَطَا حَ نَوْنَهُ بَكْشَرْتُ شَحْرَكَ
 وَی چُونِ آبِ اَعْلَبِیَه كَسْتَه وَوَرَنُ كَمُجْدِ كَوْنِدِ شَطْحُ الْاَلَاكِ فِي التَّهْمِ فَكْرَكَ اَسْدَارِ
 وَ اَجْدِیْن رَا كُونِدِ چُونِ بَاثِیَانِ قَوْتِ كِیْرُ وَ بَحْشِیَه كِه بَرَزْدِ اَز اَمَا سَهْ اَسْتَعْدَا
 اِیْشَانِ بِمِیَاهِ مَعَارِفِ اَسْرَارِ اَتَبِیْ بَعَارِیَه كِه عَقْلِ اَز اَدْرَاكِ اَسَانِ عَاجِزِ بَاشَدِ كَذَا
 فِي الطَّائِفِ دَر كَوْنِیْ مِی نَكَارُ اَعْلَمُ اَنَّ الشَّطْحَ مِنْ حُكْمَةِ مَا اَصْرُ وَا بَیْطُ

لا یزاد از کتب معتبره
 و گاهی صورت تو نیز
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

فَصَدَّ عَنْهُمْ امْتِنَانًا لِأَمْرِ وَيَكُونُ ذَلِكَ الْأَمْرُ تَنْوِينًا لِفَضْلِهِمْ
 وَبَيَانًا لِنُكُوشَاتِهِمْ وَتَعْرِيفًا لِلْحَاقِلِ بِكِبِيرٍ قَدْ رَهِمَ وَإِنْ شَاءَ إِلَى
 التَّعَلُّقِ لَهُمْ وَالتَّقَسُّلِ بِرَفِيعٍ جَاهِهِمْ وَسَبَبًا لِلصِّرَاحِ الْعَبَادِ وَنَفْعِهِمْ أَمَامَ يَمِينِ
 دُرِّ شَمْسِي فَرَايِدُ كَرَامِ بَاعِلَامِ السُّدُورِ لَهَا مَشْرِيقُ يَاسَعِ خَطَابِ يَخْرُجُ لِبَعْضِ
 شَيْخِ تَابِلِ مَوْلِ كَسَدٍ خَانِجِهِ رَأْسُ مَلَائِكَةِ ابْنِ لَيْثِ بْنِ جَمِيلٍ بِجَمَاعَتِ فَهْمَا
 آمَدَ إِلَى لَيْثِ مِعَانَةِ حَالِ الْإِثَانِ وَمُرُورِ مَحَبَّةِ الْعَبِيدِ فِي فَهْمَانَا مَوْشِ
 شَدِيدِ وَازِجِ مَحْمُودِ حَضْرِي شَكَايَتِ أَوْفَدِ حَضْرِي جَوَابِ دَوْرِ اسْتِغْفَارِ
 أَنْتُمْ عَيْنِي الْهَوَى وَالْهَوَى عَيْنِي يَا فَهْمُ كَوَيْدِ

وَلَبَّيْكُمْ لَهُ التَّوَكُّلُ فِي الشَّيْخِ ظَاهِرٌ
 شَيْخِ ابْنِ لَيْثِ بْنِ جَمِيلِ كَوَيْدِ الْأَمْرِ حُضْرِي وَفِي السَّمَاءِ سَمَائِي بَعْضِ جَمَالِ
 مَيْنِ بَوَيْدِ نَكَا شَتْدِ

جَزَتْ الْقُفُوفُ إِلَى الْحُرُوفِ إِلَى الْهَيْكَلِ
 حَتَّى انْقَضَتْ مَرَاتِبُ الْأَبْدَانِ
 لَيْثِي مَقَامَاتِ أُولِيَايَا لَمْ يَكُنْ رَاجِعًا وَكَرْمِي وَبِهِ سَوَى عِلْمِ حُرُوفِ وَاسْمَاوِ طِلَاعِ
 عَلَى الْأَسْرَارِ شَدِيدِي تَأَانِكُهُ بِتَهَامِ تَكُونُ خَلْقِ خُشْعَانِ شَدِيدِي الْبَوَائِثِ بِجَوَابِ
 مَسْرُودِ

وَحَيَاتِي الْمَلِكُ الْهَيْكَلُ وَاجْتَبَانِي
 كَالْأَرْضِ وَالْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ سَمَائِي
 شَخَرِيبِ بِالشَّيْخِ أَنْ رَاكِبِينَ كَالْحَالِ عَظِيمِ بَيَانِ كُنْدِ تَأَانِ قُلُوبِ مَرْوَمِ تَعْتَمَدِشِ
 زَائِلِ شُودِ وَبِأَسْوَى نَظْمِ كُنْدِ مَقْصُودِشِ كَدَمِ لِقَاتِ مَرْوَمِ سَتِ مَاصِلِ شُودِ
 شَيْخِ مُحَمَّدِي الدِّينِ بْنِ عَزْزِي فَرَايِدِ

۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

حرام زیاده تر خواهد رسید بعد از لافیه گناه استغفار کرده می شود تا وقتیکه کار از
 از تکاب بکمره برآید از تکاب حرام جائز نیست درین مقام چند اقوال شطح بگاشته
 می شود **الکافیة افضل من النبوة** تو جهات دارو اول آنکه
 عموم ولایت از نبوت افضل باشد زیرا که ولایت نسبت مع الاستغفار
 از حضرت تقدس تعالی است پس در آن رویی باشد و نبوت اخبار بخلق
 و افاضت برکت بر ایشان است که در آن رویی باشد و رویی افضل است از
 رویی پس ولایت افضل باشد از نبوت این کلام منافی شریعت نیست زیرا که
 یا لافیه افضل اند از اولیای چه نبوت قهصی مراتب فرد بشر است و درین
 بهمان ترتیب یا لافیه از ان نسبت هر وجه تربیه که ولی سید ایدو محاله نبی را
 حاصل است و نبوت صرف رویی نیست که توهم مفضولیت نبوت از ولایت
 گردد بلکه نبوت رویی است و هم رویی ظاهرش با خلق است و طبعش با حق
 پس اینها جامع و شامل هر وجه نسبت مذکوره اند چه ولایت جزو نبوت است و نبوت
 کل وجود نبوت در آن وجود ولایت غیر ممکن که **الکلی اعظم من الجزئی**
 پس نبوت افضل باشد از ولایت و هم آنکه ولایت افضل است بعد از نبوت
 درین فقره من بعضی است چنانکه در **اطهر صور من جویع** گویم که این وجه خلا
 تواند بود است زیرا که در فقره **الکافیة افضل من النبوة** من تفضیلیه است
 و بعضی بعضی بعضی باشد پس چگونه استعالمش معنی بعد جائز خواهد بود و هم آنکه
 ولایت نبی افضل از نبوت تشیری و سالت است همین است مسلک شیخ
 محی الدین بن عربی را ولایت عام است مریضه موجودات کامله را تا آنکه هر سخن درین

در این فصل است از
 حکایه بزرگان

در این فصل است از
 حکایه بزرگان

و نه توجیه خلق مانع توجیه حق تعالی در نبوت تنهار و بخلق نیست تا ولایت اگر رو بخت دارد
 ترجیح بروی بدینند عیناً ایا الله سبحانه و تعالی و بخلق تنهار بر عوام کالانعام است
 شان نبوت ازان برتر است فهم این محسنی را باب سکراد شواست الکابر تقیم حال
 باین معرفت متنازاند هَیْئَتاً اِلَیَّ بِابِ التَّعِیْمِ نَعِیْمُهَا خُصْرَتِ بایزید سلطان حق قدس سره
 فرموده خمیه بر پهلوی عرش زده ایم به نام او از عرشش قلب مومن باشد یعنی متعارفش
 هستیم حضرت بایزید فرماید لَوَ اَنَّی اُکْرِفْتُ مِنْ لَوِ اَوْ مُحَمَّدٍ بَرَاءِی لَیْسَ بَرَاءِی کلام
 چند تو جهات کرده اند توجیه اول آنست که لو ای محمد جبریل بود و لو ای
 بایزید محمد صلی الله علیه و سلم پس لو ای بایزید از لو ای محمد برتر باشد این قول بقول
 حضرت موسی علیه السلامی ماند که در مناجات خود فرموده است الهی آنچه در کلبه گردانی
 هست در خزانه خسروی تو نیست ندانشند که ای موسی آن چیست که تو داری
 من ندانم عرض نمود الهی همچو تویی دارم و تو همچو خودی نداری می گویم که این توجیه
 صحیح نیست زیرا که جبریل علیه السلام بلسان شیخ یا عرف مجرب بلو او محمد نیست توجیه
 دوم آنکه این احکامیه عن الحق سبحانه تعالی گفته همچو پهلوی کلمه اِنِّی اَنَا اللهُ از
 دخت مهر موسی علیه السلام توجیه سوم من معنی بعدت چنانکه اطعمهم من
 جوع یعنی طعام داد ایشان را بعد از جوع نزارا تم این توجیه نیز راست نمی آید زیرا که
 من معنی بعد در کتب خود تفاسیر موجوده از نظر نگزاشته و این من تفضیلیه است
 و درین محل زینهار من معنی بعد صحیح نخواهد بود توجیه چهارم ولایت افضل است از
 نبوت پس معنی چنین باشد که لو ای ولایت من افضل است از لو ای نبوت این توجیه
 هم صحیح البطلان است زیرا که ولایت هیچ ولی بر نبوت منسل نیست در نظام شرعی

لوحی بر این باب
 ابی انشان کتب
 علمین از دست
 محمد علی علیه السلام
 در خطا نیست
 ۱۱



ہرچہ گویا آن پری گفتہ بود
چون پری را این دم و قالون بود
ادی خود فرستہ پری خود او شدہ
چون بہ خود آید نند اندیک لغت
پس خداوندی پری و آدمی
شیر گیر از شیر کے ترسد بگو
شیر گیر از خون فوہ شیر چورد
در سخن پرواز از راز حسن
بادہ را چون بود این شورشور
گر ترا از تو بکل خالی کند
گرچہ تو آن از لب پیغمبرست
چون ہمای بی خودی پرواز کرد
عقل را سیل تجیر درر بود
نیت اندرجہ ام الا خدا
آن مریدان جملہ درہم آمدند
ہر یکی چون طمدان در گرد کوہ
ہر کہ اندر شیخ تیغ می خلید
وانکہ اور از خم اندر سینہ زد
یک اثرنی بر تن آن ذوفنون

زین سکر نہ زان سر گفتمہ بود
کردگار آن پری خود چون بود
ترک بی الہام نازی گوشہ
چون پری را بہت این لایست
از پری کی باشد شش آخر کمی
شرح راہ از کور کے پرسد بگو
تو بگوئی او نکرد آن بادہ کرد
تو بگوئی با گوشت ست آن سخن
نور حق را بہت آن فرنگ در نور
تو شوی لیست او سخن عالی کند
ہر کہ گویا حق نہ گفت او کافرست
آن سخن را با بیزید آسمان زد کرد
زان قوی تر گفت کا دل گفتمہ بود
پند جوئی در زمین و در سما
تیغہا بر جسم پاکش می زدند
کار دمی زد بر خود را بی ستوہ
باز گوئے او تن خود می درید
سینہ اش بگافت شد مردہ ابد
وان مریدان جستہ و غرقاب خون

کسی کہ او را سست
شراب تو را بیاورد
مصلحت تو را نشود
کیفیت تو را بیاورد
در زمانہ خود را بیاورد
نام تو را بیاورد
نام تو را بیاورد
نام تو را بیاورد
نام تو را بیاورد

بدریه	<p>حلق خود بدیده وید و ناز مرد دل نداشت که ز نذر زخم گران جان به برد الا که اورا خسته کرد نوحها از جان شان بر خاسته که دو عالم دج و ریک پیرهن چون تن مردم ز خنجر کشیده با خود اندر دیده خود خار زد بر تن خود میزنی آن پوست دار تا ابد در اینی اوسا کنست نخ نقش روی غیران جانی نه ورزنی بر آئینه بر خود زنی در به بینی عیسی مریم توئی نقش تو در پیش تو بهیاده است چون بسید اینجا قلم در هم شکست دم مزین و الله اعلم بالرشاد پست نشین یا فردا اول سلام آن دم خوش ما کن با دم ان بمخو بخش خنیه کنی فاش تو</p>	<p>هر که اوسوی گلویش زخم برد وانکه آگه بود زان صاحبقران نیم دانش دست او بسته کرد روز کشت آن مردیان گاسته پیش او آمد سزاران مردوزن این تن تو گر تن مردم بدی با خودی یا بخودی دو چار زد ای زده بر بخودان تو ذوالفقار زانکنی خود فانی ست اینست نقش او فانی و او شد آئینه گر کنی تلف سوی رو کنی در به بینی روی زشت آنهم توئی اونه اینست و نه آن اوساده است چون رسید اینجا سخن لب در لب لب به بند از چه فصاحت است بل لب بامی تو است مدام هر زمانه که شوی تو کامران هر زمان خود را برسان باش تو</p>
کسای	<p>بسمه اقبال دال اند بزمی خودی و بی طبعی حضرت سلطان العارفين</p>	

ابو يزيد بسطامي رحمه الله عليه وبرگويائي حضرت حق از زبان و حضرت خواجيه مبارک
 و فصل الخطاب مي فرمايد که بايزيد گفته سُبْحَانِي مَا اعْظَمَ شَأْنِي يَعْنِي جَرَأِي
 ذَلِكَ عَلَى لِسَانِهِ فِي مَعْرِضِ الْحُكَايَةِ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى فِي سُكْرِ
 وَغَلَبَاتِ حَالٍ كَمَا وَرَدَ فِي الْحَدِيثِ الصَّيِّحُ خَبْرًا عَنِ اللَّهِ
 سُبْحَانَهُ فَبَيْنَمَا يَنْطَوِي بِنُورٍ يُعْقِلُ وَيُنِي يَكْمَعُ وَيُنِي يَكْمَعُ وَرَأَى أَبَا الْمَرْدِينِ
 شَيْخَ الْإِسْلَامِ عَبْدِ الْقَاهِرِ بْنِ مُحَمَّدٍ السَّهْرُورِيِّ مَكْرُومًا وَأَنَا الشَّطِيطُ مَا تَكُنُ
 الْحُكَايَاتُ عَنْ أَبِي يَزِيدَ وَعَنْهُ فَذَلِكَ عَنْ غَلَبَةِ الْحَالِ
 وَقُوَّةِ السُّكْرِ وَغَلَبَاتِ الْوَجْدِ فَلَا قَبُولَ لَهَا وَلَا رَدَّ لَهَا إِلَى
 وَرَشْكَةِ الْأَنْوَارِ فَمَا يَدُ الْعَارِفُونَ بَعْدَ الْعُرُوجِ إِلَى سَمَاءِ الْحَقِيقَةِ
 اتَّفَقُوا عَلَى اتِّمَاعِهِمْ كَيْرَ وَافِي الْوُجُودِ إِلَّا الرَّاحِلُ الْحَقْلُ كَرَفَهُمْ
 مِنْ لَهُ هَالِكِ الْحَالِ عِزًّا فَنَانًا عَلِيًّا وَمِنْهُمْ مَنْ صَارَ لَهُ ذَلِكَ
 حَالًا وَقَتًا وَاتَّفَقَتْ عَلَيْهِمُ الْكُثْرَةُ بِالْكُلِّيَّةِ وَاسْتَعْرَضُوا
 بِالْبِرْكَانِيَّةِ الْخَصَنَةِ فَاسْتَوْفِيَتْ فِيهَا عُقُولُهُمْ فَصَارُوا
 كَالْمَبْهُوتِينَ فِيهِ وَلَمْ يَكُنْ فِيهِمْ مَتَسَمِّرٌ لِدَكْرِ غَيْرِ اللَّهِ
 وَلَا لِدِكْرِ أَنْفُسِهِمْ
 أَيْضًا فَلَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ إِلَّا اللَّهُ فَسَكَرُوا وَسُكِرُوا
 رَفَعَ دُونَهُ سُلْطَانُ عُقُولِهِمْ فَقَالَ أَحَدُهُمْ أَنَا الْحَقُّ
 وَقَالَ الْآخَرُ سُبْحَانِي مَا اعْظَمَ شَأْنِي وَقَالَ الْآخَرُ مَا نِي
 جَبَّتِي إِلَّا اللَّهُ وَكَلامُ الْعَشَابِ فِي حَالِ السُّكْرِ يَطْوِي

خَضَّتْ بِحَرْبٍ أَوْ قَفَّ الْأَنْبِيَاءُ بِسَاحِلِهِ دَرَسَ الْحَاسِنُ مَذْكُورُ سِتْ
كَيْفَ يُقَالُ عَنْهُ إِنَّهُ قَالَ خَضَّتْ بِحَرْبٍ أَوْ قَفَّ الْأَنْبِيَاءُ بِسَاحِلِهِ فَإِنْ
عَمَّ هَذَا الْقَوْلُ عَنْهُ فَيَنْبَغِي أَنْ يُجْمَلَ عَلَى صُدُورِهِ عَنْهُ فِي حَالِ
السُّكْرِ أَوْ عَلَى أَهْمُهُ وَتَقْوَى الْعَبْدُ وَفِي ذَلِكَ الْبَحْثِ مَنْ رَأَوْا
فِيهِ أَهْلِيَّةَ الْعُبُورِ وَلَمْ يَتَّعُوا مَنْ لَيْسَ فِيهِ أَهْلِيَّةٌ أَوْ لَيْدٌ رَكُوعًا
مَنْ لَا رَأْيَ اسْتَشْرَفَ عَلَى الْغُرَفِ أَوْ اخْتَوَى ذَلِكَ مِمَّا فِيهِ نَفْعُ الْغَيْرِ
كَمَا يَقِفُ الْأَفْضَلُ يُشْفَعُ فِي دُخُولِ الْجَنَّةِ وَيُدْخِلُ الْمَفْضُولَ
أَوْ مَا قَالَ بَعْضُهُمْ إِنَّ وَقْفَهُمْ وَقُوفُ صُدُورِهِ لَا وَقُوفُ
وَرُودِهِ إِذَا فَطَنَ فِي حَرْبٍ سَوَالٍ كَرُونْدَ كَرُونْدِ قَوْلٍ بَايَزِيدُ نَقَصَتْ أَنْبِيَاءُ لَا زَمَ
أَيُّ جَوَابٍ أَمَّا الْقَوْلُ لَمْ يَصِحَّ عَنْهُ وَإِنْ حَرَّمَ فَمَنْعَاهُ حَبِيعُهُ مَا أُعْطِيَ
الْأَوْلِيَاءُ مِمَّا أُعْطِيَ الْأَوْلِيَاءُ كَزَقٍّ مَلَأَ عَسَلًا وَفُشَّتْ
مِنْهُ رَشَاتٌ هِيَ مَا أُعْطِيَ الْأَوْلِيَاءُ وَمَا فِي بَاطِنِ النَّقِ هُوَ
مَا أُعْطِيَ الْأَنْبِيَاءُ وَوَقُوفُهُمْ بِسَاحِلِهِ لِيَعْبُرُوا مَنْ رَأَوْا فِيهِ
أَهْلِيَّةَ أَوْلِيَةٍ رَكُوعًا مَنْ رَأَوْهُ اسْتَشْرَفَ عَلَى الْغُرَقِ فَمِنْ هَذَا
الْقَوْلِ إِنْ لَمْ يَكُنْ صَدْرُ مَنِيهِ حَالِ السُّكْرِ تَعَيَّنَ تَأْوِيلُهُ
بِمَا يَلِيْقُ بِجَلَالَةِ الْأَنْبِيَاءِ بِمَثَلِ مَا ذَكَرْتُ مِمَّا فِيهِ نَفْعُ
لِلْغَيْرِ كَمَا يَقِفُ الْأَفْضَلُ يُشْفَعُ فِي دُخُولِ الْجَنَّةِ وَيُدْخِلُ
الْمَفْضُولَ حَافِظُ سِيَوِي دَرَسَ النَّبِيُّ تَبْرِيْنِ عَلِي مَعْنَا رَدِّ

لوح محفوظ منم در جواب شخصی که گفت حق تعالی را لوح محفوظ است و هم شیخ
بایزید بسطامی از موفرن شیند الله کب گفت انا اکبر و هم شیخ بایزید
بسطامی گفته بر آدم از پوست بشریت چنانچه مار از پوست خود بر آید پس
ویم که من ایوم قال حکیم حین سئل عن المعرفه بالله والعاقبه
لو کن الماعی لو کن انا لایه یعنی رنگ آب رنگ طرف است چه آب در حدوث
خود رنگی مخصوص ندارد و برنگ طرف با ظاهری شود و آنچه نکذات مطلقه
حق تعالی در حقیقت خود از جمیع شیوه و لوازمی که اذمان و افهام در تصور کرده
مطلق است و حسب قابلیت اذمان و افهام او را تصور کرده اند نه آن حق است
که ذات مطلقه است و او مبدأ آثار و احکام و مبنیه و خارجیه است چه او عین جمیع
اشیاء است ابن عقیل گوید شیخ شبلی گوید ان محمد ایشفع فی امتیه
و انا اشفع بک فی اهل النار حتی لا یبقی منها احد من
حضرت شبلی گوید لکس فی الدار غیره و یاکر الطیفة
چند رحمه الله روزی و سه راتخاب کرد که آنچه ما سر و پای میگفتم
تو بر سر منبر گویی شبلی رح گفت انا اقول و انا اسمع کل فی الدار
غیر من از شبلی رح پرسیدند تصوف چیست گفت تصوف شریعت است
از حضرت شبلی رح ابو محمد رویم قدس سره پرسید که توحید چیست گفت کسیکه
جواب از توحید دهد و او احد است و کسیکه تعریف کند او شرک است و کسیکه
توحید را بداند کافر است و کسیکه توحید را شارت کند بت پرست است و کسی که از
توحید سوال کند جاهل است حضرت ابو بکر شبلی رح مکر غالب داشت و بسیار

حضرت شبلی رحی در این روز و جمیع
بایزید بسطامی از موفرن شیند الله کب
بسطامی گفته بر آدم از پوست بشریت
ویم که من ایوم قال حکیم حین سئل
لو کن الماعی لو کن انا لایه یعنی رنگ
خود رنگی مخصوص ندارد و برنگ طرف
حق تعالی در حقیقت خود از جمیع شیوه
مطلق است و حسب قابلیت اذمان و افهام
که ذات مطلقه است و او مبدأ آثار و
اشیاء است ابن عقیل گوید شیخ شبلی
و انا اشفع بک فی اهل النار حتی لا یبقی
حضرت شبلی گوید لکس فی الدار غیره
چند رحمه الله روزی و سه راتخاب کرد
تو بر سر منبر گویی شبلی رح گفت انا
غیر من از شبلی رح پرسیدند تصوف چیست
از حضرت شبلی رح ابو محمد رویم قدس
جواب از توحید دهد و او احد است و
توحید را بداند کافر است و کسیکه
توحید سوال کند جاهل است حضرت ابو

ازین قبیل از وی صادر شد حضرت عوث الاعظم حکایه عن الله
تعالی فرماید اَنَا مُكُونٌ مَّكَانِ الْمَكَانِ لَيْسَ كَمَكَانِ
سُورِ السَّرَّانِ فِي قَلْبِ الْإِنْسَانِ وَفِي الْغَوْثِيَّةِ نَاوِلًا عَنْهُ
سُبْحَانَهُ وَمَنْ أَرَادَ الْعِبَادَةَ بَعْدَ الْهُلُولِ قَدْ أَشْرَكَ
بِاللهِ الْعَظِيمِ مِنْ صُورٍ حَالِجٍ رَحِمَهُ اللهُ كَوَيْدِ أَنَا الْحَقُّ وَكَفَيْتُ
مَا فِي الْحَبَّةِ إِلَّا اللهُ بَعْضُ بَعْضِ بَعْضِ بَعْضِ بَعْضِ بَعْضِ بَعْضِ بَعْضِ
غُرَالٍ وَشَكْوَةِ الْإِنْوَارِ مِيْنَا وَهَذَا مِنْ فَوْطِ الْحَبَّةِ وَشِدَّةِ الْوَجْدِ
يَعْنِي بَيْنَ كَلَامِ أَزْكَرَتْ مَحَبَّتِ وَشِدَّتِ وَجِدَّتِ چنانچه می گویند

2

أَنَا مَنْ أَهْوَى وَمَنْ أَهْوَى أَنَا
فَإِذَا الْبَصَرُ تَنَّى أَبْصَرْتُهُ

درین شبیهیت که حلاج را محویت محض است غرق تمام بود ازین رو بے
تجاش این چنین کلمات ارز بانش سری زد

مازوریانیم و دریاہم زماہست	ابن سخن داند کے گوشناست
----------------------------	-------------------------

أَمَّا يَأْتِي دَرْشُ الْحَاسِنِ مِنْ عَوَافِ لُقْلُ مِ كُنْ سُبْحَانِي حَاشَانِ يَحْتَقِرُ
فِي أَبِي يَزِيدَ أَنَّهُ يَقُولُ ذَلِكَ إِعْلَامُ مَعْنَى الْحَرْكَ سَيَطُورُ
عَنِ اللَّهِ تَعَالَى وَهَذَا يَنْبَغِي أَنْ يُجْعَلَ فِي الْحَدِّاجِ قَوْلُهُ أَنَا الْحَقُّ

حضرت معین الدین چشتی رحمۃ اللہ علیہ

من بھی گویم انا الحق یا رے گوید بگو	پہن بھی گویم مراد لہذا رسمی گوید بگو
-------------------------------------	--------------------------------------

[illegible][illegible]

نیت بر خلق ضرر رسان نداده از خالق ۱۲

ابو سعید خرازہ گوید اکبرؑ دُنْیَیَ اَیْکَہ مَعْرِفَتِی اِیْسَہ
گناہ کیوں من ہمیں ست کہ اور شناختم ۱۲

مشایخ طریقت و حقیقت در قوت سخن بسیار گفته اند بعضی از آن یاد کرده می شود و شیخ حسن البصری رحمه الله فرمود که قوت آنست که دشمنی کنی با نفس خود از جهت حق جل و علا حارث محاسبی رحمه الله علیه فرمود که قوت آنست که انصاف بر خلق بر خود واجب دانی و انصاف خود را نسبت بانی فیض عیاض رحمه الله علیه فرمود که قوت آنست که فرق کنی که نعمت تو که می خورد یعنی در مقام خدمت یا شایسته حق به بندگان و میان مومن که از تیرگی میان دوست و دشمن تفاوت کنی ابوالقاسم جنید قدس سره فرمود که قوت دادن عطا است و باز داشتن بهرست یعنی حقیقت قوت آنست که چند انکسالات داری و خود را بسبب خیر و احسان و مصلحت به بندگان حق سازی و بر بساط احسان مقابل به ایشان مشرب بنمای شیخ سید ابراهیم تهرانی رحمه الله علیه فرمود که قوت تابست نیست یعنی تابان که هیچ سبب منتهای سؤل علیک السلام فرو نگذارد و بزرگترین سختی از سنگینا سختی نیست پس سختی که دنیا را به اهل دنیا بزرگ دارد مقام قوت است نیاید یا بزرگتر قدس سره العزیز فرمود که قوت آنست که هر چه از تو دیگران دارند است اگر چه بسیار بود آنکه دشمنی و هر چه از دیگران نبردند اگر چه اندک بود از بسیارانی بیکدیگر بن محاذ را زنی قدس سره فرمود که قوت قسم است خوردن و یا پارسائی و خوب بخنای با ملت داری و خوب اداری کردن با پنداری یعنی نفیضا که از تعالی بندگان در بلن مکرم گردانند است سبب است یکی جل نعمت است که نتیجتا ریت و یکس از آن است نعمت دوم نصا و بلاغت و این از بلاغتها و ربه نهایت است نعم سوم مال است که آن غلبه است از نعم ششم

(بقیه بصحیفه ۵۲)

تاریخ
مجموعه

کتاب برای سعید احمد بن علی خراز از شطیحات معلومت جماعت علماء و زبانه
انکار کثافت نیز شیخ ابو سعید خراز قدس سره گفت مدتی اورا می بینم
خود را می یافتم اکنون خود را می جویم اورا می یابم در نفحات مذکوره است که امام احمد
عزالی گوید که شیخ ابوالقاسم گرگانی مجلس را طلبید گفت بلکه خواهد
خواجه گان سرور و مهوران می گفت عین القضاة همدانی از بزرگه حکایت
می کند که فرموده جوان مرد آنجا که مجلس است ترارانه است و این دولت از کجا آوری
چهره صفتی یابد که دیده او در جهان ایست نظر کند عجب الکیر هم جلیلی
در کتابک مناظر الهیه در بیان فرق میان خا و غفور می نگارو

(بقیه صفحه ۵۳)

تا به این بهار و معاد مشغول شود و سبب طاعت بسیار در پس این باید که این برشته نعمت اسطیه سعادت
ابدی و سوره تجارت نیم سوره می سازد و در حال پارسای ادب است بود و در فصاحت حق گوئی ناصح
و در برادری با بذل و وفا ابو حفص جدا و رحمت الله علیه فرمود که فوت آنست که ایزد تعالی
افقار کرده است در قرآن از برای پیغمبر خود فرموده که یا محمد بگیر یعنی نگیرد و صفت علم در گردان
بر اولین خود گمانه ایشان را و کائنات کن یکنی در دیگران از جلالان یعنی جلال ایشان را چهل
مقابل کن ابو علی دقاق رحمة الله علیه فرمود که فوت آنست که بر دم زری کاشی
و میان ایشان غریب یعنی اخنی باید که آئین گار باشد بخلق و با همی به گان حق بشفقت و بصیحت و بود
امان زبانه گانی کند و باطن از همی بریده بود و در سر به بسته تخی مشغول باشد ابو الحسن نور علی
فرمود که فوت آنست که نخل کند نه خوشنویسی آنچه ترا دشوار آید ندانم که درین مقام از فوت کدام سنی مراوست که

نصیر الملیس شافعی کرد ۱۲۵۵

۵۴
 إِنَّ الْغَافِرَ هُوَ الَّذِي يُعْفُو جَمِيعَ الذُّنُوبِ إِلَّا الشِّرْكَ وَالْغَفُورُ هُوَ الَّذِي يُعْفُو الشِّرْكَ

اِيضاً

إِنَّ اللَّهَ لَا يُعْفِي مَنْ شَرِكَ بِهِ وَيَعْفُو مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ
 بَيَانُ حَالِ الْغَافِرِ وَالَّذِي يُعْفُو الذُّنُوبَ جَمِيعًا بَيَانُ
 حَالِ الْغَفُورِ وَهَذَا الْقَوْلُ تَأْخِذٌ لِعَدَمِ خُلُودِ الْكَفَّارِ فِي النَّارِ
 شَيْخُ رُوزْبِهَانِ فَضِيلِي وَتَفْسِيرُ الْعَرَّاسِ تَصْرِيحٌ بِأَنَّهُ كَرِهَ خُتَابَةَ شَيْخِ
 مُحَمَّدِي الدِّينِ عَرَبِيٍّ هَمَّ بِأَنَّهُ قَاتِلٌ نِزَارِ شَيْخِ عَبْدِ الْكَرِيمِ جَلِيلِي مَيَّ كُتُبِي
 لَكُمُ جَمِيعُ عِبَادِ حَقِّ عِبَادَتِ اِدَامِي كُنْتُ اِزَا لَكُمُ بِرَأْدِ حَقِّ تَمَّ اِبْرَ اِيْتَا اِدَامِي
 اِيْمَانِ سِتْ مَعْنَى عِبَادَتِ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِي
 اِيْنِ قَوْلِ مَعْنَى بَرَّ اِنِّ سِتْ كَمَا اِمْرَا اِيْ تَعَالَى مَعْنَى اِرَادَهُ اِسْتِ وَتَخَلَّفَ اِمْرَادِ اِزْ
 اِرَادَهُ اِمْحَالِ سِتْ اِيْنِ اِسْلَامِ طَاعَتِ اِمْرِي نَمَانِدِ وَعَصِيَانِ مَتَحَقِّقِ اِيْنِ شَيْخِ مُحَمَّدِي الدِّينِ
 اِيْنِ نِزَارِ تَصْرِيحِ اِيْنِ مَعْنَى كَرِهَ اِزْ اِمْرَادِ اِيْنِ دَوْمِ اِيْنِ اِمْرَادِ اِيْنِ دَوْمِ اِيْنِ اِمْرَادِ اِيْنِ دَوْمِ

عَجْفَةُ شَكَارِ كَاهِ شَكَارِي سَكَانِ هَسْتِ اِسْلَامِ وَكُفْرِ سَوْزِ اِيْنِ اِمْتِحَانِ هَسْتِ مَوْسِي وَخُضْرُو نِيْلَسِ اِزْ اِيْنِ اِيْنِ اِمْتِحَانِ هَسْتِ جَبْرَتِ اِيْنِ اِمْتِحَانِ اِيْنِ اِمْتِحَانِ هَسْتِ	اِيْنِ اِمْتِحَانِ اِيْنِ اِمْتِحَانِ اِيْنِ اِمْتِحَانِ هَسْتِ اِيْنِ اِمْتِحَانِ اِيْنِ اِمْتِحَانِ اِيْنِ اِمْتِحَانِ هَسْتِ اِيْنِ اِمْتِحَانِ اِيْنِ اِمْتِحَانِ اِيْنِ اِمْتِحَانِ هَسْتِ اِيْنِ اِمْتِحَانِ اِيْنِ اِمْتِحَانِ اِيْنِ اِمْتِحَانِ هَسْتِ
سَعُودِ خَوْ وِدِيدِ اِيْنِ اِمْتِحَانِ اِيْنِ اِمْتِحَانِ هَسْتِ اِيْنِ اِمْتِحَانِ اِيْنِ اِمْتِحَانِ اِيْنِ اِمْتِحَانِ هَسْتِ	اِيْنِ اِمْتِحَانِ اِيْنِ اِمْتِحَانِ اِيْنِ اِمْتِحَانِ هَسْتِ اِيْنِ اِمْتِحَانِ اِيْنِ اِمْتِحَانِ اِيْنِ اِمْتِحَانِ هَسْتِ

تَعْلِيْقُ اِيْنِ اِمْتِحَانِ اِيْنِ اِمْتِحَانِ اِيْنِ اِمْتِحَانِ هَسْتِ

فَضِيلُ عِيَاضِ قَدَسٍ سَرَّهٗ عَرَشِ كَرَمِي لَوْحِ وَقَلَمِ مَنْمُ جَبَرِيلِ الْمُرْسَلِ
وَعَزَائِيلِ وَمِيكَائِيلِ مَنْمُ اِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى وَمُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْمُ +
اَزْ سَهِيلِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ تَسْرِي پَرَسِيدَنْدِ كِه مَرُوكِ صَوْنِي شُدُوكُفْت
اَمْكَاهِ كِه خَوْنَشِ حَالِ دَمَاشِ مَسَاحِ كَرْدُودِ هِرْچِ بِنْدِ اَزْ حَقِّ بِنْدِ وَرَحْمَتِ خُدَايِ
عَزَّوَجَلَّ بِرْمَسِ خَلْقِ شَائِلِ دَانْدِ اَبُو حَمْرَهٗ خَرَّاسَانِي آوازِ كُو سَفْدِي شِينْدِ
وَدُرُودِ هَدَايِ كُفْتِ كَبِيكَاتِ جَلَّ جَلَّ لَهُ حَارِثِ كَارُويِ كَشِيدِ كِه اِيْنِچِهٖ حَالِستِ
اَكْرِبَانِ كُنِي تَرَكِشْمِ كُفْتِ بَرُوچِيدِ بِنِ سَالِ حَاكِمِ سَبُوسِنِ بَاهِمِ اِيْمَنُحَهٗ بَحُو تَرَايِ
مَسْئَلَهٗ بَرُتُورُوشِنِ شُودِ اَبُو اَحْسَنِ نُوْرِي قَدَسِ سَرَّهٗ كُو يَدِ اَللّٰهِ
چُونِ نَظَرِ بَرِ لَطَافَتِ خُو كُنْدِ حَقِّ يَزْدُودِ چُونِ بَرَكَا شَفْتِ خُو دَنْظَرِ كُنْدِ خَلْقِ يَزْدُودِ -
شَيْخِ اَبُو اَحْسَنِ نُوْرِي ۳ رُوْزِي آوازِ مَوْذُونِ شِينْدِ كُفْتِ هَلَاكَتِ بَادِ تَرَا دَرِ اَنْشَا
آوازِ سَگِ شِينْدِ كُفْتِ لَبِيكِ مَسْعُودِ كُفْتِ شَيْخِ اِيْنِ چِهٖ حَالِستِ كُفْتِ
مَوْذُونِ اَزْ غَفْلَتِ بَرَايِ مَوْذُونِ كُفْتِ سَگِ بِي غَرَضِ كُفْتِ وَانِ مِنْ شَيْخِ

اَللّٰهُ يَسْتَجِيبُ لِحُجَّتِكُمْ

فَضِيلُ عِيَاضِ مِي وَطَلِيخَهٗ خواجه عبدالعزیز است چنین گویند که فضیل برهنی می کرد و مردم دزدان بود و در بیان بایاران
بسیار ماندی و بایاران فضیل برهنی می کردند و در بیان بنامشسته قرآن خواندی و قرآن خواندن را دوست داشتی و گویند سبب
توبه می آن بود که ششی کار دهنی می گشت و حافظی را بر دگر گرفته بود تا به شب قرآن بخواند از آنکه شنیده بود که فضیل عیاض قرآن
خواندن دوست دارد فضیل چون بر کاروان رسید حافظ این آیت می خواند اَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا اَنْ يَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللّٰهِ
اِيْنِ آيَةِ چُونِ تَبَرُّدِ فَضِيلِ سَعِيدِي خُو دُوِي تَرَشِدِ رُوِي بِنِزَاهِ نَهَادِ كَارُ وَاِيَانِ خُو تَهْنَدِ كِه بَرُوْنِ كِي كُفْتِ كِه اِيْمَنِي رُوِي كِه فَضِيلِ
بَاياران اَبُوهِ دَرِ رَهٗ خَوَابِ بُو فَضِيلِ اِيْنِ سَخِي لَشِينْدِ كُفْتِ اِيْ كَارُونِ بَشَارَتِ بَادِ شَمَارَا كِه فَضِيلِ تُو بَكُوهِ اَزْ شَمَائِي كِرِيَزِ چُنَا كِه شَمَارُويِ
مِي كِرِيَزِ فَضِيلِ مَدَّهِي رُفْتِ مِي كِرِيَسْتِ مِي كُفْتِ اَبُو فَضِيلِ كِه كَارِ مَعْصِيَتِ تُو بَكُوهِ كِرُو بَحْفَرَتِ بَاكِ تُو آوَرْدِهٖ قَبُولِ كُنِ فَضِيلِ بَاياران
وَحْضَمَانِ اَوَارِخَشُونِ كِرُو اِيْنِ بَرَكَا كِه خَمْرِ اَبُو فَضِيلِ اَنْجَامِي رُفْتِ وَاوَارِخَشُونِ كِرُو كِرِيَكِ جَبَرُ خُو شُونِ دُخِي مَشْدُ وَاوَارِخَشُونِ تَارِخَشُونِ
خُو شُونِ نَفْسَمِ وَاوَارِخَشُونِ فَضِيلِ كِرُو دَرَايِ بَاياران كِرُو اَمْكَاهِ اَنْ جَبَرُ حَمْدِ مَخَالِ اَبُو خُو دَرِ تَارِخَشُونِ اَشِيدِهٖ وَاِيَانِ كِرُوهِ بَاياران خُو شُونِ

فَضِيلُ عِيَاضِ مِي وَطَلِيخَهٗ خواجه عبدالعزیز است چنین گویند که فضیل برهنی می کرد و مردم دزدان بود و در بیان بایاران
بسیار ماندی و بایاران فضیل برهنی می کردند و در بیان بنامشسته قرآن خواندی و قرآن خواندن را دوست داشتی و گویند سبب
توبه می آن بود که ششی کار دهنی می گشت و حافظی را بر دگر گرفته بود تا به شب قرآن بخواند از آنکه شنیده بود که فضیل عیاض قرآن
خواندن دوست دارد فضیل چون بر کاروان رسید حافظ این آیت می خواند اَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا اَنْ يَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللّٰهِ
اِيْنِ آيَةِ چُونِ تَبَرُّدِ فَضِيلِ سَعِيدِي خُو دُوِي تَرَشِدِ رُوِي بِنِزَاهِ نَهَادِ كَارُ وَاِيَانِ خُو تَهْنَدِ كِه بَرُوْنِ كِي كُفْتِ كِه اِيْمَنِي رُوِي كِه فَضِيلِ
بَاياران اَبُوهِ دَرِ رَهٗ خَوَابِ بُو فَضِيلِ اِيْنِ سَخِي لَشِينْدِ كُفْتِ اِيْ كَارُونِ بَشَارَتِ بَادِ شَمَارَا كِه فَضِيلِ تُو بَكُوهِ اَزْ شَمَائِي كِرِيَزِ چُنَا كِه شَمَارُويِ
مِي كِرِيَزِ فَضِيلِ مَدَّهِي رُفْتِ مِي كِرِيَسْتِ مِي كُفْتِ اَبُو فَضِيلِ كِه كَارِ مَعْصِيَتِ تُو بَكُوهِ كِرُو بَحْفَرَتِ بَاكِ تُو آوَرْدِهٖ قَبُولِ كُنِ فَضِيلِ بَاياران
وَحْضَمَانِ اَوَارِخَشُونِ كِرُو اِيْنِ بَرَكَا كِه خَمْرِ اَبُو فَضِيلِ اَنْجَامِي رُفْتِ وَاوَارِخَشُونِ كِرُو كِرِيَكِ جَبَرُ خُو شُونِ دُخِي مَشْدُ وَاوَارِخَشُونِ تَارِخَشُونِ
خُو شُونِ نَفْسَمِ وَاوَارِخَشُونِ فَضِيلِ كِرُو دَرَايِ بَاياران كِرُو اَمْكَاهِ اَنْ جَبَرُ حَمْدِ مَخَالِ اَبُو خُو دَرِ تَارِخَشُونِ اَشِيدِهٖ وَاِيَانِ كِرُوهِ بَاياران خُو شُونِ

بگویم که فضیل عیاض مکی و طلیخه خواجه عبدالعزیز است چنین گویند که فضیل برهنی می کرد و مردم دزدان بود و در بیان بایاران
بسیار ماندی و بایاران فضیل برهنی می کردند و در بیان بنامشسته قرآن خواندی و قرآن خواندن را دوست داشتی و گویند سبب
توبه می آن بود که ششی کار دهنی می گشت و حافظی را بر دگر گرفته بود تا به شب قرآن بخواند از آنکه شنیده بود که فضیل عیاض قرآن
خواندن دوست دارد فضیل چون بر کاروان رسید حافظ این آیت می خواند اَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا اَنْ يَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللّٰهِ
اِيْنِ آيَةِ چُونِ تَبَرُّدِ فَضِيلِ سَعِيدِي خُو دُوِي تَرَشِدِ رُوِي بِنِزَاهِ نَهَادِ كَارُ وَاِيَانِ خُو تَهْنَدِ كِه بَرُوْنِ كِي كُفْتِ كِه اِيْمَنِي رُوِي كِه فَضِيلِ
بَاياران اَبُوهِ دَرِ رَهٗ خَوَابِ بُو فَضِيلِ اِيْنِ سَخِي لَشِينْدِ كُفْتِ اِيْ كَارُونِ بَشَارَتِ بَادِ شَمَارَا كِه فَضِيلِ تُو بَكُوهِ اَزْ شَمَائِي كِرِيَزِ چُنَا كِه شَمَارُويِ
مِي كِرِيَزِ فَضِيلِ مَدَّهِي رُفْتِ مِي كِرِيَسْتِ مِي كُفْتِ اَبُو فَضِيلِ كِه كَارِ مَعْصِيَتِ تُو بَكُوهِ كِرُو بَحْفَرَتِ بَاكِ تُو آوَرْدِهٖ قَبُولِ كُنِ فَضِيلِ بَاياران
وَحْضَمَانِ اَوَارِخَشُونِ كِرُو اِيْنِ بَرَكَا كِه خَمْرِ اَبُو فَضِيلِ اَنْجَامِي رُفْتِ وَاوَارِخَشُونِ كِرُو كِرِيَكِ جَبَرُ خُو شُونِ دُخِي مَشْدُ وَاوَارِخَشُونِ تَارِخَشُونِ
خُو شُونِ نَفْسَمِ وَاوَارِخَشُونِ فَضِيلِ كِرُو دَرَايِ بَاياران كِرُو اَمْكَاهِ اَنْ جَبَرُ حَمْدِ مَخَالِ اَبُو خُو دَرِ تَارِخَشُونِ اَشِيدِهٖ وَاِيَانِ كِرُوهِ بَاياران خُو شُونِ

معلوم شد که خود را می دیدم -

عین القضاة همدانی گوید هر که خدای را شناخت عزوجل نمی گوید و هر که
 الله گوید حق را شناخت نیز عین القضاة گفته از دیدن نور محمد
 صلی الله علیه وسلم جمله مؤمنان کافر شد و هیچ کس را از ان خبر نیست
 شیخ روز بهان بقله گوید از هر که می پرسد جز تو کس نیست
 شکیانی نمی گوئی که ما را نا حق بس نیست و نیز روز بهان رحمه الله گفته
 عارف در معروف غائب است و نیز روز بهان در تاویل آیه کریمه و لا
 یرضی لعیاده الله کفر گفته است که حق تعالی کفر را خلق نکرده است
 در روی زمین و راضی نیست که کسی کافر شود پس کافر موجود نباشد
 شیخ سعد الدین جموی قدس سره گوید

راضی نیست انکار
 بنده گان خود را کفر را
 شیخ ابوالکلام یوسف
 شیخ طبری در بیان
 خیال این خضر دلیلی
 محمد و زمان نبوی
 راجع است آن

این قوت حق ز قوت پشت منست	آنم که جهان چو حقه در مشت منست
در قبضه قدرت دو انگشت منست	کونین و مکان هرا پنجه در عالم هست

از سلطان المشایخ مشهور و معروف است که گفت یاد دارم در روز
 میثاق که الله تعالی از من عهده می گرفت و رنجه پلور بی بود ازین جهت
 شیخ ابن رنجه را افرادان دوست داشتی شیخ عبد الله بلبانی گوید
 خدا باشید و اگر خدا نباشید خود نباشید چون خود نباشید خدا باشید
 شرف الدین محیی شیرازی در ارشاد الطالبین می آرد که اگر کسی وجود عالم
 ظاهرا منکر شود که این وجود وجود واقعی نیست کافر شود زیرا که آن وجود حقیقی
 است که به کسوت وجود ظاهر پیداشده است پس منکر چگونگی کافر شود شیخ عبد الله گوید

جاودہ مراعات آداب بیرون نبرد	
غیر تشغیر دجہان نگذشت تا صومعه و مدرسه ویران نشود بت اینجا منظم عشق است و جد چه کفر و دین بود قائم بستی می گفت در بیابان ندکے دین ریدہ گنجی کہ طلسم است عالم بایتم اے آنکہ توئی طالب اسم اعظم چہ غیر و کجا غیر کو نقش غیر	لاجرم عین جملہ اشیا شد این کار فلذری ہر سامان نشود بود ز نارسبتن عین خدست بود توحید عین نسبت پرستی عارف خدا ندارد دانیت آفریدہ ذلتی کہ صفات است آدم بایتم از نا بگذر کہ اسم اعظم بایتم سو ہی اللہ و اللہ مانے الوجود
ملا اسماعیل صوفی صفہائی می گوید	
<p>بشکستہ ہر بتی کہ در راہم بود + باقی ست بت خدا پرستیدن من میر فتح الدین محمد فریسی بن کوہش و سز نشس ملا متوجہ شد ملا جواب داد کہ دین نشا از دنیا است برداشتہ ایم در دنیا با تو انبار نہ گشتیم و ہمچنین در آخرت چون بر نعم تو ملحدیم بہ دوزخ رویم بہشت با تو در نیایم پس باید تو از ماضی و شاکر باشی کہ دنیا و آخرت را بتو باز گذاشتیم</p>	
زادہ سامان پرستان نمی اندازد کہ ما	خود شریک هیچ در دنیا و در حق بی نہ ایم
دشمنی خیزد و شرکت اہل قصد دوستی	آخرت را با ختم و در پئے دنیا نہ ایم
<p>اصغر شمس اتفاق جہو بران ست کہ فضل جزئی سعادتن فضل کلی نمی توان شد والفضل الجزئی عیارہ عن نیا و شئی قلیل مباحسنہ القطر ع</p>	

صلی جزئی عبارت است
از ابدات شئی قبل از انا
شئی مستحق دانستہ ۱۲

دعوی محبت این طائفه کردند و بدیشان گمان نیکو کردند و ایشان را تائید
کردند گفتند مقام ولایت برتر از مقام نبوة است و مرزبی را علم وحی باشد
و مردی را علم سر باشد و ولی بسر خبر نماند که پیغامبران را از ان خبر نباشد
و مر آن علم را علم لدنی نام کردند و این لقب را اشتقاق از قصه موسی و خضر
گرفتند صلوٰه علیها گفته که خضر ولی بود و موسی بنی دانای وحی ظاهر بود تا او را
بوحی ظاهر خبر نکردند و ندانستی بآدم خضر علیه السلام را علم لدنی بود و عجب
بدانست بے وحی تا موسی را بشاگردی حاجت آمد و استاد چنانتر از شاگرد بود
اما آنکه پیران این مذہب اند و بر دین ایشان اعتماد است ازین بیزاند و رواندازند
که هیچکس از مقام برتر از مقام انبیا باشد یا برابر مقام انبیا باشد
اما جواب آن شبهه که ایشان گفتند آنست که خضر را فضل مقید بود آن علم لدنی
و موسی را فضل مطلق بود و فضل مقید بطل فضل مطلق نیست چنانکه فضل مریم
پارسان علیها و آن فرزند بے ساس بشر است باطل نکند فضل بشر را
و ظاهر آنرا که ایشان را فضل مطلق بود و بر جمله انبیاء عالم انتہی و فضل مریم و جلال
معاضه با فضل کلی بود و کلی ندارد و چه ظاهر است که اسرائیل عرض مثل حاکم تمام
و حیاط و بنجاره و صناعات خود را فی بطنه زیادتی بر علماء دارند چه علماء ازین فوج
و دستکاری واقف نباشند لیکن ایشان را فضل بر عالم نباشد چه در مرتبه
زیادات موجب شرف نمی باشد شیخ محی الدین بن عربی رحمۃ اللہ علیہ در باب
ثالث و سبعین از جزو ثانی فتوحات مکیہ می نگار و حق تعالی عز و جل
و یفضل بعض الناس غیره شیخ ما شہد ذلک الفضل فان الفضل

که هیچکس از مقام برتر از مقام انبیا باشد یا برابر مقام انبیا باشد
اما جواب آن شبهه که ایشان گفتند آنست که خضر را فضل مقید بود آن علم لدنی
و موسی را فضل مطلق بود و فضل مقید بطل فضل مطلق نیست چنانکه فضل مریم
پارسان علیها و آن فرزند بے ساس بشر است باطل نکند فضل بشر را
و ظاهر آنرا که ایشان را فضل مطلق بود و بر جمله انبیاء عالم انتہی و فضل مریم و جلال
معاضه با فضل کلی بود و کلی ندارد و چه ظاهر است که اسرائیل عرض مثل حاکم تمام
و حیاط و بنجاره و صناعات خود را فی بطنه زیادتی بر علماء دارند چه علماء ازین فوج
و دستکاری واقف نباشند لیکن ایشان را فضل بر عالم نباشد چه در مرتبه
زیادات موجب شرف نمی باشد شیخ محی الدین بن عربی رحمۃ اللہ علیہ در باب
ثالث و سبعین از جزو ثانی فتوحات مکیہ می نگار و حق تعالی عز و جل
و یفضل بعض الناس غیره شیخ ما شہد ذلک الفضل فان الفضل

و در تفسیر ابو سعید رومی مذکور است بچگونگی تفضیل المفضل علی الفاضل
فَضْلًا جَزْئِيًّا آمَدِي وَ بَالِغِي آرُو بچگونگی فضل الجزئی للولی علی النبی
ملا جامی در فتاویٰ مخصوص فی شرح المخصوص آرُو الفاضل بچگونگی آن بیکون
مَفْضُولًا مِنْ وَجْهِ علامه و دانی رحمت الله علیه در کتاب التنبیه آرُو
تَفْضِيلُ الشَّيْءِ عَلَى الشَّيْءِ قَدْ يَكُونُ مِنْ بَعْضِ الْوُجُوهِ دُونَ الْبَعْضِ
چون این امر ثابت شد که فضل کلی مراد از است علیهم السلام پس استثنای است
که بعد از نبی فضل کلی مراد است از حضرت ائمه اطهار علیهم السلام پس در این
با کمال حضرت سرور انام علیه الصلوٰۃ والسلام بچشم سرزیده و با وسع
صحبت داشته اند و درین دوران مبین از زبان فیض ترجمان و کشف شیده اند
یا مردی آبی مخاطب گشته و صرف نال جان در راه و کس بدون یا و سمع
منوده اند حضرت مجدد و رحمة الله در کتب دو صد و بیستم از جلد اول فرماید هیچ ولی
بترتیب صحابه نرسد او پس قرن بیانی نعت شان که تشریف صحبت خیر بشر
علیه و علی که الصلوٰۃ و التسلیمات نرسیده بمرتبه ادنی صحابه نرسد شخصی از عبد الله
بن المبارک رضی الله تعالی عنه پرسید اَیُّهُمْ أَفْضَلُ مَعَاوِیَةُ اَکْرَمُ
عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِیزِ وَ جَوَابُ فَرَمُو اَلْغُبَارُ الَّذِیْ دَخَلَ اَنْفَکَ مِنْ
مَعَاوِیَةَ مَعَ رَسُوْلِ اللّٰهِ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ خَیْرٌ مِنْ عُمَرَ بْنِ الْعَدِی
الْعَسْرُ نَزَلَ اَمْرًا اَنْتَی فَافْضَلُ جَزْئِیٌّ یُوَدِّعُ اَنْ یُثَابِتَ لَیْکِنْ اَفْضَلُ
جزئی بخاری تفضیل کلی صحابه رخصه الله عنهم نشیند حق تعالی جل شانہ ضابطه
یُوْمُنُونَ بِالْغَیْبِ یعنی آن جماعت که ایمان سے آرند بعبیب مراد ازین ائمه اند

این تفسیر از شیخ
است تفضیل مفضل
بجانب فضل عزیزی
و کمال حضرت سرور
انام علیه الصلوٰۃ
والسلام بچشم
سرزیده و با وسع
صحبت داشته اند
و درین دوران
مبین از زبان
فیض ترجمان و
کشف شیده اند
یا مردی آبی
مخاطب گشته و
صرف نال جان
در راه و کس
بدون یا و سمع
منوده اند
حضرت مجدد
و رحمة الله
در کتب دو صد
و بیستم از
جلد اول
فرماید
هیچ ولی
بترتیب
صحابه
نرسد
او پس
قرن
بیانی
نعت
شان
که
تشریف
صحبت
خیر
بشر
علیه
و علی
که
الصلوٰۃ
و التسلیمات
نرسیده
بمرتبه
ادنی
صحابه
نرسد
شخصی
از عبد
الله
بن المبارک
رضی الله
تعالی
عنه
پرسید
اَیُّهُمْ
أَفْضَلُ
مَعَاوِیَةُ
اَکْرَمُ
عُمَرُ
بْنُ
عَبْدِ
الْعَزِیزِ
وَ
جَوَابُ
فَرَمُو
اَلْغُبَارُ
الَّذِیْ
دَخَلَ
اَنْفَکَ
مِنْ
مَعَاوِیَةَ
مَعَ
رَسُوْلِ
اللّٰهِ
عَلِیْهِ
وَاٰلِهٖ
وَسَلَّمَ
خَیْرٌ
مِنْ
عُمَرَ
بْنِ
الْعَدِی
الْعَسْرُ
نَزَلَ
اَمْرًا
اَنْتَی
فَافْضَلُ
جَزْئِیٌّ
یُوَدِّعُ
اَنْ
یُثَابِتَ
لَیْکِنْ
اَفْضَلُ

کہ غیبت حضرت خیر البشر علیہ الصلوٰۃ والسلام یعنی بعد وفات آن سرور کائنات
 علیہ افضل الصلوٰۃ و افضل البرکات ایمان سے آزند و بدو نہ شاہدہ معجزہ ظاہرہ
 مصدقہ کجیجہ ^{بہ} البتہ صلی اللہ علیہ وسلم می شوند و قلب ایشان
 مطمئن بایمان ^{آن} کے گرد و از نور ایمان منور و روشن می شود و حاجت عاینہ
 معجزات ظاہرہ و کرامات باہرہ یعنی اقتدار سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم سوال
 کروند ^{صلی اللہ علیہ وسلم} یا رسول اللہ احد خبر مینما آسکنا و چاہا ہذا نامک قال
 نعم ثم یكون من بعدکم یؤمنون بى و لکم بى و لى سلا علی قارے
 و شرح مشکوٰۃ می نگار و قولا یخفی ان الصحابة کما انما مؤمنین بالغیب
 لکن باعتبار بعذر المؤمن ^{بہ} مع مشافہہ بعضہ بحدیث التابعین
 فان ائمتنا هم بالغیب کله فسن ہذہ الحیثیۃ ایمانہم انجبہ
 و افضل شاہ عبدالعزیز دہلی ^{رحمۃ اللہ علیہ} تفسیر عزیز می طرازند قدامت صحابہ ایمان بالغیب ا
 درین آیہ بر مبنی دیگر حمل نموده اند از حضرت عبدالعزیز ^{رحمۃ اللہ علیہ} خود بروایت امام احمد
 و سند خود بروایت مالک و دیگر محدثان معتبر ثابت است کہ عاقلین نہیں
 برورے بالیشان گفت کہ باخیلے حسرت و افسوس می کنیم ہر انچه از فوت شد
 و شمارا حاصل گشت امی یاران محمد کہ بیداران ذات مشرف شدہ
 عبداللہ ابن مسعود فرمودند کہ ما نیز افسوس و حسرت می کنیم ہر چیز سے کہ از فوت شد
 و شمارا حاصل گشت کہ ناویدہ ہر محمد ایمان آوردید قسم بخدا کہ نبوت محمد نیز کسی
 کہ او را دیدہ باشد از آفتاب ظاہر تر است ایمان ایمان شمس است باز سورہ
 بقرہ تلاوت آغاز نہاوند تا آنکہ بفیلمن رسیدند و این عثمان ابن ازیل

یادگار اسلام آمدنی بہتر از کائنات
 ہر آدمی کہ ایمان آورد
 کہ بعد از وفات آن سرور کائنات
 میں آئندہ دیدہ ہوا
 قاتل حضرت عثمان
 نیست کہ صحابہ ایمان بالغیب
 آوردند بلکہ بعض ایشان
 پیش از وفات آن سرور کائنات
 بت ایمان آئے تھے
 ہر آدمی کہ ایمان آورد
 کہ بعد از وفات آن سرور کائنات
 میں آئندہ دیدہ ہوا
 قاتل حضرت عثمان
 نیست کہ صحابہ ایمان بالغیب
 آوردند بلکہ بعض ایشان
 پیش از وفات آن سرور کائنات
 بت ایمان آئے تھے

و حاکم بروایت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب آورده اند که ایشان فرموده اند که من
 روزی همراه آنحضرت نشسته بودم فرمودند که پیش من بنشینید که افضل
 النزل ایمان ایمان کدام مردم است عرض کردند یا رسول الله ایمان فرشتگان
 آن حضرت فرمودند که ایشان را چنانچه است منزلت فرشتگان را نزد خدا می آید
 مردم عرض کردند یا رسول الله ایمان پیغمبران فرمودند از ایمان پیغمبران چه عجب که
 حق تعالی ایشان را بر سال و نبوت خود ممتاز فرموده است عرض کردند
 یا رسول الله ایمان کسانی که همراه انبیا حاضر شدند و بر دین جان خود را فدا کرده اند
 یا گفتند فرمودند ایمان ایشان چه عجوبگی دارد که همراه انبیاء مجتهدان و اهل و اقارب
 آنها را دیده استینام حاصل کرده اند مردم عرض کردند یا رسول الله پس بفرمایید
 که ایمان کدام فرقه افضل است فرمودند که ایمان آن فرقه که هنوز در پشت پدرانند و بعد
 از من خواهند آمد و بر من ایمان خواهند آورد و مرا ندیدند چند ورق سیاه کرده
 در نظر ایشان افتاد و بسبب قوت ایمان موافق آن نوشته عمل نمودند این گروه
 در ایمان افضل اند از دیگران انتهی و شیخ عبدالحق دهلوی رحمه الله و تخیل الایمان طراز
 ابن خود یعنی الله گفته فرموده است که امر محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر و روشن بود بر هر
 ادراک دیده است ایمانی که حاصل تر از آن نباشد که در غیب بوی ایمان آرند و بعضی از
 مفسران یومنون به غیب را هم برین معنی تفسیر کردند و نیز در حدیث آمده است که در
 آخر زمان چنان شود که تسکین بین است من شل گرفتار خگر سوزان باشد است
 بهر که در آن زمان تسکین است بودا جرو و مقدار را جگر چاه کس باشد پرسیدند
 یا رسول الله چنانچه کس از ایشان یا از ما فرمودند بلکه از شما انتهی فقیه حقیر گوید که بر

از ان فضل خاص نصیب کامل و خود از حاصل است زیرا که فضل کلی که منافی است
و مدار محبت است این حضرات را حاصل است و لهذا آن نبی را ازین کمال مخصوص
استقدا تمام حاصل است چه کمالیکه ارفع و اعلی است حضرت ایشان را ثابت است
لیکن با وصف این استقدا و بی پروائی از ثواب آن کمال از ثمره آن درجه
حضرت ایشان را نیز علیه السلام بهره کامل حاصل است چه کمال است در جریده
اعمال پیغمبر محبوب است بدانکه واسطه و قسم است واسطه فی الثبوت و واسطه فی
فی العوض و واسطه فی الثبوت عبارت است از صفتیکه واسطه و ذی الواسطه هر دو
متصف شوند و لیکن اول سبب حصول ثانی شود و حرکت المفتح بواسطه
الیه فان هناك حرکتین احدهما قائمه علی الیه و ثانیها
ثابتة فی المفتح تا شیهة عن حرکت الیه واسطه فی العوض
عبارت است از صفتیکه واسطه متصف شود و حقیقه و بالذات و ذوالواسطه متصف
گردد و مجازا و بالعرض حرکت که جالس السفینة بواسطه السفینة فان
حرکتة واحدة قائمة بالسفینة حقیقة و ینسب الی جالسها
مجازا و همین معنی در ما نحن بصده مراد است زیرا که کمال مذکور که موهم فضل خیر
مستطورت و حقیقت کسب آن از ولی و بواسطه ایشان منسوب بجناب نبی می گردد و محمد
بن نصیر الدین جعفری در تفسیر المعانی فرماید بیع شاهدان نبوت و در جبه فضل اند

از ان فضل خاص نصیب کامل و خود از حاصل است زیرا که فضل کلی که منافی است و مدار محبت است این حضرات را حاصل است و لهذا آن نبی را ازین کمال مخصوص استقدا تمام حاصل است چه کمالیکه ارفع و اعلی است حضرت ایشان را ثابت است لیکن با وصف این استقدا و بی پروائی از ثواب آن کمال از ثمره آن درجه حضرت ایشان را نیز علیه السلام بهره کامل حاصل است چه کمال است در جریده اعمال پیغمبر محبوب است بدانکه واسطه و قسم است واسطه فی الثبوت و واسطه فی فی العوض و واسطه فی الثبوت عبارت است از صفتیکه واسطه و ذی الواسطه هر دو متصف شوند و لیکن اول سبب حصول ثانی شود و حرکت المفتح بواسطه الیه فان هناك حرکتین احدهما قائمه علی الیه و ثانیها ثابتة فی المفتح تا شیهة عن حرکت الیه واسطه فی العوض عبارت است از صفتیکه واسطه متصف شود و حقیقه و بالذات و ذوالواسطه متصف گردد و مجازا و بالعرض حرکت که جالس السفینة بواسطه السفینة فان حرکتة واحدة قائمة بالسفینة حقیقة و ینسب الی جالسها مجازا و همین معنی در ما نحن بصده مراد است زیرا که کمال مذکور که موهم فضل خیر مستطورت و حقیقت کسب آن از ولی و بواسطه ایشان منسوب بجناب نبی می گردد و محمد بن نصیر الدین جعفری در تفسیر المعانی فرماید بیع شاهدان نبوت و در جبه فضل اند

فان

مثل حرکت کلید است بواسطه دست وقت کنش و قفل در حرکت می باشد یکی از ان است که کشیده تمام می بادی که کلید که از حرکت دست
پیدا می شود ۱۲ مثل حرکت شمشیر که بواسطه کشتی می شود و اینجا حرکت است که سفینه تمام است حقیقه و مجازا بر سوا
جائش سفینه منسوب می شود ۱۳ نصیر الدین جعفری می گوید از عالم خلق می باشد و شیخ نصیر الدین محمود است و نظیر در تفسیر
مقام عالی دارد و از افراد است و اهل ظاهر باطن می عقل حیران است آنچه از احوال خود بیان کرده است محقق می شود که عودی و حق
عمر و از این فقه بود از زمان سلطان محمد تغلق تا زمان سلطان بهلول در حیات بود پس شریفش از صد تن و از نوادگان

یعنی در این شہرستان علم پسر علم من است کہ علی ابن ابی طالب است کرم اللہ وجہہ
پس این مدینہ شہرستان کلام است کہ در زبان این شہرستان همچون علی کرم اللہ وجہہ
آمد اگر من این مدینہ را تمامی بر حکم مشاہدہ عیان کنم و اسرار علی را کرم اللہ وجہہ
بیان نہ دہم کار نبوت ہمہ انبیا بر زبان رود آسے محبوب فضل مطلق مرا بل نبوت
است المقصود این تفصیل نبوت وقتی است کہ ولایت نبوت را در شخصی
اعتبار کنی امامی محبوب ہر گاہ کہ نبوت و ولایت در یک ذات باشد با اتفاق
جمع شایخ قدس اللہ اسرارہم ولایت را فضل است بر نبوت وَلِهَذَا أَقَالُوا
أَوْلَايَةُ أَفْضَلُ مِنَ النَّبُوَّةِ لِأَنَّ أَوْلَايَةَ عَيْنَةٍ هُوَ عِيَارَةٌ تُعْنَى
شُهُودَ الْحَقِّ وَالنَّبُوَّةُ عِيَارَةٌ تُعْنَى دَعْوَةَ الْخَلْقِ پس از اعلام ہوں
افضل است درین کلمات من خدین کنان چون در فہم قاصر بودند گمراہ گردیدند
در کلام مجید و فرقان حمید عالمی ضلالت یافتہ اند کہ یُضِلُّ بِكَ كَثِيرٌ أَوْ يَهْدِي بِكَ كَثِيرٌ

ہرگز نفش دید کا فرشد بحکم	ہر کہ رویش دید ایمان باز یافت
آفتاب ہر دو عالم آشکار	زیر زلف دوست پنهان باز یافت
چون تباری کی نفش بخو طہ خورد	زندہ گشت و آب حیوان باز یافت
طالب در دلت الم چون شد بجان	کز میان در دوران باز یافت

اگر عالمان عصر و شیخان دہر درین کلمات من سالہا بسیا و قرنہا سے ہمیشہ
تامل شافی کنند و اندوہ مقصود این فقیر را در نیابند استہے * * *
اہم شتم از زمان پاستان بیچ یکے از حضرات انبیاء یا اولیاء نگذشتہ
کہ ایشان ہمارا دوست اعدا از بتی رسید ملا خطہ رود کہ برائے حضرت آدم علیہ السلام

از پنجاست لکن اندیشہ
افضل از نبوت است بزرگ
ولایت از نبوت است بزرگ
از من خود حق است در نبوت
عبادت از دعوت حق است
علی کرم اللہ وجہہ
بأن کلمہ لا بدایت
لی کہ بان کلمہ را
از زمان پاستان بیچ یکے از حضرات انبیاء یا اولیاء نگذشتہ

۱۷
بجانب از وقت نماز

ابنیں بود و بہ حضرت نوح علیہ السلام عام کہ ایدامی رسانید و در پے داؤد علیہ السلام
جاوت افتادہ بود و برائے سلیمان علیہ السلام صحرا بود حضرت عیسیٰ علیہ السلام
و حیات ست یکے حیات اولے در آن وقت بخت نصرت و بود و دیگرے
حیات ثانی در آن و حال علم مخالفت خواہد برافراخت در پے ایدارسانی حضرت
ابراہیم مژدہ کمر بستہ بود و حضرت موسیٰ علیہ السلام فرعون چہا چہا ایدارسانی
و بہ سرور صلی اللہ علیہ وسلم بوجہل دقتہ از ایدارسانی مندر و نگشت فرمود و حضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قاتل اودی احد ما اودی دیت فی اللہ عتہ و حیل
پنہا پنہا وی و متقاہد سہ نگاشتہ نماز عید اسد بن ہر علیہ السلام را بر او نفا
منسوب کردند و در حالت نماز وے آب گرم شدید احرارت ریختند تا آنکہ چہرہ
آتش سوخت و در ارضی اسد بنہایت استغراق خبرے نہ شد و بعد سلام فقہ
پرسید چون مطلع شد فرمود **حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ** و تا زمانہ دراز از در و سر
ور و در خاک بود سعد بن ابی وقاص اکہ از مشہد ہولم باخندہ بود و چہال کوفہ اذیت
می دادند تا آنکہ گلہ پیش حضرت عمر رضی اللہ عنہ بر زد کہ او نماز بوجہ حسن نبی گوارہ از
انکہ اربعہ امام ابو حنیفہ را تا زیانہ زند و جس کردند بہ امام مالک جفا لے رسید کہ
کہ بہت پنج سال برائے جمعہ و جماعت بر نیامد بہ امام شافعی اہل عراق و مصر مروا
رسانیدند و امام احمد حنبل را ضرب و جس کردند و بخاری رحمہ اللہ را از بخارا خارج
کردند حضرت بایزید بسطامی را بواسطہ جماعتے از علمائے ہفت بار از بسطام خارج
کردند حضرت ذوالنون مصری را مقید کردہ زنجیر انداختہ از مصر سوے بغداد فرستادند
و اہل مصر جوق جوق باو سے بودند تا شہادت زند و ادا سازند

سمنون را از استخوان زند و زنی را پول دادند تا بروی ستغاثه زن اگر سمنون یک سال
 مختفی ماند سهل عجب بد آمد گسری را از گستر خارج کردند که بسوی بصره رفت تکفیر
 کردند ابوسعید خدری را از استخوان زند و علمای عصرش از تصنیفاتش که در علم توحید بود
 کلمات چیده فتوے تکفیر دادند و جنید رحمة الله علیه وقتی که درس علم توحید میگفت
 علی رؤس الاشهاد چند بار حکم به تکفیر دادند تا آنکه در خانه خود بیان فرمود از آمدن
 منکرین حضرت ایشان سمنون ابن عطاء ابن انیال بود تا آنکه پیش انیال را اگر
 بدو را ایشان می شد رنگ چهره اش متغیر می شد حسین بن منصور حلاج رحمه الله را
 مجلس حامد بن عباس وزیر مقتدر با قاضی ابی عمر اتفاق بحث افتاد قاضی فتوے
 به تماشای نگاشت و دستخط فقها که در آن مجلس حاضر بودند برگرفت حلاج گفت چرا
 در پی قتل من شدید من از اهل سنت و جماعت هستم عقیده سینان دارم نقصان من
 موجود اند بگریه این کلام را حلاج با بر می گفت مگر ایشان هشا نکردند و تکبیل جزا
 همان وقت حلاج مجوس شد و زیر فتوی پیش متعهد زمرستان او حکم قتل در داد او را حلاج را
 هزار تازیانه زدند پس دست و پایش را بریده سرش را زتن جدا کردند و چشمش سوخته
 خاکستر در دجله انداختند و سرش بر پل بغداد آویختند اباعثمان مغربی را با وصف
 کثرت مجاهدات و علم و حال از آنکه خارج کردند سخت زرد و کوب و مجروح نموده
 تا آنکه به بغداد اقامت ورزید و بعد از آنجا بحق پیوست و بر سبکی چند بار شهادت
 کرده و شد امام ابو بکر نابلسی از مغرب بسوی مصر خارج کردند و شهادت
 زند و دادند پس سلطان حکم کرد تا او را سرنگون کشید پوستش بر آوردند و در حاکم
 پوستش بر می آوردند و قرآن بحال تدبیر و شوع میخواند حتی قطع قلوب الناس

سمنون را از استخوان زند و زنی را پول دادند تا بروی ستغاثه زن اگر سمنون یک سال مختفی ماند سهل عجب بد آمد گسری را از گستر خارج کردند که بسوی بصره رفت تکفیر کردند ابوسعید خدری را از استخوان زند و علمای عصرش از تصنیفاتش که در علم توحید بود کلمات چیده فتوے تکفیر دادند و جنید رحمة الله علیه وقتی که درس علم توحید میگفت علی رؤس الاشهاد چند بار حکم به تکفیر دادند تا آنکه در خانه خود بیان فرمود از آمدن منکرین حضرت ایشان سمنون ابن عطاء ابن انیال بود تا آنکه پیش انیال را اگر بدو را ایشان می شد رنگ چهره اش متغیر می شد حسین بن منصور حلاج رحمه الله را مجلس حامد بن عباس وزیر مقتدر با قاضی ابی عمر اتفاق بحث افتاد قاضی فتوے به تماشای نگاشت و دستخط فقها که در آن مجلس حاضر بودند برگرفت حلاج گفت چرا در پی قتل من شدید من از اهل سنت و جماعت هستم عقیده سینان دارم نقصان من موجود اند بگریه این کلام را حلاج با بر می گفت مگر ایشان هشا نکردند و تکبیل جزا همان وقت حلاج مجوس شد و زیر فتوی پیش متعهد زمرستان او حکم قتل در داد او را حلاج را هزار تازیانه زدند پس دست و پایش را بریده سرش را زتن جدا کردند و چشمش سوخته خاکستر در دجله انداختند و سرش بر پل بغداد آویختند اباعثمان مغربی را با وصف کثرت مجاهدات و علم و حال از آنکه خارج کردند سخت زرد و کوب و مجروح نموده تا آنکه به بغداد اقامت ورزید و بعد از آنجا بحق پیوست و بر سبکی چند بار شهادت کرده و شد امام ابو بکر نابلسی از مغرب بسوی مصر خارج کردند و شهادت زند و دادند پس سلطان حکم کرد تا او را سرنگون کشید پوستش بر آوردند و در حاکم پوستش بر می آوردند و قرآن بحال تدبیر و شوع میخواند حتی قطع قلوب الناس

ملا فحسب الله و نعمتی خیا که زمان بند بر وی نهاد و چنانکه اعدای من در پیش من است و گفتم قلوبی را بر وی میگیرم که تا بفرموده که در را بکشند چون صاف را بر آوردند و طایفه فرزان آرد
 ۳۴ دارد از آنش بگوشت چون آن شب بخت بخواب دید که زوال ملک او در زوال جان سمنون بسته است دیگر روز بعد از خوابت و بختی با دیگر دیدش ۱۱

و کا دو ان یقیناً اب نسیمی را جلب سلخ کردند معاملہ اش عجیب و غریب است
 و نزدیک بود کہ با آن دفعند انداختہ شوند
 چون او نیکوین با جواب قاطع میداد مخالفین جیلہ ایندراسانی چنین کردند کہ سو و اخلاص
 بکاشتند و پوش دو ز را مبلغ دادند تا در پاپوش دوختہ پس آن را خریده از
 مقام بعیدہ بہ پیش و بطور تحفہ فرستادند نسیمی کہ ازین معاملہ ناواقف بود
 چون پاپوش در پا کرد بہ نائب طلب اطلاع کردند کہ نسیمی سورہ اخلاص نویا ایندہ
 در پاپوش دارد چون تعلیم بہ حکم نائب جلب پارہ کردہ شد ازان سورہ اخلاص
 برآمد نسیمی بیچ جوابش نہاد پس حکم سلخ وے دادند و در توحید اشعار میگفت
 و پوشش برمی آوردند و اور وے سلخ وے دیدہ شیخ ابابکر بن انسوب زندہ
 نمودند و از بیجانہ خارج کردند تا بہ سوئے تلمسان رفت شیخ ابو الحسن شاذلی ہر گاہ
 در دیار مغرب بود وصیت کمالا لش را تصای مغرب افتاد مردمان آتش حسد
 افروختند و از استخوانش زدند و در ایندیش دقیقه نگذشتند تا آنکہ مردمان را
 از ملاقات وے باز داشتند و او را زندیق می گفتند ہر گاہ شیخ عزم مصر کرد
 سلطان مصر گاشتند کہ از زندان مغرب شخصی عازم آن نواحی است کہ او را از بلا
 خود خارج کردہ ام و اعتقاد اہل اسلام را ضائع می کرد چنان نہ شود کہ از زبان درازی
 خود سلطان آفریدہ او از بجا رنجیدین است و قصہ اش بس دراز است مختصر این است
 کہ خداوند کریم اورا از کید ایشان محفوظ داشت بر شیخ عزالدین بن عبد السلام
 فتوی کفر دادند و براسے تنقیح حقیقہ وے مجلس قرار دادند بر شیخ تاج الدین
 سبکی فتوے کفر دادند و شہادت دادند کہ او بیع خمر است و ولولت و در
 زندامی بند و او را زنجیر انداختہ از شام بمصر مقید آوردند عظم شان در فہت مکان

امام ابو حامد غزالی نه چنان ست که درین ایام کس لب بانکار او کشاید امام باقی
 و ز شرف الحسن می فرماید و ممتنا محکم و اشتهد و روینا عن الشیخ العارف
 بالله ابی الحسن الشاذلی رضی الله عنه انه رأى النبی صلی الله علیه و سلم
 فی التکویم بافی مؤمنه و عیسی علیهما السلام با لومام الغزالی رضی
 الله عنه و قال انی امتیکما حبیب کذا قال لا شیخ ابن حوزم روز
 کتاب احیا را دیده گفت این بحث مخالف سنت است چون شیخ مذکور تحقیق
 تمامی سخنان بلاد مغرب بود از جمیع مردمان کتاب احیا طلب داشت
 و به سلطان آن زمان تحریر می نمود سلطان مغرب منادی عام کن شد

۵ احیاء علوم الدین کتابی است مشهور در تصوف می گویند که احیا چنان حاوی است که اگر مبدا و انتهای
 کتاب اسلام ضائع گردد و احیای باقی ماند کافی خواهد بود ابن جوزی در غلاط احیاء (اعلام الاحیاء با غلاط الاحیاء)
 کتابی دارد و در بیس المیس هم تعاقب نموده سبط ابن جوزی گویند که چون غزالی احیاء را بر هر صوفیه تصنیف کرده
 و تافرنه را گذاشته و احادیث غیر صحیح آورده ازین روزان انکار برود کشاوند ابو انجیر گویند که ایراد این چنین احادیث
 ترغیب و ترهیب جایز است صاحب کشف فرماید بشرطیکه حدیث منوع نباشد حافظ زین الدین عراقی در تخریج احادیث
 احیاء و کتاب دارد یکی تخم دیگری و چیز در چیز احادیثی جمع کرده که از تخم متروک شده بود کبیر السیاح تصنیف فرموده
 صغیر کعبه تصنیف شده نامش المنشی عن جل الاسفار فی تخریج مانی الاحیاء من الاخبار بوده است چون هنوز چند احادیث
 متروک بود حافظ ابن حجر و تخریج احیاء کتابی نگاشته حافظ ابن حجر در شمس الثقل فرموده حافظ قطب بنی حنفی التونی در شمس
 تحفه الاحیاء فیافات من تخریج احادیث الاحیاء نگاشته غزالی کتابی دارد در حل مشکلات احیاء و جمیع علماء
 بسبب قریب احیاء اختصار و س کرده اند احیاء در کبر و لیت پنج یوم تصنیف شده ۱۱

مِنْهُ سَلَّمَ اللَّهُ تَعَالَى

کتابت کرده شمس الثقل
 و از ابی الحسن شاذلی احیاء
 که آن دیو رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم را با خود می برد
 و از ابی بوسی در تخریج احادیث
 که از ابی بوسی در تخریج احادیث
 این دو نفر کسی بود و در احادیث
 که در ۱۱ سال در ۱۰۰۰۰

کہ بروئے لعنت خداے تعالیٰ باد کہ کتاب احیاء پیش خود داکشتہ حاضر نیار
مردمان جوق جوق نسخ موجودہ بائثال امر شیخ و سلطان حاضر آوردند بر روز
مجلس انعقاد یافت فقہائی وقت دیدہ فتوے باعراق داند و چنان قرار یافت
کہ صباح آن روز جمعہ سوخته شود و در شب جمعہ کہ میان بود شیخ ابوالحسن کہ مشہور
بابین حوازم است بخواب می بیند کہ از باب جامع مسجد کہ اذان باب داخل مسجد
می شد بہ مسجد میرود و در کن مسجد نورے دید و دریافت کہ سرور عالم صلی اللہ علیہ
و سلم ابوبکر و عمر شسته اند پیش این حضرات غزالی کتاب احیاء درست
گرفته استادہ است و ابوالحسن را دیدہ گفت کہ خضم ہاست پس غزالی ہر دو زانو
بر زمین نہادہ و چون کو دکان بزانو نزد ابوبکر و عمر رضی اللہ عنہما رسید تا آنکہ
نزد سرور عالم صلی اللہ علیہ و سلم حاضر گشت و کتاب احیاء پیش کردہ عرضہ
کہ ملاحظہ فرمودہ شود کہ اگر این بیعت و مخالف سنت است چنانکہ ابوالحسن
می فرمود تو بہ کردم و اگر شئی مستحسن است اذان من برکتے حاصل کن و از خضم من
انصافی بفرما سرور عالم صلی اللہ علیہ و سلم ورق ورق تا آخر ملاحظہ فرمودند
و ارشاد فرمودند **وَاللّٰہُ اِنَّ ہٰذَا شَیْءٌ مَّحْسَنٌ** پس ابوبکر اورا گرفت ہچیان
معائنہ ساخت و بر زبان آورد **وَالَّذِیْ بَعَثَکَ بِالْحَقِّ یَا رَسُوْلَ اللّٰہِ**
اِنَّکَ لَمَحْسَنٌ پس عمر گرفت و بعد معائنہ ہچیان گفت پس سرور عالم صلی اللہ علیہ
و سلم حکم کرد تا پارچہ از جام ابوالحسن برآند و بروہ فقیری نافذ کنند چون حکم
بعد تجرید از ثوب پنج تازیانہ زدہ شد ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ لب بہ شفا
پیکشادہ کہ ابوالحسن انجہ گفتہ بطریق اجتہاد و سنت و بتفہیم سنت گفتہ غزالی ہم

تم بخوان این آیت
تم خدا را در تاجی بنویس
نمود و یا رسول اللہ
یا کون

معفرت ساخت که ابوالحسن بیدارش در به جمع از اصحاب خود واقعه
 بیان ساخت و قریب یک ماه باین در و مبتلا بود پس اجارا معاینه کرد مطلبی
 صافی موافق کتاب و سنت بدیش در آمد پس سرور عالم صلی الله علیه و سلم را بنحوا
 دید که از دست مبارک خود به جائی ضرب مسح فرمود که در از ازل شد بعد بست و بخواب
 چاق شد امام یا فعی بعد ذکر این حکایت می طرازد و لو کلا ان هذا الشیخ
 المذکور اذ مرکه اللطف بالتوبة والهداية وشفع فیہ
 الصدیق و سبقت له العیایة لکان یقوت علی ذلک الحال
 و یلقی العذاب الشدید و النکال نه بینی که ابن جوزی که از حفاظ
 و اکابر محدثین است چه قدر در تعصب حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه اقاده
 در تاریخ یا فعی مذکور است قد سمعت فیما مضی انه حبس بسبب الشیخ
 عبد القادر بانه کان ینکر علیه و کان بیته و یبین
 ابنه عداوة یسبب الی نکار المذکور اخبرنی من وقف
 علی کتاب له ینکر فیہ علی قطب الایام و نایج المفخر الذی
 خضعت بقدمه رقاب الکا بر الشیخ محیی الدین عبد القادر قدس
 سره و کون رضی حجه و تکریم شیخ محی الدین بن عربی مردمان فقیه نگذاشته

مرآة المؤمنین فی مناقب
 از امام یا فعی در بیان معجزه
 بعضی مبالغه بنده می گویند
 و اصحاب فیه بیان می کنند
 صلی الله علیه و سلم را بنحوا
 یا فعی عادت کامل بود تعجب
 در خصوص او در خصوص قبول
 قلوب افراد و در خصوص قبول
 انتقال در آن
 در زمان پستان رسیدیم که
 بیان ابن جوزی از زنده
 حضرت بنحوا
 علی القادر بانه
 سبب عداوة بود و
 علامه و اکابر ابن جوزی
 در کتاب خود در بیان معجزه
 علی القادر بانه رضی الله عنه

له اگر این شیخ را توبه و پارت نصیب می شد و حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه لب به شفاعت می نمودی کشاد ز رعایت بوی
 سوز می شد و ای حال می و نه در اشتد عقوبت بتلایم ۱۲۷۰ هـ مکان النعم عقبت هم ۱۲۷۰ هـ ابن جوزی علی عداوة و
 و بیایم که بگویم که لای صفا این فی عداوة عدا با علی الصنفه علی عدا کفره اطلاع جمعه در ۵۹۰ هـ انتقال از خود در ۵۹۰ هـ محلی طرازی یافت از
 بعضی اولاد سینه شیخ علی القادر جلالی رضی الله عنه تخم عدا و نداشت تلایا و شش می رو سخن بدو کار رسید با جلاله در سال دارو ۴

۱۷
السنن جامعہ
خودست گزشتہ
ناخوش شود از آن

شیخ کلیم السہبانی آبادی چشتی کہ از مشاہیر وقت خود بود در مکتوب خود ہشتم
می طراز د کہ چون فقیرے شہرت پیدا می کند عجیب جو یان و عیب بیان
برائے آزار خاطر او فکر می کند می خواہند کہ رونق بازار او بکاهد
و آن معزز از کاوش این ہا محقر شود این بنی داند **وَاللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْکِرُ** کوئن سلطان نظام الدین اولیا را مردم بر سر منبر و شام میدادند
و حضرت سلطان جویری آن مجلس حاضر می بودند روزے کار از حد گزشت
بعض پلیدان شکایت بہ خدمت حضرت آوردند کہ زیادہ ازین تاب ندریم کہ
دم حضرت بر سر منبر بشنوم ہا کشتہ خواہیم شد حضرت فرمودند کہ قوم ہمارا می گویند
ہا عفو کردیم شما طفیل عفو مائیز عفو کنید و این رباعی بر زبان مبارک رانندہ

رباعی

ہر کہ مارا بنجہ سازد در آتش بسیار باد	ہر کہ مارا یار نبود ایزد او را یار باد
ہر کہ خاری افگند در راہ ما از دشمنی	ہر کلمے کہ باغ عمرش بشکفتد فی خاباد

شیخ محی الدین بن عربی گوید کہ او در شہر فارس ہا قطب وقت ملاقی شد
مردمان در پلے انکار او بودند و دست راست او بریدہ بود چون قطب
وقت را معلوم شد کہ شیخ او را شناختہ حکم کرد تا راز بر کسے فاش نہ کند
شیخ قبول و ثقت گفت کہ انجہ بر شما از دست مردم جفا ہا می رود بر ما نیلے
شاق می گزرت قطب لب یہ پاسخ کشاد کہ اے محمد اگر تمامی مردم شہر شخص شکن
فی المقام را ایذا دہند حکمش آنست کہ جانورے کوہ را بہ دہد تا از مکان خود
حرکت کند امام شعرانی در لطائف المنن می نگارند و مین ہننا کان سید

مشائخ الصوفیۃ اصحاب المقامات العالیۃ از اقوال مشائخ مے فرماید اَقْلُ عَقُولِهِ الْمُنْبَكِرُ
 عَلَى الصَّالِحِينَ اَنْ يَكْفُرَ بِكَرَمِهِ قَالُوا وَنَحْنُ عَلَيْهِ سَعْدٌ الْخَائِعِ قَدْ
 شیخ محمد الدین فیروز آبادی صاحب قلموس گوید کہ ہیچکس رائے نہ رسد کہ انکار اولیاء
 کند بہ یادی الرای چہ ایشان در فہم و کشف مراتب عالی دارند گاہے نہ شنیدہ ام کہ
 کہے از اولیاء اللہ حکمی کردہ باشد کہ ہادم دین باشد مثلاً وضو یا نماز یا دیگر فرائض و مستحبات
 را منع کردہ باشد بہتہ ایشان کلام فہم و فہمیدن آن دشوار باشد و نیز گفتہ
 کہ قوم گاہے مقامات و درجات علوم مہموں نہ رسند کہ تصریحی ازان در کتاب سنت
 نیست لیکن علماء عالمین گاہے بمقتضای استنباط و حسن ظن ایشان باز مرہاجین
 آن را بر کتاب سنت عرض کنند کار ہر کس نیست کہ ہر گاہ کلامے بہ شنود کہ از او فہم
 او خارج باشد یا آن خیال نیک پیدا کند بلکہ برخے از ایشان بر صاحب آن قول لب
 انکار مے کشاید قُلْ خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ عَجَلٍ اَبٰی الْعَبَّاسُ بن شریح کہ منکر صوفیہ
 در مجلس ابے القاسم جنید آمد تا از و کلامے شنود کہ از صوفیہ شائع گشتہ بعد سمع کلام
 ہر گاہ مراجعت کرد کہ گفتش پرسیدند گفت من ہیچ نہ فہمیدم اِلَّا اَنَّ صَوْتَ الْكَلَامِ
 لَيْسَتْ بِصَوْتٍ مُبْطِلٍ نیز گفتہ کہ چنان کہ بہ اولیاء اللہ کرامات عطا کردند کہ فرع
 معجزات است پس دین چہ پاک است کہ با ایشان عجائبات عطا فرمودہ کہ از فہم آن
 فحول علماء قاصر بودہ اند شیخ الاسلام مخزومی گفتہ کہ ہرگز جائز نیست ہیچ عالمے را کہ
 بر صوفیہ انکار کند تا آنکہ بر طریقہ ایشان رود و افعال و اقوال ایشان را مخالف کتاب
 و سنت یا بد صرف بر بنای کلامی کہ مردمان بایشان منسوب کنند انکار ایشان رود
 بود بر منکر ضرور است کہ اقل درجہ ہفتاد امر را نگہدار دہیں مانان اورا انکار میرسد

لے کہ انکار
 اولیاء اللہ منکر
 کہ بہتہ
 نشان دین است
 از فہم
 نہ شنود کہ
 وقت صوفیہ
 کہ منکر
 در مجلس
 جنید آمد
 تا از و
 کلامے
 شنود کہ
 از صوفیہ
 شائع
 گشتہ
 بعد سمع
 کلام
 ہر گاہ
 مراجعت
 کرد کہ
 گفتش
 پرسیدند
 گفت من
 ہیچ نہ
 فہمیدم
 اِلَّا اَنَّ
 صَوْتَ
 الْكَلَامِ
 لَيْسَتْ
 بِصَوْتٍ
 مُبْطِلٍ
 نیز
 گفتہ
 کہ
 چنان
 کہ
 بہ
 اولیاء
 اللہ
 کرامات
 عطا
 کردند
 کہ
 فرع
 معجزات
 است
 پس
 دین
 چہ
 پاک
 است
 کہ
 با
 ایشان
 عجائبات
 عطا
 فرمودہ
 کہ
 از
 فہم
 آن
 فحول
 علماء
 قاصر
 بودہ
 اند
 شیخ
 الاسلام
 مخزومی
 گفتہ
 کہ
 ہرگز
 جائز
 نیست
 ہیچ
 عالمے
 را
 کہ
 بر
 صوفیہ
 انکار
 کند
 تا
 آنکہ
 بر
 طریقہ
 ایشان
 رود
 و
 افعال
 و
 اقوال
 ایشان
 را
 مخالف
 کتاب
 و
 سنت
 یا
 بد
 صرف
 بر
 بنای
 کلامی
 کہ
 مردمان
 بایشان
 منسوب
 کنند
 انکار
 ایشان
 رود
 بود
 بر
 منکر
 ضرور
 است
 کہ
 اقل
 درجہ
 ہفتاد
 امر
 را
 نگہدار
 دہیں
 مانان
 اورا
 انکار
 میرسد

از آنجمله آن است که در معجزات انبیاء الله علی اختلاف طبقاتهم و کرامات اولیاء علی اختلاف طبقاتهم غور نماید و بآن ایمان آورد و اعتقاد کند که اولیاء الله در جمیع معجزات باستثنای بعضی از آن وراثت نبیاء بوده اند از آن جمله آن است که برکت تفسیر سلفاً و خلفاً حاوی باشد تا اسرار کتاب و سنت و اختلاف ائمه مجتهدین و تفسیر و تاویل و شراط و لغات عرب و محاورات و استعارات را در یاد آنان جمله آن است که مقامات سلف و خلف در معنی آیات صفات و اخبار آن به فهمد و بشناسد که کدام معنی ظاهر گرفته و کدام را تاویل پیموده و دلیل کدام از ایشان راجع است از آنجمله است تجرد در علم اصول و معرفت منازعات علم کلام و از آنجمله است معرفت اصطلاحات قوم از تجلی ذاتی و تصویری و ماهو الذات و ذات الذات و معرفت حضرات الاسماء و الصفات و فرقی میان حضرات و فرقی میان احدیت و واحدیت و معرفت ظهور و بطون و آنزل و آبد و عالم الغیب و الکوآن و شهادت و شیعون و عالم الملاهیة و تهوتیه و سکر و محبت و **وَمَنْ هُوَ الْمَكَادِقُ فِي الشُّكِّ حَتَّى يُسَافِحَ وَمَنْ هُوَ الْكَاذِبُ حَتَّى يُوَلِّحَهُ** ^{دکلام} ^{است} ^{سکر و تهوت} ^{از آن} ^{توضیح کرده شود} ^{و کدام دروغ گو است} ^{از آنرا ساخته} ^{فرموده} ^{آید} **وَعَنْ خَالِكَ** پس هر خصیصه از اصطلاحات قوم واقف نباشد چگونه بر حل کلام یا انکار یا مری که مراد ایشان نیست قادر باشد شیخ ابن حجر شرح بعض آیات ابن فاضل رضی الله عنه کرده بر شیخ ابی مدین فرستاد تا که اجازت نکارد شیخ تحریر فرموده

سَادَاتُ مَشْرِقِهِ وَسِرَتِ مَعْرَبِهَا | يَمَانُ بَيْنَ مَشْرِقِي وَمَعْرَبِ

۱- شیخ الاسلام شهاب الدین احمد متوفی فی ثمان مئصری در سنه ۷۶۳ متولد شد و ادب و فن او بسیار متوجه شد پس در سنه ۷۹۴
تجلیل فن حدیث مصروف شد امام حفاظ محمد بن ابودکلب نافعه و فن حدیث دارد فتح الباری از علامه ابن کثیر
حضرت ایشان است در ذی قعدہ ۵۸۵ هـ انتقال یافته ۱۲

خوانده اند و بعضی کتب احادیث را نزد مولانا یعقوب کشمیری علیه الرحمه گزرانده بودند و
 این شیخ یعقوب از خلفاء بزرگ شیخ معظم قطب مکرّم شیخ حسین خوارزمی بود و در طریق
 محترمین زاد هم الله شرفا نزد کبار محدثین اینجا تصحیح حدیث نموده و نیز حضرت ایشان اجازت
 تفسیر واحدی را با جمیع موافقاتش چون بسیط و وسیط و اسباب نزول و نیز تفسیر ضیاء
 را با جمیع مصفااتش چون شہاج الوصول و غایۃ القصودی و غیرہما و صحیح بخاری را
 با جمیع موافقات او چون ثلاثیات و ادب المفرد و افعال العباد و تاریخ و غیر لک و شکوہ
 تبریزی و شمائل ترمذی و جامع صغیر سیوطی و قصیدہ بروہ از عالم ربانی قاضی بہلول
 بدخشان یافتہ بودند و قاضی مذکور اجازت این کتب مذکورہ از شیخ معظم عبد الرحمن بن
 فہد داشتہ کہ او و آبائے او در بلاد معظمہ عرب از کبار محدثین بودہ اند پس حضرت مجدد
 حدیث مسلسل التراجمون بن جمعہم الرحمن ببارک و تعالیٰ از حقّ امنی فی الارض
 یخرجکم من فی التسماء بیک واسطہ قاضی از شیخ مجدد الرحمن یافتہ حضرت
 مجدد و روح در علم ادب ید طولانی داشتند روزی حضرت ایشان بمنزل فیضی درآمدند
 او در تحریر تفسیر بے نقطہ بود حضرت ایشان را دیدہ سرگشته التماس کرد کہ مضموعی از تفسیر
 پیش آید کہ آن را بحروف غیر عجمی بایل و تفسیر نمودن متعسر شد بسیار دماغ سوختم اما بعد
 دل خواہ بدست نیامد حضرت ایشان در ساعت مطالب کثیرہ در کمال غلبہ بزرگداشتند
 کہ فیضی در حیرت رفت حضرت ایشان از اجمیع واردات از قطب زمانہ شاہ مبارک بلبل آشیانہ

فی الطبقة
 الاولی من
 شیخین مثل
 من عبد الله
 الاصفہانی
 و غیرہما و
 بن جیحوی
 بن سید
 علیہ شایع
 بطولہ
 بن ساج
 السوفی
 و غیرہ

۱۰ امام ابی الحسن علی بن احمد حدیثی نیشاپوری در شمسہ اتقال کردہ ۱۰۵۰ در کشف الظنون مذکور است کہ او غیر از صنف ۱۰۵۰ سہاج الاصول
 الی علم الاصول در سال ۱۰۵۰ مختصر از قتال و حال ماخوذ است از اصول غفراری و محمول ماخوذ است از مستفیض غفرانی و تتمہ ابی الحسن بصری نہاج
 کتابی است کہ علای مشاہیر شرح آن متوجہ شدہ اند تفصیلش در کشف الظنون مذکور است ۱۰۵۰ غایۃ القصودی در ذریعہ شافعیہ است و شرح
 عدیدہ دارد کہ ابو جعفر طوسی کشف ۱۰۵۰ در کشف الظنون مذکور است الماراد بہ نا اتصال بہ الی قول الله صلی الله تعالی علیہ وسلم الحدیث
 بثلاثة و لوات و تحفہ الثلاثیات فی حقیقۃ النبی اکبر فی اثون و عشرين حدیثا القناع من کی بن ابراہیم و صومری و غیرہ عن التابعین و غیرہ

حضرت خواجه محمد باقی یالسد اویسی نقشبندی قدس السره حاصل بود منقول است
که حضرت خواجه قدس سره فرمودند که حضرت مخدوم مامولانا بزرگ خواجه المکنلی
قدس سره ما را امر کردند که بهندوستان شوتا این سلسله شریفه را اینجا از تور و اجمی پدیا
گرد و ما خود را شایان این معنی ندیده تو اضع نمودیم ایشان امر با ستخاره کردند در آن
استخاره دیدیم که گویا طوطی بر شاخ نشسته و مادر دل خود نیت کردیم اگر آن طوطی
از آن شاخ آمده بر دست ما نشیند پس ما را کتایش ما درین روسه خواهد نمود و بخود
این خطور آن طوطی پرواز نموده آمده بر دست ما نشست و ما آب دمان خود در منقار او
کردیم و آن طوطی در دمان من شکر ریخت فردای آن شب این واقعه را چون بعضی
حضرت مولانا خواجگی قدس سره رسانیدیم فرمودند که شمار از و در متوجه بهندوستان
میاید بشد که طوطی جانور هندی است در بهندوستان از دمان شاعر نیزی بوجود آید
که عالمی از و منور گردد و شمار این بر هر رسد منقول است که حضرت خواجه فرمودند که چون
بشهر سمرند شمار رسیدیم در واقعه نمودند که تو در جوار قطبیت فرو آمده و از حلیه آن قطب
نیز آگاه گردانیدند به صبح آرزو بر یافت در ویشان و گوشه نشینان آن بلده رفتم
جماعه را که دیدیم نه ایشان را بران حلیه یافتیم و نه آثار و حالت قطبیت از هیچ یک معاشه

سلام و ولادت حضرت خواجه در کابل بظهور پیوسته در لشکر تحصیل علوم رسمی شاگردی مجمع علوم ددانی مولانا صادق جلوی که از ملک
اطلام آن ایام بوده اختیار نموده و بر فاقه مولانا از کابل با دارا اتم رشده و بانکه روزگار از سمو فطرت ایشان را بین الاقران اقیاده
پدید آمده و از فضائل بهره تمام روزی گشته اگر چه در تحصیل علوم مصری تفرقه مانده که بسوگ این ... راه دور آمده اند تا از دکانی طوطی و صفا
منسبت دانش ایشان پایه بلند داشته تا آنکه بر تدریس کتب شکر و حل مطالب غاصه قدرت تمام داشت از ایام تحصیل علوم مصری عروش منشا
این راه گاه بصحبه یا اینگان محض لی مع السره رسانید تا آنکه در بلاد ماوراءالنهر که معدن این طایفه عزیز و بوجوهت بسیاری از شایخ ایام در افتاد
و نیز بعضی بروس توبه و الهام نیز کم خوش گزیدند حضرت خواجه اویسی بودند و تربیت از و در حقیقت حضرت تریالت صلی الله علیه و آله و سلم حضرت

خواجه بزرگ مبارک
والله اعلم
ایشان شایسته
بافتن جلاصول
کمال چون انبیا
عالم نزهت
جاودا را بر نوبت
خدمت مولانا
جانشین حضرت
خواجه را بر تالیف
نیاست و غلبه
بجای
نقلات غمزه
کبری از فضائل
نوده حضرت
شایسته بایان
خواجه در تالیف
و توفیق حضرت
عظیمی را گویا
از غایت کمال
زیر و در بی یار
قدما حضرت
پناه

نمودیم گفتیم شاید کسی از اهل این شهر قابلیت این معنی داشته باشد که بعد از این بظهور آید
 همان روز که شمارا دیدیم هم حلیه شمارا موافق یافتیم و هم نشان آن قابلیت در شما مشهود گشت
 منتقول است که حضرت خواجہ فرمودند که در بلده سهرند دیده شده بود که ما چراغ عظیم آنجا
 افروختیم و مشاہدی گشت که ساعت بساعت نور آن چراغ افزون شد و نیز مشہود میگردد
 کہ مردم از آن یک چراغ افروخته ما چراغهای کثیره برافروخته اند این را نیز اشارت بمحامله
 شما میدانیم حضرت خواجگی بیکه از مخلصان خود تحریر فرموده شیخ احمد نام مردی است از
 سهرند کثیر العلم و قوی العمل روزی چند فقیر باوشت و برخواست کرده عجایب بسیار از
 روزگار اوقات او مشاهده نموده بان مانند که چراغ شود که عالمها از روشن گرد او محجربند
 تعالی احوال کامله او را بتقین پیوسته و این شیخ مشارالیه برادران واقربا دارد و همه
 مردم صالح و از طبقه علمای چندی را دعا گوئی ملازمت کرده جوهر عالمیه و النستہ استصلو
 عجیب دارند فرزندان آن شیخ کہ اطفال اند اسرار آہی اند باجملہ شجرہ طیبہ است لہ البتہ اللہ
 نبیاً حسناً و نیز حضرت خواجہ فرمودند کہ شیخ احمد آفتابی است کہ مثل ماہراران
 ستارہ در سایہ او گم اند احمال حضرت مدوح از یمین نظر تربیت و برکات و ہدایت
 حضرت خواجہ رحمکم کل و تکمیل واصل گردیدند پس در ساعتی کہ مشتری از و کسب
 سعادت نماید حضرت ایشان را خلعت اجازت کاملہ پوشانید و بہرند کہ وطن مالوف
 آنحضرت بود و رخصت فرمودند جمعی از طالبان صادق خود را در خدمت ایشان تعیین
 نمودند پس حضرت ایشان بانعت لای فراوان بوطن بازگشتند و با حضرت خواجہ
 در آن بلدہ تربیت طالبان پرداختند بعد از آنک ایام آوازه حضرت بلند شد
 و آستان فیض نشان محط حال و مجمع اصحاب کمال گشت علما از دور و نزدیک

سلمہ در یاد او را
 فعال درین کمال
 علی مولای غلام در
 بنی در خدمت الاصل
 می نماید و در این ملک
 و سلسلہ ایشانی
 شیخ محمد عبداللہ
 را تہ عبادت
 چنین حالت نیست
 کشش آن بزرگوار
 اجابہ صاحب در آن
 و تکمیل واصل گردید
 و در خدمت آن بزرگوار
 غفل و در خدمت آن
 آورد و حضرت در ملک
 و آستان فیض نشان
 است

بخدمت رسیدند و اهر از ترک و تاجیک بشرف حضور بهره ور گردیدند مشایخ عهد اودت
آوردند اکابر زمانه بتواضع برخاستند بدولت ایشان مس باطلا شد و ذره با آفتاب گروید
ذات بابرکات ایشان آیت بود از آیات الهی و نعمتی بود از نعمای الهی

هر طافت که نهان بود پس پرده غیب	همه در صورت خوب تو عیان ساخته اند
هر چه بر صفحه اندیشه کشد کلک خیال	شکل مطبوع تو زیبا تر از ان ساخته اند

اطلاعه بر مغیبات و اشرف بر خواطر و تصرفات در مکنونات ادنی صفت بود از صفات
جمیله ایشان شماره خوارق و کرامات که در کتب مقامات مروی شده به هفت صد میرسد
هر چند بحکم کلام فی الاحترام قطب وقت ابوالحسن نوری نورالهدی مرقد که فرموده و اعظم
الاعلامات فی زمانه شیخان علیهم السلام و قادیه یطوق عن حقیقه
همان کثرت علم و عمل و معرفت اکمل حضرت ایشان که است شکر بود و نیز بحکم آن گفته اند

اشرف معجزات قدس آن است

وقائق حقائق آن غوث اخلاق عظیم ترین خوارق است فاما چون بعض متصدیانند که
شمه از کرامات بشنوند لهذا کرامات چند بمعرض بیان در آورده میشود تولد حضرت محدود
حسب بشارت شیخ الاسلام احمد نامقی است در نفحات مذکور است که از حضرت شیخ
الاسلام احمد رسیدند که مقامات مشایخ شنیده ایم و کیفیت ایشان دیده از هیچ کس
مثلی این حالات که از شما ظاهر میشود ظاهر نشده است فرمود که ما در وقت ریاضت هریاضت که داریم
که اولیا خدا کرده بودند بجا آوردیم و بر آن مزیدی نیز کردیم حق بفضل و کرم خود هر چه
پراکنده بایشان داده بود یکبار به احمد داد و در چهار صد سال چون احمد شخص پیدا آید که
عنایت ایزد تعالی در باب او این باشد که همه خلق بینند هذامن فضل الهی و وفات شیخ احمد

شیخ الاسلام احمد
در زمانه اصفهانی
که شیخ احمد و طاهر بن
برخوردارانی بودند
کتاب کتبات و کتب سال
مفسرهای کرامت
شیخ محمد بن حاتم
توفیر لاریان بایان خود
در فرموده است که وی
فرموده و فرمودند از آن
وی که شرف خود را نشان
از وی ظاهر و کلامات
شما از آن خود است

در ۳۶ بود منقول است که آن حضرت بقصد سیر و گشت بیابان و دشت کابل متوجه شدند
 روزی از قریه به قریه آخری تشریف فرما بودند که در میان راه آفتاب گرمی کرد و از حرارت
 هوا و گرد و غبار تشنگی و ماندگی بر مخدوم زاده بزرگ رحمه الله و دیگران که پیاده و رعنان
 می رفتند غلبه نمود اما از غایت ادب جز آن عرض نداشتند درین میان حضرت ایشان بمرحومی
 مولانا محمد یوسف سمرقندی که از قدام اصحاب آنحضرت بود و خطاب نموده فرمودند همانا حرارت
 آفتاب و تراکم غبار یاران را ایذا میدهد مولانا معروض داشت چون معلوم و مکشوف حضرت
 ایشان است چه حاجت بعرض مخلصان است حضرت ایشان تبسم نموده گوشه چشم
 حق بین جانب آسمان کرده چیزی در زیر لب گفته قدمی چند نرفته بودند که قطعه ابر ظاهر شد و
 محازی ایشان و اصحاب ایشان آمده سایه انگند و جهان مقدار که غبار فرو نشیند و به جل
 نه انجمد متعاطر شد و شمالی بغایت اعتدال و زید ن گرفت منقول است یکی از امر ازادان
 را سلطان وقت به غضب تمام از لاهور طلبید که از توضیحات بوقوع آمده از مشاهده کثرت غضب
 سلطان حاضران را عقیده آن بود که بخیر رسیدن او بازیر پاسه پیل انگند وی نیز این
 معنی را دریافت سخت هراسان گردیده بود چون بهر ندر رسید بخدمت ایشان که غائبانه
 اخلاصی داشت آمده بزاری تمام التماس حمایت نمود ایشان فرمودند انشاء الله سبحانه
 خاطر جمع باشم که هیچ مکرری نمیرسد بل سلطان التفات و مهربانیها خواهد نمود وی از
 غایت اضطراب معروض داشت که آنچه در حق این مخلص بزبان مبارک رفت آن را
 بزبان قلم نیز بیانند و آن رقیمه را به من بپارند که مرا اطمینان تمام حاصل گردد چون بشنم
 نمود حضرت ایشان تبسم نموده نوشته دادند که چون فلان از خوف غضب سلطان که
 نمونه غضب الهی است به فقر ارجوع نمود فقر او را در ضمنی گرفت ازین مهملکه رها نیند بعد از

مرخص فرمودن او و پنج دین روز یکی ناگاہ خبر آورد کہ این شخص را سلطان آزار داد و ده
 بزندان فرستاد چون خبر بسنح حضرت ایشان رسید تبسم نموده فرمودند و نظر بعض فقہرا
 چون قلع صبح درآمدہ کہ وی از سلطان شفقت و عنایت بیند این خبر کہ میگویند صدقی
 ندارد و تا بعد از دو سه روز خبر رسید کہ آن مرد ہمین کہ بنظر سلطان درآمد سلطان بخندید و
 از روی نصیحت کلمہ چند با و در میان آورد و ناگاہ بالتفات تمام خلقتش داد و نصحت فرمود
 منقول است یکی از سلاطین زاده را با دشاہ وقت در زندان کرد و برای ملک قبتل آن
 مقرر شد آن بیچارہ ہر سودست و پامی زو بہ فقر نیز رجوعی نمود و در ان اثنا حضرت
 ایشان بہ اگرہ تشریف فرمودند محبوبس مایوس یکی از مخلصان منظور حضرت ایشان را
 کہ آشنای قدیم او بود و طلب نمود و بزبان او از حضرت ایشان توجہ خاص الخاص
 برائے رهایی و خلاص خود نمود آن عزیز آمدہ بہ نہایت تضرع و احواح التماس و اورا بضر
 رسانید ایشان آن شب متوجہ شدہ فروداش فرمودند کہ با و مژدہ رسان کہ از قتل
 خلاص شدی و از حبس عنقریب رهایی خواہد یافت این مژدہ با و رسانید اما ویرا غلبہ
 اضطرابی کہ داشت اطمینان تمام روئے ندا و بیچہ از مجازیب معتبر کس فرستادہ
 التماس خلاصی خود از توجہ او نیز نمود و آن مجذوب را بر زبان رفت کہ خاطر جمع دار
 کہ دیدم کہ قلاب یکی از اکابر نقشبندیہ آمدہ ماہی او را از گرداب ہلاکت کشید متقارن
 آن سلطان زادہ از حبس خلاص یافت و بہ منصب رسید منقول است کہ در سفری حضرت
 ایشان بہ رباطی فرود آمدہ بودند بناگاہ بیاران فرمودند کہ مری گردید درین شہر امروز
 بلیہ روی خواہد داد و در ماہ اہل شہر سہرایت خواہد نمود و یاران مایکد گیری را خبر کنند کہ
 ہر یک دعای ما ثورہ بسم اللہ الذی لا یضر مع اسمہ شیء فی الارض و لا فی السماء گویند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَا خَافَ رَاكِرًا رَمَائِنْدَ كِه هَر كِه اِيْن دَعَار اِنْجَوَانِد بَعْنَايَتِ الْمَدِيْحَانَةِ وَي
 وَاسْبَابِش مَحْفُوظ مَانْدَ اَز اِيْن فَرْمُودَةُ اِيْشَان دُوسَاعَتِ زَفْتِه بُوْد كِه دَر بَعْضِي خَانِه مَای
 اَن رِبَاطِ آتَش دَر اَفْتَادِ وَبِه شَدْتِه هَر چِه تَام تَر مَشْتَعِل شَد چُنَا كِه مَرُوم اَز اَطْفَايِ
 اَن عَاجِز گُشتند و بِسَا خَانِه مَالِ بَسُوخت و بِسَا مَتَعِه چِه بِحَرَقَت و چِه بِسَرَقَتِه مَوَلَا تَا
 عَجْدِ الْمَوْمِنِ لَاهُورِي كِه فَاضِل بُوْد اَز مَخْلَصَانِ اِيْشَان اَسْبَابِ اَوْنِيز مَحْرُوق گُشت
 وَاو خُوْد رَا بِصَدِّ مَحْنَتِ بَخِشْت اِيْشَان رَسَانِيْد حَضْرَتِ اِيْشَان بِمَوْلَا نَا فَرْمُودَنْد كِه مَكْر شَمَا
 رَا كَسِي بَخَوَانْدَن دَعَار مَآثُورَه مَذْكُورَه خَبَر نِه كَرْد گُفْت نِه حَضْرَتِ اِيْشَان يَارَانِ رَا اَز عَدَمِ
 اَخْبَارِ مَوْلَا نَا عِتَاب نَمُود و هَر يَارِي كِه اَن دَعَا خَوَانْدِه بُوْد اَسْبَابِش بِسَلَامَتِ رَمَائِي يَافَت
 مَنقُولِ اسْتِ شَيْخِ مُحَمَّدِ مَسُود كِه بَرَادَرِ خُوْد حَضْرَتِ اِيْشَان بُوْد و اَز مَرِيْدَانِ مَقْبُولِ صَاحِبِ
 كَشُوفِ حَضْرَتِ خَوَاجِه مَالِ اِيْشَان قَدَسِ الْمَدِيْحِ بَهَا جِهْتِ كِفَافِ مَعِيْشَتِ بِسَبِيلِ تِجَارَتِ بِه
 قَنْد مَار رَفْتِه بُوْد و رَا نِ اَيَّامِ بِيخَرِي حَضْرَتِ اِيْشَان بِنَا دَمِي كِه حَاضِرِ وَقْتُ بُوْد فَرْمُودَنْد كِه
 عَجَبِ مَعَالِمِه اسْتِ مَتَوَجِّه اَحْوَالِ مَسُود شَدَمِ هَر چِنْد بَدِيْدَه مَكاشَفَه جِهْتِ وَجُوْدِ مَوْمِنِ وَي رَا
 يِهِيچ جَا دَر زَمِيْن نِيَا فْتَم بَعْد اَز اَن چُون نِيَكِ مَتَوَجِّه شَدَمِ صَوْرَتِ قَبْرَاو كِه بِنَا زِگِي فُوت
 شَدِه دَر نَظَرِ اَكْبَادِ سَامِعَانِ وَ حَيْرَتِ رَفْتَنْد بَعْد اَز اِيْن فَرْمُودَةُ اِيْشَان بِچِنْد رُوز رَفِيْقَانِش
 رَسِيْدِه خَبَرِ و فَا ت اَوْر سَانِيْدِه مَنقُولِ اسْتِ اَز شَاهِزَادَه حَقِ پُژُوْه دَارِ اَشْكُوْه كِه دَر سَفِيْنَتِه الْاَوَّلِيَا

سَلَه اِيْن شَاهِزَادَه بَا دُشَاهِ صَوْرَتِ دُرُوْشِ سِيْرَتِ بُوْد خُوْرَقَه مَخْلَافَتِ اَز دُشَاهِ عَارِفِ حَقِ آكَاهِ مَالِ شَاهِ پُوْشِيْد وَ نَخْدَتِ حَضْرَتِ مِيَا نِ مِيْرَا لَلِيْمِ
 اِمْرَا خَاغَر شَدِه مَسْتَفِيْد گَرُوْدِيْد و دَر فَرَقِ شَا نِي عَالِي و مَرْتَبَه بَلَنْدِ اَشْتِ سَفِيْنَتِه الْاَوَّلِيَا سَكِيْنَتِه الْاَوَّلِيَا مَرَا گِرُوْ يُوْا نِ اَكْسِيْرُ عَظِيْمِ رَسَالَه حَقِ عَاوَزِ مَالِ مَحَارِفِ
 اَز دُشَاهِ نَخْدَتِش دَر يَايِ تَوْحِيْدِ اسْتِ اَز دُشَاهِ اَوْنِگِ زَيْبِ مَالِكِيْرَه مَادَرِ خُوْشِيْش بِقَتْلِ رَسِيْدِه

اَكْبَرِ شَاهِ بَلَنْدِ اَقْبَالِ اسْتِ رَتَبَه شِسْ دَر مَقَامِ اَبَالِ اسْتِ شَاهِ دَارِ اَشْكُوْه نَامَشِ بُوْد بِمَقَامِ دَلِي مَقَامَشِسْ بُوْد
 شَدِ چُوْزِيْنِ دَامِ كَاهِ حُزْنِ دِلَالِ شَدِ نَبَرِ دُوسِ بَادِلِ خُوْشَالِ مَجْمُوعَه دُغْرَه مَسِيْه مَاشُورِ بُوْد تَارِيحِي وَصَلِ اَن مَنظُورِ
 سَالِ تَارِيحِي قَتْلِ اَن مَسِيْهِ دِيْنِ شَدِ مَقَامِ بَهِيْشْتِ بَرِيْنِ مَرَقَدِ اَن قَسِيْلِ عَشِيْقِ اَلِهِ اسْتِ دَر كُنْدِ مَالِ اَوْنِگِ شَاهِ

در ذکر حضرت مجدد م می طراز و از متاخرین مشائخ و صاحب ریاضت و مجاهدت
و خوارق و تصانیف اند و در آخر حال بعضی بر شیخ تهمت کردند که شیخ میگوید مرتبه
زیاده است از خلفای راشدین رضی الله عنهم اما این محض پستان و اقترای مخالفان
است بر شیخ چرا که این فقیر خود شنیده از سیادت و نقابت پناه فضائل و کمالات
و ستگاه حقائق و معارف آگاه افضل فضلالی عصر علامی فهمی استاوی حضرت
میرک شیخ بن شیخ فصیح الدین که میفرمودند که ولعقتی مارا غبور بهرند و واقع شد و کیف
ما التلق ملاقات شیخ احمد روی داد و در اثنای ملاقات بخاطر گذشت که اگر شیخ را
گرامتی است باید که مردم آنچه از ایشان بیان میکنند خاطر نشان من سازند و دیگر آنکه
شنیده بودم که خواجہ باقی که پیر ایشان است بے اجازت مولانا خواجگی امکانی مرید
میگرفتند و دیگر آنکه خواجہ خاوند محمود چه اعتقاد دارند چون ساعتی پیش شیخ نشستیم
جزوی از زیر مسند خود بمن دادند که مطالعه نمایند چون آنرا تمام بدیدم بمن گفتند ازین
چیزی ظاهر میشود گفتیم ازین خود هیچ ظاهر نمی شود و آنچه در اینجا است درست است

سلسله روزی در سفر کبیر که فقیر را از جانب شاه معروف صاحب قادری که از شاه پیر شیخ حیدر آباد نظام دکن بوده اند اتفاق صحبت
افتاد قال قال ذکر تحریر بدیه مجددیه بیان آمد جناب شاه صاحب بر عزت فقیر لب تشبیه کشادند و فرمودند که در ملت مشائخ انتصار پیران طریقت
از واجبات است و از واقعات خود بیان فرمودند که ایشان در عنوان شهاب بر وفادات حضرت مجدد الف ثانی علیه الرحمن مشرب شده و بعد
ند سال جلدی فخریم نگاشتند اتفاقاً نواب لشکر تنگه بهار که از امرای حیدر آباد بودند برای ملاقات شاه صاحب تشریف فرما شدند و مجدّد فرمود
که پیش نظر شاه صاحب بود و داشتند از کینیتش استفسار نمودند چون معلوم شد که تحریر شاه صاحب است بر حضرت مجدد م نواب صاحب فرمود
که صدور این فعل از حضرت شاه صاحب بی استیجاب است مناسب است که در بیابان اظهار کرده بر بشارت عمل نموده شود شاه صاحب استخاره تحریر کرد
چون نواب رفتند می بینند که ایشان در صحرائی قی و دوق وارد آمد و در اینجا دوازده تن از اقطاب سر بر اقبه فرو رده اند ایشان السلام علیکم گفتند یکی
از اقطاب اثنا عشر سر از جیب حرا قبه بر آورده جواب سلام دادند چون از اخطا حال معلوم میشد که این اقطاب با خطا کسی نشستند که بزرگی نورانی
صیغ و توبه بلند بالا با لباس سفید و در حال ایشان شدند اقطاب خوش حال شده به تعظیم برخاستند شاه صاحب را معلوم شد که حضرت مجدد علیه السلام
بوده اند همان قطب که بجا اب سلام برداشته بودند بصارت نموده اشارت به شاه صاحب کرده عرض داشتند که این شاه معروف اند که بجز برای او
حضرت معروف اند حضرت مجدد م نظر غیظ را ایشان انداختند تا آنکه از فطانت فرقی شدند چون بیدار شدند همان وقت مجدّد فرمودند

دفتر انوار نواب لشکر تنگه بهار در حیدر آباد نظام دکن

گفتند پس ایند که آنچه از ما واقع شده همین است و باقی اقرار است باز بعد از ساعی گفته که روزی خیمه
 خاوند محمود را اینجا آمده بود ، نگفتند که خوابه باقی اجازت صبح از پیر خود را در جهت آنکه روزی مولانا خواجگی
 انگلی خریزه می خوردند و قاج قاج را خود بریده بدست حاضران و مریدان میدادند
 و بخواجه باقی ندادند اصحاب گفتند خوابه نیز حاضر اند مولانا خواجگی انگلی فرمودند ما خریزه
 با و درست دادیم خوابه باقی ازین استنباط کردند که مرا اجازت ارشاد دادند من گفتم
 این چنین نیست چرا که ما هرگز این چنین سخنی از پیر خود و از دیگر مرموش شنیده ایم بلکه خوابه
 باقی ابامی کردند که این کار از دست من نمی آید و این بار را من نمیتوانم برداشتم و مولانا
 خواجگی میفرمودند که ما اجازت دادیم و ترا این کار را باید کرد و درین اثنا چندی از ریش
 سفیدان نیز گفته اند که ما در آن مجلس حاضر بودیم که مولانا خواجگی اجازت ارشاد و بخواجه باقی
 دادند خوابه خاوند محمود گفتند بس مانع شنیده بودیم و بعد از آن شیخ احمد فرمودند که آنچه
 از مریدان خوابه خاوند محمود به ایشان اعتقاد دارد خوابه آچنان نیستند و من آن اعتقاد
 بخواجه ندارم هر سه سوالی که در خاطر حضرت اخوندگشته بود شیخ جواب داد و منقول است
 چون علامه الزمان شیخ الاسلام هندوستان مولوی عبدالحکیم سیال کوٹی در اوایل
 سیکه از معاندان حضرت شیخ بود شبی شیخ را خواب دید که روی آیه **قُلِ اللَّهُمَّ ذَرِّهُمْ**
 نمی خواند به مجرد شنیدن این آیت جذب شیخ و شوق آبی مجددی در دل وی اثر کرد و
 قلب وی ذاکر گردید چون از خواب بیدار شد دل خود را ذاکر یافت چند روز به تصور
 شیخ فکر حق کرد و خود را اویسی شیخ میگفت آخر بخدمت حاضر آمد و درجات والا رسید
 منقول است شیخ ظاهراً لاهوری قدس سره که از اعظم خلفای حضرت مجدد است او استاد
 شیخ محمد سعید و محمد مصوم هر دو صاحب زاده شیخ بود قبل ازین بهیت به قاندهان شاه

کمال کیتھلی قادری داشت چون عالم متبحر بود هر دو صابزه تعلیم علم ظاهری از وی
 میگردند روزی در محفل خلد منزل حاضر بود که حضرت شیخ مجدد را از راه مکاشفه احوال
 شیخ ظاهر ظاهر شد و فرمود که مرا معلوم شده است که شخصی از حاضرین این حلقه طوق کفر
 بگردن خود خواهد انداخت و از راه هدایت و طریق دین متین خواهد برگشت و من بر پیشانی
 وی لفظ هوا لکاف نوشته می بینم باستماع این معنی یاران که حلقه بندگی و اخلاص بگوش
 جان میداشتند نهایت ترسان و لرزان شدند و از شیخ بزرگ مستفسر این حال شدند
 که آیا ازین تمام اهل حلقه آن بے نصیب که باین بلا مبتلا خواهد شد کسیت و نامش چیست
 فرمود که آن شیخ ظاهر است یاران مجلس بظهور این معنی متأسف شدند مگر احدی این
 سخن بگوش شیخ ظاهر نرسانید آخر کار بعد چند ماه شیخ ظاهر بر زنی کافره عاشق شد و طهارت
 اسلام را مبذول نمجاشت کفر ساخت و زنار را بر او بگردن جان آویخت چون شیخ
 ظاهر او را متحضرین حاضرین بود از وقوع این حال بسیار غم و اندوه داشت حال هر دو صابزه
 بلند اقبال شد آخر روزی بوقت خوش بخدمت والد بزرگوار عرض کردند که اوستاد ما
 غریق دریای کفر شده است توجیه فرمایند که باز مشرف باسلام گردد و فرمود که هر چه بشدنی بود
 شد که در لوح محفوظ بقی او همین مکتوب بود آخر هر دو فرزند سعادت مند در باب مغفرت
 شیخ ظاهر از پس اصرار کردند حضرت شیخ بمخاطب داری فرزندان دلبند دست دعا بکنند
 که بربار دشت و عرض کرد که آهی حضرت غوث الاعظم شیخ عبده القادر یلانی فرموده است که
 یسکس علی قضای مبرم دست قدرت نیست مگر مرا چون یکی از دوستان خود را این
 مرتبه با کمال است فرمودی من هم امید دارم که بواسطه من از شیخ ظاهر این بلای ازلی
 بگردنی احوال تیر و عابدت اجابت رسیده و شیخ ظاهر از خواب غفلت وستی عشق مجازی

مستحق است از این کتب
 اجازت اسرار ان احوال
 است و فاش کند و در شرف
 بدست تصدیق و توثیق
 در نزد مایه
 اول و دوم و در دست کلام
 بهین سال و در دست مطلق
 در سال و در دست حق
 سلام بود و در دست حق
 ۱۲

موقوف شد و شوق و اشتیاق و وجد و جنافات و تضرع یکطرفه ماند هر چه هست در قلب روح
و سر و غی و اخفی و عناصر بدن است تا آنکه الوار و تجلیات ارباطن خود می افتد و رفته رفته بمقام
خلت می کشد معنی محبت عاشقی است و معنی مجوبیت معشوقی است و معنی خلوت یارانه است
و سابق عاشقی و معشوقی بود و ریخا آرزو و نیاز از جانبین است و سرگوشیه از طرفین واقع
میشود و در عاشقی نغمه و بیتابی و سر بر در دیوار شکستن و در معشوقی غنج و دلال و فخر و مباهات
بوده است اینست طریق خلوت بطریق اجمال و اگر تفصیل آن کس خواهد با اتباع مجیدیه
چند سال نشست و برخاست نماید و در وجدان خود نظر کند که چه رنگ پیدا میشود و برای
طرق سابقین انتمی / علما را بشمارایم بالبنان که در طول باغ نظیر خود نداشتند بجا حظه
بر این ساطعه و حج قاطعه به مجددیت حضرت ایشان لب کشا و ند چنانچه مولانا عابد کسداو
سیالکوٹی و مولانا جان محمد لاهوری و مولانا عبد السلام دیوکی و غیرهم رحمۃ اللہ علیهم اجمعین و
در تحریرات و تقریرات خود با حضرت ایشان را مجد و الف ثانی گفته اند صاحب جواهر ابروید
در کتاب خود می آرد و امام ربانی شیخ احمد پهنندی از اکابر صوفیه است و جامع علوم ظاهریین
باطنی و صاحب مقامات علیه و کرامت جللیه است اکثری از علما و عرفا و ارباب بزرگ و اشیعین
فاضل محقق مولانا عابد الحکیم سیالکوٹی بر مجددیت وی رفته و مجدد حادی حشر گفته است و مراتب
عرفا و سلسله وی در هند و سند و عرب و عجم خصوصاً در روم و شام و عراق و بعضی از ملات

سلسله معنی مجدد الف ثانی نزد ایشان و توالی ایشان اینست که واسطه فیض و انوار حضرت

فرموده اند که برین بخشوف ساقفتند که حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و جناب
ام سالتد باشند و بعد از ایشان تا آمدن شاعرین چون منصب قائم است پس حضرت
شده اند و بعد از ایشان بر سر الف ثانی حق سبحانه تعالی ملایم ازین منصب نائب ایشان
هر کس که بدرجه ولایت میرسد واسطه فیض ازین می باشد که بر توالی من بیج ولی بود

در ولایت و ولایت در
استقامت
دارد و ولایت

بلدان درین زمان اشتہار تمام دار و آوست که نشر انواع علوم و اسرار فرموده در شرح
مقامات طریقه از سابقین سبقت برده است و آوست که بفہم مقطعات قرانیہ مغز گشته و
بجصول اسرار مشاہدات فرقانیہ امتیاز یافته است و آوست کہ اسرار انبیاء بہ ہندوستان
و تابان ایشان بروی مکشوف گشته و مقامات و درجات ایشان را بمیدین ساخته است
و آوست کہ باعلام الہی جلشانہ مراتب و ولایت و ثبوت و رسالت و کمالات اولی الغر
و مقامات قلت و محبت بیان فرمودہ و مخصوصات سید انبیاء علیہم و علیہم الصلوٰۃ والسلام
تلاہر نمودہ است قدس اللہ تعالی روحہم و افاض علیہما فتوحہم انتہی مولانا شاہ عبد العزیز
دہلوی در مکتوب اسمی حافظ صدر الدین حیدر آبادی می طراز و ہر گاہ این معرفت پختہ شد
و رفتہ رفتہ در فہم کلمات عارفان طریقیہ مردم کج فہم راہ اسکا و پیو و دند و این معرفت غامضہ
گردیدہ ابطال شرائع و کلیفات نمودند و مذہب شیخ محب اللہ آبادی کہ ظاہر ش قدم
و آخر وادی اسکا و میز نشین ہوس تمام و رواج مالا کلام یافت عنایت خداوندی حضرت شیخ احمد
و تفسندی را بر روی کار آورد و علوم غریبہ بر ایشان القا فرمودن قبیل تعدیل اسرار
بار و الرطب بالیابس تا ہیئت اعتدالیہ و راژمان مردم جاگیر و و باطل مزوج بحق
تفاع و امضا پذیر و ہمین است مصداق معنی مجددیت انتہی اول کسے کہ حضرت
الف ثانی گفیت مولانا عبد الحکیم سیاکوٹی رحمۃ اللہ علیہ بود و برکات احمدیہ می طراز
سید میرا بر ول خطور میکرد و اگر یکے از اعظم علمائے وقت این معنی را کہ حق سبحا
ن را مجد و الف ساخته مسلم میداشت تا سید تمام بود و تار و زری باین خطرہ بخت
علماء و اعظم علمای ہند و بود و در علوم باطنی و صغیر و در علوم ظاہری فرید و ہر در تمامی علوم ماہر بود و در زمان دی و جامعیت
در ہر راہ ہر وی و لا محذور و بہر طالب آمدہ تا کہ حضرت مولانا کمال الدین کشمیری اسف تصانیف مدیدہ دارد کہ ہر بخش مقبول
بقیادوی حاشیہ مقدرات تلویح ماسخہ خیالی حاشیہ شرح شمسہ جاشیہ مطول حاشیہ عبد الفتوحہ غنیۃ العالین بدیعہ مولانا راہ

در تجد و الف ثانی بود و حضرت

نشانہ ہما لیسہ و درست ساحت دار و لا محذور کمال الدین کشمیری اسف تصانیف مدیدہ دارد کہ ہر بخش مقبول بقیادوی حاشیہ مقدرات تلویح ماسخہ خیالی حاشیہ شرح شمسہ جاشیہ مطول حاشیہ عبد الفتوحہ غنیۃ العالین بدیعہ مولانا راہ

حضرت ایشان رسید باین حقیر خطاب نموده فرمودند که مولانا عبدالحکیم سیالکوٹی کہ در علوم
عقلیہ و نقلیہ و تصانیف علیہ چون وی در دیار ہندوئی نماید کتابتے ہا نوشتہ ہو و تبسم نموده
فرمودند یکی از ان فقرات مدحیہ این بود کہ مجدوالالفاظانی انتہی حضرت مجدداشتغال با
تصانیف ہم داشتند از تصنیفات حضرت ایشان بہت رسالہ تہلیلیہ و رسالہ اثبات النبوة
و رسالہ المبدء والمعاد و رسالہ مکاشفات غیبیہ و رسالہ ادب المریدین و رسالہ معارف لدنیہ
درین ذکر احوال و مقامات خاصہ خود بیان فرمودہ و رسالہ روشنیہ و تعلیقات عوارف و
شرح رباعیات خواجہ عبدالباقی علیہ الرحمہ درای آن مکاتیب حضرت ایشان رسالہ ہا است
کہ ہر رسالہ ازان محتوی اسرار ہست ہیچیکے از متقدمین مثیل آن بچشم سر ندیدہ و احدی
از متاخرین بگوش حقیقت و معرفت نظیرش نہ شنیدہ اشتہار و قبولیت آن امری است
خدا و او تحریرش ہمان داشتہ ارشش ہمان مکاتبات و تصانیف ہیچ از کلین ہا بن غایت ہشتر
فکر و دیدہ اگرچہ در زمان حضرت مجد بعض حضرات لب با اعتراض کشاوند و بعد ازان نیز سلسلہ
رود انکار و دراز بود مگر قدر انکار بلکہ مزیدی بر آن تائید غیبی و وجہ شہرت و قبولیت افزود حضرت
مجد و علیہ الرحمہ باوصف کمالی کہ داشتند بہ جواب ہیچ معترض متوجہ نہ شدند بلکہ در مکاتوب و و صد
و چہدم از جلد اول تحریری فرمایند از سخنان پریشان ارباب خسران محنت نہ کشید **كُلُّ نَفْسٍ لَّيْلٌ عَلٰی**
سَفَا كَلِمَةٍ لَا يَبْقٰی اَنْكَبَ بِكَافَاتٍ وَمَجَانَاتٍ مَّتَّعُضَ نَشَوْنَدُ وَرَوْنِي رَا فَرَوْنِي نِيست باعث کس اوت
باز ارا ہا کلمات متناقضہ **اَنَّا نَوَدُّ لَكَ الْخَيْرَ** **لَا يَكُنْ كَمِثْلِكَ** **لَا يَكُنْ كَمِثْلِكَ** **لَا يَكُنْ كَمِثْلِكَ** **لَا يَكُنْ كَمِثْلِكَ**
در ہمان گوشند و از غیر ان چشم پوشند **قُلْ اَللّٰهُ ثُمَّ ذَنُوبُهُمْ** **فَمَنْ يَكْفُرْ بِالْغَيْبِ** **فَمَنْ يَكْفُرْ بِالْغَيْبِ** **فَمَنْ يَكْفُرْ بِالْغَيْبِ** **فَمَنْ يَكْفُرْ بِالْغَيْبِ**
پاستان چنان مہمول است کہ مردمان در پے ایذا رسانی خاصان خدا افتند چنانکہ ذکرش کردہ
شہر با حضرت مجد و روح نیز دقیقہ از عداوت نامرعی نہ گذاشتند و بیشتر سبب ہرجان این فتنہ انکار

علیہ السلام و قد قال فی ہذا
تو ہی سنان حضرت مجد
نہ نشود و انکی
تو ہی سنان
تو ہی سنان
تو ہی سنان
تو ہی سنان
تو ہی سنان
تو ہی سنان

توحید و دوستی و اثبات توحید شهودی است چرا که از چهار صد سال یعنی از عهد حضرت شیخ
بن عربی رحمه الله علیه تا عهد مبارک ایشان ادعیه اسماع و اذعان مردم از مسله وحدت وجود
مملو بوده است و انکار حضرت مجدد و بر توحید وجودی نه مثل انکار علمای ظاهر است بلکه از مقامی
که وجودیه تکلم می کنند تصدیق و تسلیم آن مینمایند این قدر است که مقصود اصلی را فوق این مقام
میفرمایند و غیر سستی فی الجمله بین الحق و الخلق بنهجه که غل وحدت وجود حقیقی که مستحق در خارج
حقیقی است نگر و ثابت می کنند به خلاف وجودیه که در میان حق و خلق عینیه اثبات مینمایند و
نیز چون بنا بر طریقه حضرت ایشان بر اتباع سنت است بجهت عین و در پی انکار حضرت
ایشان شدند و چون جهانگیر با و شاه بیشتر اوقات در حالت سکر می بود و وقت را غنیمت
دانسته با و اطلاع دادند که حضرت مجدد در مقام خود را فوق مقام صدیق اکبر گوید چون جهانگیر
تفتیش حال کرد حضرت امام ربانی لب به پاسخ نشا و ند که شما خادم را برای خدمتی خاص بلیوان
خو و طلب می سازید و آن خادم بعد طی مقامات امر آپیش شما میرسد باز به محل خود عود می کند
ازین خادم را تقوی بر امر انمی باشد جهانگیر خاموش شد پس شخصی از حضار به جهانگیر گفت که کبر
این شیخ نگر نیستی است که ترا سجده نه کرد و شما که نخل المد و خلیفه المدهستی بلکه تواضع معمولی هم
بجای آورد و ند پس جهانگیر حکم کرد تا به قلعه گویا رستاقه بفرستند

حال در ویش جهان به که پریشان باشد	پر شو و خانه ز نور شید ویران باشد
-----------------------------------	-----------------------------------

سده بعض اهل تواریخ این را فتنه انگریز و افش قرار داده که در عهد جهانگیر سر در داشته بودند چنانچه تفصیل در رساله انوار احمدیه مذکور است در
خرینه الاصفیا از مولوی غلام سرور حقی مذکور است ۱۱۰۰ هجری جهانگیر بن اکبر بادشاه چندی تاریخ چهارم ربیع الثانی سلسله تخت سلطنت نشست
دو است و یک سال و هشت ماه و سی و نهم روز و پنجاه و هفت سال و یازده ماه و ده روز و چهارم ربیع الثانی سلطان دلاور جهان زون شیر افغان
تعلق بود چون شیر افغان بر دوازده مکه نظر کرد و بدو جهان برین غایت بر مزاج شاهی مسلط شد که حکومت بادشاه محض برای نام بود و از اس
احکام مالی و ملکی و فیصلیات و جهات سلطانی صرف متعلق بنات نور جهان بگیم بود و یک سکه زر هم بنام نور جهان بگیم برین بیت مضر و ب شد ۱۱۰۰

بجمله شاه جهان و دولت
نیز در نام نور جهان و دولت
بنا بر نور جهان و دولت
بود و در عهد جهانگیر و دولت
عشق چون شید را با بد
فرمان داری که که کند
و در جادارت شاه نور جهان
و در داریان سببان
خداوندی نور الله شری
که جامع علوم است
نیز در دولت
نیز در دولت
از دست ایشان در میان
چهار روز و پنجاه و هفت سال
و سی و نهم روز و پنجاه و هفت سال
و یازده ماه و ده روز و چهارم ربیع الثانی
سلطان دلاور جهان زون شیر افغان
تعلق بود چون شیر افغان بر دوازده مکه نظر کرد و بدو جهان برین غایت بر مزاج شاهی مسلط شد که حکومت بادشاه محض برای نام بود و از اس
احکام مالی و ملکی و فیصلیات و جهات سلطانی صرف متعلق بنات نور جهان بگیم بود و یک سکه زر هم بنام نور جهان بگیم برین بیت مضر و ب شد ۱۱۰۰

شاه جهان کہ عقیدتے با حضرت امام میداشت فضل خاں و خواجہ عبدالرحمن را کہ از مقرران
و معتبران شاه جهان بودند با بعض کتب فقہیہ پیش حضرت فرستاد کہ چون علماء سجدہ تہمت را
برای سلاطین جائز داشته اند اگر وقت ملاقات بہ سلطان سجدہ کنی من ضامن ہستم کہ
ضرر سے بہ حضرت نہ نواہد رسید حضرت قبول داشتند و فرمودند کہ این رخصت است و عزیمت
در ان است کہ سجدہ بہ غیر اللہ نہ کرود شود چنانکہ این واقعہ را سید غلام علی آزاد بلگرامی در کتاب

سہیمہ المرحان فی آثار ہندوستان نگاشتہ

فِي طَرِيقِ الْعُشُقِ أَنْوَاعُ الْبَلَا	أَيُّ الْقُلُوبِ الْحَزِينِ الْمُبْتَلا
لَا يَزَالُ الْقَلْبُ الْعُشُقُ فِي الْمُبْتَلا	لَا أَبَانِي فِي الْبَلَا كَأَوَّلِ الْحَزِينِ
سہل باشد در رہ فقر و فنا	گر رسد جان را تعب تن را عنا
رنج راحت دان چو شد مطلب بزرگ	گردگاہ تو تیاے چشم گرگ
کے بود در راہ عشق آسودگی	سر بسر در دست و خون آلودگی
تائہ سازی بر تو آسائش حرام	کے توانی زد بر راہ عشق گام
غیر ناکامی درین رہ کام نیست	راہ عشق است این رہ حمام نیست
از بعض ثقات شنیدہ شد کہ ہر گاہ جہانگیر حکم نہیب خانہ حضرت مجدد علیہ الرحمہ داد حضرت بہ احفا و خود امر فرمودند تا زینہار نسبت بادشاہ اسلام بہ دعائے بدل نہ کشایند	
شنیدم کہ مردان راہ خدا	دل دشمنان ہم نکردند تنگ
چون حضرت مجدد رحمہما اکبر بیچ سنت انبیاء علیہم الصلوٰۃ والسلام را از دست ندادہ بودند تقدیر الہی مقتضی جس وی گردید تا سنت یوسف علیہ السلام مودی گردید	
آنها کہ پاسبان در رہ مولا نہادہ اند	کام سخت بر سر دنیا نہادہ اند

شاه جهان تاریخی
است و شہنشاہ
دولت و شہنشاہ
تیمور و شہنشاہ
احمد و شہنشاہ
سلطان و شہنشاہ
چنگیز و شہنشاہ
شوق و شہنشاہ
است و شہنشاہ
کائنات و شہنشاہ
یافتہ و شہنشاہ
انجیل و شہنشاہ

فِي نَفْسِهِ وَهُوَ الَّذِي نَفْسُهُ يَبْلُغُهُمْ أَشَدُّ تَعَايُرًا مِنَ النَّفْسِ فِي زُرُوعِهَا وَكَذَلِكَ
جَاءَ عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ رَوَى عَنْهُ دُرَيْرُ بْنُ كَعْبٍ فِي الْمَدِينَةِ أَنَّ مَالِكًا لَمَّا أَتَاهُ الْأَجْمَعُ شَهِدَ
الْقَارِي يُعْنِي الْعُلَمَاءَ لَا هُمْ أَشَدُّ النَّاسِ تَحَاسُّدًا وَتَبَاغُضًا

از صحبت دوستی برخیزم	کا خلاق بدم حسن نماید
علیم هنر کمال بیند	خارم گل دیامن نماید
کو دشمن شوخ چشم بیاید	تا عیب مرا به من نماید

شیخ درین رساله که بمقابلہ حضرت مجدد است اولاً رجاء بالنیب نوشته در صد و جواب مکتوب
هشتاد و ہفتم از جلد ثالث گردیدہ کہ حضرت مجدد علیہ الرحمہ بمولانا صلیح کولالی در اسرار
مرادی و مریدی زیب تسطیر فرمودہ پس از ان برو مکتوب یکصد و سبت و یکم از جلد ثالث
مگر شیخ بہ تقاضای ہمزمانی درین رسالہ راہ تحقیق گذاشتہ و بیاویہ تعصب گام پیمایشد ادنی
تا مل پیدا میشود کہ اول چون شیخ از علمای ظاہر بود بنیای اعتراض را بر علوم ظاہری نہا
است و از ان غباری بردمان علوم حقائق و معارف نمی نشیند

کاین رہ کہ تو میروی بہ ترکستان است

ثانیاً بیشتر بنای اعتراض بر مسموعات ہنوادہ اند با آنکہ در مکتوبات شریف اثری از ان
پدید نیست بلکہ بعض جا خلاف آن یافتہ میشود و این معنی از وہ مناظرہ بمراحل دور است
چہ کد امی الزام بر خصم عائد نمی توان شد تا آنکہ منشأ الزام را در کلامش نیابند تا ان الزامی
کہ عاید کردہ شد حضرت مجدد و ام آن اعتراض را بطور خود دفع فرمودہ اند و درین صورت نیز

سلہ تیوس جمہ تیس ہزار آہوی ہزار سلہ زروب جمیع زروب جاگاہہ گو سندان سلہ مولوی غلام سرور چنی در خزینۃ الاصفیای نگار پس بادشاہ
بار شیخ را زود خواند و سجدہ و تحرت خواست چون شیخ مرکب ازین امر نہ شد معاندان باز بر بشورش برداشتند و بمصر ان عتب کہ سابق ذکر کردہ شدہ و دیگر
مناسبتین مکاتبت کہ ہم ظاہر بیان بان غیر سہ اعتراضہا بود قوم آوردند و خصوصاً مولوی عبدالحق دہلوی قدس سرہ ہم درین بحث مکتوبہا نوشتہ و در آنجا

مثنوی است پس بر علماء
ظاہر و ادبی را می بردارند
بر قتل شیخ از دست بردارند
ان جناب را در غیبت
حضرت شیخ تاد
سال در سن
بماند بختی تا بمصر بیاورد
الاصحاب و سندہ

کلام محل اعتراض نخواهد بود و ارباعا اعتراض بر کلامی کرده شد که مثل آن کلام یا بالاتر از آن
بر وایت ثقات بلکه بروایت شیخ از حضرات صوفیه مشارالیه هم بالبدان منقول است
پس اعتراض بر کلام حضرت مجددین اعتراض است بر حضرات صوفیه صافیة قدس الله
اسرارهم و از اینجا است که اکابر علماء متوجه شده و ادو جواب شیخ دادند

عفا شکار کس نه شود دام باز چین | کا نخواهید شد باد بدست است دام را

مگر آنکه بعد که آخر الامر غشاوت بشری زائل گردید و شیخ روح از تحریر خود نادم و پشیمان شد
حضرت شاه غلام علی هم در رساله خود تحریری فرمایند اگر چه شیخ در او اهل حال به تحقیق اعتراضها
نموده اما در آخر از آن باز مانده در واقعه رسالت پناه صلی الله علیه و سلم را دیده که میفرمایند
هر که اخلاص با دار و با ایشان نیز داشته باشد و اشارت بحضرت مجدد فرمود پس شیخ
از انکار استغفار نموده بخدمت خواجه شمام الدین احمد خلیفه حضرت خواجه باقی بالله روح باین
عبارت نوشته که درین ایام صفای باطن فقیر بخدمت میان شیخ احمد سلمه از حد تجاوز
است اصلا پرده بشریت و غشاوة جبلت در میان نماند نمی داند که از کجا است قطع نظر از
رعایت طریقه انصاف و حکم عقل که با چنین عزیزان و بزرگان بدنباید بود و در باطن بطریق

در رساله کشف الخطای مذکور است و قد مرایت بخطی سیدنا الفاضل مولانا محمد حکیم سیاکوئی فی جواب شیخ الفاضل علی بن محمد قدس سره
العبارة قدح کردن در سخن بزرگان به مراد ایشان چهل است و نتیجتیک ندارد پس در کلام شیخ بنه عرفان و مسگاه شیخ احمد از چهل و
نافهیدگی است کتاب الفقیه عبدالحکیم دان از حد تصدق ذلک و ذلک الخط عندنا اما العوض الشیخ علی القشبنه خلیفه قدس سره فی العلاء الشیخ محمد
فعلیک به الفقه علمای زمان بلا خفا تعالیف فیستلزم که شیخ الاسلام مولانا محمد حکیم داشت نیک میدانند نام ^س خواجه حسام الدین باز
جلس احباب و اهل اصحاب حضرت خواجه باقی بالله روح و اول بقید لاریت و جاده بتلا بود پس از وفور مناسبتی که او را بطائفه علیه او لیا بود بخدمت
حضرت خواجه باقی هم رسیده ازین برکت صحبت حضرت ایشان پرده غماز اکیس نهاده او هم در بلاس مشن در پوشید و از سرزالی و موال و جاده و لا
بر غایت و بر تصدیقات امر التفات ذکره پای است بر جاده مستقامت میفرست حضرت خواجه باقی هم تربیت ایشان به شیوه مبال میفرمودند بطاهر عتبارها
میشود می برانده از ظاهر و باطن خطابها فرموده خوانده اند چه خوش ناز نیست ناز خود و یان از زودیه را زودیه جویان و بچشمی نایب اندازد کردن

بیشتر مدعی آنکه است
باجای که در رساله حضرت
خواجه باقی است در حق
طلب بابت در حق
موت حضرت خواجه
کس صاحب حق نیست
در کجا خبر خود بگوید
و دیگر در کجا از حضور
افغانستان خبر دهد
بوی تفتان
مضامین شریفان
و تدوین ازین کتب
انجام میدهند و از
بزرگان در آن بجا
و حال آنکه در دست
پیامبر زاده است
نوادان بیدار است
و پیش از شکیبایی
که قدم زارند از
میت می دانند
سلام بر سیدنا
حضرت مجدد

ذوق و وجدان و غلبه چیزی افتاده است که زبان او تقریر آن لال است **اللَّهُ مُقَلِّبُ الْقُلُوبِ**
وَمُبَدِّلُ الْأَحْوَالِ شاید ظاهر بیان را استبعاد است من نمیدانم که حال چیست و چه مثال است
و در مکتوبی طولانی با وادخود بدین مضمون نوشته آنچه مسودات اعتراضات بر کلام میا
شیخ احمد سلمه الله تعالی نوشته ام همه را در آب بشویند غباری که بر نسبت ایشان بخاطر رسیده
بود بصفا انجامید انتهی حضرت شیخ در آخر رساله می فرماید بعد از آنکه آواز کمالات شناسا
در میان است آن نیز میگویم خداوند این مرد از کمالات خود این چنین خبر میداد اگر صادق
است ما را دلیل صدق و حقانیت او الهام فرمایا و الاصر فی درماید آید که رفع شبهه و التباہر
کند انتهی همانا حق تعالی جل شانہ و عای او را قرین اجابت فرمود تا آنکه بسبب بختاف حقیقت
امرا از تحریرات خود رجوع نمود و شیخ در رساله تحصیل التعرف فی معرفۃ الفقه و التصوف که بطور
شرح قواعد شیخ عبدالوہاب متقی است می نگارد که انکار از اقوال متصوفین گاهی بمقتضای
اجتهاد و مقترض میباشد گاهی براسکے قطع ذریعہ یعنی ضلالت عوام که ظاهر شریعت را از دست
و هتد گاهی بسبب عدم فهم تحقیق مطلب مگر این را بطیار نسبت خود که با و دارند گاهی بسبب
قصود مواد علمیه گاهی بسبب جهل از علت گاهی بسبب بودن مقام از مبہات گاهی بسبب عناد
و استکبار بر ناظرین رساله شیخ نیک پیدا است که با دشمنای صورت اول و ثانی همه و داعی انکار
در ایرادات شیخ موجود است رجوع وی محض از توفیقات باری تعالی است جل شانہ و اخراج با و که
بر گاہ پیش حضرت شیخ اعتراضها از غبار خاطر سر برداشته اند و بعد صفای قابل شستن متصور
شدند پس لیاقت آن ندارند که در معرف اہل صدق و صفا پیش کرده شوند که کیفیت رجعت
شیخ اہل انکار از همان عصر مشہور و معروف است و بعض کلمین سلسلہ چشتیہ در همان قرب
زمان تصدیق آن کرده اند شاه فتح محمد فتحپوری چشتی در مناقب العارفین آورده که چون بر اقام

سلسلہ چشتیہ چنانست
و مناقب العارفین کتابست
متنبر و ابواب بسیار است
استدلال محل کتابخانه

احوال شیخ احمد کابلی رسیدم و مکتوبات او را مع معارضات شیخ عبدالحق دهلوی ملاحظه کردم تحیرم
افزود که چه نویسم با وجود صدر چنین کلمات کفر و حق نتم المسلمین صلی الله علیه و سلم و امانت
او یار را که ارض و سما بر علو مرتبه آنها شهادت میدهند همچنین اکابر مثل شیخ آدم بنوری و دیگر
کسانی که در سلسله وی داخل اند اکثری علما و محققین صاحب حال و قال اند چنان اتباع
کردند خصوصاً علماء بلخ و بخارا و کابل که در تدوین و صلابت دین نظیری ندارند اکثری بهمین
سلسله متسک اند پس برای تفتیش حال وی قصد دہلی کردم و از شیخ نورالحق بن شیخ دهلوی
ملاقاتی شده استفسار حال وی نمودم به تحقیق پیوست که شخصی حسن خان نامی از قوم افغان از
مریدان شیخ کابلی چیزی از وی آزر دگی پیدا کرده مسودات مکتوبات شیخ را که نزد وی بود از آن
تحریف کرده است این نویسانیده جا بجا منتشر گردانید چون نقل مکتوبات شیخ دهلوی که از خلفا و شا
عبدالباقی پور رسیده کمال متوشش شده مکتوباتی در رد آن اقوال کا زبیه شیخ کابلی نوشت بسیار
زجر و توبیخ کرد و از انجا شیخ کابلی مسودات خود را که دستخطی پوره بجنسہ نو شیخ دهلوی فرستاد و
نوشت که معاذ الله که از من چنین کلمات بصدر پیوسته باشد یحیی از مریدان من مردود
بطریقت گشته این فتنه برپا ساخت و مرا هدف برناوید پیغمبر و آخر بدعای من گرفتار شده و بخارا
در تحت ارتداد گشته شد بعد دریافت آن شیخ دهلوی در توصیف آن مقال و اعتذار عدم
علم بدین حال مکتوبی نوشت چنانچه آن مکتوب شیخ دهلوی دستخطی شان ملاحظه کردم و آنکه
علی ذلک و اگر چه نزد وی زمره اہل دہد و سماع از جنس فساق ایم لیکن بحکم المومنین خلیفہ
راہ انصاف پیورده در پی تفتیش حال وی شدیم انتہی بمانا وجه رجوع ہمین باشد که مولوی
غلام سرور چشتی در خزینۃ الاصفیامی نگار و شیخ عبدالحق سرہندی میفرماید که شیخ عبدالحق محدث
دہلوی کہ اعلم علماء دہلی بود بحضرت شیخ مجدد نزاع داشت روزی من بتقریب ملاقات

سلطه نورالحق بن شیخ
احمد شیخ عبدالحق
محدث دہلوی است
و مسلم علماء شاکردی
در سلسلہ قادریہ و
علیہ بود من بجنسہ نو
فخر و محترم و
فرزندان حضرت مجدد
محدث شده و اینک
ملاقات سلسلہ نقشبندیہ
قدوم رسیده از کابل
دشمن گردانید و چون
نوسوم بدین نام اندازی
از عہد تصانیف دینی
دانات وی بقرآن مجید
مکتوب آورده است
علیہ السلام را بدین
ماہ ۱۲

نزوش رخم و ذکر کرامت آنحضرت شروع شد شیخ عبدالحق بر سر انکار آمد جواب داد که
بازرگان دین عداوت داشتن خوب نیست نصف ما و شما قرآن است تجدید وضو کنیم و مصحف
مقدس بکشایم هر آیت که با ول صفحه بر آید فال حال شیخ احمد مجد و خواهد بود شیخ عبدالحق قبول
کرده بعد تجدید وضو دو گانه او انمود و مصحف را بدست گرفته بتواضع و تکریم تمام بکشاد سر
ورق مصحف این آیت بر آمد **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ** از خواندن این آیت
علامه مذکور تائب شده و باز بر سر نزاع و عداوت فرقت چون از تحریر مقدمه فارغ نشستم
وقت آنست که با ظهرا اصل مرام کمر همت بر بندم و یگان یگان از ایرادت شیخ نقل نمودم و جواب
آن متوجه شوم اهل ارادت عینک انصاف پیش نظر داشته ملاحظه فرمایند قال ساهباست
که از بعضی کلمات و مقالات که در مکتوبات شریف مذکور است و از قبیل موهومات و مبهمات است
استفسار کند و استکشاف نماید مشرف نشد اقول هر گاه کلام از موهومات و مبهمات باشد ضرورت
موشگافی چیست مقتضای حزم و احتیاط همین است که در چنین موقع سپر اندازند و اشتهب
خیال را در جولان گاه تقریر نه تا نزد خود شیخ حرم در رساله غایه الکمال انصاف و الاعتدال فی اعتقاد
الصوفیه من ارباب الاحوال میطر از و با بحکم توقف در محل اشتباه واجب است همچنانکه حزم در
مقام وضوح لازم و کتاب فصوص الحکم را بعضی مروج هم ازین قبیل میدانند و در رد و انکار و قهر
آن توقف مینمایند انتهی و نیز در همان رساله بجای دیگری نگار و شیخ ذکره السد بانحیر و رباب

سره مروانی بوده اند که ایشان را تجارت و بیع از ذکر ضابطی دارد **صلی الله علیه و آله** در خزینه الاصفیا مذکور است چون شیخ احمد سرهنندی محمد و الفاتحه
قدس سره معاصر بود شیخ عبدالحق از مکران وی بود و مضامین مکتوبات شیخ احمد بسیار اعتراضات از روی ظاهر نگاشت و بلام جواب و سوال بسیار
پو قوع آمدند آخر بهم بر دوزر گوا صفای کلی پو قوع آمد و شیخ عبدالحق از مقتصدان آنحضرت شد **صلی الله علیه و آله** در بعض نسخ پیوسته بوده است **صلی الله علیه و آله**
مختصر از شیخ عبدالحق دهلوی در همین کتاب هدیه مجدی و بیشتر بعض عبارات رسائل شیخ و اد جواب داده شد تا حجت کافی باشد انسته **صلی الله علیه و آله** در
افکار الانیاء در ترجمه شیخ علی حسینی مذکور است و طریق ایشان در باب کتب حقائق و توضیح قصص و امثال آن توقف و تسلیم اتم را درین نگاشته

دیدار ایشان
عالمه و ملاکیم و کند و دید
است پیش و حق و حیات و حق
اینکه در خود و ذکر که اول باید
که اعتقاد و خود را کار باید
باعتقاد اهل سنت و جماعت
راست سازند و تمام
و بعد از خواندن شیخ و
ابواب ایشان گفته اند و
المنع و عدم بمانند

کتب ایشان را کرده
خاتون و اسرار او شده اند
نیز سلاطین میکنند و آنچه
شود و از آن بگذرد و در
نمانند و خجالت انجمن
نزد بندگان آنکه شاد و
ابتدا از همین کتاب است
کنند و از هر کس چه بگویند
فایده نماند و غیر منصفانه
که چه بگویند و اگر چه
باجل باشد و در بیان کار
تصعب نیاید

نماند و اول خود بنشیند که چه بگویند و فهم سخن نیک در رد و مذکر قائل آن چه مقصود دارد بعد از آن اگر توانستند آنرا موافق حق سازند و اگر نه رو کنند و اگر این را نتوانستند از سران

فصوص و فتوحات و امثال آن میفرمودند که از وضاحت آن مخطوط باید شد و در بهیات
و موهبات آن خوض نباید کرد و میفرمودند در اینجا هر چه است شکر اند و کرده اگر کسی را از
آنها احتراز ممکن باشد مطالعه آن مبارک است و الا محل خطر است انتهی و در رساله صدق اثر
والدوام فی طلب المقصد المرام تحریر میفرمایند در مشکلات و مبهمات و موهبات قوم در نیفتد
چون سخن به اینجا رسد ورق بگردانند و نظر بر درک واضحات و متفقات برگمارند حفظ و سلامت
در نیصورت است و باقی محل خطا و خطر است و ذلک اصل عظیم انتهی چون شیخ رحمه الله
در تالیفات خود از منع تاویل مبهمات و موهبات اعتراف کرده است پس استفسار مبهمات
و استدراک از چه معنی اختیار نموده است و همین است مسلک شیخ محی الدین بن عربی حیث
قال فی الباب العاشر من الفتوح المکیة فینبغی للعاقل المنصف ان یتسلّم لعلو الفکر
ما یخبرون به فان صدقوا فی ذلک فذلک هو الظن بهم و انتفع من تسلّم لعلو التسلّم
حیث لم یزد و اما هو الحق فی نفس الامر و ان لم یصدّقوا فی الظن فذلک هو الحق و انتفعوا
بترک الخوف فیما لیس لهم به قطع و تر و علی ذلک ان یتسلّموا فی التوہید حقها و اذا کان ما قاله اولیاء الله
یعنی عاقل منصف را باید که انچه از ایشان می شنود آن را تسلیم کند مقتضای ظن بایشان همین است
که قول ایشان تصدیق نموده شود ازین تسلیم منتفع به شوند چه امر حق را تسلیم نمودند و اگر تصدیق
نکنند و علمش تفویض بر باری تعالی نمایند و این هم مضائقه نیست اگر اقوال اولیاء الله
ممکن بود و در آن محال نباشد پس تسلیم اولی است هر گاه کار عاقل این است که اقوال
اولیاء الله را تسلیم کند هر انچه ممکن باشد و الا در آن خوض نکند و علمش مفوض بجناب باری
نماید پس احتیاجی باستفسار و استکشاف ندارد و حقیقت منشا صدور مبهمات حال صحیح و نسبت
درست و نیست صادق میباشد که مشاهده آن جمال سوخته بلبل وارد در سخن می آرد

و این سخن
عظیم است

دل کہ دلبر وید کے مانند ترش	بلی گل وید کے مانند خوش
<p>پس تسلیم یا توقف ضرور افتاد چه بسبب غلبہ حال و استیلائی و جد قدم ثبات از جای می لغزو و عنان ضبط و اختیار از دست میرود و نظر صرف بر خنی و روح عمل که حضور و اخلاص است مقصود میگردد و هیچ محاذ بر تین شرعی نمی باشد و متعارف و این احوال و اقوال مختلف با استعداد و طباع است بعضی را از صفای عمل و ذکای نفس میجوید و برخی را از نور ذکر و تقویہ قلب و بندگی را از سلطان مشاہدہ و جلالت روح کما هو فی حقیقتہ مشہود فتح انصاف آنست کہ اول در شان قائل مقالات نظر کنند اگر متبع کتاب و سنت است و اکثر اعمال و اقوال او موزون بمنزلان شریعت است پس مشاہبات کلام او را موافق محکمات کلام او تاویل کنند یا بعالم السر و العلانیہ و اگر از بند او را معتد و در اندر چه کہ این قوم را عذر نای بسیار عارض میشوند گاہ در غلبہ حال عبارات ایشان بہراعات ایشان مساعدت نمی کند گاہ در معلومات کشفی بنابر خلط و هم و خیال خطا واقع میشود و در آن خطا مثل خطای اجتہادی مضروب و گاہ اطلاع بر اصطلاح ایشان بیسر نمی آید پس بر عایت این امور ترک اعتراض لازم است قال خواه بلاحظہ خاطر شریف کہ در غایت نزاکت است دخواہ بچست خوف گفتگوی بعضی از مریدان ایشان کہ در نقل اقوال و ذکر حکایات سبب صرفہ و سبب احتیاط اند</p> <p style="text-align: center;">اقول</p>	
او ز من از بیم بدنامی گریزان و سکے	از دینی پرسد من بچارہ بدنام از چه شد
<p>اگر ضرورت است دراک تسلیم کرده شود پس میگویم کسانی کہ بمطالعہ کتیب شریف بہرہ اندوز سعادت شدہ اند نیک میمانند کہ بیشتر کسان از حضرت امام ربانی رحمہ اللہ انکشاف حقائق می نمودند و حضرت ممدوح بفضاحت بیانی نفہم میفرمودند و کلامی از مریدان عقیدتندان</p>	

سلم جانان در
مقام قربان گاہ
شد عادت از

حضرت ایشان بهل مرکب نداشت یا کج بحث نبود تا خوف گفتگو در خاطر خطور کند اگر تسلیم نموده آید که خاطر مبارک حضرت مجدد و رحمة الله علیه در نهایت تراکت بود که ادنی اندک ناگوار طبع شریف میگردید این هم مانع استدراک امر حق نیست چه هرگاه از انکشاف این چنین امور از سلاطین پاک نمی کنند پس از حضرت مجدد و رحمة الله علیه کدام اندیشه پوشش در آداب الصالحین تحریر می فرمایند اگر ناصح بدانند که سخن او قطع میکند اما ضرر هم لاحق نیست از نصیحت و معظمت باز نه آید چنانچه خستب پیشه شراب یار از امیر بشکند و لکن میداند که سرش را خواهند شکست احتساب درین صورت حرام نیست بلکه کمال دین و تقوی در آنست که این قدر ضرر در راه خدا تحمل کند و در حدیث شریف از برای کلمه الحق در پیش سلطان جای فضلیکه واقع است مطالعه آن در امثال این محل کمال نافست انتهى

و انسته ام که بر سر خشم و بهانه اگر می کشی که از تو حکایت نمی کنم
ابو سیلان دارانی رحمه الله علیه گوید که از بعضی خلفای سخی شنیدم خواستم که انکار کنم و میدانم که مرا خواهند کشت کشته شدن مانع نبود اما دیدم که نفس من و آن گفتن خوشی پیدا کند پس ترسیدم که مبادی اخلاص کشته شوم و همین است سلب اکابر صوفیه قدس السلام ازهم الوافیه خصوص و غنیة الطالیین که بحضرت غوث الاعظم محی الدین عبید القادر جیلانی رضی الله عنہ منسوب است تحریر یافته اذ اُنیت انک کذب عکبه الا نکاد فکون جوعنا انکاد اذ کذب علی ظن الخوف علی نفسه فکوننا یحیون ذلک و هو الا فضل اذ کان من اقل العزیمه و الصابر باقی مانع خوف این مبنی که بعد گفتگو و ظهور حق شاید مریدان حضرت مجدد در به نقل حکایات و اقوال از جاده توسط و اعتدال مگر رند و از به احتیاطی مرکب امانت و غیبت یا شود و شغب شوند واضح باد که مستفیدان خدمت حضرت مجدد و رضی الله تعالی عنه علی افضل

سکینه و خفا و خجالت شکسته
بسیار از اینها را می بینیم
چون از اینها می شنود
انفصل است از اینها و درون
و غیبت و دور باشد

و تخیلی عن الزرائل بودند از اخلاق حسنه ایشان که بان مجبور بودند این چنین منظمه بمراحل
 دور است اگر معافانه سوزن نسبت این بزرگان نبوده باشد پس میگویم که این منظمه سنگین
 است و استکشافی از امور خفیه نمی تواند شد که در آن امر بالمعروف و نهی عن المنکر متصوفاً
 است زیرا که خود شیخ و آداب الصالحین میفرماید و همچنین خوف غیبت و امانت لسانی
 به تمهیل و تمیق و نسبت بریا و نفاق غرضیت زیرا که اگر مثال این امور معتبر باشد و جواب از احتساب افتد
 خدای احتساب از امثال این ممکن نیست **قَوْلُهُ تَعَالَى كَيْفَ تَكُونُ لَوْمَةً لِّكَ إِذَا نَهَيْتَهُ قَالُ** تفصیل این
 حکایت آنکه ایشان بعد از آنکه در خدمت حضرت خواجه محمد باقی قدس سره افتادند و از صحبت
 شریف ایشان استفاده این نسبت کردند و روی بترقی نهادند و در حیات و بعد از وفات ایشان
 از حالات و کمالات خود خبر دادند که گفتند زیاده از حد و قیاس چنانکه و چند آنکه مردم حیران
 شدند و چه جای حیرت است **وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ قَوْلُ** الحق در اینجا موقع حیرت گنجایش
 ندارد و هرگاه حق تعالی جل جلاله و عم نواله الفضل عظیم خویش بنده خاص را می نوازد و به او هوا
 عظمی عطای سازد بنده باظهار آن زبان حال میکشاید که **كَمْ كُنَّا فِي الْقُدْسِ** حضرت خواجه محمد باقر
 علیه الرحمه در تحقیقات می فرماید از نوری پرسیدند که تصوف چیست گفت که تصوف نشر مقام
 است و اتصال بقوام نشر مقام آنست که صوفی از حال خود سخن گوید یعنی از سر حال گویند از
 علم و اتصال بقوام آنست که حال ادا و ادر حال خود از حال غیر نگاه دارد یعنی چنان مستغرق
 حال خود بود که پروای غیرش نباشد **قَالَ** و چون در ضمن آن تنقیص و تخطیه بزرگانی که اتفاقاً
 است بزرگی ایشان مثل سید الطائفه جنید بغدادی و سلطان العارفين با زیر بسطامی و
 امثال ایشان بود و گفته اند که این بیچاره با حقیقت کار در نیافته و باصل نرسیده و گرفتار
 ظل مانده اند و امثال آن داد و عار آنکه آنچه ایشان را داده اند هیچکس را نداده اند موجب

حکایات
 صوفیانی که در این
 حالت گفته اند و این
 امر را حاصل کرده اند
 خود را که عیب دارند
 ۲۴
 چنانکه گشت در نشر
 ۱۱۰ مندرجه اند و حال

ظهور یابد و منتهی غایت اسلام و حوائج فاش پیدا گردد و انتهای هرگاه کیفیت دور است حقیقت محمدیه
 چنین باشد پس اگر مقتضای دوره نورانی از کشف بر اعدای از انبیا چنان تا پدید آمدن قریب است یا
 مساواتی بر عهد مستقیم داشته باشد محالی نیست و نه اظهار آن موجب تنگی باشد و غیر شیخ
 در رساله اتحاد الاحد فی بیان هر یک از اینها میفرماید که درین زمانه که مآذی عشر است نوکما
 جدید از مشرق ولایت و هدایت می نماید بیشک و در نیامری از اسرار آبی مضمهر است که توقف
 انکار را در اینجا مجال تنگ است و دلائل حقانیت و ظهور نورانیت لایح و بارخ است و جمعی از
 طالبان که در ظل تربیت و حوزه تصرف و عنایت این منظر حق مشغول اند و کشف حقیقت حال
 و مستغرق و استنار ایشان در ذکر آبی و ظهور انوار و اسرار شگرف از حیطه تعبیر و تقریر بیرون است
 امر و مثل این حلقه و اجتماع اهل ذکر و زیر طاس فلک نباشد و اگر باشد کمتر باشد انتهی با جمله عباد
 باری تعالی بدین منطجاری است که چون یک دوره از ولایت با ختام میرسد و ابتدای
 دوره دیگر روینما شخصی که اکمل و افسرانسان و الیق بقبض رحمان در آن خبر دی از زمان
 مستحق باشد بوجود برکت نمود و هدایت دوره سابقه را به نهایت میرساند و او را ترجیح
 خود قرار داده تشبیه و تائید امر دین و تجدید و ترویج سنت سید المرسلین و اخلاصت و اعتدال
 انوار و فیوضات حضرت رب العالمین و ارشاد و هدایت ناس جمیع که بحقیقت صفتی و کار
 که باعث قبول و سفید روی مرد و در بارگاه غایت و درگاه نبوت باشد و شمر سعادت ابدی و دوست
 سرمدی گردد و بالاتر از آن نتوان یافت از زبان فیض نبیان او میفرماید و او را حسب اعیه
 حکمت و اقتضای مصلحت گاهی مفضل میگردد و گاهی فاضل و بهتر از سابق و فائق از
 لاحق که میگوید ^{له} بِكَلَامِهِ الْقَدِيمِ فَوْقَ كُلِّ دِينٍ ^{له} بِكَلَامِهِ الْكَرِيمِ ^{له} بِكَلَامِهِ الْكَرِيمِ ^{له} بِكَلَامِهِ الْكَرِيمِ ^{له} بِكَلَامِهِ الْكَرِيمِ
 ناچار بقدر استعداد معرفت خود حضرت محمد و رضی الله عنه را که نسبت حضرت جنید بغدادی

له بکلامه القدیم فوق کل دین
 له بکلامه الکریم
 له بکلامه الکریم
 له بکلامه الکریم

و بایزید بسطامی رحمة الله علیهما فرموده اند از جاده شریعت و احاطه طریقت بیرون نخواهند یافت
و تنقیص و تضعیف نخواهند داشت اما بیزید و بنیان که باین وادی حرکت ارادی نداشته اند
و بسکون جمادی ساکن اند لا محاله در حیرت و تعجب خواهند افتاد که این چیست و از کجا است
فَلَا تَجِبُ أَنْ تَقَالَ لِقَوْلِهِمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
قابل تسلیم نیست چه در آن تنقیص این بزرگان درج نیست خصوصاً باین پنج که این پیچاره
حقیقت کار در نیافته و به اهل نرسیده گرفتار ظل مانده اند درین شک نیست که لفظ پیچاره
کلمه تنقیص است که در کلام حضرت مجدد درج یافته و بحث همین است که حضرت مجدد درج ظهور فوق
عرشی را اصلی میفرماید و دیگر ظهور بر اعلی و سلطان العارفين و سید الطائفة قلب را قدیم گویند
و معاش را اصلی و حضرت مجدد درج دعوی خود را بلیل و ضح بیان فرموده فَانْظُرُوا إِلَى كَمَا كُنَّا
وَلَا تَنْظُرُوا إِلَى مَنْ كُنَّا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
کردنی بود یا بر وضع یا نقض دارد میفرمود در مقامی که محل استدلال باشد این قدر تحریر
کافی نیست عبارت مکتوب دهم از جمله ثانی این است در بیان آنکه هر ظهور یک باشد بی شائبه
ظلیت نیست بخلاف ظهور فوق عرشی و چون قلب به نهایت خود رسد همه از الوار عرشی
اقتباس مینمایند شیخ ابوزید بسطامی گوید اگر چه عرش و آنچه در عرش است در زاویه قلب عارف
بنهند عارف را از فراخی قلب هیچ احساس بآن نشود شیخ جنید تأیید این سخن مینماید و بدلی
اثبات آن میکند و میگوید که حادث چون بقدیم مقرون گردد آنرا اثر نماند یعنی عرش و مافیه
حادث است قلب عارف که محل ظهور الوار قدم است چون آن حادث را بآن قلب قرآن
و از قع شود مضمحل و متلاشی گردد و فکلف که محسوس شود و تعجب هزار عجب و رؤسا بصوفیه که
سلطان العارفين و سید الطائفة باشند هر گاه چنین گویند و عرش مجید را در جنب قلب عارف

اینست که از قول عارف
که تمام کلمات در مقام
بهمین عبارت میفرماید
اینست که از قول عارف
فصلی است از این کتاب
دران الحاشیه در این کتاب

هیچ اعتبار نه نهند و عرش را خالی از ظهورات انوار قدم دانسته حادث میگویند و قلب را بواسطه
 ظهور انوار قدیم نامند از دیگران چه گوید و چه نویسند و این فقیر که برای جذبات الهی است
 آنست که قلب عارف چون بمقتضای استعداد خاص خود بنهایت نهایت رسد و کمال حاصل
 کند که فوق آن تصور نباشد قابلیت آن پیدا کند که لمعه از لمعات بی نهایت ظهور انوار عرش بر او
 فائز گردد و این لمعه نسبت بآن لمعات قطره باشد نسبت بدریای محیط بل اقل عرش
 آنست که حضرت سبحان تعالی آنرا عظیم میگوید و سرستوی آنجا اثبات میفرماید و قلب عارف را
 بواسطه جامعیت بر سبیل تشبیه و تمثیل عرش الله میگویند یعنی چنانچه عرش مجید بر رخ است
 در میان عالم خلق و عالم امر و عالم کبیر جامع است هر دو طرف خلق و الامر را قلب نیز بر رخ است
 میان عالم خلق و عالم صغیر و جامع است هر دو طرف خلق و الامر آن عالم را پس قلب را نیز بر سبیل
 تشبیه عرش میتوان گفت بشنو بشنو قابلیت ظهور انوار قدم که از شانه ظلیت منزه و مبرست
 مخصوص بعرش مجید است هیچکس نه از عالم خلق و نه از عالم امر و نه از عالم کبیر و نه از عالم صغیر این
 قابلیت دارد و غیر از عرش مجید قلب عارف کامل بواسطه علاقه جامعیت و برزخیت اذ ان
 انوار اقتباس بنماید و غرضی از بحر بیست می آرد و بعد عرش و قلب عارف تمام المعرفت هر جا ظهور
 است بدلغ ظلیت قسم است و بلوی از اصل نیافته بایزید اگر نیکو این چنین گوید میرسد اما از
 جنید بغدادی که مدعی صحوح است این سخن زیبا نیست چه کنند که از حقیقت معامله آگاهی نیافتند
 و از گرداب دریای ظلیت بساحل نشافتن این سخن هر چند امر و در نظر اکثر خلق مستبعد می نماید
 اما امر و زرافه و از ویک است استعجال نه نمایند آن **اَللّٰهُمَّ لَا تُسَبِّحُنِيْ وَتَسْبِّحُنِيْ** و **عَالَمٌ لَا يَكُونُ**
 انتهی باقیانند و عارف این معنی که حضرت مجدد دعوی کرده اند که انچه ایشان را داده اند هیچکس را
 نداده اند این امر هم تصحیح طلب است که این چنین هیچ تحریر یا تقریر حضرت در از نظر نگذشته

لقا آید و عارفان
 پس در آن غلبه کنند
 خداوند تعالی بکرم
 انکه در اثر و بیگانه

و حق نعمت شناسی باقی است شیخ علامه لدوله سمنانی رحمة الله علیه که در کشف و تحقیق معالما
و وقایع آیتی بود و معلوم میشود که درین باب از پیران خود در گزارانیده هست میگوید اگر سر من
بر آسمان ساید هنوز خاک آستانه شیخ عبدالرحمن سمرقانی و شیخ ابوعلی لالا باشد

بلند مرتبه درین خاک آستان شده ام | غبار کوس تو ام گر بر آسمان شده ام

اقول غوغای عوام کالانعام قابلیت این معنی ندارد که بر آن گوش دهم و شسته شود و غفرانیت
ایشان نسبت با کابر دین باور پیدا شده شود

بدلی فگار دارم گدای نهایت از تو | بکدام امیدواری نه گم شکایت از تو

بشاید است که مردمان جاهل نابله از کوی معارف غوغای بردارند و امری خلاف واقع که

سله حق نیست که اگر میدی کامل کدامی امر واقعی نسبت پیر بزرگوار خود بمعرض بیان در آورده اند بفرصت محولی کردن سخت نادانی
حماد و باس که در طریقت پیر و شفیق حضرت پیران پیر علی رحمه الله بوده اند که این نظر من بهجت الاسرار و غیره نسبت ایشان حکایتی مشهور نقل میکنم
لا محذور موده شود منقول است از شیخ ابی الحسن علی بن محمد بن احمد بن حسین بغدادی صوفی معروف به سقا حقه العلیهم که شیخ ماسیخ
حی الدین عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه زیارت مقبره شریفی مروی در چاه شنبه میت در بزم شهر زکریا مسجد پاقد و بیست و نه کرد و وادی
رضی الله عنه گردی از فضا و فقر بود و نزد شیخ حماد و باس قدس سره زمانی در ایشاد تا که گری آفتاب سخت شد و مردم پس و
رضی الله عنه ایشان را بودند چون از اینجا بازگشت سر در چهره وی معلوم میشد باریانش از سبب طول قیام پرسیدند فرمود بر آمده بودم
از بغداد و روز جمعه متصف به مشجان سمن چار صد و نود و نه با جماعه از یاران شیخ حماد برای ادای نماز جمعه در جامع رضا و شیخ حماد نیز
در آن جامع بودند چون بقطره نهر رسیدیم شیخ حماد را از دست خود دفع کرده در برفرو انداخت و ایام شدت سرما بودند پس بسیم الله گفته نیت
خسب جمعه نمودم و بر بدن من جبهه صوف و در استین اجزای کتاب بودند دست بلند کردم تا اجزای کتاب بر نشوند و آنها را گذاشته نشد
پس از آن کتاب بر اندام جبهه ما شلیم و از پس ایشان روان شدم و از سر مانت ازیت یا فتم و یاران شیخ حماد حشرات من کردند آنها را بزرگ کرد و
گفت که ازیت ندادم و را که برای آنگاه او پس دیدم او را کوی استوار که جنبش نمیکند امر و شیخ حماد را در قرا دیدم که حله جواهر در بوقلمانی
یا قوت بر سر و در دست سوار و در دست دو پای او تعلین از بهت و دست راست او در اختیار او نیت گفتم این چیست گفت این
همان دست است که همان ترا در نهان خفته بودم آیا عفو میکنی گفتم آری گفت سوال کن از خدا تعالی تا دست من پس از دست پس ایشان را
برای سوال از بار تعالی و بیخ بر از وی در قبور خود ایشان را در بار تعالی احاطت سلامت من خواستند و نزد من شفاعت میکردند و بر
اتمام سلامت پس قائم نامم در مقام سوال تا که عطا فرمود وی تعالی دست او با و با من از آن دست مصافحه نمود و کامل (البقیه در صفحه ۱۱۷)

عقل و در بین زمینها و درش نه کند مبعوض بیان آرنده کاتب شریف از مدح و شکر گزاری
حضرت مرشد در مالال است پس این چنین غوغای بے سرو پای غوغایان رو سیاه زنها
قابل اعتبار نباشد عرض داشت های حضرت مجروح که به پیر بزرگوار خود تحریر فرموده نگریستی است
که چرا از آداب مملو است در مکتوب بهجتم از جلد اول به پیر و مرشد عرض میکنند امیدوار تو به و
عنایت است از خرابی خود چه عرض نماید و هر چه خودی یاد از عنایات تو به عالی است

والا من ہمان احمد پارسینہ کہ ہستم ہستم

در مکتوب چهل و دوم از جلد ثانی موسوم خواجہ جمال الدین تحریر است انچه مرا از علم و معرفت حاصل شدہ است ہمہ بیکرت تہ بیت پیران است و در علم باطن از الف باتا بمکہ مولویت بمحض توجہات علیہ الشان آن یافتہ ام کہ اہل مجاہدہ را در سنین حاصل نیست

هر که به تیر نریافت یک نظر شمس وین طعنه زند بر و هست خنده کند بر چله

همچنین آنچه الفاظ فروتنی و کسوفی و شکرگزاری بخندست هر دو پیرزادهای خود عنی حضرت خواج
عبیدالدین و خواجہ عبدالدرجہما الدتحریر فرموده اند ذکر لیتنی است در مکتوب دو صد و شصت و
ششم از جلد اول موسوم به خواجہ عبدالدرجہ تحریر یافت بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات

شده سواد و دوات مذکور بن میگویند که چون این سخن مشهور شد در بغداد و جمیع شهرها شنیدند شایخ صوفیه بغداد و اصحاب شیخ حماد و تامله بیکند از شیخ
محی الدین عبد القادر رضی الله عنه تحقیق آنچه گفته است در حق شیخ حماد و بسیاری از فقرا تابع ایشان گشتند و بدرسه وی رضی الله عنه آمدند لیکن
شیخ محی بنابر احوال دوی رضی الله عنه سخن نکرد پس وی رضی الله عنه فرمود بیان مقصود ایشان نمود و فرمود که اختیار کنید و کس را از شما کنم
تا ظاهر بشود شما را آنچه گفته ام بر زبان آنها نهد اتفاق کرد در نزد شیخ ابی یعقوب یوسف بن یوسف بهمانی که آن زمان به بغداد آمده بود
و بر شیخ ابی محمد عبد الرحمن بن شیب بن مسعودی که تئیم بغداد بود و در وصاحب کشف خارق و حال فخر بودند و هم گفتند که برای بیات
آن بر زبان هر دو شیخ مصلحت یک جمعه وادیم دوی رضی الله عنه فرمود که از مقام خود ما نخواهید برخاستد که بن سخن مرشدا تحقیق خواهد شد
پس سر فرود کرد و هم سرافرود کرد و بنس فقره از انظار جمعه بانگ برآورد و ندانگاه شیخ یوسف با برهنه سخت و دان آمد و بر سره درآمد و گفت که شهادت
کردا نیه بر من ختمایست و درین ساعت شیخ حماد وای بن گفت که ای یوسف زود و دیگر شیخ عبد القادر صوفیه مثل نم کرد که آن جمعه شده اند که شیخ

بہار الطوار، دستا گشت ایک بڑی درخت میں گئی گشت خور تو غریب شیخ کو دیکھ کر حاتم شمس نام نہاد کلمہ پڑھا کہ :
گشت گزینم گشت لیل بہر شربت بخارا مستند و ازادی جوی العزم سے متعلقہ مضمون نمبر ۱۲

بجناب مخدوم زادمای کرام ینمائید که این فقیر از سر تا قدم غرق احسانهای والد بزرگوار شما است
 درین طریق سبق از الف و ب را از ایشان گرفته است و تهجی حروف این راه از ایشان
 آموخته و دولت اندراج النهایه فی البدایه را برکت صحبت ایشان حاصل کرده و سعادت
 سفر و وطن را بصدقه خدمت ایشان یافته توجبه شریف در و نیم ماه این ناقابل را به نسبت
 نقشبندیه رسانیده و حضور خاص این اکابر اعطا فرموده و درین مدت قلیل آنچه از تجلیات
 و ظهورات و انوار و الوان و بے رنگیها و بے کیفیها که بظنیل ایشان روی داده چه شرح دهد و
 چنان تفصیل آن نماید بمن توجبه شریف کم دقیقه مانده باشد که در معارف توحید و اتحاد و
 قرب و محبت و احاطه و سرایان که برین نکشادند و از حقیقت آن اطلاع ندادند و در حدیث
 در کثرت و مشاهده کثرت در وحدت از مقدمات و مبادی این معارف است بالجملة اینجا که
 نسبت نقشبندیه است و حضور خاص این اکابر نام این معارف بزبان آوردن و نشان این
 شهود مشاهده را بیان نمودن از کوه نظری است کارخانه این اکابر بلند است بهر زراته
 و رقاصی نسبت ندارد و هرگاه این طور دوستی رفیع القدر از حضرت ایشان باین رسیده باشد
 اگر در مدت عمر سر خود را پای مال اقدام خدمه عتبه علیه شما کرده باشد هیچ نه کرده باشد از تقصیر
 خود چه عرض نماید و از شرمندگی با خود چنان اظهار کند اما معارف آگاهه خواجه حسام الدین احمد راقی
 سبحانه تعالی از ما خبر بخیر و ما که مؤمنان را بر خود التزام نموده کمر هست را در خدمت خدمت
 عتبه علیه بسته اند و ما دور افتادگان را فارغ ساخته

گر بر تن من زبان شود هر موی	یک شکردی از هزار نتوانم کرد
-----------------------------	-----------------------------

انتهی رعایت آداب و شکرگزاری ازین تقریر میخواستی است که بسبب فیوضاتی که از پیوسته شد
 حاصل شده خود را میخواست تا با تمام اقدام خدمه علیه پیرزادگان خود کنند شیخ حسام الدین را

و عای خیر و شکر نامی کنند که وی متکفل خبر گیری اند و مکتوب چهل و دویم از جلد ثانی میفرمایند
 پیران من و بخدا بنمایان من بتوسل ایشان دین راه چشم و اگر ده ام و بتوسط شان ازین
 مقوله لب کشاده ام در طریقه سبق الف و باز ایشان گرفته ام و ملکه مولویت بتوجه شان حاصل
 کرده اگر علم دارم لطیف ایشان است اگر معرفت است هم اثر التفات شان طریق اندراج
 النہایت فی البدایت ازین بزرگان آموخته ام و نسبت انجذاب بجهت قیومت از ایشان
 اخذ نموده بیک نظر ایشان آن دیده ام که مردم در اربعین می بینند و بیک کلام شان آن
 یافته ام که دیگران در شین نیابند

آنکه به تبریز یافت یک نظر شمس دین	طعن زنده بر دهنه سخره کند بر چله
نقشبند به عجب قافله سالارانند	که بر نواز نه پنهان به حرم قافله را

انتهی این است کیفیت مکتوبات شریف که بطور انموفج گذاشت رفته مهذا در دیگر رسائل حضرت
 مجدد و روح آنچنان محاذ حضرت پیر و مرشد نسیب اندر لاج یافته که کمتر که مرشد خود را باین مناقب
 عظمی ستوده باشد ملاحظه فرموده شود حضرت مجدد در ساله مبدا و معاد میفرماید با چهار کس بودم
 در ملازمت خواجه خود که پیش مردم در میان سایر یاران امتیاز داشتیم و هر کدام ما را نسبت بجهت
 خواجه اعتقاد و علویه بود و محال بود این فقیر بقیین میدانست که مثل این صحبت و اجتماع و مانند
 این تربیت و ارشاد بعد زمان آن سرور علیه و علی آلاء الصلوٰۃ و التسلیمات هرگز بوجود نیامده است
 و شکر این نعمت بجای آورده که اگر چه بشرف صحبت خیر البشر علیه و علی اله الصلوٰۃ و السلام مشرف
 نشد باری از سعادت این صحبت محروم نموده و حضرت خواجه ما از احوال آن سه دیگر چنین میفرمودند
 که فلانی مرا صاحب تکمیل میداندا صاحب ارشاد نمی پندارد و نزد او مرتبه ارشاد زیاده از مرتبه
 تکمیل بوده و فلانے بهما کاری ندارد و آن دیگر را میفرمودند که نسبت بمانکار و او هر کدام

ما را با اندازه اعتقاد بهره رسید باید دانست که اعتقاد مرید با فضیلت پیر و کمیت او از ثمرات
محبت است و از نتائج مناسبت که سبب فایده و استفاده است اما باید که پیر را بر جماع که فضل
آنها در شرع مقرر شده است فضل ندهد که موجب افراط است و محبت آن مذموم است شیعه را
خرابی از قوط محبت اهل بیت آمده و نصاری از افراط محبت حضرت عیسی را علی بن ابی طالب و علی صلوات
و السلام ابن السمر خوانند و در خسارت ابدی مانده لیکن اگر هر ما سوا اینها فضل بدهد مجوز است
بلکه در طریقت واجب و این فضل دادن نه با اختیار مرید است بلکه اگر مرید مستعد است بی اختیار
در وی این اعتقاد پیدا می شود و بوسیله آن کمالات پیر را کسب می نماید اگر این فضل دادن
او با اختیار باشد و به تکلف پیدا کند مجوز نباشد و نتیجه بخش حضرت مجدد در رساله مکاشفات غیبیه
میفرماید و ز قائم مقام این حضرات علیه و نائب مناب اکابر نقشبندیه **أَوْ أَصِلْ إِلَى نَهْجِ تِلْكَ النَّهْجِ**
الْبَالِغِ إِلَى أَقْصَى دَرَجَاتِ الْوَلَايَةِ قُطْبُ دَائِرَةِ مَدَارِ الْخَلَائِقِ كَشَفُ اسْرَارِ أَهْلِ
الْحَقَائِقِ الْفَرْدِ الْكَامِلِ فِي الْحَقَائِقِ الذَّاتِيَةِ الْحَقُّوُ الْجَامِعُ لِكَمَالَاتِ الْوَلَايَةِ
الْمُحْمَدِيَّةِ مُسْتَدُّ أَهْلِ الشَّادِ وَالْهُدَايَةِ مُرْشِدُ طَرِيقِ دَرْجِ الْهَيْكَلَةِ
فِي الْبِدَايَةِ زُبْدَةُ الْعَارِفِينَ قُدْوَةُ الْحَقِيقَتِينَ مَتَوًى

شرح او حیف است با اهل جهان	همچو راز عشق باید در زبان
لیکن کشف و صف او تاره بوند	پیش از آن که رفوت آن حشرت خویش
<p>شیخ و مولانا و ملاذنا الشیخ الرجل العارف لا کمل محمد الباقر ابقاه الله سبحانه و تعالی و در او اتم حال به تعلیم شیخ ظاهر بحضور خواجها مشرف گشتند و بمقام جذبه ایشان رسیدند و در اینجا استهلاک و ضحلال حاصل کردند و لکن مقام نحوی از بقا و شهود وحدت و کثرت پیدا کردند و سر ایشان بنور نهایت انبیا که مقام قطبیه ارشاد و بان منوط است مملو و متورگشت</p>	

چنانچه بعد از اجازت شیخ ظاهر بآن نور موطا علیه ارشاد و یا شهود و وحدت در کثرت تربیت
طالبان فرمودند و در مقام ارشاد و تکمیل شان عظیم پیدا کردند در یک صحبت ایشان آنقدر
طالبان را فوائد حاصل می گشت که به ریاضات مجاهدات شاقه حاصل نمیشد با وجود این از
مقام اقطاب اشعی عشر نصیب کامل حاصل کرده بودند و ایضا بمسک خاص حضرت فاروق
مستوجه فوق گشته بودند و سلوک آفاقی را نیز تا عین ثابته خود طی کرده بودند و درین اثنا عنایت خداوند
جل شان در سید و راه سلوک آفاقی را برایشان واکردند و بآن راه توجهی که رب ایشان است گشتند
و بآن اهم رسیده در درجات ولایت و شهادت و صدیقیه ترقی نموده از همین راه بغیبت ذات قدس
و در نقطه نهایت النهایه تسلک شمس و سیادت عظمی که حضرت امیر در شان حضرت امام حسن رضی الله تعالی
عنهما فرموده اند که این لدن سید است مشرف گشتند و حضرت امام در آن نقطه سینه بیت استلک اند
و در همان نقطه یک قسم بقا که مناسب بقای قطب است و حضرت خواجه نقشبند همین قسم بقا در اینجا
دارند پیدا خواهند کرد و ازین که ایشان بغیبت سیدند از اولیاء السیر کم کسی رسیده است در اصل
به رسیدن بآن مطلب عالی مخصوص بعض اکابر الا کابرست خصوصاً تا محبوب نباشد ازین راه غیب
نمی تواند رفت یا بتصرف محبوب کامل بی این طریق رفتن صورت ندارد و از راه افراد باین مطلب
میرسند یا از راه مینه اما از راه سلوک ترقیات نموده بآن نهایت رسند بسیار دشوار بلکه محال می نماید الا بطریق
المراد که به جذبات قویه او را بکشند و مقصد رسانند قطوبی لا در باب النعمیم یقیمها قال و یکی از این
مواضع که بیه خطرناک و از رعایت مقام ادب دورست نیست که در باب حضرت غوث الثقلین
رضی الله عنه گفته اند که کثرت ظهور کرامات از ایشان از جهت آن بود که نزول ایشان ناقص بود
اقول این انتساب صحیح نمی نماید هرگز حضرت مجدد رضی الله عنه نزول حضرت غوث الثقلین رضی
عنه را ناقص نفرموده اند حضرت مجدد رحمه الله علیه در مکتوب دو صد و شانزدهم از جمله اول می
فرماید مدار کثرت خوارق بر دو چیز است در وقت عروج بلند تر رفتن در وقت نزول کمتر فرو
آمدن بلکه اصل عظیم در ظهور کثرت خوارق قلت نزول است جانب عروج بهر کیفیت که باشد زیرا که

در این وقت است که حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه در مکتوب دو صد و شانزدهم از جمله اول می فرماید مدار کثرت خوارق بر دو چیز است در وقت عروج بلند تر رفتن در وقت نزول کمتر فرو آمدن بلکه اصل عظیم در ظهور کثرت خوارق قلت نزول است جانب عروج بهر کیفیت که باشد زیرا که

صاحب نزول عالم اسباب فردمی آید و وجود اشیا را مربوط با سبب می یابد فعل سبب الاسباب
را در پس پرده اسباب می بیند و آنکه نزول نکرده است یا نزول کرده و با سبب نرسیده نظر او بر
فعل سبب الاسباب است و پس زیرا که اسباب تمام از نظر او مرتفع گشته است لاجرم حضرت
حق سبحانه تعالی بتقصاظن هر کدام با هر کدام معامله میفرماید و کار اسباب بین را
با سبب می اندازد و آنکه اسباب نمی بیند کار او را به توسط اسباب میامی سازد و حدیث
قدسی **اَنَا عِنْدَ حَقِّ عَجْدِي** یعنی شاهد این معنی است تا مدت ها به خاطر می خلید
که وجه چیست که اولیای کمل این است بسیار گوشه انداما این قدر خوارق که از حضرت
سید محی الدین عبدالقادر جیلانی قدس سره ظاهر گشته است اینچ که ام آنها ظهور نیافته آخر الامر
حضرت حق سبحانه و تعالی سر این سمار ظاهر ساخت و معلوم فرموده که عروج ایشان
از اکثر اولیا بلند تر واقع شده است و در جانب نزول تا به مقام روح فرود آمده اند
که از عالم اسباب بلند تر است مناسب این مقام حکایت خواجہ حسن بصری در حدیث
عجیبی منقول است که روزی حسن برب دریا ایستاده بود و انتظار کشی میبرد

سله من نزل من عند خودم که با دارد سله جیب عجیبی که کرات در ریاضات شامل داشت در ابتدا مال دار بود و ریاضت را
به بهره ویرد و به تقاضای معاملات خود رفتی و گزندی رفتی و الا که خود طلبی نفقه خود را از آنی که در طلب مال رفته بود آن
بر یون و در خانه بنودش گفت شوهر غایب است و مرا چیزی نیست گوشتی کشته بودم جگر کردن چیزی از آن نماده است اگر
خوابی بتو دهم گفت شاید آن گردن گوشت بجز گوشت و جگر زفت وزن را گفت این از سله است زن گفت نان و غیره نیست
گفت بروم پس و نان و غیره بیاورم بوقت بهم برین طریق نان و غیره آوردم زن دیگر بهر او چون بخت شد خواست که در
کاسه کند سله بر او آواز داد و چیزی خواست جیب گفت برو که چیزی بتو بدهم که بدین قدر که بتو دهم تو تو نگذر نشدی و
مادوش شویم سائل نو میداد گشت زن جیب چون کفجه در دست کرد و بهر خون شده بود و شوهر آواز داد که بیا و برین
که بنویسی تو چه پیدا شد جیب چون آن بیدار گشتی درش افتاد که هرگز آن تش فرود نشت گفت ای زن از هر چه بد بود تو به
کردم و روز دیگر میرون آمد تا بطلب عزیزان رود و میباید باز گیرد و دیگر به سوزن و دهر و زادن بود و دوکان بازی میکرد

که از آب بگذرد درین اثنا حبیب عجمی رسید پرسید که چرا ایستاده اید گفت انتظار
 کشتی می برم حبیب گفت چه احتیاج کشتی است شایقین ندارید خواهر حسن گفت
 تو علم نداری حبیب بے اعانت کشتی از آب گزشته رفت و خواهر در انتظار کشتی
 ایستاده ماند حسن بصری چون بعالم اسباب فرو داده بود با او توسط اسباب معال
 فرمودند و حبیب عجمی چون اسباب را درست از نظر انداخته بود بے توسط اسباب با او
 زندگانی میکردند اما فضل حسن راست که صاحب علم است و عین الیقین را بعلم این
 جمع کرده و شیار اچنانکه هست دانسته چه نفس الامر قدرت در حکمت مستور است
 چون حبیب دید که کشتی حبیب با خور آمد و شویید ناگه ای او را خبر شد که بچا و در بخت شوم حبیب این انشید و هم برآمد مدعی بصری بنا
 بر زبان حسن چیزی گفت که بکارگی دل حبیب غارت کرد پس توبه کرد و بخت حسن را بجلین گشت که بخانه آید و در راه همان کوچه کان رسید با یکدیگر
 گفتند و شویید که حبیب با آب آمد ناگه در دایره نشین که در حق می شویید حبیب گفت ای یمن یک در که با تو اشتی کردم اشرار این بهای
 دوستان سانییدی و نام من به یکوی میگردن انداختی پیش می کردی که هر که را حبیب چیزی می پاید و او میاید و خط خود را از ستاره جدا جمع شدند و
 ماله را که کرده بود بر دامن او آخا چنان شد که چشم ناخوبی میاید و چنین عوی کرد پس هر آنچه دوی داد دیگری میاید دوی کرد چا و زن بداد و او هم
 برهنه ماند در برب فرات صومعه ساختی در آنجا عبادت حق مشغول شد و از حسن بصری علم می آموخت و شب عبادت میکرد و او را عجمی از
 می گفت که تو آن درست متوانستی خواند چون در نگاری برگردن او بی نوا شد گفت لقمه می باید حبیب گفت بکار روم هر روز بصومعه می رفت
 و بعبادت مشغول شد شب بخانه رفت زن گفت چیزی نیاید حبیب گفت آن کس که من از برای او کار کردم که هم ستانم او شرم ختم
 که چیزی خواهم او خود چون وقت آید دهد می گوید که هر یک که در نزد می آیم پس هر روز بصومعه می رفت و عبادت می کرد تا که روز تمام شد و روز
 اندیشه کرد که من شب چه بخانه برم در آن فکر فرو رفت حق خالی حالی را ستا و بدو خاندا و با یکدیگر از در حال مالک سلج گوشت حالی را تو غن و عمل جوانی با او
 با ایشان با صر صید و هم بدو خان حبیب آمد و در بخت و آن خیر را از بن حبیب بداد و گفت این خداوند کار فرساده است می گوید که یک
 بگوئی که در کار فرساده تاس در فراد فرایم این بخت و برفت چون شب با حبیب مشرم نه بدو خان آمد بوی طعام از خانه وی می آمد و نشین
 آمد و توضیح نمود و گفت این کار را برای کسی که میگوید که آنکس نیکو و شریف است اگر کلام و حقیقت این بخت را فرستاد چنین گفت و بنیاد چنین گفت و بنیاد چنین گفت و بنیاد چنین گفت و بنیاد چنین گفت
 کردم با من این نیکو کرد که اگر پیش از این نمی دانی چه کند پس حکایت می از دنیا بگردانید و عبادت حق میگردید تا از بزرگ گشت حجاب انداخته

شده و در آن روز در صومعه بود

و جیب عجیب صاحب سکرست نفسیه فاعل حقیقی دارد بی آنکه استیلا را غلبتی بود این دید مطابق نفس الامر نیست که
توسط اسباب جلیب طبعه کایل است اما معادله تکمیل در شان بر عکس ظهور خوارق است زیرا که در مقام ارشاد و جبر نازل است
کامل است که در ارشاد حصول استقامت می باشد و در کار است منوط بنزول است و بدانید که اغلب
آنست که هر چند بالا تر فرو آید لهذا حضرت رسالت از همه بالاتر رفت و در وقت نزول
از همه فرو آمده انبیه پس ازین کلام بوی نقصان نسبت بحضرت غوث انام می باشد
عوام نمی رسد چه جای خواص زیرا که محصل کلام حضرت مجدد رضی الله عنه این است
که چون عروج حضرت غوث الثقلین از اکثر اولیا بلند تر واقع است و نزول ایشان
تا بمقام روح فرو آمده است که از عالم اسباب بلند تر است و از خواص این مقام
است که در اینجا نظر بر اسباب نمی باشد بلکه توجه بطرف سبب می ماند لهذا از حضرت
ایشان خوارق عادات کثیره بظهور پیوسته و این نزول امریست کامل فی حد
ذاته که سبب ظهور خوارق است حضرت مجدد رضی الله عنه در هیچ جا این نزول را
ناقص نه فرموده اند معلوم نیست که حضرت معترض منقصت از کجا استبناط کرده
حضرت مجدد در سال مبدا و معاد می فرماید و اصلا نه نهایت الهایه را در وقت
رجوع قهقری نزول با غل غنایات است و مصداق وصول نهایت الهایه همین
نزول غایت الهایه است و چون نزول باین خصوصیت واقع می شود صاحب
رجوع بکلیت خود متوجه عالم اسباب می گردند آنکه بعضی او متوجه جناب حق است
سیحانه و بعضی دیگر متوجه خلق که این علامت عدم وصول است به نهایت الهایه و عدم
نزول است بنایه انبیه درین مقام شبه بطور دیگر باین طور ناشی می شود که نزد
صوفیه قدس الله اسرار هم نزول تا بمقام قلب غایت نزول است که بعد از آن نزول
نیست و این هم در مقررات ایشان است قدس الله اسرار هم که هر که نازل تر است
کامل تر است پس هرگاه حضرت مجدد رضی الله عنه نزول حضرت غوث الثقلین

رضی اللہ عنہ را تا بمقام روح فرمودہ پس گویا درجہ واحدہ از درجات نزول ہنوز باقی است و این مستلزم نقصان است از احوال این شبہ باین طریق اسان است کہ سخن درین ہمیرود کہ نزول تا بمقام قلب اکمل نیست صرف درین است کہ ایا اکملیت او برائے تکمیل و ارشاد است یا برای ظہور خوارق عادات و کثرت کرامات الحق نزول تا بمقام قلب اکمل است از نزول تا بمقام روح لیکن اکملیت او برائے ارشاد و فیضان حق است تعالیٰ شانہ نہ برائے ظہور کثرت خوارق کہ او منوط بہبوط است تا بمقام روح فقط پس نزول کے علت ظہور خوارق است اکمل است بذات خود برابر است کہ دران وقت مخصوص نزول تا بمقام قلب کہ علت ارشاد است یافتہ می شود یا نہ اکملیت علت ظہور کثرت کرامت موقوف بر اکملیت علت ارشاد نیست و یکی بدیگرے متعلق نے ارشاد چیزے دیگر است و کرامت شئی آخر و حضرت مجدد رضی اللہ عنہ بعد بیان وجہ ظہور کثرت کرامت اندنہ در پے بیان کیفیت و کملیت ارشاد توضیح جواب این است کہ معاملہ ارشاد خلاف معاملہ خوارق است زیرا کہ در مقام ارشاد ہر کہ نازل تر است کامل تر است چہ در ارشاد حصول مناسبت در میان مرشد و مرشدان از اہم مہاجات است و آن منوط بر قیامت بہبوط است ازینجا است کہ از اکثر متوسطان این راہ آن قدر افادہ و افاضہ بہ ظہور آمدہ کہ از ہتھیان عشر عشیر آن بوقوع نہ رسیدہ زیرا کہ متوسطان بہ نسبت ہتھیان بیشتر مناسبت بہتہیان دارند پس مدار قلت و کثرت افادہ بر جوع و بہبوط قرار یافتہ نہ بہر ہتھا و عدم انتہا درین صورت قلب کہ از عالم امر است حق سبحانہ تعالیٰ اورا بعالم خلق تعلق و لتعلق دادہ بعالم خلق فرود آوردہ بمبغضہ گوشت کہ زیر پستان چپ مایل بہ پہلو و بقاصلہ دو انگشت است تعلق خاص بخشیدہ و علاقہ مخصوص عطا فرمودہ پس ہر گاہ مقربان در گاہ حضرت صمدیت و مقبولان بار گاہ حضرت خاتمیت

نزول باین مقام فرمایند نگاه بالکلیه متوجه بعالم اسباب می شوند و فعل مسبب را در پس پرده اسباب می بینند و این مطلق است که افضل است از نزول تا بمقام روح زیرا که ارشاد و هدایت با و مربوط است بمعنی اینکه اغلب همین است که وقتی که نزول پایان تر بود ارشاد بالا تر و در چنانکه حضرت سرور صلی الله علیه و سلم از همه انبیا علیهم السلام پایان تر فرود آمده و در دعوت و ارشاد از همه بالاتر رفته که بر سایر موجودات و کافه مخلوقات مثل گشته چه بواسطه نزول تام مناسبت بهم پیدا کرده و راه افاده تمام تر گردیده ۵

<p>پیش از همه شایان غیور آمده ای ختم رسل قرب تو معلوم شد</p>	<p>هر چه که آخرت ظهور آمده دیر آمده ز راه دور آمده</p>
--	--

حضرت آدم علی بنسینا و علیه السلام پایان تر نیست بلکه فوق تراست اما ارشاد از و مقصود نیست که عین مقصود است کما لا شرفیه از اینجا هوید آید که در دیده که نقش ارشاد منوط بر غایت مربوط نیست البته کامل تر بودن آن مربوط بر است و فرقی در میان اکل و کامل است مخفی نیست از اینجا است که جمله انبیا علیهم السلام کامل بودند و پیغمبر صلی الله علیه و سلم اکل قال سَيَحْمِلُهُ تَعَالَى تِلْكَ الْكَلْبُ فَضَلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ پس حاملان اول اول اند و حاملان ثانی ثانی یعنی آنانکه تا بمقام قلب نزول نموده اند اکل اند و آنانکه تا بمقام روح نزول آورده اند کامل نه اینکه ایشان ناقص اند نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ با جمله هنگام نزول تا بمقام روح تو هم نقصان هر چه بجا است حضرت محمد در صحنی الله عنه هرگز نزول حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه را ناقص نه فرموده اند و رجوع الی البدایت فی نفسه کمال است نه نقص حضرت محمد و رحمته الله علیه در معارف لدنیه می فرماید -

إِنَّ الْعِنَايَةَ إِلَّا لِهَيْئَةٍ جَلَّ سُلْطَانُهَا فَجَدَّتْ بَقِيَّةَ جَدِّهَا أَوَّلًا تَوَسَّيْتُ

الحق بیتی
غایت الهیه
و از آن بجز اول
بلند است که
آن غایت دلالت
است بر آن
سبب که تا پیش
که اول را از همه بجا
یا این اشیا
یا این

عروج ایشان از اکثر اولیا و بلند تر واقع شده و جهت کثرت ظهور و خوارق گردید و
 هیچ جانشین نقصان نزول بآن حضرت نه کرده اند معاذ الله آنچه مقربان می
 خواهند میگویند معلوم نیست که حضرت شیخ عبدالحق نقصان از کجا نوشته اند چنانکه
 در کلام ایشان تجسس کرده شد هیچ جانشین نقصان با خجتاب نکرده اند در صورت
 نقصان نزول افاضه کم می شود و افادت جناب مبارک حضرت غوث الثقلین
 واسطه فیض ولایت اند در عداد اصحاب کبار و اهل بیت عظام داخل اند رضی الله
 تعالی عنهم و خود را نایب و انجتاب را مینب نوشته اند که خلیفه قائم مقام پیر می شود
 و در رساله دیگری فرماید قوله شما در باب حضرت غوث الثقلین قدس سره آنچه
 از مقام ادب نوشته که نزول ایشان ناقص بود نیز خلاص واقع است هیچ جا
 این سخن نغز نموده اند بلکه در باره غوث اعظم در مکتوب آخر جلد ثالث مکتوبات
 خود نوشته اند که وصول فیوض و برکات در راه ولایت بهر که باشد از اقطاب
 و نجباء به توسط شریف ایشان مفهوم می شود معامله اولین بوجود حضرت
 شیخ تعلق دارد ایشان واسطه رشد و هدایت اند و در همان مکتوب خود را
 نایب و ایشان را مینب خود نوشته اند که استفاده از طریق علیا و قادیانیه نیز دارند
 و در رساله مکاشفات غیبیه میفرمایند که واصلان ذات که با فردا ملقب اند
 اقل قلیل اند اکابر صحابه و ائمه اثنا عشر از اهل بیت رضی الله تعالی عنهم باین
 دولت فائز اند و از اکابر اولیا غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی باین دولت
 مستازانند و درین مقام شان خاص دارند و اولیا دیگر ازین خصوصیت
 قلیل انصیب اند و قرب شان بان خصوصیت از سهم زیاده درین باب تشارک
 اند **ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ** و در
 رساله مبرور و معاد میفرمایند که این در و لیش را درین عروج اخیر که عروج در

در کتب
 شیخ
 تعلق
 دارد
 ایشان
 واسطه
 رشد
 و هدایت
 اند
 و در
 همان
 مکتوب
 خود
 را
 نایب
 و
 ایشان
 را
 مینب
 خود
 نوشته
 اند
 که
 استفاده
 از
 طریق
 علیا
 و
 قادیانیه
 نیز
 دارند
 و
 در
 رساله
 مکاشفات
 غیبیه
 میفرمایند
 که
 واصلان
 ذات
 که
 با
 فردا
 ملقب
 اند
 اقل
 قلیل
 اند
 اکابر
 صحابه
 و
 ائمه
 اثنا
 عشر
 از
 اهل
 بیت
 رضی
 الله
 تعالی
 عنهم
 باین
 دولت
 فائز
 اند
 و
 از
 اکابر
 اولیا
 غوث
 الثقلین
 شیخ
 عبدالقادر
 جیلانی
 باین
 دولت
 مستازانند
 و
 درین
 مقام
 شان
 خاص
 دارند
 و
 اولیا
 دیگر
 ازین
 خصوصیت
 قلیل
 انصیب
 اند
 و
 قرب
 شان
 بان
 خصوصیت
 از
 سهم
 زیاده
 درین
 باب
 تشارک
 اند
ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
 و
 در
 رساله
 مبرور
 و
 معاد
 میفرمایند
 که
 این
 در
 و
 لیش
 را
 درین
 عروج
 اخیر
 که
 عروج
 در

مقامات اصیست از روحانیت حضرت غوث الثقلین محی الدین شیخ عبدالقادر
 جیلانی بوده لیسوت تصرف از ان مقامات گزیرانیده باصل الاصل واصل گردانیده
 انتهی ازین هر سلسله عبارات که حضرت ایشان نوشته اند علو کمالات حضرت غوث
 الثقلین حسن عقیده و ادب آن قطب منظم رهنی امدتعالی عتقاد در یاب اما تحریر
 این معنی که نزول ایشان تامقام روح واقع شده هیچ دور از ادب نیست ظهور
 کثرت خوارق که از حضرت غوث اعظم ظاهر گشت از هیچ کدام اولیاء آن
 قدر ظهور نیافته بیان نموده اند که عروج حضرت غوث اعظم از اکثر اولیاء الله
 بلند واقع شده و در جانب نزول تامقام روح فرود آمده اند که از عالم اسباب
 بلند تر است ازین تحریر هیچ منقصتی بحضرت شیخ قدس سره عائد نمی شود کمال انجفی
 همچنین آن متادب به ادب رسول خدا صلی الله علیه و سلم رعایت آداب جمیع
 اولیاء باقطعی مرتبه می نمودند در مکتوب چهل و دوم جلد ثانی میفرمایند من کینه
 خود شمشیر چین خرمین بائے ایشانم در ذیل فله بر داران خواهانهای نعم اینان
 ایشان اند که مرابا انواع تربیت مربی ساخته اند و با صناف کرم و احسان منتفع گردانیده
 این بزرگواران در محبت حق عزوجل خود را و غیر خود را باخته اند و از خود و غیر
 خود نام و نشان نه گزاشته باطل از سایه ایشان گزیران است اینجا همه حق
 است و برای حق علماء ظاهرین از حقیقت اینها چه دریاست و غیر از مخالفت
 صورتی چه فهمند و از کمالات ایشان چه دریابند و از کمالات ایشان چه فرا
 گیرند انتهی و در باره حضرت شیخ محی الدین ابن عربی نوشته اند که شیخ از مقبولان
 بنظر آید منکر او در خطر است ما پس ماندگان از برکات آن بزرگوار استفاده

منوچه ایم و از علوم معارف عظمی گرفته جزا که الله سبحانه و تعالی عطا فرمود
 و در رساله سید و معاد نوشته اند که از روحانیت حضرت قطب الدین قدس
 سرور درین کار مدد حاصل رسیده پس مندرج شد آنچه میگویند که ایشان تفتیش
 اولیاء نموده اند این همه از عظم تنج کلام ایشان است انتهى درین شک نیست
 که افادات حضرت مجدد و روح از مدیج بزرگان دین گویند و محمد حضرت غوث الاعظم
 رحمه الله علیه خصوصاً مال است حضرت می در حجت امد علیه در رساله استقامت
 غیبیه می فرماید که حضرت خواجه نقشبند قدس امد سره الاقدس بعد از تحصیل
 جذبه خواجها قدس امد لقا که اسرار بهم سلوک فوقانی رجوع نمودند و سلوک
 را تا بنهایت رسانیدند و بقفای امد و البقا مشورت گشتند و این مرتبه ولایت
 است بعد از ان بمقام شهادت که فوق ولایت است رفتند و شهادت آن
 بمقام ولایت نسبت تجلی صوری است به تجلی ذاتی بعد از ان بمقام صدیقیت که
 فوق شهادت است به نسبت مذکوره خروج فرمودند و تا نهایت بمقام صدیقیت
 رسیدند با وجود تحصیل این درجات کمال و کمال از راه معیت ذاتی که حضرت امیر
 کرم امد لقا که وجهه از ان راه به غیب هویت رفته بودند رفتند و در رنگ
 حضرت امیر و آن نقطه نهایت تهلک گشتند حضرت غوث الثقلین نیز از این راه
 به نهایت النهایت رسیده اند و در آن نقطه مستهلک گشته اند و ازین استحکام
 در آن نقطه نهایت مراتب ولایت خاصه محمدی است علیه الصلوٰه و السلام و
 آله الکرام اگر بقای درین نهایت پیدا کنند از مرتبه رسالت آنحضرت علیه من الصلوٰه
 امتها و من التحیات اکملها نیز بهر یابد این اکابر را نیز از ان مقام قسمی از بقا هست

که افاده طالبان ازان راه است انتهی این محامد را به عین انصاف تکرستی
است و به ثنات بی سروپا را پس پشت انداختی

جز این چه شکوه توانم ازان ستم گر کرد | آله هر که در حق من هر چه گفت باور کرد

قال و آنکه در بعض مکتوبات نوشته اند که انکارم که حکمت در پیدا کردن
من آن است که تا کمال ابراهیمی و محمدی در یک جامع شود باشد و اعظم
است از همه اقول این عبارت بعینه در مکتوبات شریف از نظر فقیر نه

گزاشته لیکن باید داشت که مراد از کمال ابراهیمی خلت است و از کمال محمدی
مجموعیت و این بحث به کمال توضیح در رساله انوار احمدیه نگاشته ام من
شاء الله تعالی که اینها قال و آن سخن که ترکیب وجود من از بقیه جوهر است

یا خمیر یا بهیست که وجود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ازان
ترکیب یافته است چنانکه ایجاد مثل از بقیه طینت آدم است اقول برین کلام
بیچ لفظ دار کرده نه شد تا ازان جواب داده شود اگر گفته شود که این مستلزم

سواء التثبت جوایش بخیر و جوه است اول آنکه در کلام حضرت محمد و منی
الله علیه لفظ ترکیب درج است و نه عبارت ایجاد و نه لفظ تشکیل مذکور است
عبارت مکتوب صدم از جلد ثالث که به شیخ نور الحق صادر شده این است

تشنو لبثنو بهر چند درین دولت خاصه محمدی و دیگر را شرکت نیست اما این
قدر می باید که ازان دولت خاصه او علیه الصلوٰة والسلام بعد از تخلیق و
تکمیل او علیه الصلوٰة والسلام بقیه مانده بود که در خوان دولت ضیافت
اگر بمان زیاد متهالازم است که اولش گویان نصیب خادمان بود آن بقیه را

نظر از این
که در جامع کمال ابراهیمی و محمدی انقضی است
در مکتوبات
رساله این
در مکتوبات
جامع طالبان

بریک از دولتمندان او علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام اولش گویان عطا فرموده اند
 و آن را خمیه ساخته تخمیه طینیت او نمودند و تبعیت و وراثت او شریک دولت حق
 او گردانیده اند علیه الصلوٰۃ والسلام ^{بر و سکوة و سلام} بر یکریان کارها دشوار نیست
 این بقیه در رنگ آن بقیه طینیت حضرت آدم است ^{بر و سکوة و سلام} علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ
 و السلام که نصیب خلقت درخت خرا آمده است ^{بر و سکوة و سلام} کما قال علیه الصلوٰۃ
 و السلام اَکْرَمُ مَوَالِئِکُمْ النَّحْلَةُ فَإِنَّهَا خَلَقَتْ مِنْ بَقِیَّةِ طِیْنَةِ
 آدَمَ ^{بر و سکوة و سلام} و لَدَکُمْ مِنْ کَاسِ الْکِرَامِ فَهَبْکُمْ اَنْتَی اِزین عبارت
 ظاهر است که حضرت مجید و رحمته اند علیه بطور عموم می فرمایند آنکه نفس نفیس خود را
 مراد داشته و و هم آنکه مراد از طینیت درین مقام اخلاق حمیده اصلیه حقیقیه است
 برای سرور عالم صلی الله علیه و سلم اگر از آن خاک مراد باشد پس ضرور بود که قبر و
 تر و قبر سرور عالم صلعم می بود چنانکه قبر شیخین است رضی الله عنهما سوّم آنکه اگر
 تسلیم کرده شود که مراد از طینیت خاک است پس شیخ اکبر در فتوحات نوشته که وجوه
 مبارک سیدنا علی مرتضی از بقیه طینیت آن حضرت است صلی الله علیه و سلم ^{بر و سکوة و سلام} فَمِمَّا
 تَخَصَّصَ لَهُ الْإِسْتِغْنَاءُ بلکه خود حضرت شیخ محدث در رساله بشیران با تخمیه
 در حدیثی در شان اهل بیت رضی الله تعالی عنهم از رسول خدا صلی الله علیه و سلم روایت
 کرده اند ^{بر و سکوة و سلام} أَنَّهُمْ خُلِقُوا مِنْ طِیْنَتِی وَخُطِيبَ اِزِیْن مَسْعُودِ رَضِیَ الله عَنْهُ رَوَاتِ کَرُو
 که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود اِنِّیْ وَاَبَا بَکْرٍ وَاَعْمَرُ خُلِقْنَا
 مِنْ نَزِیْقَةٍ وَاحِدَةٍ مَرَا مُحَمَّدٌ بِخَشَانِی رَحْمَةً الله علیه گفته که این حدیث اشواهد اند از عمر و
 ابن عباس و ابوسعید و ابوهریره بعضی را بعضی قوت دهد و در کشف الغطاء کور است

اینها که فرمود رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم
 و سلم اکر ام کنسیتم
 خود را که درخت خرا
 است از رنگ او
 پیدا کرده اند
 از بقیه خاک آدمی
 با عده این است از
 عالم مشایخه او
 ۱۳۲
 کرده شدند از
 خاک من
 من و ابوبکر
 و عمر و ابوسعید
 از یک خاک
 خلق کشف الغطاء
 عن ابی جعفر
 رساله ابیست بسط
 شیخ محمد فرخ از ابن عباس
 تا فرمود ابوبکر و عمر و
 کاغذ است

که عینی در شرح صحیح بخاری از ابن سیرین این حدیث آورده و از ابن عساکر مروی است
 عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ
 هَيِّنَا لَكَ مَرِيًّا خُلِقَتْ مِنْ طِينَتِي فَأَبْوَاءُ يَطِيرُ مَعَهُ الْمَلَأَ رِيحَةً يَنْفُ السَّمَاءَ
 اشتباه - این معنی معقول نمی شود چرا که هر کس از لطفه والدین خود پیدایمی شود
 انتباه - اکثر چیزها هستند که به عقل انسان ثابت نمی تواند شد از شرع ثابت می شود
 یکشف و الهام چنانچه نفس ولایت که عبارت از قرب بچون است امام محی السنه بغوی
 رحمه الله علیه در تفسیر معالم التنزیل در تفسیر آیه کریمه مِنْهَا خَلَقَكُمْ وَفِيهَا تُعِيدُكُمْ
 وَمِنْهَا تُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى اقول عطای خراسانی ذکر کرده که گفته لطفه
 که در رحم قرار می گیرد و فرشته پاره خاک می آرد از مکائی که در آن دفن کرده خواهد شد
 پس در لطفه می اندازد پس از خاک و لطفه آدمی پیدایمی شود و خطیب از ابن مسعود
 رضی الله عنه روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود قَامِرٌ مَوْتُ لَوْدٍ
 الْأَفَى سَرَاتِهِ مِنْ تَرْبَةِ الْأَتَى يُولَدُ مِنْهَا فَكَذَا أَرَادَ إِلَى أَرْضٍ لِي عَمِيهِ
 أَرَادَ إِلَى تَرْبَةِ الْأَتَى خُلِقَ مِنْهَا بَدَنٌ فِيهَا وَإِنِّي وَأَبَا بَكْرٍ
 وَعُمَرُ خُلِقْنَا مِنْ تَرْبَةِ وَاحِدَةٍ وَفِيهَا نُدْفَنُ یعنی نیستی هیچ مؤمن
 مگر آنکه در نطفه او خاکی است که از آن پیداشده بود پس چون به ارض ازل عینی بوقت
 مرگ رسد باز گردانیده شود و همان خاک که از آن پیداشده بود و دفن کرده شود در آن
 بدرستی که من و ابوبکر و عمر از یک خاک پیداشده ایم و یک جاده فون خواهیم شد و
 جائز است که خاک که حق تعالی برای پیغمبر مهیا کرده باشد و از بد و خلقت زمین آنرا
 بانوار برکات و نزول رحمت پرورش کرده باشد از جمله آن چیزهای بقیه مانده باشد که خیمه

۱۴ از عباد
 بن جعفر مروی است
 که رسول الله صلی الله علیه وسلم
 خطبه ای فرمودی باز
 باین نحو شدی
 که که پدید آمدن من
 از خاک من بود
 و من در آنجا
 پدید می آیم
 ۱۳۳
 خطبه ای فرمودی
 که در آنجا
 پدید می آیم
 ۱۴
 ۱۵ از ابن سیرین
 که در آنجا
 پدید می آیم
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸

رای شخصی از او لیا شود این امر عقلاً محال نیست و از شرع مستفاد و از کشف ثابت می
 شود و این را در اصطلاح اصالت گویند و صاحب صالت در نظر کشفی چنان بنظر می
 آید که گویا جسد و مرصع است از جوهر و اجساد دیگران از آب و گل چهارم آنکه آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم فرمود و طَبِئَةُ النَّعْتِ طَبِئَةُ الْعَبْدِ مَرْفَاقُ ابْنِ الْخَطَّارِ وَاللَّيْلِيُّ
 فِي الْفَيْزَةِ وَبِئْسَ وَازِ سَبِيرٌ تَوَلَّى مَخْمُومٌ مَشُوعٌ أَنْزَلَ كَرْدَهُ آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 قریب بهل کس بود پس طینت همه آنها مقتضی این حدیث طینت آنحضرت باشد
 چشم آنکه درخت ثمر که از نباتات است بدین دولت سرفراز است در شان آن ابرو
 أَكْرَمُوا عَمَتَكُمْ الْخَلَّةَ فَإِنَّهَا خُلِقَتْ مِنْ فَضْلَةِ طَبِئَةِ أَبِيكُمْ أَدَمَ الْإِنْسَانِ أَخْرَجَهُ
 الْخَلَّارِ عِي فِي التَّارِيخِ وَابْنُ أَبِي حَاتِمٍ وَالْعَفِيلِيُّ وَابْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ السُّنِّيِّ وَابْنُ عَبَّاسٍ
 كِلَاهُمَا فِي الطَّبِّ وَابْنُ مَرْدَوَيْهِ عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خُلِقَتِ الْخَلَّةُ وَالرَّهْمَانَةُ وَالْعَبِيدُ
 مِنْ فَضْلَةِ طَبِئَةِ آدَمَ پس از افراد اکرم موالید که انسان است که به تمجید طینت بنی خود
 شرف اندوزند چه عجب و کدام مساوات است خدام لباسهای خدو مان را به تکلف
 استعمال می نمایند و از موالد نعم استیفاء تلقذاتی که مخصوص به خدو مان است می نمایند
 هیچ کس گمان نمی برد که خادوم مساوات شرکت با خدوم بهم رساند درین نوع ایهت و
 رفت قدر و خدوم می افزاید ششم آنکه این کلام نه امر است مبتدع ایشان
 بلکه بسیاری از اولیاء بدین قسم کلمات تکلم شده اند غایت امر آنکه ایشان بهم از
 منشوف خود خبر داده اند شیخ شعرانی در لوائح الانوار از یکی از این قوم حکایت می کند
 که سَمِعْتُ خُلِقْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهَمَّ شَيْخٌ شَعْرَانِي

این حدیث کذب است
 خود را که در وقت خرابی
 است از از طینت خاک
 آدم علیه السلام پیدا
 شده ۴۰۰
 سلف در خدمت خداداد
 اند و با کور از طینت خاک
 آدم پیدا کرده اند
 معنی این کلام
 که در خدمت از طینت
 است و طینت از طینت
 و طینت

معنی دایم از منع گریه مطلب چیست تا صبح | دل از من دیده از من ستین از من کنار من

معتمد و هیچ مقام این تقریر از نظر عاجزانه گذشته البته حضرت مجدد و رحمة الله علیه
در مکتوب پنجاه و چهارم از جلد ثانی که به سید شاه محمد صدر یافته تحریر می فرمایند
که متابعت آن سرور علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام که سرای سعادت دینی و دنیوی است
درجات و مراتب دارد درجه اول مرعوم اهل اسلام راست از اتیان احکام شرعی
و متابعت سنت سنیه بعد از تصدیق قلبی پیش از اطمینان نفس که بدرجه ولایت مربوط
است و علماء و ظواهر و عباد و زهاد که معامله شان باطمینان نفس پیوسته است همه
درین درجه متابعت شریک اند و در حصول اتباع برابر اند و درجه دوم از متابعت
اتباع اقوال و اعمال اوست که به باطن تعلق دارد و از تهذیب اخلاق و دفع رذایل
صفات و از ازاله امراض باطنیه و خیر این درجه مخصوص است با رباب سلوک و درجه
سوم از متابعت اتباع احوال و ادواق و مواجید آن سرور است علیه و علی آله الصلوٰۃ
والسلام که بمقام ولایت خاصه تعلق دارد و این درجه مخصوص با رباب لایت است که
محبوب سالک باشند یا سالک مجذوب چون مرتبه ولایت با انجام رسید نفس طمأنینه گشت
درجه چهارم مخصوص به علمای راخنین است که بعد از اطمینان بدولت متابعت
متحقق اند درجه پنجم از متابعت اتباع کمالات آن سرور است علیه و علی آله الصلوٰۃ
والسلام که علم و عمل ادروصول آن کمالات مدخل نیست بلکه حصول آنها مربوط به محض
فضل و احسان خداوندی است جل سلطانه و این درجه بس عالی است درجات سابق
را بآن مساوی نیست این کمالات بلاصالت مخصوص با نبیاء افاضی الغر است علیه السلام
و التسلیمات به تبعیت و درانت تا کرا باین دولت مشرف سازند درجه ششم

از متابعت اتباع آن سرور است علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام در کمال که مخصوص مقام -
 محبوبیت آن سرور است علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام درین درجه افاضه کمالات بجز محبت
 است و فوق لفضل و احسان است ازین درجه متابعت نیز اقل قلیل را ضیاع است
 و درجه هفتم از متابعت است که تعلق به نزول و سقوط دارد و این درجه جامع جمیع درجات
 سابق است درین مقام تابع بمتبع به پنج مشابهت پیدای کند که گویا اسم تبعیت از میان
 می خیزد و امتیاز تابع و متبع نایل می گردد با جمله هر دو است که آمده است از برای انبیا آمده
 است علیهم الصلوٰۃ و التحیات سعادت امتان است که لطیف انبیا علیهم الصلوٰۃ و التحیات
 از آن دولت بهره یابند و از اولش ایشان تناول نمایند

در قافله که اوست دایم نرسد	این پس که رسد ز دور بانگ جرس
----------------------------	------------------------------

تابع کامل کسی است که باین هفت درجه متابعت تجلی شود و آتی مختصرا از ادلی تامل و وضع
 شود که این کلام از نقص پاک و صاف است حضرت غلام علی شاه رحمه الله علیه فرمایند شما
 درجات متابعت رسول خدا صلی الله علیه و سلم پنج مرتبه نوشیتند و دعوی حصول بخود کردید
 و آن بغایت بعید می نماید بلکه ایشان درجات متابعت را هفت درجه ثابت کرده اند
 و درجه اول اتیان احکام شرعی است بعد تصدیق قلب پیش از اطمینان نفس
 و درجه دوم تهذیب اخلاق است و رفع رذایل صفات و ازالۀ امراض باطنیه
 و درجه سوم اتباع احوال و اذواق و سوا جیاست و درجه چهارم حصول اطمینان
 قلب است که اتباع هو ما جاء به المصطفیٰ صلی الله علیه و سلم
 گردد و حصول مقام رضا چون و چرا بر می آید تقدیر نماید درجه پنجم اتباع کمالات آن
 سرور است صلی الله علیه و سلم که حصول آن مربوط محض بفضل و احسان خداوند است
 و علم و عمل ادران مدخل نیست و درجه ششم ششم اتباع کمالات که مخصوص مقام محبوبیت
 آن سرور است صلی الله علیه و سلم و درجه هفتم متابعت آن است که تعلق به نزول و سقوط

لَا اخْتِلَافَ فِي وَصْفِكَ تَنْبُتُ الْمَمْلُوكَةُ لِأَنَّ الْمِثْلَيْنِ مَا كَيْسَتْ أَحَدُهُمَا
 مَسَدُ الْفَخْرِ وَوَجْهُ نَفْسِ كَمَالَاتِ الْبَتِجِ مَخْدُورِي نَيْسَتْ جِهَ بَهْ كَاهِ مَخْدُومَانِ اُولُش
 بَخَاوَمَانِ عَطَامِي فَرَايِنْدَ اِيْشَانِ مِيْكَوْنِيْزْ كِهْ بَتِجِ وَطَفِيلِ مَخْدُومَانِ اَزْ طَعْمِهْ شَنْوَعِهْ حَظْ وَا فَر
 دَارِيْمِ وَجَمِيْعِ اَلَا سَفَرِهْ مَخْدُومَانِ مَارَا حَاصِلِ اسْتِ اَنْلَانِ كَسِيْ كِنِيْ نَهْمَكِهْ اِيْنِهَادِ عَا سَ
 هَسَرِيْ وَبِرَابِرِيْ اَهْنَامِيْ كَنْدَرِيْزْ كِهْ اَصْلِ اَصْلِ اسْتِ وَفَرْعِ فَرْعِ مَخْدُومِ مَخْدُومِ خَاوَمِ خَاوَمِ
 خَاوَمَانِ كِهْ بِهْ بَارْ كَاهِ رِيْضِ سُلَاطِيْنِ يَارِيْ يَابِنْدِ اُولُشِ اَزْ خَوَانِ نَهْمَتِ مِيْ خُوْرِنْدِ وِعَزْتِ
 وَحَرِيْمَتِ دَارِنْدِ هَمِهْ اَشْ بِهْ بَرَكْتِ مَتَابَعَتِ مَخْدُومَانِ اسْتِ وَرَنَهْ مَشْهُوْرِ اسْتِ كِهْ اِيْ اِيَا زْ
 قَدَرْ خُوْدِ بَشَنَاشِ اِيْسِ بَهْ كَاهِ حَضْرَتِ مَجْدُورِيْ اَمْدِ عِنْدَهْ بَدَوْلَتِ بَعِيْتِ طَاعَتِ حَضْرَتِ خِيَالِيْ
 عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالتَّحِيَّةُ كِهْ اَنْ طَاعَتِ اِيْنِ حَضْرَتِ رِيَا لِعَزْتِ اسْتِ اَزْ كَمَالَاتِ بَنُوِيْهِ وَوَلَايَاتِ
 مَحْمُودِيْهِ عَلِيْ صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ وَالتَّحِيَّةُ بِهْ طَفِيلِ سِرْ وَرِ عَالَمِ عَلِيْ اَمْدِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلُشْ يَافْتَنْدَا اِنْكَاهِ اَكْر
 بِرَايِ اِنْظَارِ اَتْخَاوِ پَرُوْرْ دِكَارِ لَبِ اَطْلَانِ كَشُوْدَنْدِ وَا زَرْبَانِ فَرْمُوْدَنْدِ كِهْ هَمِهْ كَمَالَاتِ مَحْمُودِيْهِ دَر
 ذَوَاتِ هَمِيْنِ بِهْ بَتِجِ وَطَفِيلِ حَاصِلِ اسْتِ دِرَانِ بَا كَسِيْ كِنِيْ مَنِيْمِ اِيْنِيْ كَمَالَاتِيْكَ حَصُوْلِ اَنْ بِرَا سَ
 اسْتِ مَرْجُوْمِهْ مَحْكُنِ وَدَرِ حَصُوْلِ اَنْ مَخْدُورِيْ شَرْعِيْ نَيْسَتْ وَبَنُوْتِ وَرِ سَالَتِ مَحْكُنِ
 كَمَالَاتِيْ اسْتِ كِهْ بَا حُدُثِ مَتَوَقِّعِ اَحْصُوْلِ نَيْسَتْ اِيْسِيْ بَا شَتَاوْ عَقْلِيْ وَبِدَا هَتِ عَقْلِ خَارِجِ
 بَا شَدَرْ فُطْرَتِجِ وَطَفِيلِ اَزْ اَلْفَاظِ مَحْمُودِيْ اِنْكَاشْتِهْ شُوْدَايْنِ اَمْرِيْ اسْتِ كِهْ بِنَايِ طَرِيْقِهْ
 نَقْشِبَنْدِيْهِ بِرَا اَنْ اَهْمَادِهْ اَنْدِ حَضْرَتِ مَجْدُورِيْ اَمْدِ وِ مَعَارِفِ اَلَدِيْمِيْ فَرْمَايِدِ سِلْسِلَهْ عَلَيْهِ
 نَقْشِبَنْدِيْهِ اَزْ سَا سِرْ سِلَاسِلِ بُوْجُوْهِ فُضِيْلَتِ حَيَا اسْتِ مَرْتَبِهْ اِيْنِ طَرِيْقِ بِرِ سَا سِرْ طَرِيْقِ بِرَا بَتِ
 سَهُوِيْدِ اسْتِ اِيْنِ سِلْسِلَهْ عَلَيْهِ شَهِيْ بِحَضْرَتِ صَدِيْقِ اسْتِ مَعْنِيْ اَمْدِ لِقَالِيْ عَنْهُ كِهْ اَفْضَلِ بَنِيْ
 آدَمِ اسْتِ بَعْدِ الْاَنْبِيَاوِ بِهْ خِلَافِ سِلَاسِلِ دِيْكَوْرِيْنِ طَرِيْقِ اَنْدِ رَا حِ نَهَايَتِ اسْتِ دَرِ بَدَايَتِ
 بَخِلَافِ سَا سِرْ طَرِيْقِ وَشَهُوْدِيْ كِهْ مَعْبُوْرِيْ اِيْنِ نِيْزْ كُوَارَا اِيْنِ سَهُوْدِيْ اِيْ اسْتِ بَقِيْعِهْ اَزْ اَنْ بِهْ
 يَادِ دَا شَتِ كَرْدِهْ اَنْدِ سَهُوْدِ كِهْ دَوَامِ نَهْ پَرِيْزْدَنْدِ اِيْشَانِ اَزْ خِيَا اَعْتِبَارِ سَا قَطِ اسْتِ خِلَافِ

الصَّادِقِينَ أَوَّلُ دَرَجَاتٍ الْأَنْبِيَاءِ قَالَ وَيَكُنْ أَزْيَارَانِ
الایشان گفت که من مقام خود را فوق مقام انبیایم و این را توجیهی که موجب اثبات و
تصحیح آنست کرده اند اقول این اتهام است هرگز در کلام حضرت محمد رضی الله عنه اثبات
و تصحیح مقوله مستشرق موجود نیست

تاب بنت جز دل آواره که داند	این صیغہ مخبر عاشق بیچاره که داند
-----------------------------	-----------------------------------

چند بعض اقوال که بحجاب این سوال در کلام حضرت الشیخان رضی الله عنه اندراج یافته است
والله اعلم بحقیقته می کند که نزد حضرت الشیخان رضی الله عنه این مفتی از قوت متوجه است
و بعض خلاف واقع سالک این مقام را لازم است که نهنگام طریان چنین حالات باطله
و خیالات عاقله ربقه تقلید از دست نگذارد و هر چه در شریعت عجز و اوارد است که
فصل کلی مرابطه را است بدان شمسک باشد چنانچه خود حضرت الشیخان برین موقع سالک
این مقام را بدین عبارت موعظت فرموده اند و برین وقت التجا و تقصیر و عجز و نیاز به
حضرت حق سبحانه تعالی در کار است تا آنچه حقیقت کار است ظاهر گردد و برین مقام
از منزلت اقدام سالکان است آنچ و هم در مکتوب دولیت و هشتم از جلد اول این توهم
را از جمله اغلاط صوفیه شمرده از حق سبحانه تعالی بقدر خواسته اند و برین صورت صاف
پیدا است که الفاظیکه موجب اثبات تصحیح باشد در کلام حضرت مجدد رضی الله عنه
یافته نمی شود

که این چنین ستم بر دلم روا داری	چه صبر و تحمل من را روا دارد
---------------------------------	------------------------------

القول عبارت مکتوب شریف نقل می کنم تا واضح شود که حضرت مجدد و رحمة الله علیه چها
چرا تعلیط این فرموده اند عبارت مکتوب دو صد و ششم از جلد اول انیست فرزندی
پرسیده بود که سالک این طریق در مقامات عروج گاه انیست که خود را در مقامات انبیا
علیهم السلام و انسلیمات آنها را که ما می یابد بلکه در بعضی اوقات میباید که از این مقامات

[illegible]

طالعہ کریم
 خیابان مشرق
 مذکورہ خیست و
 حضرت جواد
 رکنہ العزیز علیہ السلام
 بنو دوزخ یا مبینی
 لا اله الا انت

نیز بفرموده است سر این معنی چیست و حال آنکه مقرر است مجمع علیه است که فضل
 مراد بیا را است علیهم الصلوة و التسلیمات اولیا هر چه می یابند بطریق الیشان می یابند و
 به کمالات و ولایت مبتدعت ایشان میرسد جوایش گشت که مقامات انبیا علیهم الصلوة
 و البرکات نهایت مقامات عروج ایشان نیست بلکه عروج این بزرگواران غیر از این است
 مقامات بالا رفته است چنانچه مقامات عبارت از اسماء الهی است چنانکه سلطان که میباید
 تعینات ایشان است و وسایل فیوض از حضرت ذات تقدس چه حضرت ذات ربانی توسط
 اسماء العالیه هیچ مناسبت نیست و غیر از غنائج نسبت به حاصل نمیکردند ^{صلی الله علیه و آله} و غیر از این
 شایه این معنی است و چون این بزرگواران از مراتب عروج نزول می فرمایند و انوار
 بالا را با خود گرفته فرود می آیند درین اسماء علی تفاوت فراتر که شباهت با اختیار
 طبیعت ایشان دارند اقامت می فرمایند و توطن می نمایند لهذا اگر کسی ایشان را
 بعد از استقرار جمید در همان اسماء باید پس بدین استعداد که متوجه حضرت است تعالی
 و تقدس ناچار در وقت عروج بآن اسما خواهد رسید و از آنجا بفرق خواهد گذشت الا
 ماشاء الله تعالی اما آن سالک چون از بالا فرو آید و با ستمی که مبدء تعین و وجودی اوست
 نزول نماید آن اسم البته پایان تر از آن اسمی که مقامات انبیا است علیهم الصلوة و التسلیمات
 خواهد بود و تفاوت مقامات اینجا ظاهر شد که مناط فضیلت است هر که مقام بلند است
 افضل است و تا سالک باز با ستم خود نگیرد و اسم خود را پایان تر از آن اسمی نیابد فضیلت
 آن بزرگواران را بطریق ذوق و حال نتواند دریافت بقلید ایشان را افضل بگوید
 و به یقین سبب حق حکم با ولایت انعامی کند اما وجدان او کذب حکم اوست در نیوقت احتیاج
 و تضرع و غریب نیاز به حضرت حق سبحانه و تعالی در کار است تا آنچه حقیقت کار است ظاهر
 گردد و این مقام فراتر اقدام سالکان است و این جواب امثالی واضح گردانیم ارباب
 معقول گفته اند که دهمان مرکب از اجزای ارضی و اجزای ناریست وقتی که دهمان

صلی الله علیه و آله
 در بیان معجزات
 در بیان معجزات
 ۱۴۲

درین

صعود نماید اجزای ارضی به صاحب اجزای ناری بالا خواهند رفت و کجول قمر
 قاسم عروج خواهند نمود گفته اند اگر دخان قوی باشد عروج او تا کره ناز متحقق شود درین
 صعود اجزای ارضی به قیقات اجزای آبی و اجزای هوایی که بالطبع بقفوق دارند خواهند
 رسید و از اینجا عروج نموده بالا خواهند رفت درین صورت نمیتوان گفت
 که رتبه اجزای ارضی بلندتر است از مرتبه اجزای آبی و اجزای هوایی چه آن بقفوق
 باعتبار قاسم بوده است نه باعتبار ذات و بعد از وصول بکره ناز چون آن اجزای
 ارضی بهبوط نمایند و بکره طبعی خود برسد هر آینه مقام اینها
 فسر و در آن مقام آب و هوا خواهد بود پس در مآخذ فیہ عروج آن سالک از آن مقامات
 باعتبار قاسم است که آن قاصد افراط حرارت محبت است و قوت جذبه شوق و باعتبار
 ذات مقام او تحت آن مقامات است این جوابی که گفته شد مناسب حال منتهی است اما در تبت
 اگر این توهم پیدا شود و خود را در فوق مقامات اکابر یابد و جهش آست که هر مقام را در
 ابتدا و توسط ظل و مثال است مبتدی و متوسط چون لظلال اهلنا میرسد خیال می
 کنند که به حقیقت آن مقامات رسیدند فرق در میان لظلال و عقاین نمی توانند کرد و همچنین
 شبهه و مثال اکابر را چون در لظلال مقامات ایشان می یابند خیال می کنند که شرکت با کابر
 در مقامات پیدا کرده اند نه چنین است بلکه اینجا اشتباه ظل شی است بظنفس شی منتهی
 امثال این اقوال که دال بر تبیین منشأ تغلیط وقت عروض این احوال باشد در مکاتب
 حضرت ایشان صنی اسد عنه جابه جا اندراج یافته من شاء فلیمر حج الیها به پیشگاه حضرت
 غوث اعظم محی الدین عبدالقادر حیلالی رضی اسد عنه نیز این چنین سوال پیش شده بود
 و حضرت مدوح روض بعد تقشیر واقع از آن منع فرمودند و ریحۃ الاسرار مذکور است
 هَذَا أَقْبَلُ لِلشَّيْخِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْقَادِرِ دُرِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنْ قُلْنَا وَ سَمِعْنَا
 أَحَدَهُمْ يَقُولُ إِنَّهُ يَرَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِعَيْنٍ دَاسَةٍ فَاسْتَدْعَى مَسْأَلَهُ

چنین الشيخ محی الدین
 عبدالقادر را می نمود
 گفته شد فلان و حضرت
 می گوید که من اسد قاسم را
 چشم می بینم و این حضرت
 او را طلب داشته این را می بیند
 حضرت را از اسد قاسم فرمودند
 می فرمودند و بعد از آن حضرت
 تا باز این چنین قول می گوید
 از حضرت پرسیدند این را می بیند
 بطل حضرت می فرمودند
 فرمودند که در حق است و بگو
 انشای دافع شده اصل این
 است که او به بصیرت خود در
 حال مشاهده کرده و بیان
 بصیرت می فرموده پس
 بعد از آن که در حدیثی
 را در بیان مشاهده فرمودند
 چنان می رسید پس این را می بیند
 بعد از آن که در حدیثی
 را در بیان مشاهده فرمودند
 چنان می رسید پس این را می بیند

عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُمْ فَأَنْتُمْ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ وَأَخَذَ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَتَّبِعُوا الْكِبَرِ
 فَقِيلَ لَهُ أَتَحَقُّ هَذَا الْمُسْطَلَقُ قَالَ هُوَ مُحَقَّقٌ تَلَسَّسَ عَلَيْهِ وَذَلِكَ
 أَنَّهُ أَشْهَدُ بِبَصِيرَتِهِ نُورَ الْجَبَالِ ثُمَّ خَرَقَ مِنْ بَصِيرَتِهِ إِلَى
 إِلَى بَصِيرَةِ مَنْفَعَةٍ فَإِذَا بَصِيرَةُ بَصِيرَتِهِ وَبَصِيرَتُهُ يَتَّصِلُ شَعَائِلُهَا بِبَصِيرَةِ
 شُهُودِهِ فَظَنَّ أَنَّ بَصِيرَتَهُ لَمْ يَشَوْهَدْ تَهْ بَصِيرَتُهُ
 فَحَسِبَ بِنَفْسِ لَقَطْفِي پوشیده نیست که چنانکه تفوق مقام احدی بر
 مقام انبیا و ائمه از محالات است همچنان رویت باری تعالی در دوا و دنیا و دهر و در رویت قابل
 تاویل می باشند قال و در جای تجلی محمدی و احمدی گفته اند اقول جای در نصیحت
 حضرت محمد و رضی الله عنه تجلی محمدی و احمدی مذکور نیست اگر این کلام تسلیم نموده شود
 پس می گوئیم که در صحت کلام محل تردید نیست تجلی معنی روشن و آشکار شدن و جلوه کردن
 است پس اگر باین معنی تجلی محمدی و احمدی گفته شود گنجایش در و چنانکه تردید صوفی ضمیمه
 قدس الله سره از هم تجلی الهی تعالی و تقدس همان معنی مستعمل است در کتاب اخبار الانبیاء
 مذکور است که حضرت حبیب بن ابی حمزه علیه السلام و سلم و اهل بیت علیهم السلام نیز بر این
 ترتیب و تائید تجلی می فرمودند انقی از شیخ ابوالعباس قرطبی منقول است که می گفت
 و رضی الله عنه و الله اگر پوشیده شود از من دیدار انوار حضرت شمسالت فائیت
 علیه الصلوٰة والسلام ساعی نمی شمارم خود را از جمله مسلمانان و اگر نشناختم اعتراض
 این است که تجلی احمدی منسوب است بحضرت محمد و رحمة الله علیه که احمد نام دارد و پس
 کسی این را باور ندارد و این چنین اعتراض از شان معترض بعید تر باشد قال و در
 الف یا محمد و الف گفته اند اقول درین بقیه اشاره است باین تقریر که چون حضرت
 ایشان در سرفهت محمد و شده اند فیضان ایشان در سالم الف ثانی ساری باشد
 و در کدامی حدیث شریف نقلی آن دارند شده است نه از سالان باینکه این چنین در میان

در لغت انبیا این که در جای تجلی محمدی و احمدی گفته اند

در دوا و الف یا محمد

که مردم باصل مراد تکلم نمی رسند و بر اصطلاح صوفیه اطلاعات حاصل نمی نمایند و بر اقوال
 مشایخ طریقت عرض نمی کنند و بر ظاهر الفاظ به نکته چینی و حرف گیری پیش می آید
 ازین رو ایشان را از کلام صوفیه نفرت و وحشت حاصل می گردد تا آنکه قائل به تکفیر
 این طایفه یا حدیث از اکابر می شوند حضرت شیخ در رساله مرج البحرین می فرمایند
 وجوه اعراس و انکار برین طایفه علیه دقت علوم و لطافت اشارات ایشان است که
 فهم هر کس و دونه در آید انتهی و در همان کتاب بجای دیگری این الفاظ نوشته است
 باشد که در نفس الامر دلیل باشد و لیکن ناظر بر قوت دریافت آن نبود انتهی قال گفته اند
 که من هم مرید ایدام و هم مراد الله عز شانه سلسله ارادت من بقسط یا بعد تعالی متصل
 است تعالی می بیند من نایب ایدام است سبحانه ارادت من به محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
 بوساطت کثیره است و در طریقه نقشبندیه بسبب یک واسطه در میان است و در طریقه
 قادریه بسبب پنج واسطه و در طریقه چشتیه بسبب هفت واسطه و ارادت من به الله قبول است
 نمی نمایند پس من هم مرید محمد رسول ایدام و هم هم پره پیش او صلی الله تعالی علیه و سلم و بنحون
 این دولت هر چند طفیلی ام امانا خوانده نیامده ام و هر چند تابع ام انا صالت بی بهره ام
 و هر چند مستم اما شریک و لستم نه شرک کنی که از آن دعوی هم سری خیزد که آن کفر است بلکه
 شرکت خادم است با محمد و من تا طلبیده اند بر سفره این دولت حاضر نشده ام و تا نخواستم
 اند دست باین دولت دراز نکرده هر چند اویسی ام اما منی حاضر و ناظر دارم و هر چند
 در طریقه نقشبندیه پیروین عبدالباقی است یعنی الله تعالی عنه اما شکل تربیت الهی باقی
 است جل جلاله و عم نواله من بفضل تربیت یافته ام و براه اجتناب رفته سلسله من سلسله
 رحمانی است که عبد الرحمن ام چه رب من رحمن است جل شان و نعم احسانه و مهربانی من
 ارحم الراحمین و طریقه من طریقه سبحانی است که از راه تنزیه رفته ام و از اسم و صفت
 جزوات اقدس نخواسته این سبحانی نه آن سبحانی است که سبطانی بآن قائل شده اند

کتوب استاد و مفتاح از جلد ثالث

که آن را با این ساس نیست آن را در دانه الفتن آمده است این ماورای القس و
افاق است و آن تشبیه است که لباس تیزی پوشیده است این تیزی است که گروه
از تشبیه بوی نرسیده و آن از سر چشمه سکر جوشن ده و این از عین جوی بر آمده است -
از نعم الرحمن و رحمت من اسباب تربیت از غیر از محلات نداشته است علت غایی در تربیت
من غیر از فضل خود را انباشته از کمال کرم و اهتمام و غیرت که وی تعالی و تقدس و رحمت
من دارد و تجویزی فرماید که فعل دیگر را در تربیت من در خلط باشد و یا من بد گیرم و نیز
یعنی متوجه گردم من مرای الهی ام جل شانہ و مجتنب از فضل و کرم نامتناهی او تعالی

۵ بر کریان کار بادشوار نیست ۵

اقول این عبارت کتوبیستاد و سبقتم است که بولانا محمد صالح کولابی در اسرار مراد
و مریدی صدر یافته پس و لا شرح این کتوبی نگارم پس بدفع شبهات متوجه میگرم
قوله رضی الله عنه من هم مرید امدام حل و علا و هم مراد امداد عز و جل شانہ بدانکه
لفظ مرید و مراد از مصطلحات صوفیه کرام است در فصل الخطاب بحواله ترجمه عوارف ملکور
است مرید و مراد را بر دو معنی اطلاق کنند یکی بر معنی مقتدی و مقتدی دیگر بر معنی
محب و محبوب اما مرید یعنی مقتدی آنست که دیده بصیرتش بنور هدایت بینا گردد و به
نقصان خود نگردد و دانش طلب کمال در نهاد او برافروزد و آرام نگیرد الا بصول مراد و وجود
قرب حق سبحانه و هر که بصفت اهل ارادت موسوم بود و خبر حق سبحانه در دو کون آن مراد
دیگر دارد تا خطه از طلب مراد بسیار مد اسم ارادت بروی عاریت است اما مراد یعنی
مقتدی آن است که قوت ولایت او در لغزش بر تبه تکمیل نقصان رسیده است و
اختلاف انواع استقامات در طرق ارشاد و تربیت بنظر عیان دیده انتهی اندرین صورت
میان مرید و مراد و مراد است یکی از دیگری منفک نشود پس هر که مرید است مراد است
و هر که مراد است مرید است ۵

مستقیمان تو از فکر غیب خاموش اند	بجای کسی کہ قوی دیگران فراموش اند
<p>و یہ سچہ الاسرار بہ کمال بسط تحقیق این الفاظ منوہ شد و این مقام بطور اختصار مذکور می شود و ارادت ترک چیزی است کہ عادت آن داشته باشند ہر گاہ شخص خلوط دینوی و اخروی را گزارد ارادہ اش کامل گردد لایزید پس حقیقت ارادہ ذات خدا است عزوجل کہ در این بحث نیست دنیا و آخرت بنا شد پس مرید عامل کتاب سنت باشد و بجا سوای آن گوش نہ نہند و بنور خداوند تعالی می نگرد و سوا سوائی کسی را فاعل حقیقی نہ بنید بلکہ سبب بی اندیش ہر گاہ او مانوس بہ خلوت مع اللہ گردد و از معاصی بچسب باشد و راضی بقضا باشد و امر بارمی تعالی بہ پسند و از وعبت کند و بذل جہد و محبت وی نماید و سببیکہ موصول الی اللہ باشد بان کوشد و کار خود را خفی و متوازی دارد و ثنائے مردمان نہ پسندد و تو اقل عبادات خالصہ اللو جہ اللہ ادا کند تا آنکہ خطیہ قدس رسید و از خاصان گردد و او را مراد گویند ۵</p>	
تا ترک مراد خود نگیری	ایک بار مراد در کثارت ناید
<p>پس از بار سالکین الی اللہ گم گردد و معرفت دانش و سکون و طہانیت ویرا حاصل شود پس بجلالت و اسرار وی تعالی بعد اذن مترجم گردد و از و خبر بد و این وقت وی بہ لقبے خاص کہ از اقران متمایز باشد ملقب گردد و با سرار خاصہ آگاہ گردد ۵</p>	
در سبج زمان خمیر بدل راہ ندادند	قومی کہ مریدند و گروہی کہ مرادند
<p>در لطائف اشرفی مذکور است حضرت قدوة الکرامی فرمودند ہر کہ مرید است تحقیقہ مراد است چہ اگر مراد حق بنوہے او را خلعت ارادت پوشانند می فرق میان مرید و مراد آنست کہ مرید بتدی است و مراد متقی مرید در تجلست مراد محمول چنانچہ ہوشی گفت رب انشرح لی بر صدیقی و محمد را صلے اللہ علیہ وسلم گفت کم تشرح لک صد رکن ہر ترویئی گفت علیہ السلام رَبِّ اَدِنِ الْظُّرُ الْيَكْت قَالَ لَنْ تَرَ اِنِّي حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وسلم را فرمان شد کم تَرَ اِلَيْكَ تَلَّتْ و مرید روندہ است و مراد برودہ شدہ ہر کہ روندہ در پے برودہ</p>	

۱۱
ایک بار سالکین
۱۲
سببیکہ موصول
۱۳
ایک بار مراد
۱۴
گفت دنیا را
۱۵
قوی دین
۱۶
آری دین
۱۷
سببیکہ موصول

وَالسَّلَامُ وَالنَّجَاةُ مَحْصُومَةٌ بِالْحُجَّةِ وَبَيْنَ السَّالِكِينَ الَّذِينَ سَمِعُوا بِالْمُرَادِ
وَلَيْسَ الْمُرِيدِينَ بِحَسَبِ اسْتِدْعَا لِقَوْلِهِ الذَّاتُ ثَبَتَتْ مِنْهَا نَصِيبٌ وَنَكْبَةٌ
بِالْمُرِيدِينَ الَّذِينَ تَعَدَّ مَسْلُوكُهُمْ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يَرَى الْمُرَادُ
الْمَحْبُوبُ الْمُرِيدُ الْحُبَّ وَيَتَصَرَّفُ فِيهِ وَيَجُزُّ بِهِ بِكَمَالٍ تَصَرُّفًا وَخَوْفًا
جَذْبًا كَمَا هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى بَنِي طَالِبٍ كَرَّمَ اللَّهُ تَعَالَى
وَجْهَهُ فَإِنَّهُ سَالِكٌ مُجَدُّوبٌ وَصَلَّ إِلَى الْوَلَايَةِ الْخَامَةِ تَبَيَّنَتْ عَلَيْهِ
وَعَلَى إِلَهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامَاتِ مَا تَصَرَّفَ فِيهِ وَجَدَ بِهِ آيَاتُ مُبْخَلَفٍ
أَخْلَافُ الثَّلَاثِ الْمُتَقَدِّمَةِ عَلَيْهِ فَإِنْ جَدَّ مَعَهُ مُقَدِّمٌ عَلَى سَلُوكِهِمْ كَيْفَهُ
كَمَا هُوَ حَالُ حَضْرَةِ الرِّسَالَةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامَاتِ
فَإِنْ جَدَّ بِهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ مُقَدِّمٌ عَلَى سَلُوكِهِمْ صَلَّيَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ
وَعَلَى إِلَهٍ وَسَلَّمٌ وَلَا يَتَوَقَّعُهُمْ أَنْ كُلُّ مُجَدُّوبٍ سَالِكٌ يَصِلُ إِلَى مُلْكِ
الْأَوْلَايَةِ كَلَّا بَلْ لَوْ وَجِدَ وَاحِدٌ مِنْ أَوْلِيائِهِمْ كَذَلِكَ بَعْدَ مُرُورِ
مُتَطَاوِلَةٍ لَا غَنَمَ وَجُودُهُ ذَلِكَ فَضَّلَ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ تَشَاءٍ وَاللَّهُ مَذْمُومٌ
الْفَضْلُ الْعَظِيمُ وَحَسْبُكَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمُ السَّالِكُ الْمَجْدُوفُ
لَهُ زِيَادَةٌ فِي الْمَعْرِفَةِ عَلَى الْحُجَّةِ وَبِالسَّالِكِ وَالْحَبَّةِ عَلَى عَكْسِ ذَلِكَ لِأَنَّ
الْحُجَّةَ وَبِالسَّالِكِ رَتَبَهُ اللَّهُ بِمُحَاطَاةٍ مِنْ أَوَّلِ الْأَمْرِ إِلَى آخِرِهِ لِلْحَبَّةِ الْخَامَةِ
وَجَدَّ بِهِ إِلَى جَنَابِ قُدْسِهِ بِهَيَاثِهِ الْكَامِلَةِ وَنَفَى بِالْمَعْرِفَةِ الْمُتَعَلِّقَةِ بِالْجَنَابِ
أَنَّ فَصَالِيَةً مِنْ مَعْرِفَةِ الْأَشْيَاءِ الْكُونِيَّةِ وَالْصِّفَاتِ الْأَمَانِيَّةِ الْإِلَهِيَّةِ أَمَّا الْمَعْرِفَةُ

بأنه ولايت خاصه محصله مخصوصه است بحدودین سالکین که مرادین باشند و نیست برای مریدین نصیب حسب امتداد ذاتیه مرادین
و مراد ازین مریدین زمره اولیا است که سلوک ایشان بر حده مقدم باشد مگر آنکه بیالمراد موجب مرید باشد و در معرفت کمال
خود جلب نماید بسوی حذب خود مثل ایدر المؤمنین علی بن ابی طالب که او سالک محسوب می شود و در ولایت خاصه رسید بسبب معرفت و معرفت کل
صلح می باشد فلذا ثلثه که حذب این حضرت است مقدم بر سلوک ایشان است همین است کیفیت رسول الله صلی الله علیه و سلم که حذب و

مراد ازین مریدین زمره اولیا است که سلوک ایشان بر حده مقدم باشد مگر آنکه بیالمراد موجب مرید باشد و در معرفت کمال
خود جلب نماید بسوی حذب خود مثل ایدر المؤمنین علی بن ابی طالب که او سالک محسوب می شود و در ولایت خاصه رسید بسبب معرفت و معرفت کل
صلح می باشد فلذا ثلثه که حذب این حضرت است مقدم بر سلوک ایشان است همین است کیفیت رسول الله صلی الله علیه و سلم که حذب و

ان عبارت از چهل است و آنچه متعلق بصفتای تفسیری است باشد آن مشتمل بر حیرت می باشد و معرفتی که متعلق بصفتای ذاتیه
موجوده و متعلق بشیون ذاتیه اعتباریه می باشد پس مجزوب سالک حق باشد بآن و اولی باشد به تفحص فی آن لیکن معارف
متعلقه بکلمات عشره از زهد و توکل و مجزوب و صانع و پس سالک مجزوب یا آن و به تفحص فی آن لائق باشد زیرا که آن مقامات
لا بفصل قطع کرده و به ترتیب همان مجزوب کرده سالک مجزوب و قاین به مقام لایمی دانند و باستانی مقامات سالک مجزوب را حاصل

اگر با شکر از این میوه بخورید
دست و پایی که از این میوه
برای این میوه

میں نے اسے دیکھا

مستوفی و تحقیق سالک شجر و رست با علمای

۱۲۰
و سبب است
و ای باب
تقیقت
و تقیقت

خوش گفت آنچه گفت

دو عالم را بیکبار از دل تنگ	برون کردیم تاجان تو باشد
-----------------------------	--------------------------

قوله رضی الله عنه سلسله ارادت من بے توسط باشد متصل است این عبارت متصل معانیها است اولاً سلسله ارادت من بے توسط باشد تعالی متصل است دید که بصیرت هم بنور هم تابش بنیاست و به نقصان خود می نگردد آتش طلب کمال بر نهادم بر فروخته و آرام نیگیر و آگاه جود مراد وجود قرب حق سبحانه تعالی

مست توام از باده و جامم آزادم	حصید توام از دانه و دامم آزادم
مقصود من از کعبه و تبخانه تو	در نه من ازین هر دو مقام آزادم

فیض بر دو قسم است فیض و بی و فیض کسی در فیض و بی ضرورت و ساطت و حاجت تو سل نیست آنچه حق تعالی حل شان به واسطه عنایت فرماید و بی خواندنش و الا کسی به شیخ محی الدین عربی در قصه صحرای حکم در قصه او وی فرماید وَ فَمِنْكُمْ مَنْ تَأْخُذُ بِهِ اللَّهُ فَيَكُونُ خَلِيفَةً عَنِ اللَّهِ يَعْينُ ذَلِكَ الْحُكْمُ فَيَكُونُ الْمَادَّةُ لَهُ مِنْ حَيْثُ كَانَتْ الْمَادَّةُ لِرَسُولِهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

شیخ محی الدین بن عربی رحمه الله علیه در باب دو صد و پنجاه و پنجم از فتوحات کیه می نگارد وَ مِنْهُمْ خَصَّ الْقُطْبَانِ بِحُكْمِهِ بِاللَّهِ تَعَالَى وَ هُوَ الَّذِي كَوَّنَ هَذِهِ الْأُمَّةَ تَبَعَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ

در بحر المعانی می طر از قطب عالم را فیض از حق تعالی بے واسطه باشد و قطب عالم را قطب عالم نیز گویند انتی بلکه خود حضرت شیخ رحمه الله علیه در رساله تحصیل الکمال الابدی باختیار الفقر المحمیدی از حضرت شیخ علی متقی قدس سره که از شیخ عطا ناقل است نقل میکند قَدْ يُجَدُّ بَالْعَبَاءِ إِلَيْهِ فَلَا يُجْعَلُ عَلَيْهِ مَنَّةٌ أَلَا سَتَأْتِيهِ شَيْخٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ شِعْرَانِ نِيرَجَمِينَ تَقْرِيرُ رَأْسِ شَيْخِ تَاجِ الدِّينِ عَطَا وَ هُوَ نَقْلُ كُنْدٍ مَوْلَانَا وَ مَسْئُومٌ فَرَمَايَدُ

یعنی فیض از قطب عالم را فیض از حق تعالی بے واسطه باشد و قطب عالم را قطب عالم نیز گویند انتی بلکه خود حضرت شیخ رحمه الله علیه در رساله تحصیل الکمال الابدی باختیار الفقر المحمیدی از حضرت شیخ علی متقی قدس سره که از شیخ عطا ناقل است نقل میکند قَدْ يُجَدُّ بَالْعَبَاءِ إِلَيْهِ فَلَا يُجْعَلُ عَلَيْهِ مَنَّةٌ أَلَا سَتَأْتِيهِ شَيْخٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ شِعْرَانِ نِيرَجَمِينَ تَقْرِيرُ رَأْسِ شَيْخِ تَاجِ الدِّينِ عَطَا وَ هُوَ نَقْلُ كُنْدٍ مَوْلَانَا وَ مَسْئُومٌ فَرَمَايَدُ

الصلوة والسلام بدو معنی تواند بود یکی آنکه او صلوات الله علیه وسلم جان من حاجب
 بود در میان سالک و در میان مطلوب و معنی دوم آنست که سالک لطیف او و توسط بتجلیت
 و متابعت او علیه و علی له الصلوة والسلام مطلوب و اصل گردد در طریق جذب و سلوک پیشتر
 از رسیدن حقیقت مخمّری توسط هر دو معنی کاین است بلکه می انگارم که درین طریق
 از شیوخ هر که در میان آمده است توسط و حاجب شود سالک است ای اگر در او آخر کار
 جذب تدارک آن نه نماید و معامله از پرده به بی پرواگی نه کشد زیرا که در طریق جذب و بعد
 از رسیدن حقیقت تحقیق توسط معنی ثانی است که طفیل و تبعیت است نه حیلولت و
 حجاب که پرده شود و مشاهده و مانند آنها بود اتمی و این را بمشالی واضح گردانم معلوم است که
 تحصیل علم ظاهر و تکمیل کتب درس یعنی از میزان تا بیضاوی محتاج با ستاد است کامل باشد
 که او سبقت باقر و زانه درس دهد تا آنکه بهر دست خاص و معین بذریعہ استاد اتفاق عبور کریست
 در سیه افتد و بدین تعلیم استاد فہم مطالب بشواری تر باشد و بعد از آنکه هر عمل در سطح شود
 بلکه راسخ حاصل گردد و بدین کتاب را که مطالعه کند بفہم آن قادر باشد و ضرورت استفسار از
 استاد نبفت پس میتوان گفت که بجهول لک در فہم کتاب ضرورت حیلولت استفسار و توسط
 استاد مانند اگر چنانکه بذر یعی و توسط تعلیم استاد است ازین قول ناشکری استاد لازم نمی آید
 را بجا سلسله ارادت من بیا و اسط یعنی بیا و اسطه غیر الہی یا بعد متصل است

شرط اول در طریق عاشقی دانی که چیست	ترک کردن هر دو عالم را و پشت پا زدن
قولہ رضی اللہ عنہ ید من نائب مناب اللہ است بجانہ یعنی ہر گاہ سلسلہ ارادت من	بوجہ کہ مذکور شد بے توسط یا بعد متصل است من نائب مناب اللہ باشد کہ مقتضای
جذب یا اقتدا یا محبت چنین باشد قولہ رضی اللہ عنہ ارادت من بہ مخمّر سوال نہ بود	کثیرہ است یعنی در فیض کسب و سلوک نظیر شمشیر کاخ است کہ رسیدن بہ کاخ بود
می باشد قولہ رضی اللہ عنہ در طریقہ نقشبندیہ لست و یک اسطہ در میان است	

در سلسلہ نقشبندیہ لست و یک اسطہ در میان است

زیر آنکه حضرت مجدد رحمه الله ارادت انابت از حضرت خواجه محمد باقی قدس سره دارند
و ایشان از حضرت مولانا خواجگی الکنکی رضی الله عنه و ایشان از حضرت مولانا درویش محمد
رضی الله عنه و ایشان از حضرت مولانا محمد زاهد رضی الله عنه و ایشان از حضرت مولانا خواجه
عبد سید احمد احرار رضی الله عنه

الطريقة خواصه بها، الدين نقشبند رضی الله عنه

مولانا یعقوب چه شی عالم بودند معلوم ظاهر ای و باطنی و جامع رجوع صوری و معنوی اصل ای از موضوع چرخ از مضامین غری است
 و رمادی احوال چه گاه در جامع هرات و چه گاه در دیار سمرقند تحصیل علوم برداشتند و بعد آن تحصیل علوم بکعبه محبت الی باراده
 ارادت بخدمت حضرت شاه نقشبند و آنه شدند در راه با فقیر سیه مجذوبه لاتی شدند فقیر گفت ای یعقوب زود زد و قدم برد
 که وقت آن رسیده است که تو از مقبولان حق باشی و بر زمین چپ خط و کشید خواجه یعقوب در دل اندیشیدند که آن خطوط
 را شمار کنم اگر طاق باشد کار من مبارک خواهد بود پس شمار کردند طاق برآمد بعد از آن در بخارا رسیدند و قال مصحف بکشند
 بر سطر اعل نوشته بر آمد اولنگ الدین بهلم اصفه قلم اشته ازین اشارت غیبی غور شدند و بجای رفتند و بجا آمد دست
 ارادت بدین اسطرخت زدند و اعل بار که بخدمت شریف ایشان رسیدند فرمودند که ما از خود کاری نیکنیم شش به بنیم اگر تیرا قبول
 کنند ما نیز قبول کنیم مولانا یعقوب چرخ فرمودند که هرگز شش سخت تو از آن بر من بگذشته است که آیا چه شود چون با داد
 بخدمت ایشان رفتم فرمودند قبول کردند و ایشان را بخواجه علاء الدین عطار سپردند بعد از وفات خواجه بزرگ در
 صحبت علاء الدین عطار بر بته کمال رسیدند و جامع گشتند در علوم ظاهر و باطنی ولادت ایشان در مرغزین است و قیر
 ایشان در موضع مرقه که از موضع حصار شادمان است **صلی** حضرت خواجه بهرام الدین نقشبند نام طریقت حقیقت
 حقی مشرب بودند بلکه اکثر شایخین طریق حنفی از سبب دند حضرت خواجه شرافت سیادت و دوری داشت نسب بای حضرت
 ایشان بجهت واسطه حضرت ایام فخر صادق پیغمبر حضرت خواجه بیفرمودند که من و پدر و مادر من بعبثت کتابی و نقوش و نگارن شغل خودیم
 ازین جهت نقشبند مشهور شدیم حضرت خواجه بسوای آنکه سلسله ارادت بپرسید کلال داشت از دجائیت خواجه عبد خالق غفر
 او یسی بود چنانچه از آنکسایت قبول گشت شش و رمادی احوال در حال طلب و متعلق پس فراتر تیر که از مراد ای بخارا رسیدیم و بر
 هر دروازای افروخته دیدیم که با وجود موجودگی روشن و فیهله روشنی کم داشتند و فیهله با محتاج بودند که اگر آنکه حرکت بایشان داده
 آید از آن پیران بیرون آیند بخوبی افروخته شوند چو چرخ از بهمان حال گذشتیم و در بروی فراترین رسیدیم و مدتی بقیله ششم و از خود
 غائب شدیم و مستانه کردیم که دیوار فیهله گورستان بن شد و تخت بزرگ پدید آمد پردای سبز و شسته گرد اگر آن تخت جماعت
 بزرگ استاده در میان ایشان خواجه با محمد حسامی الشناختم و هشتم گرد گشتندگان اند پس از آن جماعت نشسته مگر گفت که بر این تخت خواجه
 عبد خالق بخودانی روشن افروزان جماعت غلامی ایشان است و هر یک کلمات کرد که این خواجه احمد صدیق و این اولیا و بکر این
 خواجه عارف و یوگری و این محمود بن یغدی و این خواجه علی را پیش از خواجه محمد حسامی خود می شناسی پس خواجه عبیدانی غنایت بکمال
 من کردند و کلامی عطا فرمودند و گفت که راست این کلاه ایست که لای نازل شده از برکت پوشیده این کلاه دفع شود و بدان سنخاست
 که بمید رسکون و وسط و نبات آن چنان دارد باس در میان آوردند و فرمودند که چو چرخ که باین کیفیت توبه باز نموده اند اشارت است که آنکس
 و قابلیت این را که فیهله سفار و در حرکت می باید آورد تا روشن شوند ولادت حضرت ایشان در مرغزین شده و در فیهله طاقان بوده و وفات در
 مشب و شش به سوم در برج اول اشته هروی داده و مدت عمر شریف حضرت ایشان بنه و در سال دوره و تیر ایشان تهل بن خالاست در شهر عازنی
 خواجه بزرگ علیه الرحمة رحمت کرده بودند پیشتر چنانچه ما این بیت بخوانند معنای آن آمده و کوته توبه به مشیت الهیه از حال مروی تو

والایشان از حضرت سید میر کلال رضی الله عنه وایشان از حضرت خواجه محمد بابا ساسی
رضی الله عنه وایشان از حضرت خواجه عزیزان علی را مبتنی رضی الله عنه وایشان از
حضرت خواجه محمود انجیر قفقوی رضی الله عنه وایشان از حضرت خواجه محمد عارف -
ریوگری رضی الله عنه

۱۵۷ خواجه میر سید کلال در علم شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت از اولیای عهد خود گوی سبقت برده و پیشرو سادات
نیز داشت مولود و سقیه سوخت و به پیشه کلام مشغول بود و در ابتدا سقیه حال کشتی میل تمام داشت و رو به کمال
کشتی حضرت فرایم گرم بود و بهر باره مخلوق حاضر بودند اتفاقاً محمد بابا ساسی را بدان طرف گذر افت و بنظر آن
ایستاده خیل توقف کردند بعضی به کباب در دل گذرانیدند که باعث چسبید که خواجه ساسی بنظر راه این بر عیان ناکاره
ایستاده اند محمد بابا برین خطره ایشان بنور باطن واقف شده فرمودند که درین سفر که مرد سقیه مر دان
بصفت و برکت و سقیه کمال خوانند سید پس سخنانی که او را صید دام خود کتم در میان سخن بودند که میر کلال را
نظر بجانب خواجه افتاد و از اعانت جذب و کشش خواجه بشتافت و خود را بر پای خواجه انداخت و چون
خواجه از انجا روانه شد بهر کباب وی بودند تا بجا نفاه آمدند و مرد بد شدند و کلمات ظاهری و باطنی رسیدند و باز
روی کشتی نماندند و حضرت بابا و برافرنزدی قبول فرمودند و بجزقه خلافت نواخته جانشین خود کردند و ولادت ایشان
در موضع سوخت است و وفات ایشان در وقت نماز با مداد روز پنجشنبه هشتم جمادی الاول ۱۲۷۷ هـ بوده
و قبر ایشان در موضع سوخت است ۱۲

۱۵۸ بابا ساسی کس از توابع قصبه ایمنی است و از انجا با فاصله سه کوه واقع است ولادت ایشان در قریه
ساسی بوده است که از جمله دیهانی را پیتی است و قبر ایشان نیز در انجا است ۱۲
۱۵۹ خواجه علی را پیتی از کبر روم شایخ خاندان نقشبندی اند لقب وی در سلسله این خاندان خواجه
عزیزان علی است مقامات رفیع و کرامت عجیبه داشت و براس حصول قوت حلال کسب با فندگی مشغول
میان مولد شریف و سقیه موضع رام بن است که قصبه بزرگ از مضافات بخارا بدو فرسنگ واقع است
وفات در ۱۲۷۷ هـ بوده و مدت عمر یکصد و سی سال و قبر در بخارا زم است

۱۶۰ خواجه محمود ولادت ایشان در موضع انجیر قفقون است و آن دهی است از مضافات بخارا و قبا
ایشان در ۱۲۷۷ هـ بوده و قبر ایشان نیز در بخارا است

۱۶۱ حضرت خواجه ریوگری از عظامه اولیا سقیه ترک اند در علم و حلم و ریاضت و متابعت سنت نشان
عالی داشت مولود و مدفن در موضع ریوگری است و آن ده است از توابع بخارا و وفات ایشان در
۱۲۷۷ هـ بوده است ۱۲

والایشان از حضرت خواجہ جهان خواجہ عبدالمخالق غجدانی رضی اللہ عنہ وایشان از حضرت
خواجہ یوسف ہمدانی رضی اللہ عنہ وایشان از حضرت ابوعلی فارمدی رضی اللہ عنہ

خواجہ عبدالمخالق غجدانی نام والد ایشان امام عیسیٰ بن جمیل است و داور ایشان از اولاد ملوک روم
بوده و سلسلہ سلسلہ خدایہ ای بزرگان بزرگوار ایشان اند و انساب خواجہ بہاؤ الدین نقشبند قدس
سرب ایشان است عالم بوده اند لایحی و ظاہری و باطنی و طریقہ ایشان تمام متابعت شرع شریعت و سنت آن
سرور صلعم بوده حضرت ایشان را در جوانی بفرزند قبول نموده فرمودند بچو من آید در آسے و غوطہ خور و بدل بگو
لا اله الا محمد رسول اللہ و ذکر دل را با ایشان آموختند و چون خواجہ یوسف ہمدانی یہ بخارا آمدند صحبت ایشان
را دریافتند و خرقة از خواجہ یوسف پوشیدند و مرتبہ ولایت ایشان چنان شد کہ یک وقت بہر روز بر آسے
نماز یکعبہ میفردند و میخواندند و میآمدند ولادت ایشان در غجدانست و آن قصیدہ الیست در ششم فرستگے
از بخارا و نشو و نماے حضرت ایشان نیز بدینجا هست و این کلمات از ایشان است ہوش دردم و نظر بر قدم
سفر و وطن خلوت در انجمن وفات ایشان در ششمہ واقع شد و قبر ایشان در غجدانست ۱۲

حضرت خواجہ یوسف کنیت ایشان ابو یعقوب و اصل ایشان از ہمدان است و مرید شیخ ابوعلی فارمدی
اند و از شیخ ابواسحاق شیرازی فیض استفادہ نموده اند و شیخ عبدالمجیب و شیخ حسن ہمدانی صحبت داشتہ اند
و چون بہ بغداد رفتند حضرت فخر الثقلین با ہم در یافتند و در مجلس حضرت فخر الثقلین اکثر حاضر می شدند
حضرت ندیب سلسلہ خواجہا سے بزرگوار بوده اند ولادت ایشان در ششمہ ہجری بوده وفات
در راہ مرد ششمہ ہجری روسے دادہ و قبر ایشان در مرادست ۱۳

شیخ ابوعلی فارمدی نام ایشان فضیل بن محمد است و فارمدیہ است از مضافات طوس شیخ
الشیوخ خراسان بوده اند در شاگردان استاد امام قشیری و انساب وی در طریقت بدو طریقت است یکے شیخ
بزرگوار ابوالقاسم گرگانی طوسی و دوم شیخ الشیخ ابوالحسن خرقانی قدس اند اسرار ہم و یا شیخ ابوسعید
ابوالخیر ملاقات نموده اند وفات ایشان در ششمہ ہجری بوده و قبر در طوس است

والایشان از حضرت خواجه ابوالحسن خرقانی رضی الله عنه وایشان از حضرت خواجه یزید بسطامی رضی الله عنه وایشان از حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه -

شیخ ابوالحسن خرقانی نام نامی دے علی بن جعفر است وخرقان موضعی است نزدیک بہ قرین کہ شیخ در اینجا سکونت داشت عورت و قطب روزگار خود بود و سلطان الشانچ و قطب اوتاد و انتساب دے در طریقت بروحانیت شیخ یزید بسطامی است -

نقل است کہ شیخ در ابتدا دوازده سال از خفتن بجاعت در خرقان بگذاردی وروے زیارت خراسانچ یزید بنہا دے چون آنجا رسیدیکہ بایستادی وگفتے بار خدا یا از ان خطبے کہ نصیب بابا یزید عطا فرمودے بابوالحسن ہم نصیبہ عطا کیں واز آنجا برگشتے ورو بخرقان بنادی و خانہ فخر ووضو وشنا در خرقان گذاردے و بوقت باز آمدن پشت بخاک یزید نکر دے بعد از دروازہ سال الترتیب یزید آواز دے بر آنکہ ای بابوالحسن گاد آن آنکہ کہ نمیشینی وخلق را بخت رہنمائی کنی گفت من ای ام از قرآن و علم رموز شریعت چیزے ندانم آواز آنکہ ای بابوالحسن یافتی آنچه از حق خواستی وفاقہ آغاز کن پس بابوالحسن فاقہ آغاز کردند چون بخرقان رسیدند قرآن تمام کردند و بابی علم ظاہری و باطنی بر خود مفتوح یافتند و فوات ایشان شب شب شنید عاشق آواز می بود کہ

یازید بسطامی لقبایشان سلطان الاعراف ویرم نام طیفور بن عیسیٰ بن آدم بن سردشان است حیدر ایشان گے بود بستان اسلام مشرف شدہ واصل ایشان از بسطام است صاحبہ ثنات نوشته کہ ایشان ابولسی حضرت امام جعفر صادق اند رضی الله عنه و صاحبہ تکرالاولیا گوید کہ صد و سیڑہ پیرا خدمت کردہ بودند سید الطائفہ میر فرمود کہ یزید در میان چون جبرئیل است ملائکہ واز سخنان بلندی کہ از ایشان نقل میکنند شیخ السلام در ان بار سیفہ یابند کہ بر یزید فراوان دروغها بسته اند

امام جعفر صادق کنیت ایشان ابو عبد الله است یا ابو محمد و لقب صادق جعفر نام و ہوا بن محمد بن علی بن حسین بن علی مرتضیٰ علیہ السلام عظم ایشان اکثتم ششم نام ادر ایشان فردہ نبت القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی الله عنہم و ما درام فردہ اسما و نبت علیہم بن ابی بکر الصدیق است رضی الله عنہ و نسبت خرقہ حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنہ از وجاہت اکبری از جانب حضرت امام محمد باقر حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجہہ میرسد و دیگر از پدر والدہ خود قاسم بن محمد بن ابی بکر است ایشان از مسلمان فارسی ایشان از صدیق اکبر رضی الله عنہ ولادت ایشان بکدینہ در شنبہ از ہجرت و لقب علی ستمہ در روز و شنبہ ہفتدہم ربیع الاول ہجری ۱۱۰ است و مدت عمر شریف ایشان شصت و ہشت سال و تقوے شصت و پنج سال ہجری و وفات ایشان نیز در مدینہ

یازید بسطامی
شیخ ابوالحسن
خرقانی
نام نامی دے علی
بن جعفر است
وخرقان
موضعی است
نزدیک بہ
قرین کہ
شیخ در
اینجا
سکونت
داشت
عورت و
قطب
روزگار
خود بود
و سلطان
الشانچ
و قطب
اوتاد و
انتساب
دے در
طریقت
بر روحانیت
شیخ یزید
بسطامی
است

والایشان از حضرت امام قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق رضی الله عنهم وایشان از حضرت صاحب رسول الله سلمان فارسی رضی الله عنه وایشان از حضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه وایشان از حضرت خیر البریه خاتم النبوة محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم -

۱۱۰ قاسم بن محمد از کبار تابعین اند و یکی از فقهای سبزه مدینه و در خانه عمه خویش حضرت عائشه صدیقہ رضی الله عنها تربیت یافته اند و بنی بن معاذ فرموده اند که در مدینه یکی را افضل تر از قاسم ندیدم و از زیاده و ولایت که هیچ کس را عالم تر از دس ندیدم و از عمر بن عبد الغیر رحمه الله منقولست که اگر معامله خلافت با اختیار من می بود بقیام میگذاشتم و وفات ایشان در سنه ۴۰ بوده و بقول سنه ۴۰ هجری و سنه ۴۰ هجری نیز گفته اند ۱۱۱ حضرت سلمان فارسی کنیت ایشان ابو عبد الله است از کبار صحابه بوده اند احادیث در مناقب ایشان دارد است در علم باطن مرید حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه بوده اند وفات ایشان همان سال بوده است در سنه ۴۰ هجری عمر طویل داشتند و اسلام بالصواب ۱۲

۱۱۲ حضرت ابوبکر صدیق لقب ایشان صدیق اکبر اول است که بی طلب حجه به پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایمان آورد ایشان بودند از مناقب جلیله حضرت ایشان آنست که در غار رفیق آنحضرت بودند خلافت ایشان دو سال و سه ماه و دو روز و وفات در سنه ۴۰ هجری آخر روزه دو شنبه و بر وایت صحیح شب سه شنبه مدت عمر شریف حضرت ایشان شصت و سه سال بوده و قبر ایشان متصل قبر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم است ۱۱۳ حضرت رسول مقبول صلی الله علیه وعلیه آله و صحابه و سلم بهترین ماسواک الله از اعیان و اشرف قبیلہ قریش اند هم از جانب پدر و هم از جانب مادر ولادت با سعادت با لفاق علما و اهل سیر بعد از طلوع صبح صادق و پیش از طلوع آفتاب روز دو شنبه بوده لیکن در تعیین سال ماه و تاریخ اختلافها واقع است مشهور آنست که بدو از دهم ماه ربیع الاول واقع شده نزول وحی بران سرور علیه الصلوٰۃ والسلام اولاً بروز دو شنبه سیدم یا سبتتم ماه ربیع اول سال چهل و یکم از ولادت آنحضرت صلعم بود سه هزار معجزات از آن حضرت صلی الله علیه و سلم ظاهر شدند شب هجرت بمقام دنی فتدلی سیدنا محمد شریف ساگی رحلت فرمودند نزد جهم و در راه با سبب شکر گام چاشت روز دو شنبه و از دهم ربیع الاول سال یازدهم از هجرت ۱۲

نقشبندی عجب طائفه پیرکار اند	که چوپر کار درین دایره سر پیرکار اند
همه گرد آمده بر مرکز یک دایره اند	همه واقف شده از گردش یک پیرکار اند
نقشبندی و کس بند یک نقش ننید	هر دم از بواجبی نقش دگر پیش آرند
در سیه خانه صحرا سے فتا کرده نزول	نیمه برتر زده زین نه تنق زنگارند
پاس القاسم بود خصلت این شاه کلان	پاسباند و لے بادشہ اختیارند
خاستان دولی وقت سخن طوطی وار	همه شیرین حرکات شکرین گفتارند
بریکه سدا مانند به میدان جهاد	کوه از لوسه لایم یکجه انتشارند
شاهد و شاه وجودند درین دایره لے	نه چو منصور سر عریده جونی دارند
صورتی اندولی دشمن صورتها اند	ویرجانه و لے از دوجان بیزارند
سردمانند که تا سرند ہی سرند هند	بسیا قیامت که انگور نی افسارند
سره کوری چشمان ارادت میلان	هر دم دیده بنیای اولوالبصارند
کره خاک بتلی کند از پرتو شان	همه فرات جهان مقتبس انوارند

قوله رضی الله عنه دور طریقہ قادریہ نسبت و پنج زیر که حضرت ایشان
 ارادت و انابت از حضرت شیخ اسکندر رحمۃ اللہ علیہ دارند و ایشان از حضرت شیخ کمال
 رحمۃ اللہ علیہ و ایشان از حضرت شاه فضیل رحمۃ اللہ علیہ و ایشان از حضرت سید گدا ارجان
 رحمۃ اللہ علیہ و ایشان از حضرت سید شمس الدین العارف رحمۃ اللہ علیہ و ایشان از حضرت سید
 شمس الدین الصراف رحمۃ اللہ علیہ و ایشان از حضرت سید فضیل رحمۃ اللہ علیہ و ایشان از حضرت
 سید بہار الدین رحمۃ اللہ علیہ و ایشان از حضرت عبد الوہاب رحمۃ اللہ علیہ و ایشان از حضرت
 سید شرف الدین رحمۃ اللہ علیہ و ایشان از حضرت سید عبد الرزاق رحمۃ اللہ علیہ و ایشان
 از حضرت سید محی الدین عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ و ایشان از حضرت شاه ابو صلیح رضی اللہ
 عنہ و ایشان از حضرت شاه موسیٰ بنی دوست رضی اللہ عنہ و ایشان از حضرت شاه سید عبد اللہ رضی اللہ

در سلسلہ قادریہ نسبت و پنج واسطہ

عننه والیشان از حضرت شاه سید محمدی زاهد رضی الله عنه والیشان از حضرت سید محمد مورث
 رضی الله عنه والیشان از حضرت سید داود رضی الله عنه والیشان از حضرت شاه سید موسی رضی الله عنه
 والیشان از حضرت شاه سید عبد الله المورث رضی الله عنه والیشان از حضرت شاه
 موسی الجون رضی الله عنه والیشان از حضرت شاه سید عبد الله المحض رضی الله عنه و
 ایشان از حضرت سید حسن المثنی رضی الله عنه والیشان از حضرت امام حسن رضی الله عنه و
 ایشان از حضرت امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه والیشان از حضرت خاتم النبیین سید
 المرسلین محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم دارند قوله رضی الله عنه ودر طریقه چشتیه
 بسبب وفات زبیر که حضرت ایشان ابراداد و ثابت از حضرت عبد الله احد رحمة الله علیه
 دارند والیشان از حضرت کن الیدین رحمة الله علیه والیشان از حضرت عبد الله القدوس والیشان از
 حضرت شیخ محمد عارف رحمة الله علیه والیشان از حضرت شیخ احمد عارف رحمة الله علیه والیشان از حضرت
 شیخ عبد الحق رودلوی رحمة الله علیه والیشان از حضرت شیخ جلال پانی پتی رحمة الله علیه والیشان
 از حضرت شمس الدین ترک پانی پتی رحمة الله علیه والیشان از حضرت شیخ علاء الدین محمد
 علی احمد صابر رحمة الله علیه

۱۵ شیخ عبد القدوس گنگوہی صاحب ظاہر و باطن و وحید و سماع بودند و از روحانیت شیخ احمد عبد الحق
 نیز تربیت یافته اند در ۹۵۵ هجری انتقال فرمودند قبر در گنگوہ است که از توابع دہلی است ۱۲
 ۱۶ شیخ محمد عارف شیخ عظیم الشان بودند در طریقت و معرفت ثانی خود داشت در ۹۵۵ هجری وفات یافتند
 ۱۷ شیخ احمد عبد الحق رودلوی قدوہ اہل طریقت بودند و از عمر خرد سالی ولولہ محبت و شور عشق در سر
 داشتند بتایخ پانزدهم جمادی الثانی ۹۳۶ هجری انتقال فرمودند ۱۲
 ۱۸ - جلال الدین پانی پتی گاندر و فی صاحب کشف و کرامت و عشق و محبت بودند در ۹۶۵ هجری انتقال نمودند ۱۲
 ۱۹ - شمس الدین ترک پانی پتی مقامات عالیہ داشتند و از شیخ فریدیم خرقہ خلافت پوشیدند در ۹۷۵ هجری انتقال فرمودند ۱۲
 حضرت علی امیر رحمة الله علیه سیر طریقت و تحقیق تہذیب و منزلت بلند داشتند بتایخ سیزدهم ربیع الاول ۹۹۰ هجری انتقال فرمودند و فی قبر
 بمشرف زیارت مزار حضرت مشرف شدہ است ۱۲

در سلسلہ چشتیہ
 سید ساجد
 رسول صلعم
 بسبب پنج
 و در بابہ پارا
 کرد و بخدا
 مروت بود و
 و شکر قضا
 فرمود ۱۲

والایشان از حضرت شیخ فرید الدین گنج شکر رحمة الله علیه وایشان از حضرت خواجہ قطب الدین
بختیار کاکلی رحمة الله علیه وایشان از حضرت امام الطریقه خواجہ معین الدین حسن
سجری حشمتی رضی الله عنه

حضرت فرید گنج شکر از اعیان اولیاد ارکان انبیا بودند و ولادت شیخ در کشته شده خطاب قطب الموصوفی قدس سره
و گنج شکر بوده است گنج شکر از آن گویند که سنی اگر شکر از ملتان بزرگوار است بهیچ سنی نیست چون مرا جوین سنی شیخ از وی پرسیدند که بر نشانی
چه بزرگوار گفت نکلت است فرمودند که بهتر است که گنج شکر را بگوید چون بجزل رسید و بار بار لکشتاد هم بار بار از کجایان بماند و است که در
این حال از شاسته سوخ گونی من است همان وقت روانه خدمت شیخ گشت و حاضر آمده و خدا خواست نیاز مندی نمود فرمودند که اگر
شکر بود شکر خواهد شد و چنان بود قوی آمد چنانچه خان خانان محمد بیگ خان این قهقهه را نظم کرده است
کلان ملک جهان شکر شیخ بخورید آن کر شکر نمک کند و از نمک شکر و نوات حضرت ایشان از دوسه شنبه پنجم ماه محرم سنه هجری ۶۶۰
داده دست عمر نو در پنج سال قبر در پیش است نابین نشان و لاهور است حضرت قطب الدین کاکلی مولد و اصل حضرت ایشان
از اوش فرغانه است و آن قهقهه است از توابع اند جان کاکس از انجمن گویند که چون در دلی متوطن شده اند
و قوی از کس قبول نمی فرمودند و خود همیشه مستغرق می بودند و بر فرزندان ایشان بجز است میگذشت که از زن
بقای در هم سایه ایشان بود بعد از اقامت جوی قرض نموده اوقات گذاری خودی نموده و فرزندان ایشان باقی گفت اگر من
همسایگی شما نمی بودم کار شما ملک می رسید این سخن طبیعت ایشان گران آمد چنانکه کردند که از قرض نگذرند و روزی این
قضیه را بجز خواجہ رسانیدند فرمودند که هرگز من از کسی قرض نمیگیرم و در وقت حاجت لطافه در جبهه است دست انداخته بقدر
حاجت نان خفته بر آید و صرف نموده و هر که خواهند بپند بعد از آن هرگاه که میخواهند از آن طاق نان بپزند و این نان
را کاک میگویند و در مجلس جماع برین بیت است گنج شکر کشته گان خیر تسلیم را به سزبان از غیب جلف دیگر است و بر دوز و شنید
چاره هم رسید اول سنه هجری انتقال فرمودند حضرت خواجہ معین الدین حشمتی رحمة الله علیه قطب بقیه صاحب بصره و تبر
انوار معرفت و مشرف القلوب زبده مشایخ اجل و قدوه اولیای اکمل بوده اند اهل منبر را روی ارادت بخیر است حضرت ایشان
بوده و در جمیع علوم ظاهری و باطنی یگانه زمان بوده اند کرامات و خوارق عادات عجیب و غریب از حضرت ایشان نظم و آیه زیاده از
میان است گویند که چون حق تعالی حضرت ایشان را توفیق توبه کرامت فرمود الماک اسباب خود را صرف در ایشان نموده و تنویر
سرخند و بخار شدند و در آنجا خط قران مجید و کسب علم نموده اند و از آنجا بطرف عراق و عرب فرست کردند چون بقصده رسید که از نواحی
نیشابور رسیدند حضرت شیخ عثمان را در فی الزمان نموده اند و بیست سال خدمت شیخ بودند و حضرت خواجہ در سیاحتی اکثر از مشایخ کبار
در یافته اند چنانچه بهیچ حضرت عیث تشکیل رضی الله عنه در جیلان رسید پنج ماه و هفت روز با ایشان بوده انواع فوائد برده اند و شیخ محمد الدین
کبری را در بخار خواجہ یوسف بهمانی را در بهلان و شیخ ابوسعید تبریزی را در تبریز و شیخ حسین بن نجفی را در لاهور دیده اند و از پنج باب آورده اند
از آنجا بهمانی را در بخار خواجہ یوسف بهمانی را در بهلان و شیخ ابوسعید تبریزی را در تبریز و شیخ حسین بن نجفی را در لاهور دیده اند و از پنج باب آورده اند
سزار بر آنرا شریف بنیاد و تیک است و قیصر چند بار باریات مشرف شده ۱۲

والایشان از حضرت خواجه عثمان^{رحمته} هارونی رضی الله عنه والایشان از حضرت حاجی شریف^{رحمته} زندنی رضی الله عنه والایشان از حضرت خواجه قطب الدین^{رحمته} بود و وحشتی رضی الله عنه

سنة حضرت شیخ عثمان هارونی قطب وقت و یگانہ عصر خود بوده اند و موضع هارون کہ ہی از مصافات میباش پور است کونست
داشتند و هفتاد سال از عمر خود ریاضت گذرانیدند و درین مدت آن طعام سیه خورند و شبها خواب گیرند و دعای حضرت
ایشان را از حضرت ریلغرت روئند و حافظ کلام ربانی بودند و روز یکشنبه قرآن کردند و در سماع ذوق و شوق تمام
داشتند و وفات حضرت ایشان در شاتر دهم ماه شوال است در شلہ ہجری قمری کہ مغلہ است خود یک سال عمر داشتند ۱۲
۱۳ خواجه حاجی شریف زندنی صاحب احوال مجید و مقامات غریب بودند و از عمر چارہ سالگی و دہوی جز متذہبات
و ہمیشہ جامہ های کہنہ پوشیدند و فقر و فاقہ را دوست داشتند و روزہ حضرت ایشان روزہ طے بود بعد از
روز ریزی بے نمک افطار کردند و از آن پس بے نمک گیر سبکے کہ خورد و سبک و شب و اکثر سماع شنیدند و صاحب سماع
چندان کر سبکند کہ بے ہوش گشتند و اگر دنیا دار در مجلس سماع ایشان حاضر شد و تا کر لالہ نگاریدی بتایخ دہم ماه صبا
۱۴ ہجری وفات یافت عمر شریف حضرت ایشان یکصد و بیست سال بعد ۱۵ خواجه بود و وحشتی ولی مادر زاد بود
و قطب الاقطاب قطب الدین لقا شد و خطاب شیخ صوفیان و چراغ چشتیان و یگانہ روزگار و محبوب پروردگار و صاحب
الاسرار و محقر الانوار خطاب بودند و خرقہ فقر و ادا از پذیر زگار خود داشتند و در ہوا طیران می نمودند و در عمر
ہفت سالگی قرآن حفظ کردند و در عمر شانزہ سالگی کمال تحصیل علوم رسیدند منہاج العارفین و خلاصۃ الشریعہ تصنیف فرمودند
چون بعمر بیست و نہ سالگی رسیدند پدر حضرت ایشان بحرمت حق پیوستند و حضرت ایشان بر جادہ یخت نشستند و بہت
خلق مشغول گشتند چنانچہ از بیت المقدس تا اوجی چشت و بلخ و بخارا و غیرہ سیم نمودند و دہزار خلفاے نامدار
داشتند و مریدان حضرت را حد سے و نہایتے نبود و شیخ الاسلام احمد جام ملاقات داشتند و چون خواجه
بود و التماس تربیت و اخلاص خویش بخیریت ایشان نمودند حضرت شیخ احمد جام دست حضرت ایشان را
گرفتند و بر کنار بالش خود بنشانند و سہ بار فرمودند ایشطر علم ایشطر علم و سہ روز بخیریت حضرت شیخ احمد جام بودند
و فادہ حاصل نمودند و سلسلہ چشتیہ از خواجه بود و حضرت شیخ احمد نیز میرسد وفات ایشان در شربہ ۱۶ ہجری
بود و قبر حضرت ایشان نیز در ذرا متبرکہ چشت است ۱۲

والایشان از حضرت خواجه ناصر الدین ابی یوسف چشتی وایشان از حضرت خواجه ابو محمد
چشتی رضی الله عنه وایشان از حضرت ابو احمد چشتی رضی الله عنه

۵۴ حضرت خواجه یوسف رحمه الله لقب ناصر الدین داشتندی و خواهرزاده و تربیت یافته خواجه محمد
بن خواجه ابو احمد چشتی اند گویند که خواجه محمد همیشه داشتند که سن او به چهل رسیده بود و بجهت خدمت برادر ارادت
تزوج نداشتند و به احوال و عبادت خدا تعالی مشغول بودند شبی خواجه محمد بزرگوار خود را با خواجه ابو احمد در خواب دیدند
که فرمودند در ولایت شام فلان مردیست محمد اسمعان نام تحصیل علوم کرده و صاحب است خواب هر خود را با وعده کنی که خواجه را
طلایی است به بنشیند را با وعده کردند و خواجه یوسف در چشت از ایشان متولد شدند و برایشان در آخر عمر سکونت
چنان غلبه کرده بود که گاه بود که خدمت آن جناب در آستانه در آستانه می شدند و ساعتی در آن غیبت می
ماندند و باز حاضر می شدند و وصو را با تمام می رسانیدند و وفات ایشان در چهارم ربیع الآخر در شمسکه جری روی
داره و مدت عمر شصت و چهار سال بود ۱۲

۵۵ خواجه ابو محمد چشتی از اولیای کبار و شایخ نامدار و مقتدای روزگار بودند لقب حضرت ایشان ناصر الدین
ولی از زمانه بود شایسته عظیم و مرتبه بلند داشتند خرقه فقر و خلافت اند پذیر بزرگوار خود پوشیدند گویند در غزوه سوس
همراه محمود سبکتگین در سن هفتاد سالگی بمیدگاری محمود و شایسته و بشارت رفته بودند و برکت اقدام ایشان فخر ستوده
شده وفات ایشان در غره رجب السکه جری بوده و قبر ایشان در چشت است ۵۳ حضرت خواجه احمد بدل
چشتی سر حلقه سلسله چشتیانند و مرید شیخ ابو احق شامی اند گویند چون شیخ ابو احق بقصه چشت رسید اند خود
دست ارادت بدانان شیخ زدند نقل است که روزی خواجه ابو احمد در سن هشتادگی همراه پدر خود سلطان فرستاد
بقصد شکار جان کبک رفتند و در آستانه شکار از پدر و اتباع جدا افتادند بکوه رسیدند که چهل از رجال اسیر سنگی
استاده بودند و شیخ ابو احق شامی نیز در میان جماعه بودند حال برایشان گشت از اسیران و آمده در پای شیخ ابو احق
افتادند و شیخ هر چه داشتند بگذاشتند و بپوشیدند بالایشان مانده هر چند پدر مردم طلب کند ایشان انیا قتل بعد از چند
روز بآوردند که بایشان ابو احق اندر فلان موضع پدر ایشان جمعی را فرستاد تا بیاورند هر چند پند دادند و بنده نماند بازخواست
آوردند و مورد عتاب و توبیخ ایشان از آنکه جری بوده و قتل در راه جادوی خر شده هر روی داده و قبر ایشان در چشت است ۱۲

والایشان از حضرت خواجه ابوحق شامی رضی الله عنه وایشان از حضرت خواجه ابوحق شامی رضی الله عنه
وینوری ضلی عنه وایشان از حضرت امین الدین خواجه بهیره لهری رضی الله عنه

ابوحق شامی جامع میان علوم ظاهری و باطنی بودند و بزهد و ریاضت از خلق بی نیاز و با خلق در مسا
و بدرویشان همراز و در اولیا ممتاز و در فقر اسطر از بودند بعد هفت روز روزه افطار کردند و فرمودندی که معراج الفجر
جوع و در اول چون خواستند که حرکت از اولیا الله شوند چهل روز پی در پی استخاره کردند آخر یافتند خیمه آرد که ای
ابوحق برود دست ارادت بدانان مستاد وینوری زن که کبر و خواستی رسید پس دست خواجه دینوری حاضر شدند و
هفت سال بعد دست حاضر ماند تکبیل رسید و خرقة خلافت یافتند و بعد فرقه مشایخ اهل چشت نیک شست گردیدند چون در
بغداد بعد دست پیروشن ضمیر خود حاضر شدند حضرت خواجه فرمودند که از کجایی و چه نام داری گفتند که بنام ابوحق چشتی
موسوم فرمودند که شما خواجه اهل چشت هستید چون خلافت یافتند باز خشت پیرو خود یافتند چشت الشریف بودند و بخواجه
چشت اشتهار یافتند وفات ایشان بتاریخ چهارم ماه جمادی الثانی سنه ۷۳۰ هجری است هزار و پانصد و شصت و یک و بیست و شش
خواجه علو دینوری در مشایخ عراق حبیب و لایب کشف و کرامت از اقران شیخ جنید و سید و ثوری بودند و بصحبت
خلفای شیخ معروف کرخی نیز شرفیاشه اند و از ایشان نیز خرقة خلافت داشتند و در سلسله معروف کرخی نیز صاحب
اجازت بوده اند بعضی گویند که خواجه علو دینوری و خواجه علو ممشاد دینوری یکی بوده اند بعضی گویند که هر دو وزیر گوناگون
انتقال ایشان در سنه ۷۹۰ هجری بود ۱۱

خواجه بهیره لهری در فقر مقام رفیع داشتند و در سده سالگی تکبیل علم رسیدند و قرآن حفظ نمودند و چنانچه
هر روز در ختم قرآن کردند و مجاهده و ریاضت شاقه نمودندی روزی از غایت محبت حق بخی نالیدند و از رسیدگی
ای بهیره مانده اند شیدیم باید که برای حصول مقامات فقر نزد خلیفه عرشی بروی پس دی بارشاد و ربانی بخود دست
عرشی رسیدند و مرید شدند چون قبل از ارادت ناسیال ریاضت سخت و محنت شاقه بجا آورده بودند در یک
هفته بمقام قریب رسیدند و بعد یک سال خرقة خلافت یافتند و از دیگر خرقة فقر پوشیدند و شکرت بخشیدند و از دنیا
فرس کردند و چندان گریستندی که حاضرین اخوان اک حضرت ایشان گشته و تمام عمر یک موعه بسر بردند و گاهی در خانه
دنیا دارند و رفتند و روی دنیا دارند و طعم ایشان نخورند و تمام عمر در فقر و تجرد گذرانند و وفات خواجه در سنه ۷۳۰ هجری بتاریخ هفتم ماه
شوال است ۱۲

الیشان از حضرت خواجه حدیفه عرشی رضی الله عنه والیشان از حضرت سلطان ابراهیم دهم
رضی الله عنه والیشان از حضرت خواجه فضیل بن عیاض رضی الله عنه والیشان از حضرت
خواجه عبدالواحد بن زید رضی الله عنه

۱۱ خواجه حدیفه عرشی فقیه و عالم و عامل بودند و تصانیفها داشتند و تا سی سال در منوی او جز متوضعات شکست
و افطار بعد شش روز کردند و فرمودند که غذای اهل لالان و قوت روح ایشان کلمه لا اله الا الله است چنان علم
ظاهر فرغت یافتند بر بنهای خضر علیه السلام بخدست حضرت سلطان ابراهیم آمدند و بعد شش ماه تکمیل رسیدند وفات
خواجه در ششمه هجری شد ۱۲ سلطان ابراهیم دهم از مشایخ عظام بوده اند نسب کرام حضرت ایشان به پنج
واسطه بامیر المومنین محمد بن خطاب رضی الله عنه میرسد بدین طریق که سلطان ابراهیم بن ادم بن سلیمان بن ناصر بن
عبدالله بن محمد بن خطاب رضی الله عنه سلطان بخت بادشاهی سالها سال ابلاس فرموده حکمرانی بعد از داد میکردند و
شبهه و مشغول الطاعت و عبادت می بودند که شب حضرت سلطان در خوابگاه شاهی خواب استراحت بودند که صفی خان
بجنید سلطان باز خواب میدارگشتند و آواز دادند که بالای سقف کیست جواب داد که من شخصه مسافر و مشتغولم
کرده ام و در اینجا هیچم سلطان فرمود که ای نادان بیشتر بایریم خانه میجوی جواب داد که از من توانان تری که اراده کن
داری که خدا را بیانی و دم از یاد شاهی امیزی و بر ستر اطلس و دیبا خواب کنی سلطان علی الصباح فرزند خود را
بر تخت سلطنت بنشانند و بجای ترک طاعت کرده و بصحرا بجا آورند و راشای او جامه پشمی بپوشانند و جامه پشمی
زیب تن کرده به نیشاپور آوند و در غار کوه بعبادت می مشغول شدند و در پنجشنبه بالا غار برآمدند و در پشتهای غیر حج کرده
و بر سر پشته لشکر بردند و هر چه که از فروخت آن حاصل شد نیمه آن براه خدا دادند و نیمه آن بصورت حاجت خود آردند
چون کار ریاضت و مجاهده تمام کردند با شایخی در کلمه عظمه رفتند و بجزیرت خواجه فضیل بن عیاض مرگیدند و کلمات ظاهری بانی
رسیدند و سواي نان از خواجه عمران بن موسی بن زید رضی الله عنه شایخ منصور علی و نیز از خواجه ولیقی فی خرقه خلافت و
تبرک العالما بلان شدند و بپنج فاقه افطار کردند و بوقت افطار گاه سبزه بچشمک بختند و تناول کردند و خواب کم
کردند و جامه پیوندی پوشیدند و پابرهنه گشتند و بامام عظیم کوفی و جنید بغدادی می صحبت می کردند وفات ایشان در ششمه هجری
ششمه هجری بوده مدفن حضرت ایشان در قلم شام است عمر حضرت ایشان یکصد و دو سال بود ۱۳

والایشان از حضرت خواجه حسن بصری ^{علیه السلام} وایشان از حضرت امیر المومنین علی مرتضی رضی الله عنه
 خواجہ حسن بصری سرخیل پیران چشت نیکو سرشت حرقه دارادت از امیر المومنین علی کرم الله وجهہ پوشیدند و
 حسن بصری را کلمات و مقامات بسیار اند و فضائل بسیار و ولادت با سعادت ایشان بعدینہ واقع شدہ و از غایت
 حسن جمال ظاہری و مخاطب بختاب حسن بلوی گردیدند و بعضی بر آنکہ خواجه حسن بازار گانی و تجارت مفرات میکردند و این
 سبب خواجه حسن بلوی موسوم گشتند و از کار بازار گانی دولت بک پایان ہم رسانیدند چون جازب قیسی و ادا بطرف خود
 جذب کرد دولت دنیا بمساکین و فقرا تقسیم نمودند بچو کہ برای خود قوت گیر و نہ ہم نگذاشتند و خدمت حضرت امیر المومنین
 علی کرم الله وجهہ حاضر شدہ دست ولادت ایشان آنحضرت زدند و از کاران وقت شدند و کار ریاضت و زہد
 باین غایت مسانیدند کہ بعد از وفات روز طعام خوردند و تا ہفتاد سال مضوی ایشان سوای توفاضا شکستہ نقل
 چون خواجه حسن بصری متولد شدند والدہ ایشان بخیر مت امیر المومنین عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ بردند حضرت عمر رضی اللہ عنہ
 فرمودند کہ سمو حنفی فافانہ الحسن ابو جہ یعنی نام او حسن کنید بدستی کہ او نیکو است نقل است کہ در حالت شیر خواری
 چون مرد خواجه حسن بصری شغول بودند والدہ ایشان بگریستندی حضرت ام سلمہ پستان مبارک خود در دامن ایشان نهادند
 و از غیب طرہ چند شیر بدید آمدند و در حلق مبارک ایشان رسیدندی و حضرت ام سلمہ ہمیشہ در حق ایشان دعا میخیر
 کردند و فرمودند کہ کہ الی این سپر مقتدای خلق گردان پس چنان بوقوع آمد و حضرت حسن بصری سن ملازمی کیا
 بنوی کہ بمحمد ایشان بخت تن از اصحاب بیرون بودند و یافتند در بسبب قہ علا اختلاف دارند فیما بین مولانا فخر الدین چشتی و مولانا
 شاہ ولی اللہ نقشبندی درین باب متجہ بر شدہ من شاہ ظہیر علی تحریر اتمار علامہ سیوطی در رسالہ اتحاد المذہبہ بوجہ اختلاف قاری حسن
 بصری با جناب امیر علیہ السلام روایت بلا لایلت کرہ علامہ سالی سالیہ تحریر فی مایکہ کہ باعث از حفاظ حدیثین تمام حسن بصری ملازم
 امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ نگذاشتہ اند و بعضی متاخرین باین سبب کہ وہ اند و بطریق بسبب قہ و تعلق اعتراض کردہ و جماعتی آنرا تائید
 اند ہمین است راجع نزد من بوجہ و این آیت صحیح دادہ اند حافظ ضیاء الدین بختیاری ولادت ایشان ہمسالہ بودہ و مدت عمر نفسا
 ایشان ہشتاد و نہ سال وفات در پنج ربیع الثانی ہجری ۱۲۰۵ حضرت امیر المومنین علی مرتضی ولادت
 حضرت ایشان در مکہ معظمہ بودہ است اول کسی کہ از صحابیان ایمان آوردہ حضرت ایشان بودند در سال سی و پنجم یا شصتم از ہجرت بختیاری
 شصت و نہ سال وفات ایشان پنجم سال مسک بودہ وفات حضرت ایشان در شعبہ سیدہ فاطمہ کیم ہجری ۱۲۰۵ ہجری است قبر ایشان
 نصف است چنانکہ مشہور است ہن کیسرا دین باب اختلاف است چنانکہ در تاریخ الاسلام ابن کثیر کمال شیعہ و معین یافتہ ۱۲

وایشان از حضرت خاتم الرسالت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و صحابہ و از واجہ و ذریعہ
اجمعین الی یوم الدین دارند قولہ رضی اللہ عنہ ارادت من یا اللہ تعالیٰ قبول و سالتی
کنہ چہ در جذب و مراد واسطہ نباشد بشنو بشنو کہ مراد از توسل و عدم توسل حیولت و علم
حیولت است نہ تعجیل و عدم تعجیل آنچہ از حضرت غوث الاعظم قدس سرہ در فتوح الغیب
و حضرت قمری در شرح اکاشیج محی الدین عربی در فتوحات مکیہ و دیگر کابر انکار توسل مذکور
است مراد از ان ہمان معنی اول است زیرا کہ بیچ دقیقہ از قیالین این باہ و بیچ معرفت
از معارف این در گاہ بے متابعت حضرت خاتم الرسالت علیہ الصلوٰۃ و التحیت بیست و نہ

محال است بعدی کہ راہ صفا	توان رفت جز در پے مصطفیٰ
--------------------------	--------------------------

در بیچ مقامات از توسل تعجیل مراد گرفتن خطا است پس معنی این است کہ قبول و سالت در
طریقہ جذبہ نیست قولہ رضی اللہ عنہ پس من ہم مرید محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
و ہم ہم پرہ پس روا یعنی ہر گاہ ارادت من بہ محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بوسلط کثیرہ
مستحق است چنانکہ مفصل مذکور شد پس من مرید رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در سلوک و
مقتدی و محب وی و ہم صفت لشکر و پس و دس پڑہ بالفتح و تشدید ثانی صفت لشکر را گویند
و اصحاب ارادت البتہ تشبہی بصفت لشکر دارند و پس و با شنیدنی در طریق جذب و حق سبحانہ
تعالیٰ طریقہ جذب را بطریق پیغمبران بامتان ایشان کرامت کردہ است فیعل اللہ الیشاء و اگر گویند کہ
این بے ادبی است آری اگر قبول داریم و لاکن از مجذوبان خود قبول کردہ است بلکہ خوش آمد
است مثل قصہ حضرت کلیم اللہ و چوپان و مثل آن مجذوبے کہ در حرم رسول اللہ گفت کہ طعام
مے دہی و یا قندیل ہاے شما بر شکنم

سلا در سنوی مولانا ی عدم من قصہ بکمال لفظ مذکور است چند شوریں تمام مذکور میشود دہدو سے یک ٹانے مابوا
کوہی گفت ای کریم دای اللہ کہ بکدام خانہ تو من طعام شیر و روغن آرمست صبح و شام بہ ہم ہند و ناہانے روغن
غریباے جو عرات نازنین .. سازم دارم پیش صبح و شام از من آورد و باز تو خوردن طعام بہ گفت و گو ہای غیرہ سر شدی
خود مسلمان نا شدی کافر نہی وی آمد سوی من گمانظہ بندہ مارا ناکوی جدا تو بہا وصل کردی یہی بہ نہ بر فضل کن

و قصه یخ قولہ رضی اللہ عنہ برخوان آن دولت ہر چند طفیلی ام اما ناخواندہ نیامد
 ام بخ در رسالہ کشف الغطاء مذکور است چہ مطلوبہ اند دعوت محبوبست دیگران را بطیفال افتخار
 و تبعیت او طلبند اما جلیس یک سفرہ اند و در یک مجلس علی تفاوت درجات ہتفا و تلافات و
 تنعمات می فرمایند اما متانند کہ ذلہ بردار ایشانند و اولش خوارشان مگر فردے را از افراد است
 ایشان کہ بکرم خداوندی جل شانہ مخصوص بود و جلیس مجلس اکابر گرد و این عبارت را غیر محل فرد
 می آرند و استثناء را بچہ بطیفال و تبعیت می دارند و خیال می نمایند کہ درین کلام نفی تبعیت ہم نمود
 و این استثناء را بچہ ذلہ بردار و اولش خوار است یعنی این فرد بصدقہ متابعت پیغمبر خود صلے
 اللہ علیہ وسلم بدین دولت سرفراز است کہ در رنگ انبیاء دیگر علیہم الصلوٰۃ والسلام ہم نشین
 سفرہ است و از اکثر افراد است بدین تشریف ممتاز۔

اگر بادشہ بر در سپہ رزن	بیاید تو ای خواجہ سبک مزین
<p>غایت الامر مساوات این با انبیاء دیگر ازین بیان متوہم می شود و لیکن این را در مکتوب دیگر بہ بیان شافی حل نموده اند کہ توہم مساوات مطلقا بر مے خیزد و حاصل آن تحقیق است کہ مقصود از دعوت ہر چند محبوبست اما انبیاء دیگر را بطیفال و خوانند و شریک سفرہ ساختند پس اینہا طفیلہ اند بدین معنی کہ مقصود اصلی نیستند اما مقصود بدعوت اند بخلاف امتان کہ با دعوت جدا گانہ نیست بلکہ در ضمن بتبع و تبعیت اند در آن مجلس حاضر شدند و از خوان شہمت شان بہرہ برداشتند و استبعاد اینہا باین دولت بواسطہ عمل شریعت مملوہ است</p>	
<p>۱۷ قصہ یخ این است کہ در بنی اسرائیل دو سال قحط گردید و موسی برای دعای استسقا با ہفتاد ہزار تن ایستادند و موسی سبکہ ایشان کہ سنا بودہ اند کہ گنایان قلوب ایشان را ناریک ساختہ دعای ایشان بدون یقین است ایشان را نیکوین این بودہ اند بسو یخ رجوع کن کہ اندر نگاہان من است اندر برای دعا بگو حضرت جبرئیل پسر یخ برآمد و روزی موسی راہ می رفت شفعہ جشتی دید کہ در پیشانی او سہ سجده او گیمہ پشیدہ کہ گوی آن گردان است موسی بنو عرفان شست نام پسر یخ ان جلوم شد کہ ہمین یخ بودہ اند موسی از ہر مودنا دعا از برای ران نمودہ نشود یخ استسقا باین طور کرد کہ این چہ کار است این چہ علم است و ہمین سخن گفت باران برید یخ گفت میدی کی چگونہ او دعا علی الحفاف کرد موسی از ہر کلام مقوم شد حکم رسید کہ یخ با یخچین بنان و زانہ سہ بار مر خوش متہ کند ۱۲</p>	

که اگر درین کارخانه خلل راه یابد از آن دولت سر محروم مانند و در حق انبیا و علیهم السلام
این تبعیت مفقود است در رنگ آنست که همانست به خانه کربلای دار و شود مینویان بواسطه احباء
و اصدقا و خود را نیز استعدا نماید و شریک فرقه سازد درین صورت این جای طیفلی محض اند به
تبعیت و خلاصان همان تابع محض اند که اگر از خدمت او یکسوی بودند ازین مانده به ورنه می شدند
و آنکه گفتیم که این استثنائات از معنی تبعیت است باینکه آنست که خود در آن کتب و بیج کرده اند
که اینجانب حیل دولت بنی مفقود است و تبعیت موجود و دیگر بشود که نهایت ازین کلام آنچه لازم آمد
آنست که فرماست بهشتین بنفره حضرت خاتمت افضل الصلوة و تحمیه شده و حال آنکه شیخ مشهور
در مناقب شیخ ابراهیم البیرونی در لوائح الانوار بلند تر ازین می نویسد قَالَ سَمِعْتُ سَيِّدِي
عَبْدَ الْقَادِرِ الدَّاسْتُوِيَّ حَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ يَقُولُ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ
لَهُ سَمَاطٌ يَدُّ كُلَّ سَنَةٍ فَوْقَ سَيِّدِ الْأَسْكَندَرِيَّ ذِي الْقَرْنَيْنِ غَيْرَ سَيِّدِي
إِبْرَاهِيمَ لَا يَخْلُفُ عَنْهُ أَحَدٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْلِيَاءِ عَنْ
حَضْرَتِهِ فَيَبْلِسُ النَّبِيُّ مَلَكُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَدْرُ
السَّمَاطِ وَالْأَنْبِيَاءُ يُمَيِّنَانَا وَنُثَمِّلَا عَلَى قَدْرِ تَقَاوُفِ دَرَجَاتِهِمْ
وَكَذَلِكَ الْأَوْلِيَاءُ وَتَقْبَاءُ ذَلِكَ السَّمَاطُ الْمَقْدَادِيُّ
أَسْوَدًا بُوْهُرِيَّةً وَجَمَاعَةً كَذَلِكَ مُنْبِغُ الْكَمَالِ
لِلْمُرَادِ الشَّرُوفِيِّ اصل این است که جذبه ای را تا نبیست عظیم چنانکه گفت

یعنی از عبدالقادر و سطور می شنیدم که می فرمود که برای کلامی علی در سترخوان نیست که برسد اسکندر ذی القرنین بهر
سال ستر و سواى ابراهیم که ایشان را چنین سترخوان شنیده می شود و می بیند ازین نیست که برین حاضر نشود رسول الله صلی الله علیه
علیه و سلم صد شش این در سترخوان می شود دیگر انبیا به بیان و بسیار آن حضرت می شنیدند حسب جان خود با وجود حال اولیا است
که نشانی ایشان حسب حاجاتشان می شود و نقب از این در سترخوان همه ادوین اسودد ابوهریره و جماعت بوده اند همچنین
در منبع الکلمات مراد روستی بوده است

أَتَاكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَجَعَلْنَا آمِينَ
بَيْنَ أَيْدِيهِمْ سَدًّا أَوْ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا أَوْ غَشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ
وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ هـ

اگر خدا کے نباشد زبده خوشنود | شفاعت همه پنهان ندارد سود

نه فهمیده اند که در عرف طفیلی که عزت دارد از برای خوشنود ضعیف می خوانند -
قوله رضی الله عنه بر چند تابعم اما از اصالت بی بهره نیم چرا که ولایت انبیاء اصل است
و ولایت اولیا ظل او و از کمال تبعیت از اصل بهره مند میشوند بقدر تبعیت و نیجا گفته اند
بے بهره نیم و نگفته اند که ما هستیم قوله رضی الله عنه هر چند ما شریک دولتیم نه شریک
که از ان دعوی هم سری خیزد که آن کفر است بلکه شرکت خادم است با مخدم و این معنی
خود منطوق آیات قرآنی و احادیث نبوی است و پروردگار از برای خوشنودی بندگان
موسر ضعیف خود در حق بندگان خاص خود در دولت ایمان شریک گردانیده -

گفته است إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ وَبَشِّرْنَا هُ بِأَسْحَقَ خَبِيرًا مِنْ
الصَّالِحِينَ إِنَّهُمْ سَامِعُونَ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ
الْمُسِيئِينَ لَكُنْتَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ویر فضل مخلوقات
تکرار کرده است که گوید وَأَمَرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَبَلَائِكَ
أَمَرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ وَكَلِمَ اللَّهُ كَقَوْلِ الْمُؤْمِنِينَ
سيفرمايد وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالسَّامِعَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ
عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ
وَحَسَنَ أَوْلَئِكَ زَفَقَاذَ لِكَ فَفَهْلُ مِنَ اللَّهِ
قوله رضی الله عنه هر چند او بی امامی حاضر و ناظر دارم و هر چند در طریقه نقشبنیه
پیر من عبد الباقی رضی الله عنه است اما تکفل تربیت من الباقی است جل جلاله عم فواله در عزت او

نقل شده
چون در
میان دو چیز
در میان
باشد

کسی را میگویند که مربی ظاهر و حاضر داشته باشد و حضرت بطافت می گویند که من و یسوی ام
 و مربی حاضر و ناظر دارم یعنی الله و بامر شد طریقت یعنی در مجاز پیر من یعنی مربی من عبدالباقی
 است اما تکفل تربیت من در حقیقت الله باقیست بهمین مناسبت حضرت گفته اند که هم مرید
 رسول الله ام و هم هم پره او ذکر پیر یارین طور به ادبی نیست زیرا که بمقابله نام باری تعالی است
 چنانکه می گویند الله و محمد صی گوید قوله رضی الله عنه من افضل تربیت یافته ام و
 براه اعتبار فقه ام سلسله من رحمانی است که من عبد الرحمن ام چه رب من چنین است مربی
 من رحیم الرحمن و معلوم است که او یسوی ام و فضلی و معتبرا بودن را جمع یکی است یعنی به
 ریاضت این کمالات بر من حاصل است و حکمت دین کبری ریاضت این کمالات حاصل است
 این که مربی من اسم رحمن است و مقتضای اسم رحیم الرحمن چنین است در باب و صد و هفتاد
 از فتوحات مکیه مذکور است که اقطاب صاحبین را اگر چه در دنیا اسما می باشند که بدانند
 گروه می شوند مگر پسین حضرت ربوبیت با اسم عبودیت سخی می باشند حتی تعالی جل شانده فرماید
 قَامَ عَبْدُ اللَّهِ اِیْنَ اِسْمُ جَامِعٍ اسْتَمْرَاقُطَابِ اُولَیْحَاظُ مَقَامَاتِ اَقْطَابِهَا یَاشُنْدُ کَرَانِ نَدَاوَه
 شونند پسین نام موسی عبد الشکور است نام عیسی عبد الماکه اسم مبارک سرور عالم صلی الله علیه و سلم
 عبد الله پس برای هر قطب سوائے نام شهر و دنیا و نام جامع که عبد الله است نامی باشد و نام حضرت
 محمد و علیه الرحمة عبد الرحمن است مقتضای مقام حضرت محمد و رحمه الله بهمین است قوله صنی
 الله عنه طریقه من طریقه سبحانی است اتم یعنی منسوب بهات باری تعالی بدون تحاطا اسمی
 وصفی و این سبحانی را با سبحانی که حضرت با تیر فرموده مساس نیست آن از سر برآمده و این از
 صحواست بدون مزج سکر و معیش صحیح است و ظاهر برای سبحانی یا نسبت است نیا و تکلم چرا
 که لفظ طریقه و بعد از راه تریه رفته ام نمی گذارد که یا می تکلم باشد معلوم است که مرشدان
 طریقت اطلالان خود تلقین اسمی کرده نبات بخت متوجه میگردد اند و میگویند بخاطر بیچ صفی
 ترسد که بتاثرات صفات در مانده از مقصود اصلی باز مانع و بهمین معنی اشارات کرده گفتند

از اسم و صفت جز ذات اقدس نخواستند و در اینجا تصریح کرده میگویند که سبحانی هر پنج سبحانی -
 بسطامی است سبحانی مرا از سبحانی او مساسی نیست چرا که سبحانی بسطامی از دایره انفس آمده
 است و سبحانی من از برای آفاق و انفس است و یای او یای تشکیم است و در سبحانی من یک
 نسبت است باید دانست که در طالع این طائفه علیه سیر فاق و انفس است که درین ابیه کریمه اشارت
 است سِرُّهُمْ أَيْ تَنَافُ الْأَقَافِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَنَبَّأَ لِقَوْمِهِ أَنَّهُ الْحَقُّ
 و بعضی نهایت اسیر انفس میگویند و سیر فاقی را سیر تطیل میگویند بمعنی بعید که مقصود را از
 برای خود حبستن است و سیر انفس اسیر تدریجی میگویند که بمعنی اقرب است یعنی مقصود را در
 اطراف قلب خود حبستن است و جمعی مقصود را در برای آفاق و انفس می دانند و دلیل طائفه
 اول که الله بکل شیء خفیة باحاطه ذاتی سیکیفی قائلند و صفات را زائد بر ذات نمیگویند دلاهورا
 غیره میدهند و طائفه که سبحانی گفته هر چند تیز به اراده نمایند البته شائبه از تشبیه است
 و طائفه ثانی میگویند که از پس که ذات او اعلی و اجل است ممکن نیست که سب فیوض بیواسطه
 نماید و حق سبحانه در خارج ذات خود صفات ایجاد نمود که قدیم اند تا کسب فیوض از شیون کرده
 بچکن رسانند و الا بشیونات ذاتی خود مستغنی از صفات است و این جهت سبحانی این طائفه
 از برای انفس و آفاق است و منزه از تشبیه بلا اشتباه است و از عین صواب آمده است و
 سبحانی طائفه اول از سر چشمه سکر چوین زده قوله رضی الله عنه ارحم الراحمین
 در حق بنده اسباب تربیت را غیر از معذرت نداشته است از اول این مکتوب تا آخر صریحا و
 ضمنا همین مفهوم شده که من مجذوب و اویسی ام در اصل و وصول که در ظاهر مرا بغیر از احتیاج
 نشد بفضل و کرم خود و اجتناب کرد این همه از مقتضیات اسم رحمن ارحم الراحمین است که شرف
 العطاء مذکور است مراد انست که به پیغام احتیاج نموده است بزرگان فرموده اند که به پیغام
 دایه است و بچه هنگام فطام که تمامی مدت صناعیت باشد حاجت بحر صغره ندارد و گندک سالک چنان
 بهشت است و در هر شد بقنانی الله و بقا باشد و بخت شود بمقام شیخ خود برسد سبحانی فطام سیر که احتیاج او از پیوست

میشود و بعد از آن آنچه در مجلس استعداده و در بعضی نده نظیر کرامت و آید اینها مریه بی پیغمبر و گفته است اگر در وقت نماز
من که با حق سبحانه باشد تو در میان در آیی سرست از تن جدا کنم پیر از و این سخن پسندید و در کنار
گرفت منقول است که حضرت خواجیه بزرگ در خدمت پیغمبر و اسیر کلال چون سلوک تمام کردند حضرت
امیر فرمود که آنچه درین راه حاصل کرده بودم بنامشاکردم اما استعدادش با پس بلند افتاده از هر
کجا بوسه طلب بشام شام برسد از ترک و تاجیک طلب نمایند حضرت غوث الثقلین در فتوح
الغیب باین معنی اشارت می نماید آنجا که می فرماید فَأَذَابَكُمُ الْمَرِيضَةُ حَالَةً شَبِيهَةً أَوْفَرِ
عَنِ الشَّيْءِ وَقَطَعَ عَنْهُ فَتَوَلَّى الْحَقُّ فَيَقْطَعُهُ عَنِ الْخَلْقِ جُمْلَةً فَيَكُونُ الشَّيْءُ
كَالظُّلْمِ وَالْآيَةُ لَا تَرَى ضَاءَ بَعْدَ الْخُلُوفِ بَشَرِ مَكْتُوبِ كَيْفَ يُفَضِّلُ اللَّهُ تَعَالَى مَوْفِقٌ شَدِيدٌ أَمَّا
در آن ادنی تا مل بکار رود و واضح میتوان شد که اساس تمامی اعتراضات که دارد کرده میشود
منهم شده بجا که آنوقت ضرورت آن نبود که هر چه قول النقل نموده بجا بایش پرداخته شود
مگر احتیاطاً باین متوجه میگردد البته جای شیخ رحمة الله علیه اعتراض بر رفع توسط نموده و این از
اعظم اعتراض مفرده چون شیخ خود در تعریف مجذوب سالک برفع توسط قایل است چنانکه مذکور
شود پس هر اعتراض و بر معترض باید میگردد و ما بوجوب این فوج و بنا آید در بعض مقام از جوار
طی کشیده نموده شد اگر حضرت معترض کلام خود را بغور ملاحظه میفرمود لب اعتراض بر حضرت مجدد
رحمة الله علیه نمی کشود قال سبحان الله وله الغنمة والكبرياء این چه سخنان و این چه کلمات
است و این چه سلطنت مسطوت است این چه خطبه خوانی و ثنا گسری نفس است اقول
اظهار انحراف ربانی را بر خطبه خوانی و ثنا گسری نفس محمول نم باید فرمود و الا از بی برگان
دین مورث بسو ظن خواهد بود و حاشا که ازین سخنان جو شمدیث بنمته الله ترفع و افتخار بر آبناء
روزگار مطمح نظر بوده باشد و در کلام حضرت مجدد رحمة الله علیه کلمات نکسار که مذکور نندزاید
بر آن چه توان بود در مکتوب بایندهم از جلد اول میفرماید و هر که در عالم است حتی که کافر و فزنگ
و محمد زندیق از خود بوجود بهتری دارند و بدترین هم این با خود را انگار انتهی فکیف انا کابرین

با وصف چنین تصریح انتساب این اقوال خطبه خوانی و ثنا خوانی و ثنا گسری زیر حضرت
شیخ در رساله ایراد العبارت اخصیته فی قوله الدین النصیحه میفرماید هر چه در آن شبهه بود توقف
در آن لازم اگر قائل فاعل آن مروی است که امام است و علم و عمل مستقیم است در تقوی و
ورع تاویل و توجیه قول و فعل می باید نمود انتهی پس هر گاه در کلام هیچ محل شبهه نبود نخواهد نمود
بر آن ایراد پیش کردن که جائز خواهد بود و همین است مسلک این مجر و دیگر اکابر که حسب قضا
بتاویل و توجیه مقوله بزرگان پرداخته اند بلکه در بعضی مواضع تفسیر شطیحات هم نموده اند قال
الله اکبر در روشنی شکستگی و خاکساری و ادب و تواضع و کم زردنی نفس است حضرت خواهد مجاز
پارسا رحمة الله علیه رحمة واسعة در آخر رساله قدسیه یا این رباعی وصیت کرده اند رباعی

اندوه حق حمله ادب باید بود	تا جان باقی است در طلب باید بود
در هر دم اگر بنهار دریا به کشی	کم باید کرد و خشک لب باید بود

اقول الحق در روشنی شکستگی و خاکساری است

چند پر سی که بندگی چه بود	بندگی جز فکندگی چه بود
---------------------------	------------------------

کیست که مثل حضرت مجدد رحمة الله علیه تواضع نموده باشد کیست که مثل حضرت
ایشان راه انکساری و شکستگی طے نموده باشد در مکتوب دو صد و بیست و دوم از جلد
اول فرماید بزرگ فرموده که مرید صادق آنست که مدت بشت سال کاتب ثمال و چیز نیاید
که بروی نویسد و این فقیر فقیر تقصیر بذوق و وجدان مدعی خود می یابد که کاتب بی بین معلوم
نیست که در مدت بشت سال حسنه بیاید که در صحیفه اعمال و درج نماید خدا و نااست بل شانه
که این سخن را بتصنیع و تکلف نمی گوید و ایضا بذوق می یابد که کافر فرنگ از وی بمراتب بهتر

مگر تعریف به لغته الله متناهی شکستگی و خاکساری نیست حضرت فتوح انام رضی الله عنه فرماید
انکنت قبل القبل قطب جملا و تطوف فی الاکوان و الرب هانی و در قصیده می فرماید و فقت علی الاخیل جمعا شتر
نور فقی کان موسی بن عمران و علمت رفرکان عیسی سجد و به کان یحیی الموقی و الرمز سر یانی

مکر خاکساری

است و اگر می آید از پیر سندان جواب عاجز آید و ایضا بطریق ذوق خود را محاط خطیات
سید اند و مشمول سیات فی انکار و حسنه که بوجود می آید کاتب شمال خود را
بکتابت آن حق می بیند و می یابد که کاتب شمال و می همیشه در کار است و
کاتب یمن او معطل و بی کار و صحت یمن را خالی و سفیدی دارند و صحت شمال را معلوم
سیاه آمیدی غیر بخت نکرده و دست آویزی غیر مغفرت نه اللهم مغفرتک اوسع من
ذنوبی و رحمتک ارحم من عذابی که موافق حال و دست عجا
کار و بار است فیوض و ارادت الهی جل سلطان که علی الدوام در مدارج کمال و تکمیل قایض
دو اردات تالیلین دید و تصور نمی نماید و تقویت این عیب بینی میفرماید بجای عجب بنقص
می افزاید و در محل ترفع راه تواضع و فروتنی می کشاید و در آن واحد هم بکلمات ولایت بیشتر
است و هم بدید تصور و منتصف هر چند بالا تر میرود پایان تر خود را می بیند بلکه همان بالا تر
رفتن بسبب پایان تر دیده شده است ظفا انرا باور دارند یا نه و اگر سر از معلوم کنند
باور دارند است

ره این است سعدی که مردان راه به عزت نه کردند در خود نگاه به
مگر شکستگی و تواضع منافی تحدیث بنعمه امدنیت حاشا و کمال و العجب کل العجب که
برین انگسار هم مدعی التفات نه نماید و زبان لغت کشوده گوید که خود را از کافر بدتر دانسته
سبحان احد و سجده در بحر المعانی نکرده است چون عاشق را وصال در آید نه از لقب نام زبان
حضرت آید یعنی معشوق حقیقی اسمهای آن محبوب را مختلف گرداند تا آنکه کافر گویند چون
انرا بدین نامها و لقبها خوانند در خاطر عاظم فتور و نفور و نیازی بلکه به عیش ابد در
خداوند است و تو وسیع تر است از گنایان من و رحمت تو بسیار امید دارد و نزد از عمل من که تصادم حضرت
غوث صمدانی رحمة الله علیه از تحدیث بنعمه الله مال است چند شعر درین مقام مکرر میشود
انا الواصل الموصوف علم الطريقة ملک بلاد مصر شرقا و مغربا و ان شئت افنت الانام بطریق ۱۲

کتاب
تذکره
شعرا

قص و راس و ذوق گیری که لیس صادق فی حیثه من یکنکذحکله ضربیه
یعنی نیست در حب او کسی صادق که در زخم های اولدت نه گیر داشته نقل است
که مریدی از مریدان شقیق بنی قدس اسد روحه اتفاق سفر حج افتاد و از شقیق رخصت
طلبید شقیق گفت یرو بخدا سپردم اما چون در بسطام بزی باید که بیای بوس سلطان العارفین یا زید
مشرف گردی ازین او را دعا برسانی چون مرید به بسطام رسید بیای بوس ابو زید مشرف
شد پرسید تو کیستی و از کجا آمدی او گفت من مریدی ام از مریدان شقیق بنی به نیت حج میروم
پرسید که پیرو چه کاری کنی او گفت پیرو من مقام توکل درست می کند و پای توکل بجای
رسانیده است که می گوید که اگر آسمان همه زمین گردد و روی زمین همه سنگستان شود
نه از آسمان چیزی بار دونه از زمین چیزی روید و جمله خلایق عیال و اطفال من باشند
من از توکل خود نگر دم سلطان العارفین گفت انیست صعب کافری و این است مشرکی
اگر ابو زید کلامی باشد در مقام آن مشرک نه داور از من بگویی که از پیر و نمان خداوند تعالی
را چرامی آریابی اگر ترابناست حاجت افتد از منجنس خود بخواه و بخور تا از شومی توان شهر
و آن ولایت خراب نه گردد اینجا صاحب سبع سنبل گوید پایه توکل شقیق قدس سره که در دم
و فهم خلایق بنی گنجه عارفی همچو ابو زید باید که بران توکل حج کند و گم نه کراسد و کرامت احوال

نویسست صادق در محبت دے هر که لذت نگرفت بر ضرب دے ملا قدا از این طریق ابوعلی شقیق یگانه وقت بود
و شیخ زمان و در زهد و عبادت قدمی راسخ داشت و همه عمر در توکل رفت بر انواع علوم کامل بود و تصانیف بسیار داشت
استاد حاتم اصم بود و طریقت انا براهم گرفت و با بسیار مشایخ صحبت داشت و یکبار از رو بهفت صد استادان شاگردی کرد
شهادت ایشان در سنه ۹۲ هجری بوده قبل ایشان در قتلان بوده است ۱۲۰۰ از تصانیف مشهوره میر عبدالواحد بلگرامی
است مخفی حکایات و مسائل تصوف میر عبدالواحد مرید شاه صفی الدین بود و بنحو مستخرج حسین سکندر تعلیم یافت
اکبر بادشاه دیر بسیار احترام دے که شرح تریه الارواح ختایق هندی شرح قصه چار بار و چهل شهرات شرح مصطلحات دیوان
حافظ و رسائل مرصوف و مراد از نواد تصانیف وی شرح کافی است که بطور حقایق تا بحث غیر منصف نگاشته در این مقام

قَوْلُهُ أَوْتَيْنَاهُمُ الْقَلْبَ أَيْ حَجَرًا عَلَيْنَا إِطْلَاقُ لَقَبِ النَّبِيِّ وَإِنْ
كَانَتْ السُّبُوءَةُ الْعَامَّةُ سَائِرِيهَا فِي أَكْبَارِ الرِّجَالِ وَأَمَّا قَوْلُهُ
وَأَوْتَيْنَا مَا لَمْ تَتَوَكَّلُوا هُوَ مَعْنَى قَوْلِ الْخَضِرِ الَّذِي شَهِدَ اللَّهُ لَهُ
بَعْدَ آيَتِهِ وَتَقَدَّمَ فِي الْعِلْمِ وَاتَّقَبَ الْكَلِمَةُ الْمُصْطَلَقُ الْمُقَرَّبُ مُوسَى
عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي طَلَبِهِ مَعَ الْعُلَمَاءِ بَانَ الْعُلَمَاءُ يَرَوْنَ أَنَّ مُوسَى
أَفْضَلُ مِنَ الْخَضِرِ فَقَالَ لَهُ يَا مُوسَى أَنَا عَلَى عِلْمٍ عَلَيْهِ اللَّهُ
لَا تَقْلُسُهُ أَنْتَ فَهَذَا عَيْنُ مَعْنَى قَوْلِهِ أَوْتَيْنَا مَا لَمْ
تَتَوَكَّلُوا فِي حَالِهِ وَنِزْدِ فَتَوَحَّاتِ مِ طَرِزِ وَكَانَ عَبْدُ الْقَادِرِ الْجَلِيلُ مُنْشَطِرًا
عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْلِيَاءِ بِصُورَةِ حَقِّ دَرِينِ عِبَارَتِ لَفْظِ أَنْبِيَاءِ كَمَا شَال
اِسْتِ مَرْبِ وَرَسُولِ رَا لَاحِظِ مُنَوْنِي اِسْتِ وَنِزْدِ فَتَوَحَّاتِ نَدِ كُورِ اِسْتِ وَ مِنْهُوَ
مَنْ يَتَّكِلُ عَلَيْهِ الشَّيْطَانُ بِأَحَقِّ كَعَبْدِ الْقَادِرِ فَيُطْلَعُ
الْعُلُو عَلَى أَمَثَالِهِ وَأَشْكَالِهِ وَعَلَى مَنْ هُوَ أَعْلَى مِنْهُ فِي مَقَامِهِ صَحَابِهِ وَأَنْبِيَاءِ
اِسْتِ عَمُومًا قَانِ مَقَامِ عَلَى بُوْدِهِ اِنْدِ حَضَرِ غَوْثِ اِنَامِ نِجِيَهْ نَسَبِتِ حَضَرِ سِيَدِ كَانَاتِ فِ مَوْجِ
اِنْدِ اِسْتِ قَصَارِ اَنْ شَوَارِ اِسْتِ دَرِينِ قَامِ جِنْدِ شَعَارِ قَصِيدِهِ اَلْتَقَامِي رُودِ لِحْظِ دَعْوِي كَرْدِهِ اِنْدِ كَمَا

بقایا صفحہ ۱۸۰ یعنی ہمارا لقب نبی عطا شدہ اگرچہ نبوت عامہ در اکابر اولیاء اہل ساری است فاما
عدالت و تقدیم علی خضر علیہ السلام از شہادت عالم شہادت پیدا است موسی علیہ السلام را حکم شد تا انا
حضرت خضر علیہ السلام کشند با آنکہ نزد علمائے حضرت موسی علیہ السلام افضل بود از حضرت خضر علیہ السلام
با حضرت موسی علیہ السلام خطاب کردہ گفت کہ مرا علیہ است کہ از آئندہ تقاسم بمن تعلیم فرمودہ و این علم شمارا
حاصل نیست ۱۵ شیخ عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ بر انبسیار و اولیاء شیعہ می کرد بصورت حق ۱۲ ۱۵
بر بعضی ارباب ولایت شیعہ غالب آید چنانکہ عبدالقادر رضی اللہ عنہ کے علو سے فرمود بر امثال خود و کسانیکہ در
درجہ و مقام از وہ بالاتر بودہ اند ۱۲ —

که آن بروایات متواتره صحیحه ثابت شده است

انا اول المكنون في علم خالقي انا كنت في العلياء ونور محمدی نعم نشأني في احب من قبل آدم وما قلت هذا القول فخر ادا عا	انا آخر المبعوث في سرديته يكنون سر اسد قبل النبوة وسري في الاكوان من قبل نشأني اني الاذن حتى تقر فون حقيقته
ازین ظاهر است که حضرت غوث انام باذن باری تعالی افشای این سری فرمایند که حضرت ایشان در علم خالق اول مکنون بودند و آخر مبعوث و هنوز نور محمدی در سر بود که حضرت ایشان در علیا بودند و در حب نشاء حضرت ایشان قبل آدم بود و قبل نشاء و کسرس و اکوان بود پس ای برادر این را بحشم الصاف بنگر که از کجابه کجای می رسد و با وصف این قلم لال انکار چگونه روا بود و کس همچنین تبری لایق تصدیق باشد	
چند پر چین کنی ابرو ستم اغا کنی	خنده زن که گره از دل بابا کنی
امام شعرانی در لوائح الانوار فی طبقات الاخیار از حضرت بایزید بسطامی علیه الرحمة نقل می کند أَنَّهُ قَالَ مَحْضَتْ جُرَّاءُ وَقَفَ الْأَبْنَاءُ بِسَاحِلِهِ دَرِينِ عِدَّتِ نیز لفظ انبیاء مذکور است که جمع بنی است و از حضرت بایزید بسطامی علیه السلام نقل می آید لَوَاءِ مُحَمَّدٍ أَشْتَهَارُ تَامُ دَارُ دَوَانِ تَرْفَعُ خَاصُ نَسَبِ جُحُورِ رَسَالَتِهِ پناهی است چهل و نه اسد علیه باعلان اسم مبارکش صلوات الله علیه وسلم و کلمات حضرت غوث انام رحمة الله علیه نسبت به انبیاء و اولی العزم و غیر اولی العزم شهرت دارند و بعضی فضلا آنرا موی بروایات متواتره صحیحه مدعی بوده اند چندان شعار به طور انوفج تحریر می شود تا بر همین قیاس فرمایند	
انا كنت مع يعقوب في خزان يوسف انا كنت مع نوح بما شهد الوري انا كنت مع ادریس لما ارتقى العسل	و ما اجتمع الاثنان الا بسبب رکتی بجرا و طوفانا سبب انبیه قدرتی واسکنه القرووس من سبب انبیه

<p>انا كنت في روى الذبيح فداؤه انا كنت مع ايوب في زميل السيل انا كنت مع عيسى في المهد ناطقا</p>	<p>وما انزل الكليش الابنقو ستي وما شفيت بلواه الابنقو ستي واعطى داود حلادة نعمتي</p>
<p>ازین کلام حضرت غوث انام رضی اللہ عنہ ترجیح و تفضیل سے بر حضرت یعقوب و یوسف و نوح و ادریس و ابراهیم و ایوب و عیسیٰ و داود علی نبینا وعلیہم الصلوٰۃ والسلام لازم می آید پس انچه معتض انکار تمام فرموده بنی است بر عدم نتیج کلام حضرت صوفیه اما ثانیاً پس بر تقدیر تسلیم می گویم که حضرت مجدد رحمتہ اللہ علیہ سب از اظہار اقواض و تحذیر بنعمتہ اللہ جائے پس نسبت امثال اقران خود ترفع نہ نموده با کابر انبیاء اللہ صلوات علیہم و اولیاء اللہ رضی اللہ عنہم چه رسد بلکه هر گاه حضرت مجدد رحمتہ اللہ علیہ مدارج مدارج علیا و سنا مراتب کبری را بر متابعت حضرت خیر الورے علیہ صلوٰۃ الملک العلی جایز اظہار فرموده تا آنکه اگر نیک نگارستہ شود در مکتوب شریف تألیدی که در حکم متابعت مذکور است ہم پائیان ذکر می دیگر نیست پس انتساب ترفع خانه الفضا و اسو خلق است اگر این بخش را که بعد از مختلفه در مقامات عدیده اندراج یافته بطور استقصا انتخاب نموده درین مقام برگذارم موجب طنب خواهد بود و چندا چند مقام با نشان میدهم در مکتوب چهل و چهارم از جلد اول می فرماید چون ان سرور محبوب بال عالمین است متابعان او بواسطه متابعت بمرتبه محبوبیت می رسند چه محب هم که از شائکل اخلاق محبوب خود می بیند آنکس را محبوب خود میدارد و مخالفان را ازینجا قیاس باید کرد</p>	
<p>محمد عربی کابروی هر دو سر است</p>	<p>اسیکه خاک درش نیست خاک سر او</p>
<p>در مکتوب صدور و از دهم از جلد اول می فرماید احوال و مواجیب که فی تحقیق بحقیقت متقدرا این فرقه ناجیه میسر شود و خبر استدلج هیچ نمیدانیم و خبر خرابی هیچ نمی انگاریم باین دولت اتباع فرقه ناجیه هر چه ببند منت می داریم و شکر بجا می آریم اگر همین را بدیند و هیچ از</p>	

احوال و مواجیب دهند با کرامت در احیای ایمان منتهی در مکتوب صد و چهاردهم از جلد اول
میفرمایند زره این متابعت مرضیه از جمیع لذات دنیاوی و نعمات اخروی بجزایب بهتر
است نسخ در مکتوب صد و پانزدهم از جلد اول که بلامعا حق و دلووی صد و ریافته در باب قطع
هفت گام می فرماید کُلِّ ذَلِكَ مَنْوُوطٌ بِمَتَابِعَةِ سَيِّدِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ عَلَيْهِ
مِنَ الصَّلَاةِ أَكْمَلُهَا وَمِنْ التَّحِيَّاتِ أَقْضَىٰ لَهَا وَدَر مکتوب
شصت و پنجم از جلد اول درین باب بطی فرموده همچنان در مکتوب صد و شصت و ششم و مکتوب
صد و نود و یکم و صد و نود و دوم و غیره از جلد اول و دیگر جلد ها از حکم متابعت الا مال است
در مکتوب هفتاد و هشتم از جلد اول میفرماید که وصول باین نعمت عظمی وابسته باتباع سید
اولین و آخرین است علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها تا تمام خود را در
شریعت گم نه سازد و به مثال ادا امر و استقامت از نواهی تنجلی نه گردد و بوی ازین دولت بشارت
او رسد با وجود مخالفت شریعت اگر چه برابر بر سر می باشد اگر بالفرض احوال و مواجیب دست
دهد داخل استدراج است اخرا و راسوا خواهند ساخت خلاصی بے اتباع محبوب البتین
علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها ممکن نیست درویشانی که قدم راج
در شریعت دارند و از عالم حقیقت نیک شناسانند از ایشان هسته باید طلب نمود و مدی
باید جست تا عنایت حق سبحانه اندر پیچیده ایشان ظاهر شده تمام بجانب قدس خود تقالی
جذب نماید و مخالفت را در روی گنجایش نماند تا سر مو را به مخالفت شریعت کشاده است
محل خطر است تمام بسبیل مخالفت را باید مسدود ساخت

این مکتوب
است
بابت
رسول
صلوات
علیه و آله
۱۲

محال است بعدی که راه صفا	توان رفت جز در پیر مصطفی
<p>صلوة امد و سلامه علیه و علی آله منتهی مختصر او در کتاب سید و معادیدین الفاظ نگاشته اند ولی هر کمال می یابد و هر درجه که می رسد بطفیل متابعت بنی خود است علیه الصلوة و السلام حصول آن کمال بواسطه متابعت آن بنی است نتیجه ایست از انتخاب اتباع سنت او</p>	

آنچه در تیز در جهان کتاب فرموده اند خط و افراز طریق صوفیه بلکه از ملت
 اسلام کسی راست که فطرت تقلید و جبلت متابعت و روی بیشتر است مدار
 کار اینجا بر تقلید است و مناظر امر و دین موطن بر متابعت تقلید انبیا
 علیهم الصلوٰۃ والسلام بدرجات غلیظا میرساند و متابعت اصفا با معارج غلطی می برد
 اخ و در رساله معارف لدنیه بدین خط ارشاد فرموده و عجب است از بعضی درویشان
 خام نام تمام که کشف خیال خود را اعتبار نموده با نکار و مخالفت این شریعت با هر اقدام می
 نمایند اخ پس با وصف چنین تحریرات و تصریحات چگونه از حضرت ایشان فخر و سیادت
 خصوص نسبت بحضرت سید کائنات علیه الصلوٰۃ والسلام باور پیدا شده شود قال
 و بعضی از کبرای مشایخ گفته اند اَنَا مَا زِلْنَا فِي الْاَمْرِ سَقُوْا لَهِ اللّٰهِ
 و حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه فرموده اند کُنْ عَلَى مِثْلَةِ الْاَلَلِهِ وَلِئِنْ سَقُوْا لَهِ
 این درست است اقول حسب مذاق حضرت معترف رحمة الله علیه چگونه درست باشد انکار
 نعمت پیران طریقت و الله و صحابه کرام رضوان الله علیهم جمعین لازم بتین این کلام است و حکما
 در مکاتیب و رسائل حضرت مجدد رضی الله عنه انکار نعمت آن حضرات اندراج نیافته فشان
 بینما حضرت مجدد رضی الله عنه در رساله سید و مفاد می فرماید مرید هر کس را کسی باید از
 تقلید پیروی خود می یابد خطا و پیروی از صواب مرید است آنچه و نیز در جهان کتاب مذکور است که
 اعتقاد مرید با فضیلت پیرو کلیت او از ثمرات محبت است از نتایج مناسبت که سبب
 افاده و استقامت است اخ قال اما آنکه گویند در قرب و وصول بالمقام رسیدن مهم که هیچکس
 واسطه نیست هیچ کس را در خلعت رسول و نه غیر وی را اگر واسطه بودند در وقت سلوک بودند
 حال که سلوک تمام شد و قرب درگاه حاصل گشت و وصول بوصول پیوست هیچکس واسطه نیست
 مگر امرت رسول الله پروردگار ۱۲ هـ بر اصراف محبت رسول الله صلی الله علیه و سلم بوده است
 حضرت غوث صغانی فرماید سه فن فی رجال الله تال مکتب حق و وحیدی رسول الله صلی الله علیه و سلم ربانی

از انشا ابان اکرم کفیس و اخ طریقت

رفع توسط و وسائط بسبب حصول این کمالات نبوت و اصطفا است که فی فضل و معصیت
 الهی از کمال متابعت رسول الله صلی الله علیه و سلم بآن امتیاز یافتند در مکتوب و بست و یکم
 از جلد ثالث می فرماید که ساده لوحی ازین عدم توسط که در طریقه جذبیه و غیرها گفته شده متفقا
 از بحث خیر البشیر صلی الله علیه و سلم اگر چه نسبت به بعضی بود توهم نکند و عدم معجوت احتیاج
 بمتابعت و تبعیت او گمان نبرد که آن کفر و اتحاد و زندقه و انکار است از شریعت حق و
 صلی الله علیه و سلم که همه پس می داورند و بی توسط او کمال اخذ نمی نمایند چه هرگاه وجودشان
 بی توسط وجود او صورت ندهد و کمالات دیگر خود تابع وجود اند بی توسط او چه صورت دارند بی
 محبوب و یا عالمین چنین می باید صلی الله علیه و سلم که شرف و اتمام معجزه به یقین پیوسته که هیچ از
 وقایع راه و پیچ معرفت از معارف این قوم بی توسط او و بی متابعت او صلی الله علیه و سلم نیست
 نیست و انتهی را در رنگ بتدی و متوسط فی بعضی و برکات این راه بی تبعیت و طفیل حاصل نیست

<p>سند مسند علیه در بیان معجزات صلی الله علیه و سلم افقه سند در بیان معجزات در بیان</p>	<p>محال است سعدی که راه صدقا</p>	<p>توان رفت جز در پی مصطفی</p>
<p>انتهی پس معلوم شد که از کمال متابعت به مرتبه قریب رسیدند که انجا در شهود ذات پاک</p>	<p>آن سرور حاصل نیست و عدم توسط در متابعت موجب نقصان نیست چنانچه عدم توسط ازین آیه شریفه که مَا عَلِمْنَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا مِنْ وَحْيٍ مُبِينٍ وَ كُنَّا خَاسِرِينَ عَلِيمٌ مِنْ شَيْءٍ مفهوم می شود و این آیه در شان مخلصان و صدایک هم اجرین صحابه و اوست رضی الله عنهم و رسول خدا صلی الله علیه و سلم ازین علوشان طلب نصرت از جناس الهی بواسطه آنها می نمودند چنانچه روایت می سنند در حدیث آمده كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْتَفِيتُ بِمَعَالِيكَ مَهْجَرِيْنِ وَأَنْ جَاعَتِ لَيْلٍ مَرْتَبَةً مِنْ تَابِعَاتِ حَبِيبِ خدا صلی الله علیه و سلم یافته اند و در حدیث است که چون بنده غازی خواند حجاب که در میان بنده خدا بود در فرج می شود و گفت حضرت عائشه رضی الله تعالی عنهما در وقت نزول آیه بر آه و اَزَالُكَ مُحَمَّدُ اللَّهِ وَلَا يَخُذُ أَحَدًا انتهی درین مقام شیخ محی الدین بن عربی انچه</p>	<p>انتهی پس معلوم شد که از کمال متابعت به مرتبه قریب رسیدند که انجا در شهود ذات پاک</p>

در باب هفتاد و سوم از فتوحات بکیه افاده فرموده حاسم ماده اشکال است می فرماید و علم علی
تقسیمین طایفه منهم قدر بطلت بهمتها علی ان الرسول اثنا جاز بدینها و معلما بال طریق الموصول الی جبار
الحق لقائے فاذا اعطی العلم بذلک نال من طریق و علی بنیهم و بین الله فهو لا اذا سار عوار سالفه
الی الخیرت لم یروا ما هم قدم احد من اخلو قین لا یهم قدر ان لو ه من نفوسهم فانفردوا الی الحق کبریه
الحدویه رحما الله فهو لا اذا حصلوا فی المجالس و الحدیث خالطهم الحق بالکلام الالهی عن واسطه
کلام معین و اما الطائفة الاخری فهم قوم جعلوا فی نفوسهم اند لا سبیل لهم الیه تعالی لا و الرسول مع حاجبا
قلایشه دون سدا امر الا و یرون فی سیرهم قدم الرسول بین ایدیم و لا یخاطبهم الحق الا بلسانه
و لغتہ این عبارت بدیده بدینا فکر استیستی است مفادش این است که در طایفه علییه خدا رسایگان
و و طایفه بوده اند که رو به مقامی رسند که واسطه بشیر و و اخری را واسطه در کار باشد فارغم
الاشکال بجزا فیه فاحمد الله علی ذلک در کشف لغط مذکور است و خیال نکنی که نفی
ترتیب سر در کائنات علیہ افضل الصلوات و التسلیمات کرده باشند حاشا و کلانیر که در مکتوب
دیگری نویسنده ولایت من بر باب ولایت محمدی و موسوی است یعنی من از هر دو
ولایت تربیت یافته ام و دو ولایت رسید و چه تربیت یافتن ولایت که عبارت از طوق

[illegible]

و اتحاد است با کسی از اسما و الهی معنی ندارد بلکه بیشتر اطلاق ولایت در اصطلاح ایشان
 بر حقیقت عارف است که عبارت است از مبدء و تئیین او و هیچ اشیاء اگر امکان نکنند زیرا که
 خود در مکتوبات و رسائل سعادت او ابسته باتباع شریعت داشته اند و هر از ان نفی تعین
 نا نگاری بلکه مراد نفی حیولیت حقیقت اوست و در میان ذات تعالی و تقدس میان ایشان
 چنانچه خود در مکتوب حدود و بست و یکم از جلد ثالث التقریر بیان کرده اند باین عبارت مخدوم
 وصول فیوض سبک بک توسط و حیولیت خیر البشر علیه و علی آله الصلوٰه و السلام تا زمانه
 است که حقیقت آن سالک محمدی المشرّب است حقیقت محمدی منطبق نگشته است و
 بآن متحد نشده است چون بکمال اتباع بلکه بعضی تفعل و رسومات عروج این حقیقت را بآن
 حقیقت اتحادی حاصل شد توسط برخواست چه توسط و حیولیت و در ثابیت است و
 اشارت بدین معنی نموده است عارف جامی قدس سره در شرح فصوص در بیان قول شیخ
 تَجَلَّى الذَّاتُ لَا يَكُونُ إِلَّا بِصُورَةٍ وَ الْفَيْضُ لَهُ مَعْنَى نُومِدَ وَ هَذَا لَعَلَّ
 دَرَجَاتِ التَّجَلِّيَاتِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ عَيْنُكَ عَيْنَ الْأَعْيَانِ الثَّابِتَةِ
 كُلُّهَا إِلَى أَنْ قَالَ فَتَعَيَّنَ الْحَقُّ لَكَ كَفَيْهِ فِي نَفْسِهِ چنان عبارت عروج
 ولایت بران دارد که از تجلی ذات بی پرده و خصوصیات سالک بهره دیگر و در واسطه
 در میان ذات او تعالی نماید و کذلک عبارتیکه بی ازین تحقیق آورده است قَالَ فَأَعْلَى
 دَرَجَاتِ شَهْوَدَاتِ الْحَقِّ هُوَ مَا يَكُونُ بَعْدَ تَحْقِيقِ تَعَيُّنَاتِ الثَّابِتَةِ
 فَإِذَا تَحَقَّقَتْ أَنْتَ بِعَيْنِكَ الثَّابِتَةَ لَمْ تَكُنْ أَنْتَ عَيْنُكَ الثَّابِتَةَ

سلا در کشف المحجوب از ابوسعید فضل الدین محمد بن سنان است و الله و ت قیام القلب مع اسرار الهی
 تعالی قیام دل بود با حق بیه واسطه ۱۲ پس از علی درجات تو شهود است باین است که بعد تحقق تو بعین
 ثابت تو گردد چون بعین ثابت خود شهودی در تو بعین ثابت تو شهودی تا بشود و خداوند اقدس را در خود ایشان
 خواهی دید که نقش خود را می بینی و نفس خود را بصورت حق بینی ۱۳

مِنْ غَيْرِ امْتِيَانٍ وَرَأَيْتَ الْحَقَّ كَمَا تَرَى نَفْسَهُ فِيكَ وَرَأَيْتَ نَفْسَكَ
صَوْنَةً فِي الْحَقِّ وَصَرِيحًا تَرَاوَانِ اسْتِخْفِیْهِمْ عَارِفِ جَامِیْ دَرْ خُطْبَةِ شَرْحِ فُصُوصِ مِیْ نَوِیْسِ
اَعْلَمَنَّ اَنَّ الْحُكْمَةَ الْفَائِضَةَ مِنَ الْحَقِّ سُبْحَانَهُ عَلَى قُلُوبِ مُكْمِلِ عِبَادِهِ وَخُلَاصِ عَبْدِهِ
اَنْوَاعٍ مِنْهَا مَا يَفِيضُ عَلَيْهِمْ بِوَاسِطَةِ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ بِالْفَاطِ وَ عِبَارَاتِ
مُحْفَظَةٍ عَنِ التَّغْيِيرِ وَالتَّبْدِيلِ وَهُوَ الْقُرْآنُ وَمِنْهَا مَا يَفِيضُ عَلَيْهِمْ
بِوَاسِطَةِ اَوْفِيَاءِ وَاسِطَةٍ وَمِنْ هَذَا الْقَبِيلِ الْحَدِيثُ الْقُدْسِيُّ
وَهَذَا النَّوعُ لَيْسَ مَخْصُوصًا بِالْاَنْبِيَاءِ بَلْ يَحْمِلُهُمُ الْاَوْلِيَاءُ وَصَالِحِي
الْمُؤْمِنِينَ وَفِي مَنْبَعِ الْكَمَالَاتِ حَكِي الْأُمَامِ الشُّعْرَانِ عَنْ بَعْضِ
الْعَارِفِينَ اَنَّهُ كَانَ يَقُولُ اَنَّ الرَّجُلَ لَا يَكْمُلُ عِنْدِي فِي مَقَامِ الْعِلْمِ
حَتَّى يَكُونُ عَلَيْهِ عِلْمُهُ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى عَزَّ وَجَلَّ يَدًا وَاسِطَةً اِلَى اَنَّهُ
قَالَ كَمَا اخَذَهُ الْخَضِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفِيهِ اِيْقِنَاعٌ بَعْضُهُمْ
اَنَّهُ كَانَ يَقُولُ اِذَا كَمَلَ الْعَارِفُ فِي مَقَامِ الْعِرْفَانِ اَوْرَثَهُ اللَّهُ
تَعَالَى عِلْمًا يَدًا وَاسِطَةً وَقَالَ الشَّيْخُ فِي الْفَتْوَحَاتِ الْمَكِّيَّةِ
فِي بَيَانِ اَحْوَالِ الْاَقْطَابِ اَشْنَى عَشَرَ وَاَمَّا الْقُطْبُ الثَّانِي عَشَرَ

۱۱ بدانکہ حکمت از حق تعالی بر قلوب کاملین باقسام مختلفه فایض می شود بعضی بواسطه فرشته مقربین
نازل می شود و بعضی بواسطه اولیاء و صالحین را عام باشد در منبع الکمالات مذکور است کہ شعرانی
حدیث قدسی از پیغمبر مخصوص بانبیا و انبیست بلکه اولیاء و صالحین را عام باشد در منبع الکمالات مذکور است کہ شعرانی
از بعضی عارفین حکایت کرده کہ می گفت کہ مرد در مقام علم نرود ماہرگز کامل نمی شود تا آنکہ علم و س از اسد تعالی بلا
واسطه نباشد و در این است کہ بعضی از عرفا گویند کہ ہر گاہ عارف در مقام عرفان کامل شود اسد تعالی
اورا علم بلا واسطه عطا سازد و شیخ در فتوحات در بیان احوال اقطاب نگاشتنہ کہ قطب و از دہم ہر قدم
می باشد و تمامی علوم و س علوم الہیہ است کہ حاصل نگردہ آنرا اگر اسد تعالی ۱۲

عشر فهو على قدم شعيب عم الى ان قال وكل اصناف هذا
العلوم عندك علوم الهيئة ما اخذها الا عن الله سبحانه
وورع صا والعبادى نوسيدنا تجلى على مشعر ظهور حقائق علوم است بنى واسطه وعلم ادم
الاسماء كلها واما من لدننا علمناك وانما بالانقل كدريم از بعض كه حضرت مقام آنه انسان
باين تحقيق ناظرى تواند شد يعنى حضرت مقام اسك سالکان بن بن مقام سنان صلح اسطيفين كين زنيا چي حضرت عليه السلام
ميگرفت وان را وراثت خضرى خوانند و شكست كه وراثت مقام است و نزديك بيان
توضيح شيخ شعراني از شيخ ابى الموابش ذى نقل كرده است از اين عبارات منقوله صريحاً او در
اخذ فيوض بلا واسطه از اصل مفهوم ميشود بايد داشت كه در كلام محققان صوفيه وصول به
ذات ذاتي واقع شده است از اواصل عرياني نامند ساكه كه سيل و در تفصيل احكام صفات
افتاد چون كلمات الهى اتعالت تقا و تيسيت اين سيرة اورا هم پايان نياست
نه حسنش غايته دارد نه سعير اسخن بايان | بيمر دشته مستقي و دريا همچنان يا قى به
اما سالك رشيدى محمدى المشرب بواسطه حياى و تقطيشى كه از ان ناشيست **قُلِ اللَّهُ**
ثُمَّ ذَكِّمُكُمُ الْكُفْيَانَ و پويان و جويان آستان قدس ميگرد و دوزبان حاش بدین ترانه مترم
ذات من نیست خجده محبت ذات | ذات بر من زده است اده صفات
صفات بابر اتعالت هر چند از ذات جلالى متصور نیست ليكن والذات تعالى بدان در سنه
آويند و از صفات جز ذات نمى خواهد پس بدین حالت پذيرى است كه حائل حاجب ميان
اين عارف و ذات شكافى مانده هر گاه صفات واجبه تعالى تقدست كه نزد علماء اهل حق شك
اصد تعالى هم همچنين نزد حضرت ايشان موجود اند بوجود نايد بر ذات تعالى حائل نياست
حقائق ممكنات كه از صفات اعتباريه اند اگر حائل نياست جز حائل استبعاد بود از جبر المعانى نقل
است كه فردا از تجلى ذات ديگرى بهره مند ميسازند حضرت خواجه احرار در فقرات مى نويسند
چون دل از فراغت غير حق سبحانه ازا شد الوهيت ديگرى از پيش بصيرت ادبر خاست

چون
حرف
نوعى
است
چون
در
نوعى
حرف

در بیان مقام شهود تجلیات صفات حق سبحانه از شهود اوصاف خود و غیر خود نبات یافته از تجلی ذات
از پیش پرده تجلی صفات بهره مند شود رسیدن باین دولت که بشهود انگشافت ذات از تفصیل
اسماء و صفات فاضله غیر ذات شهود او نشود بسیار متعذبه است مگر کسی که از ذات و صفات
خود نیست شده باشد و تجلیات با خاص که تعبیر از ان بوجود و موهوب صفات است که در اند مشرب
شده باشد انتهی در رتحات می آرد که حضرت خواجہ اعجاز فرموده اند که معنی لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
پیش بعضی که اسم ذات است من حیث هی آن تواند بود که نیت اله که عبارت است از مرتبه
الوہیت یعنی ذات مع الصفات لا اله الا الله یعنی ذات بحث معطرا عن کل شیخ عبد الکریم جمعی قدس سره
در کتاب مناظر الہیہ می نویسد التَّسْبِيحُ وَنُورُ فِي اللَّهِ هُمُ الْآخِرُ وَالْوَصْلُوتُ
إِلَى اللَّهِ تَعَالَى يَجُوزُ فِيهِ كَذِبٌ ذَاتِيَّةٌ تَأْخُذُ هُمْ بِحُكْمِ الضَّرِّ وَرَأَى إِلَى
قَطْعِ أَفْلَاحٍ كُلِّ صِفَةٍ ذَاتِيَّةٍ أَوْ اسْمِيَّةٍ أَوْ فِعْلِيَّةٍ فَيَسْتَوْفُونَ مَنَادِلَ
كُلِّ بَرَجٍ مِنْ أَبْرَاجِ مُقْتَضِيَاتٍ فَلِكُلِّ الصِّفَةِ بِالذَّوْقِ الْعَالِيِ
آنچه گفته شد از صوفیہ وجودیہ منقول است همین است که عارف اصبر برتر از مرتبه صفات
ممکن نیست وَ يَجْعَلُ مَا كَرَّمَ اللَّهُ نَفْسَهُ بَرَانِ حِجَّتِ ارْتِدَائِهِ ذَاتِ مِنْ حَيْثُ إِيَّاهُ مُتَعَلِّقٌ مَعْلَمٌ
گرد و باید که در حاله در آید و آن ممکن نیست شیخ محی الدین عربی قدس سره آنچه در بیان تجلیات
می نویسد کہ اَلْحَقُّ مِنَ الذَّاتِ لَا يَكُونُ إِلَّا بِصُورَةٍ الْمُبْتَدَأِ لَهُ فَاَلْمُبْتَدَأُ
لَهُ كَارِئٌ سَوَاءٌ وَ تَهْتَفُ بِرَأْسِ الْحَقِّ وَ مَادَايَ الْحَقِّ وَلَا يَكُنْ أَنْ يَرَاهُ
إِلَى أَنْ قَالَ فَلَا تَطْعَمُ وَلَا تَشْبِي نَفْسَكَ فِي أَنْ تَرْتَفِعَ فِي أَعْلَى مِنْ
هَذِهِ الدَّرَجِ دَلَالَتِ بِشَيْءٍ تَرْتَفِعُ تَأْذَاتِ حِجَّتِ مِي كُنْدُ وَ بَعْضِينَ كَلَامِ خَوَاجِہِ اَعْرَافِ قُدُسِ
سره که در شرح قول حضرت امیر کرم الدجہم لو كُنْتُمْ الْإِطْعَاءُ مَا انْزَدَدَتْ بَقِيَّتُنَا
فرموده اند مخرج است این صاحب شجاعت نقل می کنند که فرموده اند کشف غطاہر ظاہر
شود مگر نمیدانم این پیش از باب تحقیق مقرر شده است کہ ذات ہرگز ظاہر نمی شود الا در پرده

صفات گویم آنچه از حضرت خواجہ بیشتر افتاد و مختار ایشانست و آنچه در شرح قول حضرت امیر
فرموده اند بنی است بر قول صوفیه و وجودیه و مبنی صوفیه سیر سلوک تا ذات بخت بنی بر
اصل ایشان است که فوق تعین اول مرتبه لائقین است نزد ایشان که جمیع نسب و اعتبارات
انحسار یافته است چه هرگاه صفات و اضافات از آن مرتبه مسلوب باشد پس اگر علم عارف بدان
مرتبه مقدس متعلق شود ذات تعالی می باید که معلوم گردد و اعتبار معلومیت پدید آید مع سقوط
جمیع الاعتبارات عنہا و بر مشرب حضرت ایشان ذات تعالی چون موجود جزئی تحقیق است
و صفات واجب تعالی نیز موجوده اند و موجودات زائده پس آن مرتبه مقدسه را حقیقت لائقین
نمی توان گفت و اگر اطلاق لائقین بر آن مرتبه واقع شده باشد متسامح و تجاوز خواهد بود
همچنین هر که از این محققان تجویز تجلی ذات کرده است ناظر همین تحقیق است دیگر مقرر
محققان صوفیه است که تجلی ذات در میان سائر انبیا مخصوص به و رانبیا است علیه و علیهم
الصلوة والسلام و اگر مرتبه لائقین بدان معنی باشد که اهل توحید و وجودی قرار داده اند باید
که آن سرور هم بدان تحقق نباشد و هو باطل یکے می گوید

موسیقی زمزمش رفت بیک پر تو صفات	تو عین ذات می نگری در تپش
معلوم تو باد که این امور کشفیه اند و ذوق یکے بر دیگرے محبت نیست	
تو و طوبی و ما و قامت یار	فکر هر کس به قدر محبت دست
<p>جمیع کمالات باز بسته بتابعیت سید الاولین و آخرین است و متابعت فرع محبت است هر که در محبت و متابعت التمس و در پیش قدم است در تریب ثمرات و نتایج آن پیش قدم پس اگر تجلی ذات در خوان نیست آنحضرت صلی الله علیه و سلم کرد و دلش گویان نیز اسیر وار شدند مَا صَبَّ اللَّهُ شَيْئًا فِي صَدْرِي إِلَّا وَقَدْ صَبَّاهُ فِي صَدْرِي بَكْرِي آن را شاید عدل بحکم احوال مشایخ در جیولت و عدم جیولت و حصول تجلی ذات و عدم حصول</p>	
<p>در انداخت آمد تعالی در سین من چیزے مگر آنکه آنرا در سینہ ابی بکر صدیق رضی الله عنه انداخت ۱۳</p>	

آن مختلف بطری و در آید شیخ در فصل ششمی می نویسد فَاخْتَارَ الرَّسُولُ مِنْ حَبِيبَتِهِ وَلَا يَنْتُمِ
نِسْبَتُهُ مَعَ خَظْمِ الْوَلَايَةِ نِسْبَةً الْوَلَايَةِ نِسْبَةُ الْإِنْبِيَاءِ وَالرَّسُولُ مَعَهُ يَأْخُذُ
فَاخْتَارَ الرَّسُولُ مِنْ مِشْجَعَاتِهِ خَاتِمَ الْوَلَايَةِ وَخَاتِمَ الْأَوَّلِيَاءِ
الْكُرَى الْوَارِثُ الْأَخِيذُ مِنَ الْأَهْمُسِلِ بِلَا وَاسِطَةٍ
و حضرت ایشان با واصل بقرب نبوت صحابه کرام را می دانند که حیولت در اینجا مفقود است
و در تابعین هم این دولت را نمود و خصوصاً مغز می دارند پس از مغز تو خود درین مقام
الضافات بدو و بنظر صاحب تامل فرما امری که مختلف فیة این طایفه باشد و جماعتی عظیم از صحابه
و تابعین رضوان الله تعالی علیهم جمیعین و غیر هم بدان سرفراز باشند اگر فیه دے ازا فراموش است
در از منہ متاخره اظهار نماید که مرابط فیل سرور بشر صلی الله علیه و سلم بیچنے معالمانے کہ
بسا بقان مرحمت فرموده اند و زاخت چرا شغب غلیند امر بتبع را در غوی نکرده است فَاخْذُ
كُنْتُ بِدُعَاةِ السُّلَى اِزْمِي پروردگار اگر عرضی که دیگرے باظهار آن میادرت
نه نموده است در معرض بیان آورده تا صریح مخالفت بقوانین است بیضا نداشته باشد بنیادین
و کرد و قال بلکه من مر باک الی ام و محبتی را در یکم فعل دیگرے را در حق من قلی نیست و
من بدیگرے درین معنی متوجه نیام دیگر که است رسول خدا اش اقول این اعتراض بنی
است بر مراد معترض با آنکه در مکتوبات این حق درج است و نه متفاهم عرفت حضرت غلام علی
شاه صاحب فرماید بر ارباب فکر ظاهر است که از کلام قالان رفع توسط مریدی خدا و پیغمبری
رسول خدا لازم می آید الله تعالی در آیه شریفه یُرِیدُ وَنْ وَجْهَهُ وَهَامِنْ حَسَابَاتِ
عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ مَا عَلَيْكَ مِنْ حَسَابٍ مِنْ شَيْءٍ جماعه صحابه کرام را رضی الله عنهم میزند خود
فرموده و اراد است محبت که بر دست رسول خدا صلی الله علیه و سلم می نمودند درین آیه منسوب
بنده خود نموده اِنَّ الدِّیْنَ بِنَا یُوحٰی اَنْتَ اَمْلَا یَعْزِیْبُ اللّٰهُ یَدُ اللّٰهِ فَوْقَ اَیْدِیْهِمْ فَمَنْ یَنْکُثْ
فَاَیْمَانِیْکُمْ عَلٰی نَفْسِیْ کَسَیْ که در اینجا و این و اراد است فرستاده و آیه کریمه اِنَّ الدِّیْنَ یُوحٰی فَوْقَ

بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ تلاوت نکرده است پس اداوت خداست از همسری رسول خدا گردید
 آنچه از کلام آبی و کلام نبرگان مستفاد که در کلام کسی یافته شود چرا که اعتراض آن
 همه غوغا باشد خدا دیده اضافت به پرده اعتساف کر است فرماید مردم بعد پانصد سال خود
 را مرید غوث اقلین قدس سره می گیرند و از همسری مشتاق که درین مدت تا به اینجا سلیم
 کشیده اند هیچ محابا ندارند که در حقیقت سلسله اداوت بمرشد حقیقی آخر می شود و مریدی پیر
 پیر است **۵** مرد آخرین مبارک بنده البیت چنانتهی معتمد این یعنی مسلم حضرت
 معترض است که مراد آن را نخست کشش می شود پس استبعاد راجع به قول و می شود

که طالع نکر که من دیار چون دو چشم | اهرم سایه ایهم و خانه هم رانه دیده ایهم **۶**
 فاهو جوا بکم فهو جوا به قال سبحان الله هیچ کس یا رسول خدا این چنین درستی اقتدر گشت
 می کند و میگوید که من هم رسول اتمام اقول در مکتوبات شریف لفظ هم پیر نیست این
 لفظ معنی ندارد و من ادعی فعلیه البیان من اللغة و شان حضرت مجد در حجت امدارفع انا انت
 که کدامی لفظ به معنی استعمال فرماید البته لفظ پره واقع است بالفتح و تشدید ثانی که معنی صفت
 لشکر و برگ کاه است اگر از پره صفت لشکر یا برگ کاه را بگیرد هیچ گستاخی نیست بلکه محمول بر
 عجز و انکساری است قال در وقت مرید و می بودم الان دیدم خدا ام به وساطت او و نور
 قربیکه با خدا دارم و می علی علیه السلام واسطه نیست از خلوتیکه من با خدا دارم وی بیرون
 درست اقول این قول بوجوه مخدوش است خدشته اول این همه ناشی است
 از خیال حضرت معترض اثری از آن در کلام حضرت مجد در حجت امد علیه یافته نمی شود خدشته
 دوم هر گاه در معنی مرید و وساطت معتبر است چنانکه عرض داشته ام و آن را حضرت قمر
 خود بیان فرموده چنانکه مذکور شد و پس مرید خدا به واسطه گفتن نه صرف اجتماع تنافیدین است
 بلکه فعل است از معنی مرید **۷**

ای بخت من بدست من اندازد منش	وین سر به بین که در قدم او چو میکند
------------------------------	-------------------------------------

قال باید دریافت که مضمون این سخن چیست و از اینجا چه لازم می آید هیچ عارفی باین طرز سخن گفته و دعوی کرده است همانکه به اولیاء خدا در افتاده بودند پس بنود ثانویست پیغمبر خدا رسید بعد از آن نمی دایم بچای خواهد کشید اقول حاشا که از کلام حضرت مجدد رحمة الله علیه حسب مرام حضرت معتزل سائی لازم آید بلکه آن بدنی است بر مضمونیکه حضرت مقرر فرموده حضرت مجدد از آن بری است وَ تَحْمَدُ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ قَالَ معتمد این مطلب عالیله را کسی نه داند و نه شناسد تا آنکه محنت مانده کشد و این می راند چشید کمترین اولیاء و ائمه کار بخدا می رسانند می دانند هر که می داند حضرت سلطان المشایخ می فرماید اگر دل سالک از غیر پاک گردد در زمره سالکان داخل نشود چنانچه نماز و روزه حج و زکوٰۃ و طه و کشف و کرامات شرک نفاق است نماز گزاف و کار بیوه زمان است روزه دشمن کار مریضان است حج رفتن کار قاصدان است و زکوٰۃ دادن کار تاجران است بهر این کار مگسسان است میر آب فتن کار ملاحان است علم خواندن کار باد فروشان است مرید بسیار کردن کار جوگیان است بنای سی و خالقاه و باغ و چاه کار باغبانان است وجه و دستار و ریش دراز این همه اسباب شیطان است دزد و تقوی و چله و گوشه کار جای ماندگان است لقی و اثبات کردن کار آهنگران است و از عورت باز ماندن کار عینان و خواجه سلیمان است و طه و کشف و کرامات کار بازی گران است محکایت کم کردن و بعالم شهر بودن و فتوح گرفتن و خلق بپایبوسی کنانیدن کار ساحرانست و مشایخ شده پیر و مرشد گویانیدن و سجده گرفتن و خدا نمائیدن کار خود نمایان است از خود رفتن و خود بودن و تسلیم شدن کار مریدان سالک تواند که خدا شده مانده شدن نه تواند این کار شیخ و مستدایان است این که گفته شد کار فاسقان است خود را گم کردن کار عاشقان است احلم نکته تیکره اجهال انهی این عبارت ابدیه اسماعان نگرست شود که حل بیشتر می اشکال نماید و عقده اکثری از اشتباه پاکشاید در خانه اگر کسی است حرفی بس است قال و گفته آید اگر چه استمنا شریک و لستم یعنی اگر چه است محمد رسول الله اما شریک و لستم اویم در منقبت کمالات و فضیلت اگر تعمق نظر نمایند این معنی مفهوم می گردد که

که در وقت است او و تابع او بودم که در سلوک طریق قرب متابعت و پس وی و منی کردم و چون
 مقرب درگاه حق شدم و مرید وی تعالی گشتم شریک او شدم **اقول** این کلام از سر تا سر مخدوم
 است **خدا شته اول** تفسیر شریک دولت من تلقا نفس من هست از کلام حضرت
 مجتهد رحمه الله علیه یافته منی شود و بادی النظر نگریسته شود و یا با معان نظر خدا شته دوم -
 حضرت غلام علی شاه صاحب فرمایند مسلم داشتیم که مشایخ طریقه در توسط آن سرور صلی الله
 علیه و سلم اختلاف دارند اما آن گروه که قائل اند بعدم توسط دعوی همسری و شرکت منی کنند
 از کلام ایشان مساوات همسری فهمیدل از راه لعنت است ایشان مساوات همسری را کفر
 صریح منی فرمایند چنانچه در مکتوب هشتم از جلد ثالث مکتوبات گفته اند شریک دولت من
 نه شرکتی که انسان دعوی همسری بخیزد که آن کفر است بلکه شرکت خادم است با مخدوم و مراد
 از دولت فیض است که بطریق اصطفا و احتیافا لفض شود و مخفی نیست که عامه است شریک دولت
 فیوض سوا خداست صلی الله علیه و سلم **وَمَرَدَ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانَ خَقًا**
عَلَيْكَ أَنْتَهُ الْمَوْمِنِينَ وَأُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ پس در ولایت
 و قرب الهی نصرت و اجر غیر ممنون همه مومنان و اندیا علیهم السلام حبیب مراتب خود شریک
 اند و در شریک دولت گفتن در شرع قباحه نیست و بی ادبی نه انتهی طفیلی و خادم جمیع است
 مخدوم سیر بکند و برابری او با مخدوم هم لازم منی آید و این مثل این است با و شاه به بوشه
 بنا کرده است و انواع اشجار و قصور و عجاایب در اینجا ترتیب داده است و امر و عظام دارد که
 ندیده اند با در شاه بر سر لطفت اگر آدم آمده گفته است نمایان با اصحاب خدمه خود بهار فتنه تفریح
 بکنند چرا که مردم کلان بی اصحاب خدمه در سیاحت ندارند و هر کدام با اصحاب خدمه خود سیر می کند
 بهراتی یک جمعی از خدمه است که پیش رفته راه می نمایند و موانع راه دور کرد و فتح ابواب و غیره
 نمایند و جمعی اصحاب برابر مخدوم و یا پیش و یا عقب نشی می نمایند و شک نیست که این اصحاب و خدمه
 هم طفیلی اند که مراتب که مخدوم رفته است همه رفته اند و عقل علی قله خطوره منی کند برابری و یا تفوق

چنانکه دارد
 شده اند
 نقایس دولت
 دارند و مکران
 است و بر
 پاری ابل
 احوال آن
 و بواسطه
 ایشان که
 است

زمین خط بسیار آمد درخبر
 گفت قایل در جهان درویش نیست
 هست از روی بقائے ذات او
 چون زیاده شمع پیش آفتاب
 هست باشد ذات او تا تو اگر
 نیست باشد در روشنی ندیده نظر
 در دو صد من شهر یک یاد و غیره
 نیست پاش طعم خل چون می چوبی
 پیش شیر سکه آهوی بهیوش شد
 این قیاس ناقصان بر کار رب
 نبیند عاشق بے ادب بر می جرم
 بے ادب تر نیست نه و کس در جهان
 هم به نسبت دال فاق نمی خب
 بے ادب باشد چو ظاهر بنگری
 چون به باطن بنگری دعوی کجاست
 کان بنسبت باشد ای جان معتبر
 و بود در ویش آن در ویش نیست
 نیست گشته وصف او در وصف تو
 نیست باشد هست باشد در حیا
 بهر پی پنهان بسوزد زان مشرر
 کرده باشد آفتاب او را فنا
 چون در افکندی و در و گشت حل
 هست یک قیبه فزون اگر کبر کشی
 استیش در هست و در پویش شد
 جوشش عشق است بر ترک دب
 خویش را در کفه شرمی نقد
 با ادب تر نیست و کس در جهان
 این دو ضد با ادب یا بے ادب
 که بود دعوی شقش هم سری
 رو که دعوی پس آن سلطان فناست

طه ملاجلال الدین محمد بن محمد الخنجی شمس القدوسی در سنه ۹۸۵ قمری در سنه ۱۵۷۱ شمسی از تو صیفت است و در کشف الخفون مفصل کیفیت
شنبی مذکور است علامه بحر العلوم که همی ترجمه اند علی بن شریح حاوی و جامع بر نکات شسته ۱۲

مِنْ سَنَ سَنَةٍ حَسَنَةٍ فَلَهُ أَجْرُهُ وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا
 لیکن ولی در حصول این کمال سابق است و در وصول باین درجه مقام و این قسم فضل
 ولی بر بنی جانزدار داشته اند که خبری است که مجال معارفت به کلی ندارد و آنچه صاحب فصوص
 می فرماید که خاتم الانبیاء علوم و معارف از خاتم الولا یت اخذ می کند راجع باین معرفت
 است که این فقیر را بآن ممتاز ساخته اند و سلسله موافق شریعت است و شرح فصوص در توضیح
 آن تکلف نموده اند و گفته اند که خاتم الولا یت خزینه دار خاتم النبوة است اگر بادشاه از خزینه
 خود بیک وسیع نقص لازم نیاید و حقیقه الامر ما خففت و منشأ التکلف عدم الوصول
 بحقیقه المعامله قال الله سبحانه اعلم بتفاتی الامور كلها والصلوة والسلام
 على سيد البشر وآله الاطهار ولایت ولی خبری است از اجزای ولایت بنی او
 علیه الصلوة والسلام ولی را هر چند درجات علیا میسر شود آن درجات خبری از اجزای
 درجات آن بنی خواهد بود و خبری هر چند عظمت پیدا کند کمتر از کل خواهد بود ^{و در} ^{الکمال اعظم من الخبر}
 قضیه بدیهه است آهنگی باشد که کلماتی خبر را تحیل نموده از کل افزون دانند که کل عبارت
 از آن خبر و اجزاء دیگر است قال و عجیب که با وجود اثبات شرکت گفته اند نه شرکتی که از آن
 دعوی همسری خیزد کما آن که است دیگر شرکت کدام است که از آن دعوی همسری نمی خیزد
 معنی شرکت و همسری یکی است نزدیک بر ادوات یا متلازمان و متساویان اندا قول
 اطلاق ترادف خواه لازم و تساوی بر شرکت و همسری صحیح نیست زیرا که میان شرکت و
 همسری نه توحید و مفهوم است نه تلازم در تصادف ترادف عبارت است از اتحاد فی المفهوم
 و تساوی آنست که در اطلاق یکیکه بر دیگر تلازم داشته باشد توضیح این مقال و تفصیل
 این اجمال آنست که شرکت عبارت است از انباشتن باین از یا فتن چنینست که محدودی
 می باشد و دو چیز و همسری عبارت است از برابری باین یعنی سبب شرکتی که در ذاتیات
 و تمام صفات یا در ذاتیات و اکثر صفات یا در تمام صفات فقط یا در اکثر صفات فقط یافته شود

تفصیل معنی همسری و شرکت

پس شرکت عام مطلق باشد و همسری خاص مطلق زیرا که در مفهوم همسری شرکت معتبر است و تمام مفهوم همسری در شرکت معتبر نیست اما دلیل بر عموم شرکت آن است که شرکت گاه بجای همسری مستعمل می شود و گاهی بجای غیر آن بوجهی که معنی همسری در آنجا هرگز است نمی شود اما استعمال اول پس شایع تر است

و دون زرد و ابرو شدنافی دو باطل | شرکت بخدا قول بجا و سے محمد:

چیز ظاهر است که تا آنکه در نفس ذات و تمام صفات یا در نفس ذات و اکثر صفات یا در تمام صفات یا اکثر صفات فقط قابل شرکت نشوند هرگز بهرگز اطلاق شرکت بدین معنی بر و روادار ندو کافر نش نه پندارند و چون کفار غیر خدا را در امور ندو کوره شرک او تقایل جل شانہ می کنند و معنی همسرت عیان بر بیان قال یا حال مثل سجده و غیر آن سودی می نمایند اطلاق کفر بر ایشان روا شد اما استعمال ثانی پس محقق دواتی در اخلاق جلالی در بیان حکمت عملی می نویسد و آن عبارت است از علم باحوال نفس ناطقه انسانی ازین رو که افعال محمود و مذموم به ارادت از و صادر تواند شد تا بسبب آن علم از رد اهل متخلی و بفضل اهل متخلی شود و کما لے که متوجه آن است بر سه و افعال مذکوره تقسم بر دو قسم است یکی آنکه راجع شود با هر نفسی با افراد و آنرا علم اخلاق و فرستگ خوانند و دیگر آنکه راجع باشد بشارکت با افراد و این نیز دو قسم است یکی آنکه راجع شود بشارکت منزل یعنی آنچه سبب نظام حوال بل منزل واحد باشد و آنرا علم کتخدائی و تدبیر منزل گویند

لے بدانکه اگر هم سری یعنی برابر است مگر لفظ برابر هم مقتضی مماثلت کلی نیست در سبع سنابل مولوی علی اواحد بلگرامی مذکور است شیخ ابوالحسن بعدد و از ده سال شیخ محمد را خرده خلافت پوشانید و دست شیخ محمد گرفته سمت قبله نهاد شد و گفت ای محمد چشتی را خرده درویشی پوشانیدم و او را در کار دین به مقامت چشتی و فدای قیامت بروی محمد مصطفی صله الله علیه و سلم جمیع پیران ماسخر و گردانی آواز سے شنید که خاطر جمع دار ما وعای تو قبول کردیم فدای قیامت محمد چشتی را برابر محمد مصطفی صله الله علیه و سلم و بهر متبیین چون محمد چشتی یکی از دوستان است که محمد چشتی را دوست دارد و از نیز بهر متبیین چون شیخ ابوالحسن این مشارکت خوشحال شد شیخ محمد گفت درویشی کالونیاد او بهر متبیین تمام خبر و صدیق تواند است ۱۲

دیگر آنکه راجع به مشارکت در بلد ولایت یا اقلیم مملکت و آنرا علم مملکت داری و سیاست بلد خوانند اینهمی و ازین عبارت صاف مستفاد است که کسانی که مشارکت در منزل یا بلد دارند در ایشان شرکت در منزل یا در بلد یافته می شود زیرا که مشارکت مصدر است از معامله مع هذا همسری بمعنی مذکور یافته نمی شود زیرا که در خانه مولی و عید مسکن می پذیرند در بلد غنی و فقیر و بادشاه و رعیت می باشند و درینها اصلا راجحه همسری به شام خواص و عام در نمی آید اما دلیل بر خصوص همسری آن است که معنی همسری مساوی مفهوم مذکور جای ندارد نشده و براساسه احدی از خواص و عوام نمی رود و معنی الفاظ یا تهمید و التمسعیه آنکه لغت مدرک می شود و یا به تفاهیم عرف فاذا انتفی انتفی ازین تهمید و مقدمات چند امور واضح شد اهر اول آنکه نفی شرکت از شرکتی که از دعوی همسری خیزد بے تاویل درست است زیرا که عام بدین حیثیت که در ضمن خواص یافته می شود از خواص دیگر مستلوی می شود و هر دو هم آنکه در بعضی شرکت دعوی همسری نمی خیزد و چنانکه در شرکت منزل مولی یا عید یا شرکت در بلد غنی و فقیر و سلطان و رعیت اهر سیاهم آنکه شرکت عام مطلق است و همسری خاص مطلق نه آنکه نزدیک برادری و یا متساوی و اتحاد فی مفهوم برادری گویند و نزدیک برادری امری است مستحدثه

گرددش لیل و نهار است چه می باید کرد	فتمت از چشم نگار است چه می باید کرد
دوش از ان شوخ جفا پیش خود نالیدم	دل کشید آه که یار است چه می باید کرد

حضرت غلام علی شاه صاحب رحمة الله علیه فرماید بحق در فیض کسبی واسطه را دخل نیست نه در فیض و بهی اگر منصبی داری که بواسطه وزیر معروضات خود به بادشاه میرساند پس نسبت کمال الفضل بادشاهی بیواسطه مجبور معروض نماید این از کمالات تقرب و جاه و غیره است در حضرت بادشاه که بنده او باین مرتبه رسید است حضرت شیخ رحمة الله علیه ازین دفع توسط همسری تهمید شعری شدند حضرت مجدد رحمة الله علیه فرمود اندیشه باین همسری کفر است پس همسری با خاتم الرسل صلی الله علیه و سلم بر ایشان تهنیتی و راز انصاف است قول حضرت عایشه صدقه وقت نزول یہ برآته

ایشان از انکے جواب مادر خود گفتہ ^{بجواب} محمد اللہ عز و تعالیٰ و آیتہ شریفہ قائم جنتیان
 علیکم صلی علیہ وسلم رفع توسل می نماید توسل پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و اتباع
 عقائد و اعمال و اخلاق ہمیشہ ثابت است ثبوت رفع توسل در کلام بزرگان از احوال بزرگان
 از علیہ احوال است کہ جیلدیت ذات پاک اسطہ کائنات علیہ فضل الصلوٰۃ و السلام مشہود
 نمی شود نہ کہ در واقع نیست معاذ اللہ علم و عمل و اخلاق و محبت و قرب بہہ بگویم بجناب
 مقدس است صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایشان خود در مکتوبات اخی مساوات می نمایند شریک
 دولت نہ شرکت کہ انان ہمہ می خیزد کہ آن کفر است بلکہ شرکت خادم با مخدوم بدانکہ در
 دولت توحید و ایمان و انوار ولایت کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم خازن و قاسم آن است
 بہر کہ شریک نیست مسلمان نیست پس شریک شدن مرضی حق سبحانہ است اما در نبوت کہ ختم
 است بر خاتم المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم هیچ مسلمان نمی گویند و نمی اندیشند انتہی
 قال و آنکہ گفتہ اند بلکہ شرکت خادم با مخدوم است یعنی اگر چه این خادم چیزے از خانہ خود
 نیاورد و ہر چه دارد از مخدوم دارد و لیکن ہر چه مخدوم داشت بوی داد و شریک خود بخود
 گردانید این گزینہ وجود نمی آید مخدوم بخادم چیزے می دہد کہ مناسب حالے باشد و مخدوم
 خادمان بسیار دارد بہر کدام بخش و سہ می دہد چنانکہ ذکر اولش در کلام ایشان در بیان این
 معنی بسیار واقع شدہ است از اولش دادن لازم نمی آید کہ ہر چه در خانہ داشت داد بلکہ
 آنچه در خور است می دہد و خود درین مطالب عالیہ چہ گنجایش این تشبہات و تفسیرات ارد
 اقوال تفسیر شرکت یعنی غلط است کہ بطلانش تبویح بیان کردہ شد و الا برآ
 شرکت خادم با مخدوم ضرور نیست کہ آنچه مخدوم پیش خود داشتہ باشد بخادم سپارد و
 بہچو خود گرداند فی الواقع معمول برین جاریست کہ مخدوم بخادم چیزے می دہد کہ مناسب
 حال خادم می باشد لیکن این قدر اعطاء برآے ثبوت معنی شرکت بسند است و من ہم یگویم

که از اعطای او لش لازم نمی آید که هر چه در خانه داشت داد بلکه آنچه در خور دوست می دید بفرستد
در مجموع مطالب عالی ذکر تمثیلات با کفایت بلکه از تمثیلات انگشتان مدعا بطرز دل خواه می
گرد و نمی نگرد که کلام رب الغر از تمثیلات و تشبیهات بالا مال است قال تعالی و تقصیر
مثال فیما یشکون فیها مصیبات علاوه برین اینجا تمثیل و تشبیه نیست که ما خادمیم و مستخدم
ما بخدوم ما قال و متقرر است که دعوی مساوات با انبیا خصوصاً یا سید انبیا صلوٰه الله
و سلامه علیهم باطل است **اقول** بلکه کفر است چنانکه حضرت مجتهد در حقه اصد علیہ بیان تفسیر
کرده و خود حضرت شیخ آن را نقل کرده حاشا که در کلام حضرت مجتهد رضی الله عنه دعوی مساوات
و برابری با انبیا علیهم الصلوٰه والسلام واقع شده باشد حضرت غلام علی شاه صاحب فیض
بدانکه آیه شریفه یُرِیدُونَ وَجْهَهُ جماعت صاحب امری حضرت حق سبحانه می فرماید و آیه
شریفه ید الله فوق ایدکم نیز صاحب کرام را می بیند حق تعالی می فرماید پس آنچه از آیات
ثابت شود جای اعتراض چرا گردد و انتهی **قال** و تفرقه و تفصیل باعتبار خادمی و مخدومی
و اصالت و فرعیّت نیز باطل و عاقل **اقول** این تفرقه باعتبار مخدومی و خادمی و اصالت
و فرعیّت ضروری است که انکارش از انکار بدیهیات است هر که پیر است فیض از حق گرفته
بر خلق پاشیده مخدوم است در ایصال فیض اصل است و مرید خادم و در اکتساب فیض
فرع مولانا شاه عبدالغیر زده بلوی رحمة الله علیه درین باب صحیح است که تحریر ساخته قابل وحدت
می فرماید که رسول اکرم صلی الله علیه و سلم را مخدوم و اصل نداند و خود را خادم و فرع نه پندارد
اگر این تفرقه باطل است پس لازم می آید که فیض انبیا باقییم باشد و بدگرے نرسد و هو باطل عین
حق تعالی جل شانہ فرماید و لکن الامثال نصیرها للناس لعلهم یتقون ۱۳ مثلاً نور او در چپ است که
در درج ارفع باشد ۱۴ و آنچه در کلام قطب کلامی واقع شود ان را بر مساوات یا ترقی محمول نباید فرمود حضرت غوث
انام فرماید ۱۵ انکنت مع نوح با علی سفینة ۱۶ بجوار او طوفان طغی کفت قدرتی ۱۷ و کنبت و ابراهیم ملقی بنار
۱۸ و ابرو انبیا و الی غیره الی آخر القصیدة ۱۹ این باطل است نزد تمامی اهل اصد ۱۲

جَمِيعِ اَهْلِ اللّٰهِ اَنْتَی قَالَ واز زبان بعض مہدویہ شنیدہ شدہ است کہ ہر کمالی کہ
 محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم داشت در سید محمد مہدی نیز بود فرق ہمین است کہ آنجا
 باصالت بود و اینجا پستی رسول بجائے رسیدہ کہ چو او شدہ و این بعینہ
 مقولہ ایشان است اقول این بنادر فاسد بر فاسد است از تحریرات سابقہ ظاہر است
 کہ نسبتہ کہ خادم بابا محمد و م باشد ہرگز مقتضی مساوات نیست و خود از مہدی این چنین قوال
 منقول نیست علامہ معین الدین عبید اللہ الملقب بابخلیفہ اخو شکی آپشتی در کتاب خارج
 الاولیات فی مدارج الہدایہ می نگارہد سید محمد مہدی نام پدر او یوسف است اصل او از
 جیون پور است مرید و خلیفہ شیخ دانیال است و از اولیاء مساویہ بحال صاحب سکر بودہ
 در حالت سکر چنانکہ بعضی اکابر انا اللہ و انا الحق و سبحانی و قد رمی علی رقبۃ طوقی
 و امثال آن گفتہ وے درین حال انا مہدیؑ فرمودہ و در حالت افاقہ چنانکہ اکابر از
 دعوی الوہیت استغفار کردہ و گفتہ و ان قلت سبحانی فانما مجوسی فا قطع من نار ہے و اقول لا
 رالہ الا اللہ و نیز از دعوی مہدیت تائب شدہ و مہدی موعود اقرار نمودہ چنانکہ نزد اکثر
 از اکابر این مقدمہ بدیہی است فاما جمعی از جہلکہ در زمان سکر حاضر بودہ و زمان صحورا دراک
 نہ نمودہ معاودت او را اعتبار نکردہ و بر سخن اول اصرار نمودہ او را مہدی موعود دانند و
 طایفہ از جہال کہ معنی سکر و صحو اولیاء اللہ ندانند گفتہ کہ سخن سکر را اعتبار نہ نیست بلکہ وی
 در زبان صحو مدعی این معنی شدہ و دعوی خود را با ثبات رسانیدہ است و این محض افترا
 و بہتان است کہ بر آن سید بیچارہ بستہ اند اُنہی اگر عقیدت مہدویہ حسب تفسیر حضرت شیخ
 تسلیم کردہ شود پس می گویم کہ حاشا از کلام حضرت مجدد رحمۃ اللہ علیہ این چنین دعوی
 یافتہ شود معلوم نمی شود کہ از کجا مقولہ مہدی و یا بن بعینہ مقولہ حضرت مجدد رحمۃ اللہ علیہ
 نمیدہ شد قال و چنین شنیدہ می شود کہ شیعہ نیز در شان الممۃ اثنا عشر رضوان

سہ من مہدی ام ۱۲ سالہ اگر سبحانی گفتہ پس آتش پرست ہستم پسینہ نا خودی شکم وے گویم لا اللہ الا اللہ ۱۲

الله تعالى عليهم اجمعين می گویند که ایشان شاگرد پیغمبر اند صلی الله علیه و سلم بمهرتبه است
 رسیده اقول شاید مقوله شیعیان همچنان باشد مگر حضرت مجد در حقه الله علیه نه نفس
 نفس خود را هم پیک پیغمبر علیه الصلوٰه والسلام می داند و نه کلامی از او را و نمندگان چنین عقیده
 نسبت دی دارد قال بر سه تقدیر این خادم را باید حق نعمت شناخت و نزد خودم جز به
 بندگی و نیازم ترند و دعوی مساوات نگیرد مع استه ایا از آن پوستین را یاد داشته
 اقول هرگاه بخیال حضرت شیخ در مطالب عالی که بجایش تمثیلات تقدیر است بنویس پس از خادم
 و خودم چاره عز و در چار حکایت باز را یاد آور و فاما در نفس صحت این کلام نیست قال شایان
 خادم باین خدمت که دم از برابری میزند و گستاخی میکند حال آن کلام است که بهر خواه که مقرب نگاه
 سلطان بود در مجلس سلطان وقت پس خواجه مجلس قریب نشست و غلام نیز اینجا با ستاد و چون خود را در مجلس
 پادشاه با خواجه یکجا دید بنایزد و مغرور گشت از بر سر خردی و بیتابی که سر غلامان است خود را که در با خواجه یکی
 و برابر گرفت و گفت من هم بنده پادشاه و مقرب درگاه اویم و ندانست که همچنان که نخست
 نزدیک سلوک طریق که قرب و وصول به سلطنت و طفیل خواجه بجای پادشاه رسید و وی او را
 بود الا آن که قرب و وصول حاصل شده است نیز واسطه است ولیکن از غایت مغرور و بی خبری
 و کم فکری و وجود سلطنت از نظری ساقط شده و در حیطه کفران نعمت افتاد اقول جلب
 این تقریر را برین کلام قل و دل حضرت مولانا شاه عبدالغنی زید بلوی رحمة الله علیه ختم کنم که
 همه و هم خود است هیچ خادم باین صفت موجود نیست انتهی قال - و اینجا هم همین جواب
 بجای خود می آید و اندک این سخن به هیچ فائده نمی کن جز فرق به تبعیت و اصالت اما دعوی همسری
 و برابری لازم بین این کلام است بلکه دعوی همسری و برابری از خادم و تابع نامقبول
 و نامسموع تراست اقول الحق دعوی همسری و برابری از خادم و تابع نامقبول و نامسموع
 تراست خصوص اسرار دنیا را محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم که اتحاد و زنده قلم و کفر اکبر است
 لیکن این سخن تحریر و تقریر حضرت ایشان دعوی همسری و برابری مستفاد نشده اما در حدیثی که در این باب

این حدیث
 در کتاب
 جنت و عذاب است

اینجا که احدی از عقلا از مقوله بالا باین طرحی و همسری نمی فهمد و دعوی لازم بین عام ازین
که بالمعنی الاعم باشد یا بالمعنی الخاص فطری است محتاج بدلیل و پیش ازین بطلان لزوم کرده
شد پس این امر محمول است بر عدم فهم معنی لازم بین کما لا یخفی علی ارباب العقول

نومهربان نه شدی در نه آنچه در دل بود	هزار بار فزون ناله از زبانم رفت بیچ
--------------------------------------	-------------------------------------

فقال - حجب آنکه فرموده اند که بر خوان این دولت هر چند طفیلی ام اما ناخوانده نیامده ام
هر چند تابعم اما از اصالت بی بهره نیستم اینچه معنی دار و طفیلی خود همان کس را می گویند که ناخوانده
بیاید و تبعیت خدا صالت است و اجتماع حنین مجال اقول در هر دو فرق بابا لذات
و بابا تتبع است یعنی طفیلی بالذات بوده ام و مدعو بالعرض متابع بالذات ام و اصیل بالعرض
و میان هر دو تبعیت فرق با است و تقریر رفع اجتماع حنین این است که در عرف طفیلی

۹
 اگر گویند بوجبه تابعیم بوجبه
 اصیل این سخن معنی محصلی ندارد و یا نخست در وقت سلوک تابع پیرو مرید بودیم اکنون پیوسته
 از وصول بمرتبہ اصالت رسیده ایم و بسبب خودم و تمهید و سائل و وسایط که بودند ساقط شدند و
 از میان بدر رفتند چنانکه اسباب تشریب خود را بمعذرات تشبیه داده اند و پیش ازین مرید
 محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم یا مرید سیکه از خاصه گان درگاه و سبب بودیم اکنون مرید خاص
 بیواسطه و ارادت من با تقد تعالی قبول و سائل کنی کند و ارادت من سبب و واسطه یا نسبت تمام است

من هم میرید محمد رسول اهدام باعدتبار سابق و هم هم پیرو او یک حکم حال تعالی اهدار از تصور این معنی تو کلام
باین کلام موی بریدن اعتقاد و اخلاص مسلمانان میبخیزد و بخدا سوگند پس غنیمت است این کلام و
لغایت شایع است این مرام اقوال این تجاشی از عدم فهم کلام متکلم است پیش از این معنی
کلام تبوضیح تمام بزرگاشته ام درین تفسیر غلطی صریح این است که حضرت حاضر می نگارند اکنون
میرید خدام بے واسطه حالانکه این معنی میرید نیست بلکه معنی مراد است حضرت حاضر در معنی
میرید مراد خطه ملط می کنند حالانکه او معنی میرید مراد بزرگاشته اند و مراد را بے واسطه انگاشته

کاش اگر در معنی مرید و مراد با سحان نظر ملاحظه می فرمود این چنین غلطی قاش موصول می ماند نشان آن نقل بالمعنی است معنی در هیچ جا در کلام حضرت مجید در حجت امد علیه مرید به واسطه تحریر نشده نه از کلامش استفاد است و آنچه تحریر فرموده من هم مرید رسول الله صلی الله علیه و سلم را باعتبار سابق و هم هم پرده اویم حکم حال تقید سابق و حال از اختراعات حضرت قنظر است البته این معنی از حضرت معترض باعث صد گونه اعجاب است لعلی الله از تصور این معنی و کلام باین کلام موس بریدن اعتقاد و اخلاص می بخیزد بخدا سوگند پس عظیم است این کلام بنایت شیع است این مرام

در دل گفتم تغافل کرد غواری را به بین	گریه کردم خنده زد به اعتباری را به بین
صبر کردم سر کشید و شور سر کردم رمید	شکوه کردم رنج شد ناساز گاری را به بین

مولانا شاه عبدالغیر ز دلموی رحمة الله علیه فرماید بی است که در حق پیغمبر و مرشد در فیض کسی است نه در فیض و بی یدل علی ذلک ما قاله عائشة رضى الله عنها محمد الله ولا یخفى احداً انتهى قال راه راست آنست که اعتقاد کنند و بگویند که همه مریدان حضرت رسول الله اند صلی الله علیه و سلم و رسول مرید خداست جل جلاله از حق فیض می گیرد و بخلق میرساند معنی بون و رسالت این است اقول ظاهر درین کلام تماشای است از اطلاق مرید و مراد و مراد این معنی منی است اصطلاح صوفیه هر که از اصطلاح صوفیه واقف است نیک میداند که این از مراتب کمال اولیاء است صلی الله علیه و سلم پس چنانکه مرید رسول الله گفتن جایز است همچنان مرید الله و مراد الله و آنچه حضرت معترض گفته هرگز راه راست نیست بلکه راه راست این است که چنانکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم را هر یک بگویند همچنان مراد الله نسبت وی صلی الله علیه و سلم انتقاص هرگز زیبا نیست اعتقاد باید داشت که سرور عالم صلی الله علیه و سلم جامع جمیع صفات انسانی و ملکوتی بوده اند قال هیچ کس را به وساطت وی صلی الله علیه و سلم راه نیست بسوی خدا و در درگاه و سبب جای نه خواه در وقت سلوک یا بعد از وصول اقول این کلام فی اجماع منافات ندارد

در دل گفتم تغافل کرد غواری را به بین
صبر کردم سر کشید و شور سر کردم رمید
شکوه کردم رنج شد ناساز گاری را به بین
گریه کردم خنده زد به اعتباری را به بین

از تقریر من که حضرت شیخ در رساله تبیین الطریق لابل الارادة بالتزام وظائف اخیره والعبادة -
 بدین عبارت نگاشته اما احتیاج مردم به مرشد و استاد پس از برای تسهیل طریق و سرعت وصول
 است و سلوک طریق به مرشد و استاد اگر توفیق رفیق گردد و فی الجملة ممکن است بوجوب
 قوله تعالى وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا لکن به تعب شدید و
 مدت طویل و همتا و جدا و اسد علم انتہی و تحقیق مقام این است که اگر از وساطت تبعیت مراد
 باشد در محنت این کلام شنبه نیست اگر حیلولت مقصود باشد پس در فیض و بهی حیلولت نمی باشد
 والا فیض و بهی نخواهد بود قال دیگر اطلاق سلسله در ارادت امدتالی که به واسطه عجزی
 است عجب واقع شده است اطلاق سلسله در جای مناسب است که بواسطه باشد ظاهر
 سهو قلم است یا بطریق مشاکلت است این سخن طالب علمی است وَالْأَمْرُ فِي ذَلِكَ سَهْوٌ
 اقول جواب اشکال بدو وجه گزاش می رود اول آنکه از تقریرات سابقه اطلاع کافی داده
 شده است که درین محل از عدم توسط عدم حیل و نیست این عدم توسط را توسط تبعیت
 لازم الوجود است توسط بهی تبعیت از وساطت چنانست پس لفظ سلسله را نسبت به تمام باشد و و هم که
 استعاره تخفیه است ارادت را برای تسهیل و آسان و سلسله را باران است که در درین صورت
 ضرورت و سلسله نیست این چنین استعاره است و در آیه قرانی ازین ملامت
 حق تعالی جل شانہ فرماید اِذَا قُلُّوا فَاٰمَنُوا بِاللّٰهِ لِيَسْأَلَ الَّذِيْنَ هُمْ فِيْهِ حَيٰوةٌ مِّنْ عَمَلِهِمْ فَبِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
 وَفِيْ ذٰلِكَ لِمِنْ اٰيٰتٍ اَلْكَثْرَةُ يٰ اَيُّهَا اَعْرَاضُ طَالِبِ الْعِلْمِ كَارِطَالِبِ الْعِلْمِ سَخَنُ اَلْزُفُوفِ
 را ندانی بود این هوس در دل باقی است

این کلام را در رساله تبیین الطریق لابل الارادة بالتزام وظائف اخیره والعبادة -

در راه من تمام ایشان در راه خود

در راه من سلسله است

شما که بنده من

انداختن من

نه خفت خسرو سبکین برین هوس شب ها	که دیده در کت پایت نه بد خواب رود
قال و گفته اند که پد من نائب بیداست این فرع و نتیجه ارادت امد است چه پد مرید	نائب پد پیر می باشد اما تلوح می افتد بقول حق سبحانه اِنَّ الَّذِيْنَ يُمِيْنُوْنَ يَتَّبِعُوْنَكَ اِنْ تَاْتَا يَنْتَظِرُوْنَ
الله اَلْاٰوِيَّة و این به حقیقت و قیاس است آید که بروی اَمَّا مَيِّتٌ اِذَا مَرَّتْ	

بَلَكِنَّ اللَّهَ ذِي الْمَرْتَبَةِ كَمَا لَمْ يَكُنْ لَكَ شَكْرٌ رَأْسَهُمْ كَمَا أَنْزَلَ فِي آيَاتِهِ نَبَاتِي
 بَيْتِ نَبَاتِ أَقُولُ أَخِي كَفْتَهُ شَدِيدٌ مَرِيدٌ نَابِئٌ بِمَرِيٍّ بِشَدِيدٍ وَوَجْهٌ حَجَّجٌ نَبَاتِ
 أَنَّهُ حَضَرْتُ شَيْخَ أَزْمَرٍ مَعْنَى مَتَعَارِفٍ مَرَادُ وَاشْتِاقُهُ مَصْطَلَحُ مَتَصَوِّفِينَ جَالَانَهُ دُرُكَلَامُ حَضَرْتُ
 مَجْدُ وَرَحْمَةُ الْمَدِّ مَصْطَلَحُ صُوفِيَةٍ مَرَادُ اسْتِجْمَادِ رَيْنِ مَقَامُ مَرَادُ بَايَدِ كَفْتَهُ نَبَاتِ مَرِيدٌ وَوَجْهٌ أَنَّهُ وَجْهٌ
 أَنَابِتِ حَسْبُ نَبَاتِ اِبْلِ فَنَافِئًا وَبَقَا اسْتِ وَفَصْلُ الْخَطَابِ أَزْمَرُ حَمْدُهُ عَوَارِفُ مَقُولُ اسْتِ فَنَافِئًا
 عِبَارَتِ اسْتِ أَزْمَرُ نَابِتِ سِيرَةِ اِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَبَقَا عِبَارَتِ اسْتِ أَزْمَرُ نَابِتِ سِيرَةِ اِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَبَقَا
 اِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَبَقَا نَابِتِ سِيرَةِ اِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَبَقَا نَابِتِ سِيرَةِ اِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَبَقَا
 اِنْكَاهُ مُحَقِّقٌ شَوْدُ كِهْ بِنْدَهُ بَعْدَ أَزْمَرُ فَنَافِئًا مَطْلُوعٌ دُرُكَلَامُ الصَّافِ بِاَوْصَافِ اِلَى تَخْلُقُ بِاَخْلَاقِ
 رَبَّانِي تَرْقِي نَابِتِ اسْتِ بِسِرِّ كَاهُ مَرْتَبَةُ فَنَافِئًا وَبَقَا حَاصِلُ كَرْدُ دَسْتُ وَبَقَا نَابِتِ سِيرَةِ اِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

اگر که فتنه آشوبه و فقر آید این است	نه کشف و یقین نه معرفت نه دین است
رفت اوز میان همین خدا ماند خیر	الْفَقْرُ أَذَى لَهُ هُوَ اللَّهُ اَيْنَ اسْتِ

در حالت فناء و غیبت

در میان که بقای غیبت میخواستن	از خرم هستی جوئے کے گاهی
تا یک سیر غیبت میخواستن آگاهی	گردم زنی از راه فنا گسادی

در رساله مشاهدۃ الانوار بین اتملی والا ستار خود حضرت شیخ در میان سیر و معبود و قاصد
 و مقصود و طالب و مطلوب و محب و محبوب فرق را در آورده حیث قال یا عنوانات دیگر که
 طالب و مطلوب و محب و محبوب است یقین حکم نتوان کرد که طالب کیست و مطلوب که محب
 کیست و محبوب کدام هر دو هم طالب اند و هم مطلوب و هم محب اند و هم محبوب و بیجهت او طالب

۱۰ فقره گاه تمام شدان الله است ۱۲ سکه در کشف المحجوب از شبلی رحمة الله منقول است صوفی آن
 بود که اند دو جهان بیچ چیز نه بیند بخضای عزوجل و از علی بن بندار صیر فی فیض پوری منقول است تصوف
 آن بود که ظاهر و باطن خود را نه بیند و جمله بر حق را بیند ۱۲

و این مطلوب و در مرتبه دیگر و مطلوب این طالب و بی بگزار که حقیقت یکی است ^{صلی الله علیه و آله} من
 یطیع الرسول فقد طاع الله و ید الله فوایدیم زیاده برین چه گویم کفر با حقیقتی در سینه دیز
 باب مضمحلست که اگر آن را بیرون نکنم صدایمان مجازی از آن بر شک آید اسرار در پرده بهتر
 و نگفته به استیغچه ذکر تلویح نموده شد صریح خطا است که نزول آیت در باب دیگر است یعنی
 هرگاه غره حدیبیه پیش بود آن حضرت صلی الله علیه و سلم از صحابه رضی الله عنهم که یک هزار
 چهار صد بودند بیعت گرفت بعضی صحابه رضی الله عنهم برین امر بیعت کردند که با جنگ نخواهیم کرد
 تا آنکه قتل شویم و بر بنی امیه از جنگ فرار نخواهیم کرد قال ابن عباس رضی الله عنهما ید الله بالوفاء لما
 وعدهم من الخیر فوق ایدیهم در تفسیر ابی سعور و می مذکور است ان الذین یبایعوننا فی
 علی قتال قریش اما یبایعون الله یعنی ان متابعت الله عزوجل لا یمتنعون
 نقیق العهد بمواعاة او امره و نواهی ید الله فوق ایدیهم یعنی ان عقد
 المیثاق مع الرسول کعقد مع الله تعالی من غیر نقایس
 بینهما کقولیه تعالی من یطیع الرسول فقد اطاع الله
 استیغچه در تفسیر کبر مذکور است ید الله یعنی نعمه الله علیهم فوق احسانه
 الی الله ید الله فوق ایدیهم ای نصرتهم ایاکم اقوی و اعلی من نصرتهم ایاکم

کتاب حقیقی

صلی الله علیه و آله هر که اطاعت کرد رسول را پس اطاعت کرد الله تعالی را ۱۲
 و عده خیر کرده دست ابراری و فایر دست ایشان است ۱۳ کسانی که بیعت رسول الله صلی الله علیه و سلم و پیغمبر بر قتال
 قریش می کنند ایشان بیعت الله تعالی می کنند یعنی بیعت رسول متابعت الله تعالی است زیرا که مقصود
 استحکام عهد است بمواعات او امر و نواهی و سعادته ید الله فوق ایدیهم یعنی عقد پیمان از رسول الله صلعم
 چنان است که با الله تعالی شده درین هر دو هیچ فرق نیست الله تعالی فرماید هر که اطاعت کرد رسول را پس اطاعت کرد
 الله تعالی ۱۲ معنی ید الله این است که نعمت الله تعالی بر ایشان زیاده از احسانی است که انان ایشان
 ظاهر شده و نصرت خدا تعالی بر ایشان زیاده تر است از نصرت ایشان که می کنند ۱۳

اینجته مختصر ازین تقریر ظاهر است که سوق آیت در امر دیگر است و کلامی که در آن میرود
چیزیست آخر فستان بینجام و آیه قَامَرُ مَبِیَّتٌ اِذْ صَا مَبِیَّتٌ بے محل ذکر کرده شده زیرا که بمعیت
آنندگان صحابه اندر صحنی آمدند و در امری مشقت خاک سرور عالم بوده اند صلوات الله علیه و سلم
اینچه ذکر انصار کفر بایمان فرموده شد از حضرت شیخ رحمه الله این چنین تحریر در ورطه حیرت مانده

گله در پیش صبا زان گل رعنا کردم	اگر چه داشت دلم غنچه صفت و اگر دم
---------------------------------	-----------------------------------

قال اکنون بمعارف و حقایق که در تحقیق این دعا و سوره نوشته اند دست زده دفع
این غلجانات و شبهات کنیم و من الله الاستعانة والتوفیق اقول اینچه پیشتر ازین
محاکماتم اگر در آن تامل کافی رود دفع تمامی غلجانات و شبهات استغفل خواهد بود و نگه چون
حضرت شیخ رحمه الله دست بدانان مکتوب صدر و بخت و یکم از جلد ثالث زده ایرادات کرده است
پس چنان مناسب است که عبارت مکتوب اول و نقل کنیم سپس بر هر ایراد ذکر کرده بدفع آن بکوشیم

به بنیم که تا کردگار جهان	درین اشکارا چه دارد نهان
---------------------------	--------------------------

عبارت مکتوب این است الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى
صحیفه گرامی که از روی شفقت و مهربانی نافرو این فقیر ساخته بودند بمطالعه آن مشرف
گشت اندراج یافته بود که عزیز بے عبارت مکتوبی که در اجبیر نوشته بود و عترت منها
دارد در حل آن باید نوشت و بعضی از یاران چون تعیین مواضع اشتباه نوشته بودند
باندازه آن چند مقدمه در حل آن اشتباه نوشته آمد وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ
سَبِّحُكَ بِمَا تَسْبِحُ بِهِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ رَبِّهِمْ وَبِمَا تَسْبِحُ بِهِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ رَبِّهِمْ وَبِمَا تَسْبِحُ بِهِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ رَبِّهِمْ
تسبیح دارد و الزام امر نیست که تسبیح تسبیح داشته باشد پس محبت و برهان بر اثبات
آن طلبیدن گنجایش ندارد و مع ذلک کسی را که حضرت حق سبحانه قوت قدسیه داده است
اگر در احوال او ضایع صاحب آن سیه رنگ ملاحظه نماید و فیوض و برکات و علوم و معارف

سلامت و شایسته و معارف و سلام بریندگان او که برگزیده اند ۱۴۱۱ هـ است که تائید است نه راست است ۱۱

الهی بل شانه که او بان ممتاز است مشاهده کند تواند بود که حکم بسیر مرادی او نماید و هیچ
محتاج بدلیل نبود در رنگ آنکه بعد از ملاحظه قرب و بعد و مقابله و اجتماع که قمر را با شمس
است حکم کند که نور قمر مستفاد از نور شمس است اگر چه این معنی بر غیر ارباب حدس حجت نبود و
نیز حضرت خواجۀ باقدس سره در اوایل حال سیر این فقیر را سیر مرادی مقرر فرموده بودند
شاید یاران هم این معنی را از ایشان شنوده باشند و این ابیات شغومی مطابق حال فقیر
داشته می خوانند

عشق معشوقان نهان است و ستیز	عشق عاشق باد و صد طبل و نیز
لیک عشق عاشقان تن زه کند	عشق معشوقان خوش و فربه کند
وز مرادان هر که واصل گشته است	او بر راه اجتناب سرفته است

راه اجتناب مخصوص بانبیائست علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات صاحب خوارق قدس سره
در بیان مجذوب سالک و سالک مجذوب تصریح باین معنی فرموده است و راه مریدان را
راه انابت و راه مرادان را راه اجتناب گفته قال اهدنا سبیل الله یجیبنا الیه من نداء و یجیبنا
الیه من یکتب آرای راه اجتناب باصالت مخصوص بانبیاء است علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات و
استان را در رنگ سائر کمالات بتجربۀ ایشان است نه آنکه اجتناب مطلقا مخصوص بانبیاء است
علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات و استان را از ان اصلا انصیب نیست که آن غیر واقع است مخدو
و حصول فیوض مر سالک را توسط و جیولت خیر البشر علیه و علی الله الصلوٰۃ و السلام تا
زمانی است که حقیقت آن سالک که محمدی الشریع است بحقیقه محمدریضی نگشته است
و بان متحد نشده و چون بکمال متابعت بلکه محض فضل در مقامات عروج این حقیقت را بان
حقیقت اتحادی حاصل شده توسط برخاست چه توسط و جیولت در مغایرت است در
اتحاد متوسط و متوسط و حاجب محبوب بود و آنجا که اتحاد است معامله بشکر است اما چون
سالک تابع و اذاتی و طفیلی است از قیام شکر است خازم بود با خدوم و آنکه گفتیم که حقیقت

اور با حقیقت آن سرور علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام الطباطبائی و اتحادی پیدامی شود
بیانش آنست که حقیقت محمدی علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام جامع جمیع حقایق است و
آن را حقیقت حقایق گویند و حقایق دیگران در رنگ اخرا اند مرا و را با خبریات زیر که اگر محمدی
المشرّب است حقیقت سالک در رنگ جزئی است مرآن کلی را و محمول است بروی حقیقت
غیر محمدی المشرّب در رنگ جز است مرآن کل را و غیر محمول است بروی و این حقیقت
محمدی المشرّب اگر اتحادی در عروج پیدا شود با حقیقت پیغمبری خواهد بود که این بر قدم
اوست و محمول بر آن حقیقت خواهد شد و شرکتی در کمالات مناسبت او را پیدا خواهد کرد
لیکن از قسم شرکت خادم بود با خدوم چنانچه گزشت و چون این جنبی را بمقامه کمال متابعت
بلکه بحض فضل محبت خاص بکلی خود پیدا می شود و شوق وصول آن دامنگیر او میگردد
و آن قیدی که کلی را به جزئی آورده بود بفضل خداوندی جل شانہ روزوال می آرد و بتدریج
بعد از روال این جزئی را بان کلی الطباطبائی و احاطه حاصل می شود و آنکه فایده محبت خاص
پیدامی شود در رنگ آنکه بحض فضل این فقیر را پیدا شده و در غلبات آن محبت می گفت که محبت
من بحضرت حق سبحانہ از ان جهت است که او تالے رب محمد است صلّی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ
وسلم و میان شیخ تاج و یاران دیگر ازین مقوله تعجب میکردند انگار که از خاطر شما هم نرفته باشد
و تا این قسم محبت پیدا نہ شود احاطه و اتحاد چگونه متصور بود ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء
و اللہ ذو الفضل العظیم حقیقت توسط و عدم توسط را بیان می نماید نیک استماع فرمایند طریق
جذبہ را چونکه کشش از جانب مطلوب است و عنایت الہی جل شانہ بتکفل حال طالب است تا چار
قبول و سلطنت نمی کند در طریق سلوک چونکه انابت طالب است از وجود و سائل چاره نبود
و در نفس جذبہ هر چند و سائل در کار نیست اما تمامی جذبہ منوط بسلوک است که اگر سلوک که
عبارت از استیان شریعت است از توبہ و زہد و غیره با جذبہ منقسم گردد جذبہ نا تمام و ابر
است بسیارے از ہنود و ملّا حدہ را دیدہ ایم کہ جذبہ دارند اما چونکہ بتابعت صاحب

لا این
بخشش
است می دید
هر که می تواند
اند قلمت
بخشش

۱۴ منتخب
کارخانه
مستخرج
تقایی دیوار
بسیوی تخت
گردیدن
زانت باز
۱۵

شریعت علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام تحملی گشته اند خراب و بتراند و غیر از صورت جذب
نصیب ندارند سوال حصول جذب بخوی از محبوبیت می طلبید پس کفار را که اعدا را خداوند نصیب
از جذب چگونه بخویر نموده اید جواب اینست بود که بعضی از کفار بخوی از معنی محبوبیت داشته
باشند که باعث حصول جذب شان شده باشد و چون آنرا متابعت صاحب شریعت علیه و
علی آله الصلوٰۃ والسلام تحملی ساختند خاسر و مخدول ماندند و آن جذب غیر از حجت بر ایشان
درست نگردید که اعلام استعداد شان ننموده که بچهل و عناد آنرا از قوه بفعل نم آورده اند و کما
ظلم لهم من الله و لکن کانوا انفسهم یظلمون و در طریق جذب اگر توسط متابعت صاحب شریعت
علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام که عبارت از سلوک است صولی مطلوب پیر شود و بسواسطه و
په حیل و تلمیحات امری خواهد بود گفته اند کونوا لکم ید و کونوا لکم ید و کونوا لکم ید یعنی اگر کشیده
شوید بحضرت حق سبحانه و رسانیده شوید بالطن بطون هر آینه در میان شما و در میان
حق جل و علا حیل و تلمیحات و حجاب امری نخواهد بود و شاید که بخاطر شریف شما هم مانده باشد که حضرت
خواجہ با قدس سره می فرمودند که وصول از راه معیت که حق را جل سلطانہ بانیده است اگر تمیز
شود ناچار به توسط امری خواهد بود که مناسب معیت است و اگر واسطه است در سلسله تربیت
است که عبارت از سلوک است همراه معیت یکی از طرق جذبیه است و حدیث المکرر
مع من احب علی صاحب الصلوٰۃ والسلام نیز تأیید این معنی می فرماید زیرا که مرد را با محبوب
خود چون معیت به ثبوت پیوست واسطه مرتفع گشت اجتماع فرمایند بطل با اصل خود شاه راه
است هیچ چیز در میان شان حامل نیست اگر غیبت خداوندی جل شانہ نخل را با اصل
خود میله پیدا شود و کشتی با و هویدا گردد بدولت متابعت صاحب شریعت علیه و علی
آله الصلوٰۃ والسلام آن نخل آبان اصل وصول و احاطه حاصل آید هر آینه به حیل و تلمیحات
امر خواهد بود و چون آن اصل اسمی است از اسماء الہی جل شانہ ناچار در میان اسم
و اسماء او حاکم نخواهد بود و وصول ظل ازین راه باصل که اسماء آن اسم است به

ع
نصیب
بر ایشان
است
بکار ایشان
از آن
خود
صبر

سرسره
۱۸

توسط امرے خواہ بود و آئینا ہر کہ واصل حضرت ذات است تعالیٰ بوصول بے چونی توسط و
 حیولت امرے در حق او مفقود است ہر گاہ در صورت وصول حضرت ذات بجا نہ حیولت
 و حجابیت صفات ہی جل سلطانہ مرتفع گردد و حیولت و حجابیت غیر صفات چگونہ این دارد
 سوال صفات واجبہ را جل شانہ ہر گاہ انفکاکے از حضرت ذات او تعالیٰ جائز نباشد ارتفاع
 حیولت صفات از میان واصل و موصول البتہ بحیث معنی بود جواب سالک را چون وصول
 و تحقیق باصل خود کہ اسمی است از اسمای الہی جل شانہ و آن سالک ظل و ست حاصل گردد و
 ہر آئینہ در میان حضرت ذات تعالیٰ ہیچ توسط و حیولت نہ خواہد بود چنانچہ در میان اسم
 و مسمای او حیولت امری کامل نیست پس نہ ارتفاع لازم آمد و نہ انفکاک مثل این تحقیق
 گزشتہ است در میان اتحاد حقیقت سالک و حقیقت محمدی علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام
 و نیز ششمہ ازین بیان در بیان وصول ظل کامل ہم گزشتہ شدہ سادہ لوسے ازین عدم
 توسط کہ در طریق جذبہ و غیرہا گفته شدہ است استغنائی از تبعیت خیر البشر علیہ و علی
 آلہ الصلوٰۃ والسلام گمان نہ برد کہ ان کفر و اتحاد و زندقہ است و انکار است از شریعت حق
 او علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام و یا اگر ششمہ است کہ جذبہ یہ توسط سلوک کہ عبارت از
 اتیان شریعت است علی صاحبہا الصلوٰۃ و التحیۃ ابر و ناتمام است و قنوت است کہ بصورت نعمت
 برآمدہ و محبت را بر صاحب جذبہ تا تمام تمام کردہ با کمال کشف و صیقل و الہام صریح نیز بتقدیر پیوستہ
 است و بیچ و بقیقہ از دقایق این راہ و بیچ و بقیقہ از سعادت این قوم بے واسطہ او و
 بے توسط بتائید او علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام بتبعیت و منتهی را در رنگ بتدی و
 متوسط فیوض و برکات این راہ بے تبعیت بے طفیل او حاصل نہ

محال است سعدی کہ راہ صفا	توان رفت خبر در پے مصطفیٰ
--------------------------	---------------------------

افلاطون از بے خردی صفا سے کہ در نفس خود از ریاضت و مجاہدات یافت خود را از
 بعثت انبیاء علیہم الصلوٰۃ و التسلیحات مستغنی دانگشت و گفت یٰ قَوْمُ کُفُّوا عَنْ قَوْلِیْ لَاحَاجَۃَ بِنَا اِلٰی

۴۰۰
 نام محمد
 برای حاجت
 حاجت

منقول می‌باشد است که این صفا که بریاضات بے توسط متابعت انبیا حاصل شده است
 علیهم الصلوة والتسلیمات حکم آن دارد که مس سیاه راز راند و دساند یا زهر را به شکل غلات
 کنند متابعت انبیا است علیهم الصلوة والتسلیمات که حقیقت مس منقلب گردانیده زهر
 خالص سازد و نفس الزام را گی به اطمینان آورد حکیم مطلق جل و علا بعثت انبیا و وضع شرائع
 اینها را علیهم الصلوة والتسلیمات از برای تعجیز و تخریب آثاره مقرر ساخته است و خرابی
 او را بلکه اصلاح او را در غیر متابعت این بزرگواران نداشته علیهم الصلوة والتسلیمات اگر
 نه بران ریاضات و مجاہدات بے متابعت این بزرگواران علیهم الصلوة والتسلیمات کرده
 شود سرسوس الزام را گی او کم نگردد بلکه از دیاد سرکشی او نماید **مصرح**

هر چه گیب و علتی علت شود

از الله مرض ذاتی او منوط بشرائع انبیا است علیهم الصلوة والتسلیمات و بدو نه با خطر التقاد
 باید داشت که جذبه را هر چند از سلوک چاره نیست مقدم باشد جذبه بر سلوک یا موخر اما
 فضل مرتقدیم جذبه راست که سلوک خادم اوست و در تأخیر جذبه بر سلوک مخدوم اوست
 که بدولت سلوک او را جذب میسر شده است و در تقدیم جذبه نه این چنین است که او بالذات
 مطلوب دعوت است اینها را آن مرید و راس مرادان و رئیس محبوبان محمد رسول الله
 صلی الله تعالی علیه و علی اله و سلم که مقصود ذاتی و مدعوا و لے ازین دعوت اوست علیه
 و علی اله الصلوة والسلام و دیگران را طفیلی او طلبیده اند مرادان باشند با مریدان لایق که
 لما خلق الله الخلق ولما اظهر التبرؤیة کما و نه چون دیگران همه طفیلی او باشند و مقصود
 اصلی ازین دعوت بود علیه و علی اله الصلوة والسلام ناچار همه محتاج او باشند و بتوسط
 او فیوض و سیرکات اخذ نمایند و علی اله الصلوة والسلام و باین معنی اگر همه را آل او گویند
 گنجایش دارد علیه و علی اله الصلوة والسلام که همه پس روایند و بے توسط او کمال اخذ
 نمایند چه هرگاه وجودشان بے توسط وجود او صورت نه بندد کمالات دیگر خود که تابع وجود

صلوات الله علیه
 علیه السلام
 منقول از کتاب
 عقاید
 صفحہ ۱۲
 کد ۱۲

اند بے توسط او چه صورت دارند علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام بے محبوب بے العالمین
چنین باید استماع فرمایند که شرف گشته است که محبوبیت علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام
آن محبت واجب جل شانہ کائن است که بذات تحت او تعلق ملاحظہ شیون و اعتبارات
تعلق گرفته است و حضرت ذات تعالیٰ بآن محبت محبوب گشته بجلال محبوبیت دیگران که
بآن محبت کاین است که تعلق بشیون و اعتبارات دارد مثل بسما و صفات است یا
بظلال اسماء صفات علی تقی و آلہ الرجات

عشق علی علیه السلام
و سلم را محبت
که در کتب مذکور
نموده اند

لَهُ فَإِنَّ فَضْلَ رَسُولِ اللَّهِ لَيْسَ لَهُ حَدٌّ فَيَعْرَبُ عَنْهُ نَاطِقٌ بِفِيهِ

علیه و علی جمیع اخوانه من الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین الصلوٰۃ والسلامات احمیات
و البرکات تحقیق این مقام آن است که توسط آن سرور کائنات علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام
بدو معنی تواند بود سبکی او علی اسم تعالیٰ علیه و آله و سلم حاصل و حاجب بود در میان سالک
در میان مطلوب و معنی دوم آنست که سالک لطیف او توسط تبعیت متابعت او علیه و
علی آله الصلوٰۃ والسلام مطلوب اصل گردد در طریق سلوک پیش از رسیدن بحقیقت محمدی توسط
بهر دو معنی کائن است بلکه می انگارم که طریق از شیوخ هر که در میان آمده است توسط و
حاجب شود سالک است و اے اگر در او آخر جذبہ تدارک آن نه نماید و معامله از پرده بینی
پردگی نکند زیرا که در طریق جذبہ بعد از رسیدن بحقیقت اختلاف توسط بمعنی ثانی است
که طفیل و تبعیت است نه حیولت و حجاب که پرده شود و مشاهد و مانند آنها بود گفته
نشود که این عدم توسط اگر چه بیک معنی بود و تصور بے حجاب حضرت خاتم النبیین علیه و علی آله
الصلوٰۃ والسلام و التحیه لازم می آید گوئیم که این عدم توسط مستلزم کمال انتخاب است علی
صاحبها الصلوٰۃ والسلام نه مستلزم تصور در وجود توسط است زیرا که کمال متبوع آنست
که تابع او لطیف و تبعیت او به جمیع درجات کمال برسد و هیچ دقیقه فرونگزارد و این معنی در
عدم توسط کائن است نه در وجود توسط که آنجا مشهود بے پرده است که اقصای

درجات کمال است و اینجا در پرده پس کمال در عدم توسط بود و قصور در توسط از شوکت و عظمت مخدوم است که خادم او در هیچ مقامی از او نمی‌تواند تبعیت او و شریک در ملت همگنان او گردد و از اینجا است که آن سرور فرموده است علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام
 عَلَمَاءُ أُمَّتِي كَأَنْبِيَاءِ يَبْقَىٰ إِسْمُهُمْ عَلَيْكَ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالتَّسْلِيمَاتُ رُوِيَ اخْرُجِي
 بے توسط و بے حیولت امری خواهد بود در حدیث صحیح آمده است علی صاحبہ الصلوٰۃ والسلام
 کہ بنده چون بہ نماز داخل می‌شود حجابیکہ در میان بنده و خداست مرتفع می‌گردد و این صلوٰۃ مطہر
 مومن آمد و خط و افرازان بضیت منتهی و اصل گشت چه رفع حجاب مخصوص بواصل منتهی است
 پس ارتقاع توسط و حیولت ثابت گشت این معرفت از خواص معارف لدنیہ این فقیر است کہ
 بمحض فضل و کرم آنرا عطا فرموده اند و بحقیقت آن بتحقق ساخته ۵

من اینجا کم کہ ابر نو بہاری | کند از لطف برین قطره باری ۶

خوش گفت ۵

بیاید تو ای خواجہ سببت کن

اگر بادشہ بر در پیر زن

مشایخ طریقت قدس امد اسرار ہم در توسط و عدم توسط آن سرور اختلافها دارند علیہ و
 علی آله الصلوٰۃ والتسلیمات جمیع بتوسط رفته اند و گروہ بعدم توسط و هیچ کدام شان تحقیق
 توسط و عدم توسط نہ نموده است و از کمال و تصور شان سخن نگفته ارباب ظواهر نزدیک است
 کہ عدم توسط را کہ کمال ایمان است کفر دانند و قایل آنرا نداشتہ تفصیل کنند و توسط را از کمال
 ایمان تصور نمایند و قایل آن را از کمال تا بیان شمرند و حال آنکہ عدم توسط بنی از
 کمال متابعت است و توسط شمر از قصور متابعت کما مَرَّكَ لَ ذَٰلِكَ مِنْهُمْ
 بِعَلَمِ اللَّهِ إِنَّكَ عَنْ حَقِيقَةِ الْحَالِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا
 بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَا نِهِمْ تَاوِيلَهُ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنَ قَبْلِهِمْ
 رد و ادیسی گفتن انکارے از پیر ظاہر نیست زیرا کہ اولیسی کسی است کہ روحانیان را در

ترتیب او مدخلی باشد حضرت خواجہ احرار را قدس سرہ با وجود پیغام چونکہ امداد سے از روح حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ یافتہ بودند اویسی می گفتند و همچنین حضرت خواجہ نقشبند با وجود پیغام چون مدد را از روحانیت حضرت خواجہ عبدالمخالق قدس سرہ یافتہ بودند اویسی بودند علی الخصوص شخصی کہ با وجود اولیست اقرار بہ پیغام ہر دو بزور انکار بر پیر مراد بستان عجیب الزامات است مخدوم و مامرا از ترکیب لفظ عبدالباقی معنی اضافی است نہ معنی علمی ہر چند بالغ و جوہ اشعاری بمعنی علمی ہم دارد یعنی پیرین ہر چند بندہ باقی است اما متکفل تربیت من امد باقی است اینجا کہ امد تحریف است وجہ سود ادب احد تعالی الضافی بدہ مخدوم قصور سے کہ در معنی سبحانی کہ از بسط نامی قدس سرہ در غلبات سکر صادر شدہ است گفتہ باشد لازم نمی آید از آنکہ آن قصور در قائل آن مستقر و مستمر باشد تا دیگرے از وی افضل ہو و چہ بسا معارف است کہ در وقتہ بمقتضای حال آنوقت صادر شدہ است و در وقت دیگرے نیاید خداوندی عل شانہ چونکہ قصور آن معرفت را دریافتہ است ازان در گذشتہ و بمقام فوق رسیدہ در مکتوب شریف اندراج یافتہ بود کہ ارباب سکر اگر این قسم سخنان شطح آمیز نویسند گنجایش دارد اما از ارباب صواب و اہل این سخنان بسیار متبع است مخدوم ہر کہ این سخنان نوشتہ است منشای آن سکر است و بی مخرج سکر دین باب دست بقلہ نہ برده غایت مافی الباب در سکر مراتب کثیرہ است ہر چند سکر بدیشہ شطح غالب تر سکر بسط نامی باید کہ بے تحاشی قول لَوَ اِیَّ اَسْرَفِعُ مِنْ لَوَ اِیَّ مُحَمَّدٍ ازان بوجود آید پس ہر کہ صحو دار دگمان کنند کہ سکر سہراہ او نیست کہ آن علین قصور است صحو خالص نصیب عام است ہر کہ صحو را ترجیح دادہ است مرادش غلبہ صحو است نہ محصور و همچنین ہر کہ سکر را ترجیح می دہد مرادش غلبہ سکر است نہ سکر خالص کہ آن آفت است جنید قدس سرہ کہ رئیس ارباب صحو است و صحو را بر سکر ترجیح می دہد چندان عبارت سکر آمیز دارد کہ چہ تعداد آن غاید فرمودہ **هُوَ الْعَافِیُّ وَالْمَعْرِفُ** و گفتہ **وَلَوْ لَمْ يَكُنْ لَنَا** و فرمودہ **اَلْحَدِثُ اِذَا فُتِحَ رَنِّ بِالْقَدْرِ فَمِنْ كَوْنِ بَقِیْ لَهٗ اَنْتَ قِیْ** صاحب عوارف کہ از

آن سخنان
است در مکتوب
شده
صحو حادث
صحو باقی
چون در صحو
لاثر
نماید

کمال ارباب صحوح است در کتاب و چندان معارف سکریه است که چه شرح آن دهد و این فقیر در
ورق بعضی معارف سکریه و اوراق قدس سره جمع کرده است از بقایای سکراست که تجویز افتاد
اسرار نموده می آید و از سکراست که مبایات و افشا کرده میشود و از سکراست که فریت خود بر دیگری
اظهار کرده می آید اگر صحوح خالص باشد افشای اسرار را بجا نگیرد و خود را از دیگر بهتر دانستن شرک باشد
بقیه سکرها در رنگ نمل است که مصلح طعام است اگر نملک نه باشد طعام معطل و بیکار بود

اگر عشق نبود و غم عشق نبود

چندین سخن بجز گفتنی و شنودی

صاحب عوارف قدس سره که قول قد فی هذیه علی سقبة کل قلبی را که از حضرت شیخ
عبد القادر قدس سره صادر شده است بر بنیت سکرها دل داشته است مرادش قصور این قول
نیست که تا تو هم که آن ملین محبت اوست بلکه بیان واقع نموده است یعنی صدور این قسم سخن که
بنی از مبایات و افشا است بقیه سکرها بن نیست که در صحوح خالص به امثال این سخنان بجا نگیرد
و شواهد است این فقیر که این همه وفاتر در بیان علوم و اسرار این طائفه علیه نوشته است ظاهر
سخن شریف شاعر را یافته است که از روی صحوح خالص نوشته است بفرج سکرها شا که آن جام
و منکر است و کز آن سخن باقی است سخن با فان که بصحوح خالص متصف اند بسیار اند چنانچه این قسم
سخنان نیافتند و دل ما به مردم ملاز جانم بر ندر

هم قصه غریب و حدیث عجیب است

فریاد حافظ این همه آخر بهره نیست

محمد و ما این قسم سخنان که بنی از افشای اسرار باشد و از ظاهر مصروف در هر وقت
از مشایخ طریقت قدس سره تقالیه اسراریم ظهور آمده است و عادت ستمه این بزرگواران
گشته امری نیست که این فقیر آن را ابتدا کرده باشد و اختراع نموده کتب هذا اولی قائم و رقی
کثیرت فی الاسلام پس این همه شور و غوغا چیست اگر لفظی صادر شده است که ظاهرش
مطابقت بعلوم شرعیه ندارد آن را به اندک توجه از ظاهر صرف نموده مطابق باید ساخت
و مسلمانان را متهم نباید کرد اشاعت فاحشه و فوضیح فاسق هرگاه در شریعت حرام و منکر باشد تقضیح

مسلمانی به مجرد اشتباه چه مناسب بود و شهر بشهر آن منادی کردن کدام تدبیر باشد طریق
مسلمانی و مهربانی آنست که کلمه ظاهرش مخالف علوم شرعی است اگر از شخصی صادر شود باید
دید که قائل آن کیست اگر ملحد و زندیق بود در آن باید کرد و در راه اصلاح آن نباید کوشید و
اگر قائل آن کلمه از مسلمانان بود و یا مسلمانی بود و یا مسلمانان را در راه اصلاح سخن او باید
کوشید و محل صحیح از برای آن پیدا باید نمود یا از آن قائل حل آن باید طلبید و اگر در حل آن
عاجز اندیشیدش باید کرد و امر معروف و نهی منکر برفق اعلی است که با جابت نزدیک است و
اگر مقصود اجابت نباشد توفیق مطلوب بود و دیگر است امدت تعالی توفیق و با عجب آنکه
از مکتوب شریف فهم می شود که بعد از استماع کتابت فقیر از آن عزیز شهبازی و انحراف
در ملازمان شامی طاری شده بود مانا که انعکاس باشد بایستی که نظامان شهباه را ایشان خود
حل می کردند و برین فقیر نمی انداختند و تسکین فتنه می فرمودند از یاران دیگر چه گله نماید که
بعضی از ایشان با وجود قدرت دفع اشتباه خود را معاف داشتند و سکوت نمیدادند

از یاران چشم یاری داشتیم

قال نوشته اند که سیر مرادی و مریدی مری است که بوصول صاحب آن سیر تعلق دارد
پس حجت و برهان بر اثبات آن طلبیدل گنجایش ندارد و اینجا کس چه سخن کند که راه سخن بر بستند
لاکن هر چیز را حجت و برهان باید هیچ چیز به حجت و برهان مقبول و مقبول نمی افتد مراد آن و
محبوبان خود در اصطلاح قوم همان کسانی که نخست ایشان را جذب می نمایند و بدگاه می کشند
بعد از آن توفیق سیر و سلوک داده و حل می سازند که معنی مجذوب سالک است و مریدان
آنکه ایشان را بعد از سلوک می کشند و ایشان را سالک مجذوب می گویند یا این هم میباشد
که صاحب سیر مرادی بجای میرسد که در ابدت او بحق و قرب و وصول و سببناقص و
تعالی و سلطنت حضرت سید المرسلین و سلطان المحبوبین صلی الله علیه و سلم سقوط می پذیرد و
بر می افتد و در جمیع کمالات برابر سید المرسلین می باشد و به دعوی شریعت و همسری و برتری

عاشق روش سوز ز معشوق آفت تا ورنه گرفت شمع پروانه نه سوخت	آن روز که آتش محبت افروخت از جانب دوست سرزد این بنور و گداخت
<p>پس چنانکه مرید و مراد را سالکان راه دریا بنی بچیان سیر مرادی و مریدی اهل بیت که پو جان صاحب آن سیر تعلق دارد پس محبت و برهان برای اثبات آن طلبیدن گنجایش ندارد و درین امر راه سخن بر بسته نیست اگر چه راه مراد صعب است و وصول این راه بجز محنت محال است فاما اگر ذوق دارند بجز محنت نکشند و مقامات ملوک اهل نکند و بمرتبه مریدی فایز نشوند تا این مقام که باقیم بصیرت بنگرند خدشته دوم براسه هر چند ضرورت محبت و برهان در محل نظر است در مزیات و نذورات که طفل سیخوار هم از آن واقف باشد راه استدلال بر بسته اند بر اعمی تبیین انوار شمس بهیچ محبت و دلیل ننماید و کسیکه مدت العمر شک و منک را نه چشیده کل اول بدیعی الاتیاج گرفته است از آن نه کشاید خدشته سیوم تعریف مراد و مرید که بر نگاشته شد در آن مقصود راست و الاخر مآیته خدشته چهارم در تعریف مجدد و ب سالک لفظ نخست تحریر فرموده شد و درین لفظ نخست و بیواسطه درین مقام فرقی نمی نماید پس این با دم شبهاست باشد که جای حضرت معترض بر لفظ بیواسطه مره بعد اولی و کرة بعد اخری وارد نموده ۵</p>	
وقت مردن دامن قاتل بدست آمد مرا	آخر عمر آرزو سے دل بدست آمد مرا
اگر حضرت معترض معنی لفظ نخست را ندین خود منقش می فرمود بار بار این اعتراض را اعاده	
<p>حضرت معترض در اخبار الاخیار در ذکر حضرت شیخ عبدالوهاب متقی قاری شاذلی که استاد معترض بود می تولید عرض کرده شد که فانی وحدت چه باشد فرمودند که آن لفظی است بچشیدن تعلق دارد و مطلوب حقیقی جمیع عالمیان این بود که همان لذت است و هر کس که در عمر خود یکبار آن لذت چشیده دیگر نازنده است ذوق آن باقی است انتهى پس چاستعرق کلام استاد خود را فراموش کند و چرا بر آن محبت و برهان نه طلبید و چرا نگویید که هیچ چیز به محبت بران محمول و مقبول نمی افتد سیر مرادی و مریدی همان مقام فنا است نه بوس است که معترض کلام استاد خود را فراموش کرده اعتراض نمی کند که راجع بسبوی کلام استاد و است ۱۲ سته ۵ - امران است و سخن همان است که من بیان کردم ۱۳</p>	

کمی گردانند برین صورت تمامی اعتراضش راجع بسوئے کلامش خواهد بود	
چه بے دروانه اشب و دل بایار می گفتم	که او کم می شنید از ناز و من بسیار می گفتم
خدا ششم پنجم حضرت معترض در تعریف مرادی فرماید بعد از آن توفیق سیر و سلوک داده و اصل می سازند با آنکه اول گفته که نخست ایشان را بخود می کشد که بمعنی وصول است و الا کلام صحیح نمی شود که معنی مجذوب یا ملک بعین است اول وصول است بعد از آن سیر و سلوک معترض رحمه الله که بعد از آن توفیق سیر داده و اصل می سازند عکس نیست برین مقام بغایت ادب گزارش می رود که هرگاه حضرت معترض را به فن یقین و چنان مهارت نباشد که تعریف مراد و مرید هیچ بر نگارند پس اینجا کس چه سخن کند که راه سخن بر بستند بجز آنکه گفته شود که سیر مرادی و مریدی امری است که بوجوه آن صاحب آن سیر تعلق دارد پس	
حجت و برهان بر اثبات آن جلبیدل گنجایش ندارد	
اے که شور و محشر از بے باکیت نهنگامه است	از خدا خطبت برای با سفارش نامه است
خدا ششم ششم هرگاه خود حضرت معترض در تعریف لفظ نخست از ب تحریر فرموده پس در سقوط و ساطت کدام احتمال است اگر و ساطت است پس نخست چرا تحریر ساخته فعلیه البیان خدا ششم هفتم آنچه تحریر فرموده بر می افتد از هیچ جا از کلام حضرت مجرب دریافت نمی شود و گمایتیگاه	
پرسید ز من کسی که عشوق تو کسیت	گفتم که فلان کس است مقصود خلوت است
بنیشت و بهای می پس گریست	کردست چنین کسی چنان خواهی رست
خدا ششم هشتم هرگاه معترض در معنی مرید نگاشته که بعد از سلوک می شنید پس برین قول که آنحضرت مرید خداست بواسطه و مرید خدا ام بواسطه اجتماع متنا فیین است و زهول است	
از معنی مرید	
جای نمی روی که دل بد گمان ما	تا باز گشتن تو بعد جانمی رود
قال و آنکه نوشته اند که کسی را که حق تعالی قوت قدسیه داده اگر در احوال و اوضاع صانع	
آن سیر نیک ملاحظه نماید و فیوض و برکات و علوم و معارف الهی حاصل نشاند که او بآن ممتاز است	

مشاهده کند تواند که حکم بسیر مرادی او نماید و هیچ محتاج بدلیل بنمودن سخن عجیب است یعنی شما این قدر
ادراک و شعور ندارید که اوضاع و احوال و جمال و کمال ما را ملاحظه نمایند و فیوض و برکات و
علوم و معارف ما را که بدان متفرد و ممتازیم مشاهده کنند و بسیر مرادی ما حکم کنید و دیگر دلیل
چیز حاجت است اقول ندانم که این چیز اعتراض است و بخیر و اصلان بارگاه مقربان و بارگاه
را که شناسد و کسیکه معنی مراد و مریدند است با شد از توقع ادراک احوال و اوضاع بسیر
مرادی که می توان شد و مولانا نظام الدین خاموش علیه الرحمة فرموده اند که چون علامه سید
شریف جرجانی صحبت حضرت خواجه علامه الدین عطار عطر الله تربته رسیدند و آنحضرت ایشان
را قبول فرمودند ایشان از حضرت خواجه التماس نمودند که مرا صحبت با کسی فرمایند از صحاب خود
که بواسطه صحبت وی اهلیت یابم و محبت کنم و مناسبتی با اهل این نسبت پیدا سازم حضرت
خواجه ایشان را به صحبت ما حواله کردند و سید بعد از فراغ درس می آمدند و پیش ما می نشستند
و سکوت می کردند روزی نشستند بودند و مراقبه کرده ناگاه بے خودی می بے طاقتی از ایشان
ظاهر شد چنانچه عمامه از سر ایشان افتاد ما برخاستیم و عمامه بر سر ایشان نهادیم چون به حال خود
آمدند سبب آن بے خودی پرسیدیم گفتند که ما بود که آرزو می داشتیم که کی ساعت بوح مدد که
من از نقوش علییه پاک شود و زمانه دل من از اندیشه معلومات خود خلاص یابد درین ساعت
به برکت این صحبت آن معنی دست داد از غایت ذوق ولدت آن مرا بے خودی روی نمود
از سن بے ادبی صادر شد

نقد حیات خواهی جان کن فدا سے جانان	لکین بہت در رہ عشق آئین مہربانان
مستان جام شوقش بر بوی لطف جاسن	بر درگہ جلالتش آید جان فشانان
از چشم بد نہا تندان خویش تن بہان تر	عالم شدہ سمن بواز بو سے آن بہانان
چون قیر روزگاری زان رہ نشان چہ جونی	گر رہ روی نشان جواز راہ بے نشانان
قال اینجا آن سخن یاد می آید که یکبار سے از ہمیں یاران کی خدمت ایشان نوشتہ بود	

کہ عجب است کہ با وجود این عظمت و جلالت و مرتبت کرامت از شفا ظاہر نمی شود در جواب او نوشتند کہ ادم کرامت بالاتر ازین معارف و حقایق باشد کہ بایان می کنیم و بر ما وارد می گردد کہ دیگران را طاقت بیان آن نیست بمعجزه حضرت رسول امیر سخن بود کہ بمرتبه اعجاز رسیدہ بود اقول این کلام بیچگونہ محل اعتراض نیست کہ همچنان از بزرگان مروی است بقول است کہ مولانا صفہائی کہ در حدیث بے نظیر روزگار بودہ بحضرت عزیزان خدا سے داد قدس سرہ بر سبیل تقرر گفتہ کہ شفا دعوی قطبی میکردہ اید سلطان ماساہ بیگ خان می خواہد کہ بر سرافضی رود چند ہزار زرہ و سلاح در کار است پیدا بکنید چون قطب ہرچہ خواہد می کند حضرت عزیزان فرمودند کہ دعوی از درویشان دور است لیکن اگر بمنصب قطبی قانع باشیم از فرعون و فرود بدتر باشیم چہ منظور این طائفہ عالیہ غیر از محبوب حقیقی نیست

چہ منصب تعلق بود ای سپہر	تعلق حجاب بود سر سیر
تعلق حجاب است و بے حاصلی	چو پیوند با بکسلی واصلی

پس از مجلس حضرت عزیزان بنصب برخاستہ اند و مولانا سے مذکور داسن ان حضرت ا بر سبیل مغذرت گرفتہ ایشان التفات بوی نہ کردہ متوجہ فرار فاضل الانوار حضرت خواجہ بہار الحق والدین قدس سرہ شدند چون پہل علی سلیمان کہ در راہ مزار آن حضرت است رسیدہ اند فاصحہ بروح ہر فتوح ایشان خواندہ برگشتہ اند فرمودند کہ بہر دشمنندے را ولی از اولیاء اہل مہربانی است و ہر ولی را بنی انا نبیاء اہل علیہم السلام مہربانی است چون مولانا صہبنا بر ما بے ادبی کرد متوجہ شدیم کہ از اولیاء کد امی ملی مہربانی این مولانا باشد معلوم باشد کہ حضرت خواجہ بزرگ قدس سرہ مہربانی وے بودہ اند چون بدینجا رسیدیم روح شریف حضرت خواجہ بزرگ پیشوا آمدہ فرمودند ما از ان مہربانی کہ بر شما بے ادبی کردہ گزشتیم و از اینجا خبر یاد کردہ

در رسالہ واردات علی ہا ہائی رحمہ اللہ مذکور است بتندی را عجب کرامت است انتہی طالب ہتقامت ظہور کرامت ہجر استیلج اہل حرمان ثبوت استقامت سرای صراج ارباب ایقان ۱۲

برگشتیم بعد از آن بکیمه نه کشیده که مولانا می فرماید بیعت خدام بتلاک نشسته بهمان علت هلاک
 شده است فقط غرض از نقل این حکایت این است که از اولیا و اولیاء اگر خواستگار راسته شوند
 ضرورت نیست که حسب تناسلی مثال ظاهر کرده شود اینجا آن سخن یاد می آید که یکباری از یاران
 یک مجازمت حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند رحمه الله عرض کرد که عجب است که با وجود این
 عظمت و جلالت و مرتبت کرامات از شما ظاهر نمی شود در جواب او فرمودند کدام کرامت بالا
 تر از این خواهد بود که با وجود چندین بار گناه بر روی زمین میتوانم رفت و زمین از بار گناه ما
 غرق نمی شود تحقیق مقام آن است که خرق عادات از لوازم ولایت نیست بعضی مروت
 اولیا را ندانند و مقربان درگاه و خرق عادات آنها ظاهر نشد چنانچه از اکثر اصحاب رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم خرق عادات مردی نیست چنانکه عموماً اصحاب و از دیگر اولیا و اولیاء فضل
 اند پس معلوم شد که فضیلت بعضی اولیا و بر بعضی بکثرت خوارق نیست چه فضل عبارت است
 از کثرت ثواب خوارق در حظوظ است مناط ثواب نیست مگر عبادت و قرب الهی و این امر بیش
 کرامات اصحاب و در مناقب ذکر کرده اند بلکه کرامات را باب علیجه آورده اند بعد ذکر معجزات
 خرق عادات در جوگیان هم می باشد این چنین حضرت مجدد رحمه الله فرموده صاحب
 عوارف گفته که حق تعالی بعضی مردم را خوارق می دهد و دیگران را خوارق نمی دهد و آنها
 افضل باشند از صاحب خوارق و خرق عادات کمتر است در مرتبه از ذکر قلبی بتجوید و
 و شیخ الاسلام خواجه عبدالقادر گیلانی گفته که مراتب اهل عرفان مطلق است بدیافت استعدادات
 طالبان و مقامات اولیا و فرست اهل ریاضت و اگر سنگی مخصوص بدیافت صور و احوال
 اشیا که غائب از نظر است هرگاه که اکثر خلایق بدنیا مشغول اند و از خدا منقطع دلباهی
 شان بیشتر اهل است بسوی کشف احوال غایبان و این را بسیار عمده می دانند آنها
 با کشف اهل عرفان و حقیقت کار ندارند و می گویند که اگر اینها اهل اهل الله می بودند احوال
 غیب خبردار میست چون این قدر خبر ندارند پس دیگر چه خواهند دریافت این چنین بنافقان

است
 بیچ اندر آنست
 نه وقت بیچ
 و بسوی
 ماه شعبان
 آفتاب انوار
 وقت غروب
 دی و جمعه
 ولادت با سعادت
 اهل شرف

در حق سید المرسلین صلی الله علیه وسلم می گفتند این سفیران باین خیالات فاسده از برکات
دوستان خدا محروم اند و منی دانند که حق تعالی در باره دوستان خود غیرت دارد که او
شان را بغیر خود مشغول نمی کند

شعر می گویم به از انجیبت

من ندانم قاعلات و فاعلات

گویدم سندی لیش جز دیدار من

قافیه اندیشم و دلدار من

حضرت مجدد رضی الله عنه از پیر خود روایت کرده اند که شیخ محی الدین عربی بعضی جانوشه
است که بعضی اولیا که از آنها کرامات بسیار ظاهر شده وقت رحلت آرزو کرده اند که کاش
از ما این قدر کرامت ظاهر نمی شد اگر کسی گوید که اگر خوارق شرط ولایت نباشد چگونه معلوم
کرده شود که این فی الله است حضرت مجدد رضی الله عنه ازین سخن دو جواب فرموده اند
یکی آنکه معلوم کردن ولایت ولی چه ضرورت ولایت نسبت به خدا کسی از ان مطلع
باشد یا نباشد اکثر اولیاء الله از ولایت خود اطلاع ندارند تا بدیگران چه رسد بعد مرگ شرف
آن خواهند دید احتیاج بخوارق مرافق است که برای دعوت خلق اند ضرورت است که بر خلق
بنوت خود ظاهر کنند و با ثبات رسانند اولیا دعوت می کنند بسوی شریعت پیغمبر خود و حجه
برای دعوت او کافی است علما و فقها بظاهر شرع دعوت می کنند و اولیاء مریدان را اول
بسوی بجا آوردن ظاهر شریعت دعوت می کنند پست از آنها را ذکر تعلیم می کنند و می فرمایند
که اوقات خود به یاد الهی همور کن تا که ذکر الهی مستولی شود و غیر خدا در دل تو خطور نکند و درین
دعوت احتیاج کرامت نیست دوم آنکه مرید رشید هر ساعت و هر لحظه که است شیخ در ذات خود
به تغییر احوال خود می بیند که دل مرده او را زنده کرده بمشاهده و مکاشفه سرفراز ساخته زنده
کردن مرده نزد عوام عده کار است زنده نمودن روح و قلب نزد خواص محبتر است پس
کرامت در نظر مردم وجود است برای عوام در کار نیست در تحقیقات حضرت خواجه محمد پارسا رحمه
الله و کرامت است شیخ ابوالقاسم گرگانی رحمه الله علیه گفته است که بر آب رفتن دور هم پیران و

این سخن از حضرت مجدد رضی الله عنه است
حضرت الشیخ
علی است از ایشان
را نسبت از آن
بجانب از حضرت
است از شیخ
منبرین و در سلسله
السلطانیه و غیره
فی سلسله نسب
از شیخ خاقانی
پیرانیه و سلسله
پیرانیه و سلسله
ادامی و سلسله
و ایشان از این سلسله
علیه و سلسله
الوسعه و سلسله
حکایت از سلسله
و قات ایشان
سلسله
دریده ۱۱

و از غیب خبر دادن این هیچ کرامت نبود کرامات آن باشد که کسی را به تمامی عمر بجز اتباع فرمان
حرام نرود این عباد را شاید و آن دیگر ممکن باشد که از شیطان بود که شیاطین به این از غیب
خبر است و کسانی که ایشان را کاهن گویند از بسیار اخبار دهند و خبرهای عجیب بر ایشان برود
اگر بر شین توانی رفتن پاک مدار چون آن سگ غضب را که در سینه است در زیر پاهای زدی
و مقهور کردی بر شین شستی و اگر از غیب خبر توانی داد پاک مدار چون عیب و غرور نفس و شین
بدانستی و از آفت و تبلیس و آگاه شدی از غیب یافتی و اگر بر آب توانی رفت و در هوا توانی
پرید پاک مدار چون بیرون از حس و خیال ترا مقامی پدید آید و بران برفتی در هوا پریدی نهی
تفصیل این بحث در مقدمه مذکور شد فارجه الیهما و بر جی از کرامات حضرت مجدد و حجه ابد نیز
مذکور شده مگر اصل این است

ما بر آید استقامت آیدیم	آنچه کشف کرامت آیدیم
-------------------------	----------------------

قال آیدیم بمقصود که در امتیاز شمایه بیان علوم و معارف سخن نیست لیکن غایت آنچه ظاهر می
گردد آن است که شمارا عالم و فاضل و ماهر و دانشور و سخندان دانیم بلکه عارف و کاشف هم گوئیم
اما آن را از کجا معلوم کنیم که شما بسیر مرادی به مرتبه رسیده اید که وساطت حضرت سید المرسلین و
سید کائنات صلی الله علیه و سلم در میان شما و خدای عز و جل نموده است آنکه هم میره و پیر بهای
آنحضرت شده اید این معنی لازم سیر مرادی نیست و احوال و اوضاع و علوم و معارف
شما دلیل نیستند بر آن اقول

پس از عمر نگاه گریه سویم کرد جا دارد	سپید زخم شمشیر تغافل اجر ما دارد
--------------------------------------	----------------------------------

اے برادر عدم علم مستلزم علم عدم نیست اگر حضرت را علم این معنی نیست که حضرت مجدد و حجه
بسیر مرادی رسیده اند پس ازین لازم نمی آید که فی الواقع باین درجه فائز نشده باشند
اگر که انبی بزرگ خدا رسیده ظاهر کنند که از واجب اعطایا انکساب فیض و سببی می نمایند که محض
بیواسطه است ضرورت آنکار چیست آنچه حضرت باقی با الله قدس سره اثبات حضرت می فرمود

حضرت شیخ خود شایان است و این چنین انکار نسبت به بیشتر اولیا را استدلال علمای ظاهر و باطن
شده درین محل احوال و اوضاع حسب عوی خود پیش کردنی بود تا به دفع خلجان متوجع می
شد م سکوت در پیچ و موافق از ادب مناظره دو راست

رحم می آید مرابری بلبل آن بوستان | کز نزاکت های گل فریاد نتوانست کرد
حضرت خواجہ محمد پارسا رحمه الله در فصل الخطاب می فرماید طائفه مشائخ اند که بجدات عتبات
حق سبحانه سلوک راه دین و سیر بعالقین حاصل کرده اند و از کائنات الطاف خداوندی
علوم لدنی یافته اند و در پرتو انوار تجلی صفات حق سبحانه بنیای حقایق و معانی و اسرار گشته اند
و بر احوال و مقامات و سلوک اه حق سبحانه و قونی تمام یافته و از حضرت غرہ سبحانه ولایت شایخ
بدالات و تربیت خلق و دعوت بحق عز و علا ما مور گشته بعد از آنکه عمری و اعظم نفس خویش بوده
اند که غط نفسک ثم غط للناس والا فاستیجی یعنی باز و اعظم الله سبحانه فی قلب کل مومن قبول
و غط کرده و کمین گاه مکر و حیلہ نفس نگاه داشته بحکم و فرمان بدعوت خلق مشغول شده اند و
خلق را از خرابات دنیا و خمر شهوات و مستی غفلات بخطر قدس و مجلس انس و مقعد صدق و
شراب طهور و تجلی جمال ساقی و مقهم بهم میخواند بحکم و ذکر هم بایام الله و ایشانرا از ذوق مشارب
مردان می چشانند و سلسله شوق و محبت در دل ایشان می جنبانند و بحسب عقل و شناخت
و ذوق و شوق هر طایفه از شریعت و طریقه و حقیقه بیان میکنند تا هر کس حظ و نصیب خویش
بقدر سمت خویش بر می دارند که قد علم کل اناس مشرب هم و اگر مرغ جانی که از تشنایه بحکم طیران
کرده بر شبکه ارادت می افتد و بدانه میبونه و در دام بلا و عشق بند می شود آن شهباز بلند
پرواز را که سخت غریب و بدیع افتاده است در گریزگاه خلوتخانه میکنند و چشم هوایی
نفس او را مرادات و دو جهانی می دوزند و بطعمه ذکر پرورش میدهند تا نگاه که آن حشت
التفات باسلوی حق سبحانه از و منقطع شود و مقام انس حاصل کند و مستعد مستحق آن
شود که نیشن دست ملک اشایا اینها خلاصه فریش و خلیفه حق اند سبحانه و نایب میراث

در انبیا اند علیهم الصلوٰۃ والسلام که علماء استی کاتبیا بنی اسرائیل دیده هر کس رجحان و کمال
الیشان نهفتند که در زیر قیاب غیره حق متوازی اند

مردان پیش زنده بجای نه و گزند	هرغان بهوش ز آسمانی در گزند
سنگر تو بدین دیده بدیشان کالیشان	بیرون زد و کول در جهان گزند

خلق از ایشان بهین سروریش بنید که از خویش قیاس احوال ایشان بر خویش و دیگران
کنند و ایشان را و اعطای از و اعطان یا عالمی از عالمان بشمارند و ندانند لایقاس الملائکة
بالحدادین قال و با وجود کثرت علوم و معارف ایامتصور نیست که یک جا خطا واقع
شود و عصمت مخصوص انبیاء است صلوٰۃ اند و سلامه علیه و خطا در کشف بالفاق ارباب
کشف جایز است و ملازمان که خطا با شیخ بن عربی ثابت کرده اند از همین عالم است که با وجود
این حقائق و معارف که شیخ دارد خطا کرده است اقول تحقیق مقام این است که اگر کشف
و اهام مخالف حدیث احادیث مخالف قیاسی باشد که جامع باشد شرایط قیاس آنجا حدیث
و قیاس را ترجیح باید داد و حکم باید کرد و خطا در کشف و این مسئله مجمع علیه است در میان اهل
و خلف چرا که قول رسول الله صلی الله علیه و سلم حجتی قطعی است و احتمال کذب انبیان در
روایت ثقات ضعیف است و در کشف اولیا خطا بیشتر واقع می شود و وقت که در میان
و کشف اختلاف واقع می شود پس هر کدام که شرع موبد او باشد اولی تر است لقبول
و اگر شرع از ان ساکت باشد پس صاحب هر دو کشف اگر یک شخص است پس کشف اخیر او اولی
و مقبول است چرا که صوفی و انما در ترقی است پس صاحب کشف در زمان اخیر اقرب است بسبب
خدای تعالی و امثل است بانبیاء و اگر صاحب کشف دو کس باشند پس کشف صاحب محو اولی
است از کشف صاحب سکر چرا که کلام سکران بسیار احتمال غلط دارد و اگر هر دو در صحو و سکر یکسان
باشد پس کسی که کشف او گاهی مخالف شرع نه شده باشد از کشف کسی که هرگز مخالف شرع نباشد و مخالفت
شرع افتاده باشد و کسی که ناگزیر مخالف شرع افتاده باشد کشف او بهتر است از کشف کسی که غالباً مخالف شرع باشد

و اگر دین هر دو برابر اند پس ترجیح کشف راست که تنزلت او اقرب است بخدا تعالی این همه
 وجوه قوت کشف اند و اگر هر دو کشف در قوت برابر باشند ترجیح به کثرت احکام کشف است
 اگر یک کشف برده کس تکشف نشود و دیگر کشف بر یک مرد تکشف شده کشف ده اولی
 و مقبول است لیکن اگر صاحب کشف مردی اقوی باشد کشف اقوی بهتر باشد از کشف
 جماعت و حکم الهام بخیر حکم کشف است علوی مرتبه کشفهای مجدد الف ثانی رحمة الله علیه دریا
 است که گاهی مخالفت شرع نه افتاده بلکه بیشتر از شرع موید است و بعضی چنان است که
 شرع از ان سبک است و این همه امور بر کسی که در کلام او نظر انصاف بیند مخفی نماند و احتمال
 خطاست تلذذ خطا نیست نه ازین احتمال اطلاق خطا جائز است تا آنکه خطا ثابت نگردد شود
 بلیله اگر از شیخ این عربی خطا ثابت کرده شد از ان لازم نیاید که تمامی اشکافات اولیاء الله
 خطا باشد قال و آنکه نوشته اند که حضرت خواجه مافدس سره در اوائل حال سیر این فقیر
 را سیر مرادی مقرر فرموده بودند حضرت خواجه اثبات غالبیاری کردند و کسالی واقف اند
 بر ان بیشتر از همه این فقیر اما اگر الان در قید حیوة صوری می بودند یقین است که با این بخت
 از شمار ضعیفی نمی شدند و هیچکس باین راضی نخواهد بود امیدواریم که شامهم در باطن راضی
 نخواهید بود و اما علم عبارت در اوائل حال کسی را درین در طعمی اندازد که گوید شاید
 در اوائل حال تشاهاست این دریافت با شید بعد از ان حال بتغییر شده باشد و الله
 یحیی الکاظم کالبحی الله فایشاء و ینت مقصود شما خود آن است که در ابتدا در حال این
 حکم می کردند در انتها خود چه خواهد بود مسلم سیر مرادی و مقام مراد ان ابتدا در انتها شمار
 حاصل است اما آنکه سیر مرادی این نتیجه حضرت رسول الله علیه و سلم این معامله دست داد
 و اینچنین در برابر افتادند که ایشان از میان ساقط شدند و واسطه نمایند قبیح است
 اقول حضرت شیخ خود این امر را تسلیم می سازند که حضرت خواجه رحمه الله اثبات حضرت
 مجدد رحمه الله بسیاری کردند و بسیار کسان از ان واقف اند و حضرت شیخ به نسبت

الله اعلم
 نیست کشف
 احوال است
 نیست می کند
 الله اعلم
 به چیزی را که
 عفو اند و قرار
 چه و بهر
 چیز را که
 عفو اند ۱۲

دیگران زیادہ تر اطلاع دارند

وَاللّٰهِ قَدْ شَهِدَ الْعَدُوُّ بِفَضْلِهِ | وَالْفَضْلُ مَا شَهِدَتْ بِهِ الْأَعْدَاءُ

وظاہر است کہ ہر گاہ حضرت خواجہ رحمہ اللہ سیر حضرت مجدد رحمہ اللہ را سیر مرادی مقرر فرمودہ بودند آن اوائل حال بود پس بآخر چہ رسد انجہ ایما شد کہ اگر الان در قید حیوۃ صوری می بودند یقین است کہ باین سخنان راضی نمی شدند این محض خطا است حضرت خواجہ دریای معرفت بودند اگر شخصی کہ از فن تصوف بے بہرہ باشد بکدامی کلام معرفت راضی نباشد از ان لازم نمی آید کہ عارف ہم نارضا مندی ظاہر فرماید البتہ این خیالش حسب موعوم وے خواہد بود انجہ قیاحت سیر مرادی ذکر کردہ شد همان است کہ خود معترض بان قائل است و جذب مراد ان را بسواسطی انگار و پس ہر گاہ حضرت معترض تعریف مجذوب سالک بزرگاشہ بود خیال این معنی کردنی بود کہ انین تعریف مراد ان را سقوط واسطی گردد و وہمان اعتراض کہ صد بار اعادہ می نمایند بر معترض عاید می شود و پس اگر این کلام باعث نارضا مندی حضرت خواجہ رحمۃ اللہ علیہ در تخلیہ مقرر رحمۃ اللہ علیہ متکثر است پس بہ کمال ادب گذارش می کنم کہ اگر حضرت خواجہ رحمۃ اللہ علیہ الان در قید حیوۃ صوری می بودند یقین است کہ باین سخنان از شما راضی نمی شدند و سچکس باین راضی نخواہد بود امید واریم کہ شما ہم در باطن ازین تعریف راضی نخواہد بود قال باز همان سخنان کہ مذکور شد پیش می آید و مکرر می شود اقول فی الواقع در کتب و نسخ ازین تکرار واقع است تا آنکہ اگر مکررات را حذف کنند بر چند ورق بیش نخواہد بود اگرچہ مجبوری فیتہ حقیر را اتفاق تحریر بعض مضامین بہ تکرار می افتد مگر ہماکن بر مکررات

شیخ قلم می زند

منہم از فریاد خود آزرده گردم ولیک | اگر بہ بندم لب یہ افغان سینہ روزن بشود

قال و نوشتہ اند کہ اجتبا و مخصوص نسبت بانبیاء علیہم السلام و همچنین باش کہ اگرچہ در آیات قرآنی اجتبا ہمہ جا نسبت بانبیاء واقع شدہ است قولہ تعالیٰ وَلَکِنَّ اللّٰهُ یُخَيِّطُ مَنَ شَاءَ

مَنْ يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَنِي إِسْرَءِيلَ اسْتَجَابُوا لَهُمْ وَهَدَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و در وصف ابراهیم فرموده اجتنابه و هداة الی صراط مستقیم و حقیقت آن است که معنی اجتناب برگزیدن است و حق تعالی بر برگزیدن انبیاء را به سابقه کسب سلوک و اولیاء را به کسب و ریاضت و اتباع انبیاء و ایضا آن اتباع نیست که در انبیاء است و این است التفسیر قول حق سبحانه تعالی اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ پس وجه مباهات نیست مگر عدم توسط چنانکه ادعا کرده اند اقول این کلام از سر تا سر خم و من است مبنی است بر عدم اطلاع کلام صوفیه صافیة قدس امدا سر ابراهیم خدایه
اول آنچه درین مقام حضرت مجدد علیه الرحمه تحریر فرموده از عوارف نقل می فرماید پس حضرت معترض بر ارجوع کلام عوارف نمودنی بود بر ناقل تصحیح نقل است لا غیر

اجتناب

طرفه حالیت که عاشق شب بجزال دارد | خواب نادیدن و صد خواب پریشان بین
در عوارف مذکور است وَجِمْ جَمَلُ حَالِ الصُّوفِيَّةِ شَيْئَانِ هُمَا وَصِفُ الصُّوفِيَّةِ وَ إِلَيْهِمَا الْإِسْمَارَةُ يَقُولُهُ تَعَالَى اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ فَقَوْمٌ مِنَ الصُّوفِيَّةِ خُصُّوا بِالْإِجْتِنَاءِ الصَّافِ وَقَوْمٌ مِنْهُمْ خُصُّوا بِالْهَدَايَةِ بِشَرِّطِ مُقَدِّمَةِ الْإِنَابَةِ فَالْإِجْتِنَاءُ الْمُخَصُّ حَيْثُ مَعْلَلِي يَكْسِبُ الْعَبْدُ هَذَا حَالُ الْحُبِّ الْمُرَادِ بِبَادِيَةِ الْحَقِّ بِمَنْحِهِ وَمَوَاهِبِهِ مِنْ غَيْرِ سَابِقَةٍ كَسَبَ مِنْهُ يَتَّبِقُ كَشُوفُهُ إِجْتِهَادُهُ وَفِي هَذَا اخْتِطَافُ بَطَانَةٍ مِنَ الصُّوفِيَّةِ مَرَفَعَتِ الْحُبِّ عَنْ قُلُوبِهِمْ وَبَادَرَهُمْ سَطْوَةُ نُورِ الْيَقِينِ فَأَنَارَ نَظَرَ الْحَالِ فِيهِمْ شَهْوَةَ الْإِجْتِهَادِ وَالْإِعْمَالِ فَأَقْبَلُوا عَلَى الْأَعْمَالِ بِاللَّذَاةِ وَالْعَيْشِ فِيهَا قَرَّةً أُنْجِنَهُمْ فَسَهَّلَ الْكُشْفَ عَلَيْهِمْ أَوَّلَ اجْتِنَاءِ قَالَ أَبُو سَعِيدٍ الْخَزَّازُ أَهْلُ الْخَالِصَةِ الَّذِينَ هُمُ الْمُرَادُونَ إِجْتِنَاءَهُمْ مَوْلَاهُمْ وَأَكْمَلَ لَهُمُ النِّعَةَ وَهَيَّأَ لَهُمُ الْكِرَامَةَ فَاسْقَطَ عَنْهُمْ حَرَكَاتِ الطَّلَبِ وَصَارَتْ حَرَكَاتُهُمْ فِي الْعَمَلِ وَالْخِدْمَةِ عَلَى الْأَلْفَةِ وَالذِّكْرِ الشَّغُورِ مَنَاجَاتِهِ وَالْإِفْرَادِ بِقَرْبِهِ

وَقَالَ أَبُو سَعِيدٍ الْخَزَّازُ الْمُرَادُ مَحْمُولٌ فِي حَالِهِ مُعَانٍ عَلَى حَرَكَاتِهِ وَسَعْيِهِ فِي الْحَقِّ
مَكْفِيٌّ لَهُمْ عَنْ الشَّوَاهِدِ وَالنَّوَاطِرِ وَهَذَا الَّذِي قَالَهُ الشَّيْخُ أَبُو سَعِيدٍ هُوَ الَّذِي
اِسْتَبْتَه حَقِيقَتُهُ عَلَى طَائِفَةٍ مِنَ الصُّوفِيَّةِ وَلَمْ يَقُولُوا بِإِلَّا كُتَابًا مِنَ النَّوَاطِرِ
وَقَدْ رَأَوْا جَمَاعَةً مِنَ الْمَشَائِخِ قَالَتْ نَوَافِلُهُمْ قَطْعٌ أَنَّ ذَلِكَ هَالِكٌ مُسْتَعْرِ عَلَى
الْإِطْلَاقِ وَلَمْ يَكُنْ هَالِكًا لِلَّذِينَ كُتِبُوا اِسْتَوَافِلٌ وَأَمْرُهُمْ قَاعِلٌ اَلْمَرَادُ هِيَ كَانَتْ
بَدَايَا تَهْمُ بِدَايَا كَيْفِ الْمُرِيدِينَ فَلَمَّا وَصَلُوا إِلَى مَرُوضَةِ الْحَالِ وَأَدْرَكَتْهُمْ
اَلْمَكْشُوفُ بَعْدَ اِلْتِمَاسِهِ اِلْتِمَاسًا بِإِلْحَالِ تَكْوِينِ اَلْأَفْئَالِ فَاقَامُوا فِي
قَتْبِ عَلَيْهِمُ اَلْاِحْمَالُ وَالتَّوَكُّلُ وَفِيهَا قُرَّةٌ اَغْيَرَهُمْ وَهَذَا اَلَّذِي وَكَّلَ مِنْ
اَلْأَوَّلِ قَوْلَ الَّذِي اَوْضَحَّنَا اَحَدُ طَرِيقِي الصُّوفِيَّةِ تَأَمَّا الطَّرِيقَتَيْنِ اَلْاُخْرَتَيْنِ
اَلْمُرِيدِينَ وَهُمْ اَلَّذِينَ تَهْمُ طَوْلُ كِتْمَانِ اَلْاِنَابَةِ فَقَالَ اَللَّهُ تَعَالَى وَيَهْدِي اِلَيْهِ
مَنْ يَشَاءُ فَطَوَّلُوا بِاِلْتِمَاسِهِ اَوْ لَا قَبْلَ اَلْمَكْشُوفِ قَالَ اَللَّهُ تَعَالَى اَلَّذِينَ
جَاهِدُوا فِيْنَا لَنَهْدِيَهُمْ سُبُلَنَا يَدْرُسُهُمُ اَللَّهُ تَعَالَى فِي مَكَارِمِ اَلْمَكْسَبِ
بِأَنْوَاعِ الرِّيَاضَاتِ وَالتَّجَاهِدَاتِ وَسَهْلُ الدِّيَارِ جِرْ وَطَامِ اَلْهَوَا جِرْ تَنَاجُجِ فِيهِمْ
يُتَرَانِ اَلطَّلَبِ وَتَجَنُّبِ دُونِهِمْ كَوَامِعِ اَلْاَرَبِ يَتَقَلَّبُونَ فِي رَمَضَانِ اِلْمَرَادُ
وَيَخْلُونَ عَنْ كُلِّ مَالُوفٍ وَعَادَةٍ وَهِيَ اَلْاِنَابَةُ اَلَّتِي شَرَطَهَا اَلْحَقُّ سُبْحَانَهُ
وَتَعَالَى لَهُمْ وَجَعَلَ اَلْهَدَايَةَ مَقْرُونَةً بِهَا وَهَذِهِ اَلْهَدَايَةُ اِنْفَاقُ هَدَايَةِ خَاصَّةٍ
لِاِنْفَاقِ اَيَّةِ اِلَيْهِ غَيْرِ اَلْهَدَايَةِ اَلْعَامَّةِ اَلَّتِي هِيَ اَلْهَدَايَةُ اِلَى اَمْرِهِ وَتَقْيِيدِهِ بِمُقْتَضَى
اَلْعَرْفَةِ اَلْأُولَى وَهَذَا حَالُ السَّالِكِ اَلْحَقِّ الْمُرِيدِ فَكَانَتْ اَلْاِنَابَةُ عَيْنَ اَلْهَدَايَةِ
اَلْعَامَّةِ فَأَمَرْتُ هَذِهِ اَيَّةَ خَاصَّةٍ وَاهْتَدَى اِلَيْهِ بِعَدَدِ اِهْتَدَايَةِ اَللَّهِ بِاَلْمَكَارِمَاتِ
فَيُخَلِّصُوا مِنْ مُضِيقِ الْعُسْرِ اِلَى اِفْضَاءِ الْيُسْرِ بَرَزَ قَامِرٌ وَهَمَّ اِلْتِمَاسُهُ اِلَى مَرُوحِ
اَلْاَفْئَالِ فَسَبَقَ اِلْتِمَاسُهُمْ كُشُوفَهُمْ وَمُرَادُ وَنَ سَبَقَ كُشُوفُهُمْ اِلْتِمَاسُهُمْ

ازین تقریر ظاہر است کہ برخی از صوفیہ بہ اجتہاد صرف سرفراز باشند و بعض بہدایت خاص
 باشند بشرطیکہ اثابت مقدم باشد اما طائفہ اولے پس اجتہاد محض این طائفہ علیہ منوط بہ سبب
 الہی باشد ایشان را با اصطلاح صوفیہ محبوب مراد گویند کہ بدون سابقہ کسب حق تعالی جل شانہ
 بر ایشان ظاہر شود و کشف ایشان بر اجتہاد مقدم باشد چنانچہ بعض از اجلہ صوفیہ چنان
 یافتہ شدند کہ ولایت بجد الہی حجب از قلوب ایشان نائل شد و شعاع نور الیقین بر قلب ایشان
 پرتوے انداختہ تا آنکہ سیاح عنایت تمامی لغت ابرایشان باریدہ و کرامات و بخشایش ہائے
 انواع و اقسام بطلب ایشان بخشیدہ پس ایشان توجہ باعمال واجتہاد نمودند اعمال ایشان
 علت اجتہاد نبودہ است بلکہ اجتہاد مقدم باشد بر اعمال اما طائفہ ثانی پس قرب ایشان بر کسب
 و ریاضت و مجاہدہ نفس بیداری شب و روزہ و کم خوردنی منوط باشد این طائفہ را سالک
 محبوبہ گویند مگر ہستی کہ با ایشان صلہ بود و ہر یک شہتہ باشند عام کہ ہایت کہ با او مشورت و بیگانگی
 را گویند این اثابت غیر ہدایت عامہ باشد بہ برکت این ہدایت این طائفہ از مضائق عسیر گذارہ
 بہ فضاء سیر طریق کنند و بحالات و مقامات فائز گردند خدشہ دوم اجتہاد اعتبار اولیاد و اہل
 منحصر در کسب ریاضت گفتہ شد سخن بے دلیل است کہ بمقابلہ کلام شیخ الشیوخ بخوے نہ
 ارزد اگر در میناب اولیاد اند را با انبیا مشارکت باشد بیچ مخدورے لازم نیاید و این ما
 تفسیر قول حق سبحانہ تعالیٰ بہجتی الیہ من لیشاء میردی الیہ من ینیب دانستن بعید است
 درین آیت بہجتی الیہ من لیشاء را با معان نظر دیدنی است معنی این است حق تعالیٰ اجتہادی
 کند ہر کسے خواہد یعنی بدون حسی او برگزیدہ می کند و ہدایت می کند کسے را کہ رجوع می آورد
 جذب مطلق کہ عبارت است از اجتہاد چنانچہ انبیا را مے باشد بہ سبب مناسبت با سید اہل
 فیاض اولیاد را ہم دست می دہد لیکن بعد حصول مناسبت تام با حق تعالیٰ چرا کہ مانع از حجب
 مطلق عدم مناسبت بود و آن بہ مناسبت تبدیل باشد پس معلوم شد کہ صوفی چون بسیر
 مریدی واصل شود و دیگر منازل طے کردہ بمقام محبوبیت رسد و مبتلا بہت رسول خدا صلی اللہ

علیه وسلم محبوب خدا گردد درین وقت احتیاء او به نیابت موقوف نباشد پس از آن آنچه ترقی
 او را خواهد شد بسیر مرادی خواهد شد مردی از شیخ تاج الدین روایت کرده که گفت که گاه
 باشد که حق تعالی جذب کند بنده را بسوی خود و هیچ استادی را بروی نگذارد و از حسن
 پیرسیند که مرشد تو کیست فرمود پیش ازین عبد السلام بن شیهه بود اکنون ده در دیاست
 پنج در اسحاق است پنج در زین است از شیهه پیرسیده شد که مرشد تو کیست گفت پیش ازین
 جماد باس بود اکنون ازد و دریامی خورم دریای نبوت و دریای فتوت خدشه سیدم
 وجه مباحات صرف عدم تو سط نیست بلکه تمامی احوال سیر مرادی که بمقام خود نرسیده است
 موجب نهرار ان مباحات است ذلک فضل الله یؤتی من یشاء قال تو کلم
 وصول فیوض سالک ابوسط و حیلوت خیر البشیر تازمانی است که حقیقت سالک حقیقت
 محمدی که جامع جمیع حقایق است و آنرا حقیقه حقایق گویند منطبق گشته است و بر آن مبتدا
 نشده است و چون کمال متابعت بلکه به محض فضل این حقیقت را بآن حقیقت اتحادی حاصل
 گشت تو سط برخاست چه تو سط حیلوت در مغایرت است انهی اتحاد حقیقت سالک
 با حقیقت محمدی که حقیقت احقائق است چه معنی دارد و چه صورت دارد این سخن از مقام ادب
 و الضاف و راست و گستاخی صیغ و گداز و فصح و با قطع نظر از حکم عقل که اتحاد بر یک شدن
 آنها هر چند جز و کل و جزئی و کلی باشد از محالات است لازم می آید که حقیقت هر سالک
 که باین مرتبه و مقام رسد حقیقه احقائق گردد و ذلک ظاهر البطلان پس اگر از اهل حقیقت
 کسی این اطلاق کرده باشد و حکم با اتحاد نموده معینش فنا کس آن در دو غیبت از خود دور
 حضور و عی خواهد بود بجهت کمال متابعت و غلبه محبت چنانکه فنا فی شیخ می گویند و خود
 تمام عالم و پیر چلبه بنی آدم و وجه تمام کائنات و قبیله موجودات اوست علیه فضل الصلوة
 و اکمل التحیات همچنانکه اتحاد بذات مطلق الهی را تفسیر کرده اند باستغراق در هستی حق گذارند
 الخفیات و چون اتحاد اعتباری و حکمی است با مغایرت حقیقی و لقس الامر من صفات نخواهد

داشت و منافی وساطت و حیولت نخواهد بود و خود تقنین و تشخیص حقیقت سالک و مجتهد است
او باقی است چنانچه اهل فناء در توحید میگویند ۵

تواند نه شوی و نه اگر جهل کنی	جای برسی کنز تو توئی برخیز و
-------------------------------	------------------------------

یعنی ان توئی و دونی که پیش از فنا و گم شدن در و س بود بلکه همین گم شدن و فانی گشتن
در و س قرب و وصول بحق است بواسطت وی پس این اتحاد و انطباق که حاصل گشته
است عین تواسط است اگر چه این واصل جهت غلبه بخودی و فناء دریافت این وساطت
بخی تواند کرد حقیقت محمدی را عارفان واسطه می دانند و می یابند در وجودات تمام اشیا و
صفات و کمالات از جواهر و اعراض که وصول بحق و شهود و س نیز از ان جمله است چه آنها که
با آن حقیقت رسیده و در و س فانی گشته و حکم اتحاد گرفته و چه غیر آن بلکه توسط نسبت لطافه
او س و دریافت ان انسب اقرب انظر باشد و این سخن دقیق است اقول این کلام از ستر
پا از عدم متبع کلام قوم ناشی است اگر حضرت شیخ به کتب قوم رجوع می آورد البته تفسیر حضرت
مجد در حجه امده به فهم عالیشان می رسد درین مقام از حضرت تهرن بسبب علم منزلت کتب
لصوف بیشتر خطا یا سر زده که ذکرش باعث تطویل است فاما بطور نمونه جبر چند امور اکتفا
س رود احوال درین مقام اتحاد بمعنی یک شدن جزو کل و جزئی و کلی نیست بلکه در اصطلاح
متصوفین **اَلْاِتْحَادُ هُوَ شُؤْدُ الْوَاحِدِ الْحَقِّ سُبْحَانَهُ الَّذِي الْمَلِكُ بِهِ مَوْجُودٌ فَالْحَقُّ سُبْحَانَهُ**

۱ اتحاد شهود واحد حق است که کل بوی موجود است پس حق سبحانه مستعد شود با و س کل باین حیثیت که کل شے به س موجود
است و معدوم بنفسه است نه ازین حیثیت که بر ا س او وجود خاص است که با وجود شده که این محال است و بعضی
گفته اند اتحاد ظهور سلطان حق است بر بنده باین حیثیت که او را از تصرف باز دارد و قایم مقام او شود این اشاره است
سبوی حدیث صحیح که بطور حکایت است از امده تاسه من گوش ایدیم و شیم اویم و هرگاه سلطان حق بر بنده باین طرز ظاهر نشود که او را از
تصرف باز دارد و قائم مقام او گرداند لا خطه شود و حسن ظهور صفات و افعال از بنده و ان فی الحقیقت از خدا تعالی است که در بنده
بصفات ذاتیه خود مستغرق است چنانچه در حدیث کنت له معاولی و ابراد و است ۱۲

يُجَدُّ بِهِ الْكُلُّ مِنْ حَيْثُ كَوْنِ كُلِّ شَيْءٍ مُوجُودًا بِهِ مَعْدُ وَقَائِنُفْسِهِ لَا مَنْ حَيْثُ
 أَنَّ لَهُ وَجُودًا خَامًا اتَّحَدَ بِهِ قِيَامُهُ فَكَيْفَ قَالَ بَعْضُهُمْ لَا اتَّحَادَ هُوَ طَهُورٌ
 سُلْطَانُ الْحَقِّ عَزَّ وَعَلَّ عَلَى الْعَبْدِ بِحَيْثُ يَعْنِي لَهُ عَنِ التَّصَرُّفِ وَيَتَوَبُّ مَنَابَهُ
 وَهِيَ شَارِعَةٌ إِلَى مَعْنَى الْحَدِيثِ الْقَوِيهِ حِكَايَةً عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كُنْتُ سَمْعُهُ وَبَصَرُهُ
 وَإِذَا ظَهَرَ سُلْطَانُ الْحَقِّ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْعَبْدِ بِحَيْثُ يَعْنِي لَهُ عَنِ التَّصَرُّفِ وَيَتَوَبُّ
 مَنَابَهُ يُرَى فِي الْحَيِّسِ طُهُورُ الصِّفَاتِ وَالْأَفْعَالِ مِنَ الْعَبْدِ وَهِيَ فِي الْحَقِيقَةِ لَوْ لَا
 عَزَّ وَجَلَّ لَمْ تَصِفْ بِصِفَاتِهِ الدَّائِمَةِ فِي الْعَبْدِ عَلَى مَا وَرَدَ فِي هَذَا كُنْتُ لَهُ سَمْعًا وَبَصَرًا
 چنانچه حضرت خواجہ پارسا علیہ الرحمہ در فصل الخطاب افادہ فرمودہ پس این چنین اتحاد را
 از ادب والصفات ووردنستن یا گستاخی و زنا و ثمردن غلط فہمی است امر و و حقیقت
 محمدی در اصطلاح صوفیہ فی الذات مع التبعین الاولیٰ و هو الاسم الاعظم کما فی مصطلحات
 حضرت مجدد رحمہ اللہ در رسالہ کاشفات غیبیہ فرماید باید دانست کہ قابلیت او
 کہ معجز حقیقت محمدی است علیہ الصلوٰۃ والسلام والتحمیہ قابلیت ذات است مراعتبار علی
 کہ متعلق شود بر سبیل جمال بآن ہمہ کمالات کہ در شان کلام بکہ در قرآن مجید تفصیل یافته و
 این قابلیت رب محمد است علیہ الصلوٰۃ والسلام و تواند بود کہ کلام بعض صوفیہ کہ فرمودہ
 اند کہ رب آن علیہ الصلوٰۃ والسلام شان العلم است راجع بہمین معنی باشد و باعتبار این
 قابلیت اولایا قادر نسبت اولیائے متحقق گشت و ارباب متالبعان کمال او کہ بر قدم
 ویند علیہ الصلوٰۃ والسلام و لا و علیہم ثانیاً قابلیت اعتبار مذکورند کہ کلاً جزاً اند مر این قابلیت
 جامعہ را در باب انبیا او لے الغر و غیر ہم من الانبیاء و الرسل غیر از پیغمبر علیہ و علیہم
 الصلوٰۃ و التسلیمات قابلیت ذات است مراعات ہمیع صفات را علی سبیل الاجمال
 و بہمین قابلیت بہ بعض اعتبارات متبع بعض شدہ حقایق متعددہ ایشان گشتہ علی تفاوت در
 درجات و جامعہ کہ بر قدم ایشان اندازین مقدم بھر دارند لیکن حقایق ایشان سائر صفات اند

در حدیث مشہور

مشایخ نقشبندیه میسر میتوان شد این را ذکرش خالی از فائده نیست حضرت مجدد رحمه الله در رساله معارف لدنیه می فرماید حق سبحانه و تعالی شیون ذاتیه خود را که عین ذات اویند در خارج در مرتبه واحدیه جدا جدا نیست و چون علم مقتضی تمیز است آن شیونات در خانه علم تمیز پیدا کردند و هر شانی مقتضی تمیز خاص و تشخیص علما حد گشت و این شیونات متغایره در علم ممکنات یافتند چه ممکن نیست که وجود و عدم در دس متساوی باشد و در ایشان چنین است زیرا که اینها بر این اند بین الوجود و عدم نسبت بذوات خویش رو بوجود دارند چه شیون در خارج عین فاعل و نسبت بر تمیز و تشخیص او بعد از دارند چه تمیز وجود بعد از است بعد از این اشیاء و این صور علمیه الادر خارج وجود ندارند و از خانه علم نه بر آمده اند بلکه حق سبحانه و تعالی با تبار و احکام ایشان در خارج ظاهر است پس این صور و علم با این احکام آثار ایشان در خارج لیکان این آثار و احکام در خارج عین فاعل زیرا که در خارج خبر احدیت مجرب و مطلق الظهور عینا للوجود و مطلق الظهور عینا للشیء و آنکه می نماید که این صور نیز در خانه چند قومی است محض و تصور نیست و اشی که انبیه هر یک به ذوق انبیا الکشف فی العرفان و منشاء این توهم نسبت که حق سبحانه و تعالی بقدرت کامله خود این صور علمیه را بطاهر وجود نسبت مجهول الکفایت بخشید و خلق عبارت بجا آن نسبت است آن نسبت نمایندگی در خارج شد چنانکه صورت شخصی را نسبت به آنکه که محاذی او است پیدا می شود که سبب نمایندگی آن صور در آئینه می گردد و آئینه همچنان برینه نگری و صفائی خود است فحوا سبحانه الان کما کان فی الذکر و لا شیء معناه که اشیون در علم غیر از تماز از یکدیگر رنگ دیگر قبول نکرده اند و آنچه در خارج سواست تماز ایشان ظاهر است از احکام و لوازم خارجیه ایشان و لهذا سالك چون بعین ثابت خود میسر دآن عین ثابتیه بروشکشف می شود و از اشکال خارجیه هیچ چیز درونی پدید و غیر از شیئ متمیز چیز دیگر بروشکشف می شود و اگر در اس متمیز رنگ دیگر میداشت ظاهر میداشت و انبساطی که می نماید بواسطه اشتغال اوست بر شیونات متعدد و کروتیه بواسطه آنست که شکل طبیعی بسطی کرویست اهر سیوم در معارف لدنیه

لک
چندین
علمی
در بیان
درون بابا
کشف
و ظاهرا
که
آنرا
چون
پیدا
رنگ
سبب
سبحانه

تذکور است فاعبارت از نسیان مادیون حق است سبحانہ بواسطہ استیلا شہودستی
او جل فکرہ بیان نش آنت کہ روح النسانی مع کائناتہ من المراتب من السیر والخصی
والاحصی پیش از تعلق بہ بدن بصنائع خود جل سلطانہ علمی داشت و نحوے از توجہ
باختیار قدس اورا مستحق بود و چون در ہذا واسطہ ترقیات ہنادرہ بودند و ظہور آن
استعدادات منوط بود بہ تعلق بہ بدن عنصری لاجرم اولاً اورا صفت لغش و محبت عطا
فرمودند و روئے اورا ثانیاً باین پیکر ہیولانی گردانیدند و ارتباط جی بروحہ کمال در اینہا پیدا
آوردند پس روح بواسطہ این تعلق جی بسبب کمال لطافت خویش خود را درین محبوب
ظلمانی گم ساخت و وجود خود را با توابع آن و روئے فانی گردانید لہذا بسیاری از عقلا خود
را غیر از جسد یعنی انکارند و در اسے جسد امرے دیگر اثبات و حضرت حق سبحانہ کہ رحم الرحیمین
است از کمال رحمت خویش بالسنہ انبیاء کہ رحمت ہائے عوالمند صلوة اللہ تعالیٰ علیہم
علیٰ جمیعہم عموماً و علیٰ افضلہم و خاتمہم خصوصاً ایشان را بہ جناب قدس خود دعوت فرمود
و از ان تعلق ظلمانی منع نمود و قال اللہ سُبْحَانَكَ قُلُ اللہ فُحْرَدْ سُبْحَانَكَ ہر کسے را
سعادت انلی در کار گشت رجوع بہ قہقری نمود و داع مودت عالم سفلی کرد و روئے بعالم علوی
آورد و ساعت فساعت محبت قدیم غلبہ کرد و دوستی حادث روی بزوال آورد تا آنکہ نسیان
تام نسبت باین محبوب ظلمانی بیسہ شد و اثرے از محبت او نماند این زنان فنا جسدی
مستحق گشت و از دو خطوہ کہ درین راہ اعتبار نمودہ اند کہ خطوتان و قد و صلت یک خطوہ
باختیار رسانید بعد از ان اگر محض فضل ایزدی جل سلطانہ ترقی از ان مقام واقع شود و شرو
ے افتد در نسیان وجود نفس روح و توابع وجودی او انا فانا این نسیان باز دیا دے
پیدامی کند تا آنکہ خود را تمام منسے می گرداند و جز شہود حضرت واجب الوجود جل جلالہ بیچ
نہ ماند این نسیان جبر لفناء روحی است کہ خطوہ دومی است از ان دو خطوہ مقصود از
فرو آمدن بعالم سفلی تحصیل این قسم اخیر فنا بود و بدون این دولت سیرنی شدید الشرائع

فی ذلک غیر مخفی علی کمل اهل الله وذلک السهرمان الروح لا بد له من سیه
 نفسیه من شدّة المحبّة وکمال المودّة مع الغیر والمحبّة کما تکرر غیبها
 فی الشهادة لا یكون فی الغیب مثلاً فاکتسب فی افشاده کمال المحبّة المعنویة نفس الروح
 اولاً ثم عمل فی الغیب بفناء نفسه ثانیاً وهذا سرّ عام فی لا یعرفه الا اکابر اهل العرفاء بقا القلب العابر
 بالحقیقة الجامعة وهو تابع للروح فلما اسرقی من مکانه الی مکان
 الروح حصل له هن النسیان یتبّع الروح وفتناً بفنائیه
 واما نفس پس ترکیه او بر سیدن است در مقام قلب بعد از ارتقاء قلب بمقام روح وصاحب
 عوارف که شیخ الشیوخ است نسیان مذکور را در ماده نفس اثبات نمی کند و کمال طهارت او را
 خبر وصول بمقام قلب نمی گوید اما این جنعی می گوید که نسیان مذکور در ماده نفس نیز متحقق
 می شود لیکن بعد از ارتقاء نفس از مقام قلب بمقام روح پس نفس را هم فنا متحقق می
 شود چنانکه قلب را این نفس است که بعد از حصول طهینان رجوع بر رب خود کرده است
 و از مقام قلب بقلب قلب پیوسته و راضی مرضی گشته حق سبحانه و تعالی در شان او
 می فرماید **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً** راضیه و مرضیه راضی و راضی
 قلب است که شیخ الشیوخ از ان خبر داده است و از اطمینان نامیده است نسیان مذکور در
 حق او منقسم است بلکه اسم اطمینان نیز در ان موطن او را نمی شاید مرکبی شده است اما
 تا با اطمینان پیوسته است مقام قلب و موطن اطمینان است اطمینان ضد اوست پس خروج از ان
 مقام شرط اطمینان باشد فهم هر کس اینجا **ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ**
 و الله ذو الفضل العظيم اما معانی که با قالب است هوای اعمال خوار که شریعت مصطفویه علیه
 و علی اله الصلوٰة والسلام و التّمسّیة بآن ناطق است از دائره ولایت معروفه خارج است
 و از هر دو طریق جذب و سلوک بیرون است زیرا که و رای لصفیه قلب و ترکیه نفس است
 اطلاع نداده بر علوم و محارف ان مقام مگر اقل قلیل از اکابر اولیا و اهل و چون بچکس رسیدن با

به تفصیل سخن نه رانده است و در کلام ربانی و احادیث بنوی اگر چه مذکور است اما باشارت
و رموز است این ضعیف نیز درین اوراق از آن مقوله سخن بکنی راند و اقتصار بر مراتب افینیه
مرتبه ولایت معروفه نماید اگر در ثانی الحال در مستعان فهم این سخن دریافت با اندازه دریافت
خود و فهم مستعان درین باب خواهد رساند انشاء الله تعالی و هو سبحانه الموفق للصواب یا بدست
که لازم نیست که هر کز افناء روحی میسر شود فناء قلبی بهم میسر شود این قدر هست که قلبی استیلا
بجانب روح که در رنگ پدر است مراد در پیدایمی شود و اعراض از نفس که در رنگ مادر است
حاصل می گردد و اگر این میل و سلیقه کند و تمام او را بجانب پدر بکشد و بمقام او رساند
آن زمان بصفت پدر که فناست محقق می شود و هم چنین است حال نفس که فناء روح و قلبی است
فناء او نیستند غایه نافی الباب نفس را بجانب پسر که قلب است میله و کشته پیدایمی گردد و اگر
این میل غلبه کند و بمرتبه پسر باز که بمقام پدر صاحب رسیده است برساند ناچار بصفت پسر که
شخلق بخلق پدر است مقتضی گردد و فناء حاصل کند و مراتب سه گانه که فوق روح و جنین
حال دارند که فناء روح مستلزم فناء آنها نیست آری در وقت مبعوض روح آن مراتب سه گانه
کلا و بعضا بمرافقت روح مبعوض کرده یا شدند و غلبه محبت روح در اینها سرایت کرده باشد
بمرتبه نسیمان نفس اینها رسانیده بود می شایند که در وقت رجوع فخری فناء نسبت با نشان
کلا و بعضا راه یابد و در رنگ روح خالی گردند پوشیده نماند که رفع خواطر از قلب بالکلیه ممکن است

گروه را اندرین معنی غلطی افتاده است و پندارند که این فناء بمعنی فقدان است و نیست گشتن شخص است و این بقا آنکه بقا حق به
سیده پیچید و این هر دو محال است و اندر پند و رستان مردی دیدم که مدعی بود تفسیر و تکریر و علم با سن اندرین معنی ظاهر کرد چون
نگاه کردم و می نمود فناء بمعنی شناخت و بقا بمعنی دانستن قدیم را از محدث فرق نمیدانست کردن و از جهال این طایفه بسیار
اند که فناء کلیت را میسازند و این حکایه عیان بود که هرگز فناء اخراطینی را قطع آن روان باشد و این خطیایان چه کار میگویم که
چنین فناء میخوانند اگر فناء عین محال بود و اگر گویند فناء وصف را و ادراکیم فناء صفتی ببقا صفتی دیگر که حواله هر دو صفت
به نده باشد و محال باشد که کسی بصفت غیر می قایل باشد ۱۲ کشف المحجوب ۱۲

نسیان اوست هر مادی حق سبحانه زیر که خطره قلبی عبارت از حصول شیئی است از اشیاء و
خطور آنست در خاطر ابتدا و ندادن حصول و خطور نفس علم است و چون خطره بالکل منفی شد تا
بعد اگر به تکلیف بیارند نیاید و اگر یادش بدهند یادش نیاید پس علم بالکلیه را بکلیه است
علم همان نسیان است که در فناء معبر است نیست نهایت مقام فناء از مشایخ هیچ کس باین تفصیل
درین مقام سخن نکرده است و پیش از نسیان مادی حق سبحانه از فناء تعبیر نموده و هنوز بجا
نیست سخن بسیار است اگر توفیق خداوندی جل سلطان مدد فرمود ازین هم بقتضیل تر سخن خواهد
کرد که این مقام محل غلط طلب است و امید سبحانه علم بالصواب گاه باشد که نظر سالک بر عالم ارواح
افتد و آن عالم را بواسطه مناسبت بمرتبه و جوب اگر چه آن مناسبت بسبب صورت باشد حق می
از نگار و در شهود آن عالم را شهود حق جل سلطان تصور می نماید بآن مخطوط و مستند می گردد و چون
عالم ارواح را بعالم اجساد بخوی از تعلق حاصل است شهود آن عالم را درین عالم شهود و حدت
در کثرت می ماند و حکم با حاطه ذاتیت و معیت ذاتیت می کند و باین تعلیلات راه ترقی و وصول
بمطلوب حقیقی بر سالک مسدود می گردد و احسرتا اگر او را ازین مرتبه بگذرانند و از باطل بحق
بعضی از مشایخ درین مقام سی سال روح را بخدائی پرستیدند و چون از آن مقام گذرانیدند
شعاعته از او استندام چهارم عبارت فقرات این است اگر پرسند که اتحاد چیست بگو
استغراق هستی حق بآنتی این کلام نهایت تشکر و لطیف است بگو و از انلان همان معنی فناء
است که مذکور شد و این فنا منافی و ساطت و حیولت است و کوکان **الْفناء اعتناء** است
اهو مخیم آنچه قول اهل فناء مذکور شد

محل
در عالم
افتد
استغراق
و کلی
بآن
مطلوب
حقیقی
بر سالک
مسدود می
گردد و احسرتا
اگر او را ازین
مرتبه بگذرانند
و از باطل بحق
بعضی از مشایخ
درین مقام سی
سال روح را بخدائی
پرستیدند و چون
از آن مقام گذرانیدند
شعاعته از او
استندام چهارم
عبارت فقرات این
است اگر پرسند
که اتحاد چیست
بگو استغراق
هستی حق بآنتی
این کلام نهایت
تشکر و لطیف
است بگو و از
انلان همان
معنی فناء است
که مذکور شد
و این فنا منافی
و ساطت و حیولت
است و کوکان
الْفناء اعتناء
است

تواند شوی و لے اگر چه بدینی	جای برسی که تو دوی بر خیزد
پس هر گاه تویی و دوی که پیش از فنا گم شدن در و سے بود نائل شده پس لا محاله این معنی منافی و ساطت و حیولت خواهد بود چه و ساطت و حیولت مقتضی هوئی است فَيَبَانَ الْوَسْطَةُ لَا تَكُونُ بَيْنَ الدَّائِمَةِ وَفَيْسَهَا پس این صریح اعتراف است بقول حضرت	

درکتوتیبتا و شہتم کہ بولانا محمد حنیف شرف صدور یافتہ سے فرمایا بگوش ہوش استماع نہایت
 لَقَالَ عَرَّ مِنْ قَائِلٍ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْكَ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ذات حضرت واجب الوجود جل
 سلطانہ و یحییٰ کمالات ذاتیہ او تعالیٰ از بندہ بہ بندہ نزدیکتر است پس سیریکہ باین مرتب
 متعلق شود و رائے سیرافانی و سیرالغنی باشد و نیز و رائے جذ بہ و سلوک بود چہ سلوک
 سیرافانی است و جذ بہ سیرالغنی سیرافانی را بعد در بعد فرمودہ اند و سیرالغنی را ہر چند
 قرب در قرب گفتہ اند لیکن آن قرب ظلی است ازین قرب اتحادیہ گذشت نامعاملہ اقربیت
 روئے نماید و چنانچہ زوال علم حصولے اشیا کہ عبارت از فنا و قلبی است بے تمامی سیرافانی
 ممکن نیست و بے شروع در سیرالغنی پس نہ یحییٰ زوال علم حضور سے شخص کہ بذات و صفات
 او متعلق است و فی الحقیقہ فنا سے نفس است بانہما سیرالغنی و او دخول در مراتب اقربیت
 مربوط است و در سیرالغنی علم حضوری عارف پر حاست چہ نفس درین ہیوطن بعنوان حقانیت
 پیدا است و از قیدان یہ تمام رہا ہے بحصول نہ پیوستہ تا وصول بمطلوب حقیقی پیدا آید چہ مطلوب
 بموجب کریمہ سابقہ و رائے النفس است و انچہ در النفس مفہوم دار است از آیات و آثار است چنانچہ
 قرآن مجید بآں مشعر است سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ اَلَا فَاتٌ فِي النِّفْسِ حَتَّىٰ يَكُنَّ لِلَّهِ وَحْدَهُ الْحَقُّ
 و چون علم حضوری عین عالم است ناچار زوال آن زوال نفس عارف خواہد شد و اثری از روئے
 نخواہد ماند و زوال علم حضوری باین معنی است کہ علمی تعلق بذات عارف داشت از آنجا کہ نہ
 بواجب تعالیٰ متعلق شود و حاضر دران ہیوطن حق باشد سبحانہ ذات او بیانش آنست کہ ہر
 کما لیکہ در ممکن نہوار است ہمہ مستفاد و مستعار از مرتبہ و وجوب است تعالیٰ از وجود و
 حیوۃ و علم و قدرت و امثال آن و ممکن این کمالات را از خود فہمیدہ خیانت و امانت نمودہ
 است و چون عارف را بعض فضل و کرم باین دید عارفیتہ بنوازد مرۃ ثانیہ تواند بود کہ بحکم
 إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا ۚ إِنَّ اللَّهَ يَدْرُسُ سِرَّكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
 بسیار دو چون علم حضوری او پر تو ہے است از حضور ذاتی مطلوب باین حضور بآن حضور

گفتند
 قائلین
 از سیرالغنی
 بندہ از
 ران کردن
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

فاتی الحق خواهد شد در رنگ سائر کمالات که باصول خود ملحق می گردد درین هنگام عارف خود را خفا
محض خواهد یافت و بعد از صرف الحق خواهد دید که ذکر و دعا حساس نماید و نه توجه و نه فکرها
بود و نه حضور و بعد از حق باصل اگر یافتست از خود بخود است و اگر حضور نیست هم از خود
بخود کائنات اذ اقوال برن بالقدیر که یقین که آن درین موطی که موطی فی
نفس است بوجه کمال اطلاق کلمه انا عارف زائل می شود و عارف از خود به انا نمی تواند
تعبیر کرد زیرا که بعد از انقاف نفس که مورد کلمه انا بود انا را مورد دے نماند که بران اطلاق یابد نه
باین معنی که انا بر حق اطلاق شود و خود را حق بیند که خودی در میان نمانده است و انا نیست هر
کنده سوال هرگاه علم حضور عین عالم باشد و آن علم بعد از کمال جاهل خود که علم حضوری
واجب است ملحق می گردد و مقرر است که حق هر کمال جاهل خود کائنات است نه باهر که می بیند
اصل آن باشد لازم می آید که حقیقت هر شخص مبدء تعین او علم بود و حال آنکه صفات دیگر نیز
مبادی تعینات خلایق است چنانچه بطور حضرت الی شان باقدسنا بعد بسره الا قدس تکوین مبدء
تعین حضرت آدم است و کلام مبدء تعین حضرت موسی و قدرت مبدء تعین حضرت عیسی علی
بنیا و علیهم الصلوٰۃ و التسلیما و جمیع که داخل ولایات این بزرگواران باند مبادی تعینات
شان جزئیات این صفات اند و جزئیات جزئیات این صفات علی تفاوت الدرجات جواب
حقیقت محمدی علی مصدرها الصلوٰۃ و السلام و الحیمه چنانچه مقرر این طائفه است اجمال
حضرت علم است و حقایق سائر خلایق تفصیل این اجمال است پس نظریات این معنی توان گفت که
حقایق جمیع خلایق علم است چه همه خلایق ظهور و تفصیل آن حضرت است علیه و علی آله الصلوٰۃ
و السلام غایتی مافی الباب آن حقیقت جمعی را در مرتبه تفصیل حصص لایحیی است باندازه کمالات
مفصله علم که در حضرت اجمال اندراج و اندماج داشتند پس حقیقت هر شخصی از اشخاص سوامی آن
سرور علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام حصص بود از حصص علم که تعلیم علم در مرتبه تفصیل بکمالات
از کمالات سدرجه اجمال حاصل گشته است مثلاً مبدء تعین حضرت ابوالبشر علی بنیا علیه الصلوٰۃ و السلام

حقیقت محمدی

حده است از علم که از تعلق آن به صفت گوین که در اجمال مندرج بود بحصول پیوسته است علمی
 بنا القیاس سائر الحقایق لیکن چون تمیز میان حصص حقایق با آن کمالات است حقیقت هر شخص
 مسمی یکبار از آن کمالات که نسبت خاص با آن شخص دارد که سبب تمیز او شده است نموده
 پس علم اشرف صفات شد و برکات آن شامل جمیع موجودات آمد جواب دیگر آنکه اتحاد شئی
 با شئی مستلزم آن نیست که شئی اول حقیقت بی ثانی باشد چنانچه خاصه را یا ماهیت نسبت
 اتحاد است با آنکه از عوارض است اگر گویند برین تقدیر که علم ذات و حقیقت انسان بنوع حقایق
 جمیع موجودات را تفصیل حقیقت محمدی گفتن چگونه راست آید چه حقیقت محمدی علم است گوئیم کار
 نیست که اجمال ذاتی تفصیل بود چه انواع مندرجه تحت حیوان را تفصیل ماسته توان گفت چنانچه
 ماسته ذاتی آن نیست و تو مسلم گوئیم که حقیقت محمدی را اجمال و کل همه حقایق گفتن یا اعتبار اجمال
 و جامعیت علم است مر آن حقایق را با آنکه گوئیم تواند بود که حقیقت محمدی عبارت از جمیع کمالات
 ذاتیه بود که متعلق علم است علی وجه الاجمال نه نفس علم من حیث هو لیکن چون در آن مرتبه علم
 را از آن کمالات تمیز نیست و غیر از حضور و انکشاف امری در آن موطن هویدا و مفهوم
 نه اند آن مرتبه را وحدت گویند و قابلیت محض خوانند و نیز علم را با معلوم بطور بسیاری
 از محققان اتحاد کاین است ناچار تمیز از آن حقیقت بعلم نموده اند لهذا در مرتبه تفصیل همان
 کمالات متمیزه حقایق سائر اشخاص اند و برین تقدیر تقابل اجمال با تفصیل بی تکلف می افتد و
 بغیر آن نه چنان و متوید این توجیه است که نزد حضرت ایشان با قدسنا آمد بجا نه بسره
 الا قدس حقیقت محمدی اجمال تعین وجودی است با تعین جی که تعین علمی از آن بمرتبه پایا
 است چنانچه تحقیق آن در جای دیگر ثبت یافت است اگر گویند که کلام بعضی اکابر ناطق
 است با آنکه علم حقیقت انسان است چنانچه مولوی قدس سره فرمود

اے برادر تو همین اندیشه کن

و از حضرت ایشان نیز در بعضی اوقات مثل آن مسموع گشته گوئیم تواند بود که این اکابر

برسبیل تجوز و مبالغه فرموده باشد یعنی عمده در تو همین فکر و اندیشه است باید که آن در
غیر مطلوب حقیقی مصروف بنمود بلکه تمام مصروف آنجناب مقدس گردد تحقیق درین مقام
آنست که حضرت ایشان با افاده نموده اند چنانکه فرموده اند این بیان لازم آید که
در علم حضور بی هم صورت معلوم با وجود حضور نفس معلوم کاین است که حاضر نفس معلوم
خالص نیست اعتباری در وی راه یافته است که از نفس صورت آورده است هم هر کس
باین وقت نرسد و تأییدات بحت واصل نشود بوصول بچون این دقیقه را در نیاید استیغنا
ازین تقریر ظاهر شد که حقیقت محمدی در اصطلاح صوفیه جمال حضرت علم را گویند و از فانی
این مقام هیچگونه اسامی ادب لازم نیاید و همچنان معنی اتحاد هم مذکور شد سکنه که معنی اتحاد
فنا است چنانکه اتحاد بنات مطلق را فتامی گویند و میان اتحاد اعتباری و حقیقی و منازعت
حقیقی و نفس الامر منافات نیست لیکن هرگاه توفی برخیزد البته این معنی منافاتی و سلطنت و
حیولت نخواهد بود و این اتحاد را عین توسط گفتن هرگز بخیاال نمی آید و هرگاه این واصل بجهت
غلبه بے خودی و فنا در یافت این و سلطنت نمی تواند پس اگر اوانکار و سلطنت نماید چه
باک خواهد بود نظیرش براس توضیح پیش میگنم نگرستنی است که در سنجین سرکه و انگبین را با هم
بنوعی مخلوط می کنند که اشاره حسیه بسوی احدی ازین اجزاء این اشاره بسوی دیگر
می باشد مگر نمی توان گفت که سرکه انگبین گردیده یا انگبین قلع با سیت لباس سرکه پوشیده
اینچه ادعای این معنی نموده شد که حقیقت محمدی را عارفان واسطه می دانند یعنی است بر
عدم اطلاع بر اصطلاح صوفیه کرام چنانکه مذکور شد قال قو لکم انما کمال اتحاد است معامله
بشکرت است این نیز خالی از غرابت نیست چه شرکت دوفی را می طلبید و شریک در امر
دو کس باشد و حقیقت اتحاد خود اصلاً بشکرت جمع نمی شود و معنی فنا و غیبت نیز که
اتحاد مکی است فانی و غایب از میان نیست حکم عدم گفتن شرکت از وجه صورت دارد و سطر گفتند که دوفی
می طلبید شرکت بشکرت نیز چنین است اقول هرگاه حضرت محمد و توحید کلام خود فرموده باشد پس ضرورت این معنی چیست

که آنرا تسلیم نساخته یعنی دیگر محمول کرده قایل باستحاله شوند اما معنی فنا است و شرکته
که هست مثل شرکت خادم است با خود و ملاحظه فرموده شود اگر بتبعیت مخدومی خادمی در نگاه
شاهنشاهی در آمد در شرکت منزل کلامی نخواهد بود مع فقدان التوسط زیرا که در یک محل جاگزینی
تحقیق مقام این است که مراد حضرت مجدد در همه امد علیه صورت ثانی است مثلاً کسی در سیر سلوک
خود را بحقیقت محمّدی متحد یافت و بهر فیضی که می آید بیک حقیقت میرسد نظام او اما در ضمن او
حقایق دیگر هستند که بهمه میرسد پس معامله بشرکت گفتن راست شد و همین لفظ معامله قریبه
است چرا انصاف از دست داده شود

کاش گردون از سرم بیرون برود سودا می توان | یا مرا صبر بده چند تا که استغنا بگو
قال تو که طریقه جذبه را چون کشش از جانب طلب است و عنایت الی تکفل حال طالب
است ناچار قبول و سالیطی کند و در طریق سلوک چونکه ثابت از جانب طالب است
از وجود و سالیط چاره نبود این عین مدعاست و سخن بے دلیل است طریقه جذبه و مرادی
و محبوبی چنانکه سابق بیان رفت زیاده بر آن نیست که لطف الله تعالی بنده خود را پیش
از آنکه طلب کند و سلوک نماید جذب می کند و آنجذب بهم اجمالی است که بدان سلوک آسان
می گردد و قرب و وصول و حصول مراتب و مقامات آن بعد از سلوک حاصل می گردد و این
مناجات بوجود و سالیط آرد بلکه چون جذبه تنها کار نمی آید و سلوک بے سالیط نمی باشد
لازم آید و وجود و سالیط چنانکه مقرر قوم است و خود هم گفته اند که در نفس جذبه بهر چند و سالیط و کار
نمیت اما تمامی آن منوط به سلوک است که اگر سلوک نباشد جذبه نا تمام و اتم است قول
این کلام از اول تا آخر مخدوش است خدشه اول بهرگاه حضرت مجدد در همه امد علیه درین
باب مناط کلام به عوارف شیخ الشیوخ نهاده و این تقریر همان است که از عوارف منقول شد
پس این را عین مدعا و سخن بے دلیل گفتن از باب مناظره بعید است برای ناقل کلام شیخ
الشیوخ و لیل است کافی بهند که قدم در بادیه عشق نهاده و ادراک اتفاق ملاحظه ناز و نیاز

جذب و سلوک

از وصول بر طرف می شود بخلاف طریقه سلوک که اینجا بعد از وصول نیز واسطه می ماند چنانکه گفته اند که در طریقه جذبه اگر چه بتوسط متابعت شریعت که عبارت از سلوک است وصول بطلوب میسر شود بوسیله حصول امری خواهد بود گوئیم چه دلیل است برین دعوی مفهوم جذبه وصول طریقه و نه خود مقتضی این نیست چنانکه معلوم شد و مدعا می رود که در طریقه سلوک از وسایط چاره نبود مگر آنکه قایل بوجود تو سط مطلقا دخل در آن مناسب نیست ولیکن بطریقه بحث و مناظره گفته آمد که چرا اینجا هم بعد از وصول بوجود وسایط واسطه بر طرف نشود بوجود جذب بعد از سلوک بلکه همچنین باید بقول ایشان که خاصیت جذبه عدم وسایط است و سقوط اینهاست و در کلام ثانی تر اشاره به آن واقع شده است اینجا گفته اند در طریق سلوک از شیخ بهر که در میان آمده است متوسط و حاجب ظهور سالک است و ای اگر در آخر حال جذبه تدارک ننماید یعنی وسایط از میان بر ندارد حاصل آنکه در طریقه جذبه و سلوک هر دو پیش از وصول وسایط در کار است و آنکه در طریقه جذبه بعد از وصول وسایط ساقط گردد و در طریق سلوک میماند تا تکمیل است چرا در هر دو جای باقی نماند و چرا در هر دو جاساقط نگردد سخن در همین جا است و اگر گویند که این امر کشفی و وجدانی است بحث فایده ندارد آن چیز دیگر است اما شما متعبد باستان شده اید و توجیه ننوده اید که چون در طریقه جذبه کشش از جانب طلوب است عنایت الهی متکفل حال طالب است تا چار قیول وسایط نمی کند و در طریق سلوک چون انابت از طالب است از وجود وسایط چاره نبود و خود جذب و سلوک بهر دو تقدیر فرق بتاخر و تقدم فایده ندارد و اگر گویند مدعا و دلیل هر دو کشفی است چنانکه یکبارگی از شامش این سخن شنیده شده است این گریز گاه خوب است و بعد از آن در اثبات عدم توسط و تقریر آن طرف دیگر بیان کرده اند یکیه وصول از راه معیت که حق را بایانده است تا چار بے توسط امری خواهد بود مناسب معیت است و اگر واسطه است در سلسله تربیت است که عبارت از سلوک است اقول این قول سترایا مخدوش است و مبنی است بر عدم فهم معنی جذبه سلوک و توسط

خدا شمه اول هرگاه حضرت معترض در مفهوم جذبه لفظ نخست تحریر ساخته پس مفهوم جذبه

و حصول و مقتضی عدم توسط است ۵

خوش آن مجلس که اینجا توبه خود چون کنم ظاهر | مراسمی گریبان گیر دوسه در گلو بریزد

خدا شمه دوم حصول کلامی امر بدون واسطه محل استبعاد نیست اگر بکتاب قوم رجوع
نموده آید آشکارا میتوان شد که در بعض امور توسط را باز نیست و ایجاب خبری تناقض
سلب کلی است امام شعرانی در مقدمه طبقات می آرد و کان الشیخ ابو یزید البسطامی
رحمته الله یقول بعلماء عصره اخذتم عنکم عن علی بن الرستم مینا عن مینا و اخذنا عن
من الخلیف الذی یقول در فتوحات مکیه نیز این حکایت منقول است این کلام بسطامی رحمه الله علیه
ناظر است بر عدم توسط امام شعرانی در یواقیت میفرماید ان قلت فقول ینکون الالهام
یلا واسطه فالجواب نعم قل ینکم العبد من الوجه الخاص الذی ین کل
النسائ و بین سرایه عرقه و جل فلا یعلم سریه ملک الا الهام لکن هذا الوجه
یتسارع الناس الى انکساره و فیہ انکار موسی علی الخضر علیهما السلام
فحکم ان الرسول و انی لشیه لان الملك رؤیه بصیر غیر الرسول محسوس فاثرة ولا
یلا فیما فی الله تعالى بواسطته فایضا او یعطیه من الوجه الخاص
بما یرتفع الوسائط و هذا اجل الا لقاء و انشرف و یجفع فی هذا الرسول و الولی

۵ شیخ بایزید بسطامی رحمه الله علیه می گفت به علمای زمان خود که شما علم خود را از علمای رسوم حاصل کرده اند که یکدیگر را

مردانند و من علم خود را از زنده حاصل کرده ام که هرگز نبیند یعنی الله تعالی حاصل کرده ام ۱۲ ۵ اگر بگوئی که الهام

بدون واسطه باشد جواب نیست که بدون واسطه باشد گاهی الهام نیده راسی شود بوجه خاص که در انسان و خداوند

تعالی باشد فرشته الهام را هم بآن خبر نمی باشد مگر مردمان با نکارش متوجه شوند و درین انکار موسی است بر خضر

علیه السلام پس دانسته شد که رسول نبی کچشم سرفرشته را می نگزند و فرستاده رسول نشانهاست فرشته می یا بست و نیکو نگردد ۱۲

هرگاه الهام بلا واسطه شود و درین محذوری عاید نگردد پس اگر در جذب هم واسطه نباشد چه
 باب بود شیخ عبدالکریم جلی در کتاب مناظر الهیمی نویسنده آنکه معنی الکسما و الصغار
 لیکن هویت نفسیه ذاتا کسا ذجافلا لیکن لیکنه و لیکنه کان لله تعالی واسطه انیم و صفر
 و در موضع دیگر ازین کتاب می نویسد و هو مع الذات و کلها تملک علیه صفة
 سراج عنها الى الذات بما هو کمل منها و فی هذا المشهد رأیت الامام
 ابی الحسن النوبختی و محروق الکفر و کفره من الشیخین عبارت بدیده اسمان نگریستی است
 که چه قدر حجاب ساطت رانی در قطب بن محی قدس سره در مکتوبات خود می نویسد که هر
 مقصود را با حق تقایس دوراه است در یک راه واسطه میان بنده و حق ثابت است
 و در راه دیگر هیچ واسطه در میان نیست این همچنین ناظر بهین تحقیق است که حضرت ایشان
 نوشته اند که واسطه در راه سلوک است نه در راه جذب چون اقوال ائمه فی بساعت در
 آمد پس گویش شنیدنی است که مفهوم جذب و حصول طریقه و مقتضای علم توسط است چنان
 مفهوم سلوک و حصول طریقه و مقتضای علم توسط جذب یعنی کشیدن است چون مطلوب طالب به
 توجه خاص بسوی غولین کشد احتیاج توسط چیست البته طالب را به حصول مطلب احتیاج
 فرایح و توسط می افتد هرگاه سلوک و حصول مطلب شود تا آنکه جذب نباشد بدون توسط چاره
 نبود هرگاه جذب پیدا آمد پس رفع توسط از جذب خواهد بود نه انقض سلوک برای تعلیق
 قلب این مسئله را با عالم ظاهر و در بار سلطین چرا قیاس نکنند و چرا بر حالات ملوک نظریه اندازند
 گاهی امیدوار است را شوق تقایس پادشاه برای استخراج حاجات و عرض و معروض در سر
 افتد اولیایا که برای حصول ملازمت سلطانی مستقر است از جاسه و بنده و دستار و قبا و
 عیانتا که شنیده بر تن خود راست می کنند و مکر را از کمر بند زین محکم بر می بندند و نذر برای
 سلطان میبایم دارد و ببارگاه وزیر رسا می حاصل نمی کنند چون وزیر دران سامان
 ولیاست که برای صفوری به پیش سلطانین در کار می باشد ملاحتله می فرماید موقع یافته به پیش

مسئله شود
 انما سواد صفات
 فی تقیه ذات
 ساده می باشد
 بیگانه می باشد
 صریحان ادو
 ذات اسراف
 واسطه اسم
 و صفت
 سواد ان با
 ذات است
 در راه سلوک
 صفت
 بر سر شایع
 گردانان
 بسوی ذات
 جویج
 سران انضام
 بر سر ذات
 و درین علم
 حق نوری
 و معروف
 سران انضام
 بر سر ذات

سلطان عرض می دارد سلطان اورا طلب می سازد و او با وزیر تا وقت دربار حاضر می باشد
باز او را بار بار بهی حاصل نمی شود اگر حاصل میشود بهین طور که همراه وزیر رفت و واپس آمد مگر
سلطان را بوی میلانے خاص نمی باشد و نه بطور خود او را اجازت حضور می می باشد گاهی
شخصه با طاعت وزیر طبیعت وزیر را چندان بخوشش نائل نمی کند که وزیر بدرگاه سلطانی
چنان عرض میدارد که این شخص لیاقت آن دارد که او در سلک خاص و محرمان و جلسیان
سلطانی منسلک کرده آید پس سلطان بواسطت وزیر یا بطور خود او را طلب داشته انخوا
و محرمان و جلسیان خویش بپسازد پس درین هر دو صورتی مخدور شرعی یا عرفی نیست اگر
شیک ملاحظه رود اول نظیر سلوک است و ثانی طریق جذب این نظیر را که تفهیم شخصی که از کشف
بهره ندارد بدین است اگر چشم بنیاد داشته باشد این معنی او را از کشف و وجدانیات من قبیل
مربیات خواب و بیدار چون حالت جذب سلوک متفاوت است و هر دو متقابل بوده اند پس چگونه
حالت یکے از آن مثل دیگرے خواهد بود یعنی اگر واسطه باشد در هر دو جا اگر ساقط شود در هر دو
جا بلکه در سلوک واسطه خواب و بیدار در جذب خدرشته سید هم کشف بودن اصلا گریزگاه نیست
چنانکه معقولات از ادبام بدرگ نه شود و موهومات در دام خیالات در نه آید و تخیلات به
صنبط حواس نرسد امرے که بعین یقین معاینه کرده می شود و اگر کش بعلم یقین از دایره ادبام
خارج باشد حضرت معترض در رساله تحفیل التعرف از شیخ عبدالوهاب نقل فرموده بنی العلم
علی البحث و تحقیق و بنی الحال علی التسليم و التصدیق و حضرت خواجه محمد پارسا در تحقیقات
می فرماید بعد از آن علوم خواطر و علوم مشاهدات و مکاشفات که علم اشارت عبارت از آن علوم
است پدید آید و این ان علوم است که طایفه متصوفه بدان مخصوص گشته اند بعد از جمیع حصول
سائر علوم مذکور و اما این علوم را بدان سبب علوم اشارت خوانند که از مشاهدات قلوب مکاشفات
اسرار عبارت توان کرد چه در تقریر نگیند بلکه معرفت این علوم بمنزلات و موهابیکه در باطن
ساک طالب پدید آید توان یافت و حقیقت این علوم را جز آنکس که بمقام مشاهده و مکاشفه

رسیده بود و این معانی حال او شده توان شناخت و ادراک نتوان کرد و سعید بن مسیب و ابی
 کروازیابی هر یه رهنی آمد عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان من العلم
 ذوقية المتكلمين لا يكتسبونها الا اهل المعرفة بالله سبحانه فاذا انطقوا به لم يتركوا اهل المعرفة بالله سبحانه
 و عبد الواحد بن زید گفت از حسن بصری سوال کردم که علم باطن چیست حسن گفت از حقیقه
 ایمان پرسیدم از علم باطن او گفت که از رسول صلی الله علیه و سلم پرسیدم از علم باطن فقال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم سالت جبریل علیه السلام عن علم
 الباطن فقال جبریل علیه السلام سالت الله جل ثناؤه عن علم الباطن فقال هو
 سر من اسهری احواله فی قلب عبد لا یقف علیه احد خلقی قال و گفته اند که
 راه معیت یک از طریق جذبیه است انتی پوشیده ماند که هر گاه راه معیت یکی از طرق جذبیه
 باشد و قرار یافت که در طریق جذبیه از سلوک چاره نیست پس در طریق معیت برای حصول
 نیز سلوک در کار خواهد بود و از وسایط ناگزیر و کلام دروس هم چنان خواهد بود که در طریق
 جذبیه گذشت **اقول** این تقریر خارج از دایب مناظره است تقریر معیت را حضرت مجدد
 رحمة الله علیه از حضرت خواجه رحمة الله علیه نقل میفرمایند و برناقل تصحیح است نه نقض بر
 تقدیر تسلیم گفته شود که درین شک نیست که راه معیت یک از طرق جذبیه است و
 در جذبیه از سلوک چاره نیست پس در راه معیت از سلوک معنی معیت چاره
 نخواهد بود مگر سلوک صلیع موقوف علیه یا متوسط جذبیه نبی باشد و من ادعی فحکیمه
 الاثبات قال دیگر مثال ظل با اصل نموده اند که هم طریق است اگر بعینایت الهی ظل را
 فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که بعضی از علم مثل هستی نهان داشته شده است که آنرا بجز اهل معرفت کسی
 نداند هر گاه اهل معرفت بان کلام کنند آنرا کسی که کار نکند و شغفه که او را نا اشنائی باشد به خداوند کریم **ع** گفت
 رسول الله صلی الله علیه و سلم که از جبریل علیه السلام پرسیدم که علم باطن چیست گفت من این از یاری الهی پرسیدم گفت
 او را از سطرانهای ماکه در قلب بنده خودی ندانم بران کسی مطلع نمی شود **ع** و هر که دعوی کند بر واثبات است **ع**

باصل میله پیدا شود و کشش بوی هویدا گردد و آن ظل را باصل و وصول حاصل شود هر آینه
 بے حیولت امری خواهد بود چون آن اصل اسے از اسماء الہی است باچار در میاں اسم
 و سماء دوی جایی خواهد بود و وصول ظل ازین راه باصل الاصل کہ مسماے آن اسم
 است بے واسطه امری خواهد بود دانستہ پوشیدہ مانند کہ ظاہرین است کہ این نیز از طرق
 جذبہ خواهد بود چنانکہ در طریق معیت پس این نیز محتاج بہ سلوک خواهد بود چنانکہ طریق
 جذبہ اینجا نیز همان کلام است کہ انجا است دیگر کشش ظل باصل مسلم و اتصال اسم با اسمی
 نیز بچنین آما وصول ظل باصل الاصل کہ سماءے ان اسم است چرا بواسطه ان اسم نباشد
 بیل الا کہ کم کذا لک اقول انچه دعویٰ ظهور نموده شد در مخالفت محتال است کہ این غیر
 طریق جذبہ باشد چہ در جذبہ کشش از اصل باشد و این کشش از ظل است چہ فاذ اجاء
 بہ مقتضای ابطال لا یتبدل لکن و اگر تسلیم نموده شود کہ این از طریق جذبہ است پس چون نفس جذبہ
 را توسط سلوک در کار نیست این را ہم در کار نخواہد بود بایسے حال اینجا نیز همان کلام است
 کہ انجا است بہ عقل بیچ عاقل نمی رسد کہ اسم از اسماءے الہی را اصل چہیے قرار نہ ہند و گویند
 کہ در وصول آن چہ یا مسماے آن اسم این واسطه است بر تقدیر تسلیم مراد از عدم حیولت
 آن است کہ پردہ شہود نہ شود بچنانکہ در توسط بنی صلی علیہ السلام گفتہ شد نہ انکہ اصلا و
 قطعاً واسطه نباشد قال فوالکلم العناہ کہ واصل ذات است تعالی بہ وصول بچونی توسط و
 حیولت امرے در حق او مفقود است و ہر گاہ در صورت وصول حضرت ذات بجاہ حیولت
 و حجاب صفات واجب مرقع گردد و حیولت و حجاب غیر ذات چہ کچالیش دارد انتہی پوشیدہ
 نمایند کہ امرے مقرر است کہ صفات پردہ ذات است کہ ہرگز نمی افتد اگر یک پردہ برخاست
 پردہ دیگر می نشیند ذات را جز در پردہ صفات نمی توان دید و شہود کرد و دریافت لیکن
 صاحب شہود ذات را بحیث غلبہ انجا بے توجہ تمام بسوی او صفات المحوظ و منظور ہن
 افتد و بر ہم تقدیر پردہ در میان است در یاد یاد در نیاید اقول کلام حضرت مجدد رحمۃ اللہ علیہ

صفات پردہ ذات است

بر اصول صوفیه است خصوصاً نقشبندیه که طالبان خود را بذات بخت بدون ملاحظه صفات
 متوجیه می گردانند و صفات را از اساس می انگارند چنانکه در حدیث اللهم انی أعوذ بک
 میزبان اشارت شده است البته فهم این معنی بر سببیکه مذاق صوفیه نادر دخیله و دشوار است
 اکنون بگویند حقیقت نبیوس شیعده این است که این کلام منقوض است تسلیم نمی کنیم که صفات پرده
 ذات است که هرگز نمی افتد و اگر یک پرده پر خاست دیگر می نشیند و ذات را جز پرده صفات
 نمی توان دید ذات سخن سبحانه قائله کافیهست از اعتبار صفات بلکه مستغنی است از نفس
 صفات یعنی آنچه بر صفات مترتب می شود ذات مجرد از صفات در ترتیب آن کافیهست مثلاً
 امور که بصفه حیات و علم و قدرت و اراده وابسته است اگر این صفات اصلاً مستحق نشوند
 ذات تنها کار آنها کنند نه بآن معنی که صفات اصلاً موجود نیستند یا در علم موجودند نه در خارج چه
 این مخالف قول اهل سنت است بلکه صفات با وجود استغناء ذاتی موجودند در خارج
 بوجود زاید بر ذات عرض سلطان که ما بودند هب اهل سخن این بمنال و منکر گردد گویم آب بالذات
 از بلندی احتراز نموده بپستی مایل است و این میل را میل طبعی می گویند پس ذات آب
 کار علم و حیوة و قدرت و اراده می کند چه اگر علم می داشت هم پستی می آمد و کار ارادت
 که تخصیص احد المبتدا وین است هرگز و ازین حرکت اراده کار حیوة قدرت هم شد و هم
 آب چون در مرتبه تنزل خیر و حیوان می گردد با وجود این میل طبعی بصفت زائده هم متصف
 می شود این امور را با وجود صفات طبعیه زائده هم می کند لله المثل الاکمل ذات
 غرضانه با وجود استغناء ذاتی و کفایت او از صفات در مرتبه الوهیت بصفت زائده موجود
 متصف می گردد و امور که ذات در تحصیل آن کافی بود باین صفات از قوه لفعول می
 آرد پس چنانکه در آب مجرد از صفات تمیثی توان گفت که صفات او عین ذات اویند بلکه انجا
 ذالست و بسبب صفت اصلاً انجالیش نادر و بچنین در ذات واجب قائله نمی توان گفت که
 صفات عین ذاتند چه انجا صفت نیست تا بعینه حکم کرده شود و چون اعتبار صفت اند عینه

لا

مقدار

بنده

تو

نور

له

صفت

فوت

نور

زاید

سه

نور

نور

نور

نور

نور

نور

نور

نور

نور

حَسْبُكَ تَرْتِیُّهَا اَطْفَالُ الطَّرِيقَةِ بِالْجَمْلَةِ احكام شرعیہ و علوم ماخوذہ از مشکوٰۃ خاتمیہ
 این تہا سنی اندکان طفلان فرقت پروردہ و مستغفر
 علی صاحبہا الصلوٰۃ والتحمیہ علی خواہرہا المرادہ و لخصوصہا المستفادہ بر مرکز عدالت و تنہات
 اند و خلافت انہا ولو کان بالتوجیہ والتاویل او بالکشف مستلزم عوجاج و بی استقامتی است
 قَالَ سُبْحَانَہٗ اِنَّ ہٰذَا لَیْفِیْ مُسْتَقِیْمًا فَاتَّبِعُوْهُ وَکَذٰلَکَ نَدْعُو السُّبُلَ اَنْتُمْ خِیَاطُہٗ دُرُکَاشَا
 غیبیہ مذکور است ہر گاہ صفات نماید بزوات باشد پس پردہ ذات نبود ذات بدون پردہ صفات
 مشاہد گردد و اینجا این معنی و رموزات قوم نگاشتن شدہ موجود است در تہمین رسالہ جائے
 دیگری فرماید زیادتی شیون بزوات لغالے شانہ بجز و اعتبار بہت و زیادتی صفات بزوات غیر
 سلطانہ بوجہ خارجی است زیرا کہ صفات در خارج موجود اند و بجز و زیادتی بزوات کما ہونہ نہیب
 اہل الحق و فرق در میان شیون و صفات بسیار دقیق است کل محمدیان را برین فرق اطلاق
 است و بسیاری ازین طائفہ بواسطہ عدم علم باین فرق شیون را علین صفات دانستہ منکر و
 صفات فی الخارج گشتہ اند و ہر کماتری مخالفت اہل السنۃ و جماعتہ رضوان اللہ تعالیٰ علیہم
 اجمعین این حقیر فرق مذکور را بقتضیل و بعضی از مسودہ ہائے خود نوشتہ است و بہ تنظیر
 و تمثیل روشن ساختہ المقصود شیون و دخل دائرہ اصل نہیچ ظلمت یا نہار را ہنیافتہ قابلیت
 کہ در تحت این شیون اند و کا طفلان اند مر این شیون را حقانین محمدیان است علی حسب
 تفاوت در جہاتہم و مراتبہم حقیقت محمدی اجمع جمیع اینہا است بطریق نظر ہا الصلوٰۃ و اتحیات
 و التسلیمات و البرکات اعلیٰ طرک اہل نہایت عروج اقطاب ایشان تا نہایت مرتبہ قابلیتہ اولی
 است کہ حقیقت محمدی است صلوٰۃ اللہ تعالیٰ و سلامہ علیہ و مقام این اقطاب گویا در
 نقطہ مرکز این قابلیتہ است ہر قطب کہ باشد مدار یا رشتہ و چون فرود می آید از ہا بخا فرود می
 آید ایشان را ترقی از ان مقام تا مقام فوق نیست اگر واقع است بعضی را فی الجملہ واقع است
 و ترقی از ان مقام و وصول در دایرہ اہل مخصوص با فرد این است است رضوان اللہ تعالیٰ
 و تقدس علیہم اجمعین و تا مقام فردیت نرسد ازین کمال بے حاصل است آری بعضی کمال ابو اسلم

انتهی قاضی اسناد امدیانی پتی در ارشاد الطالین میفرماید هر چند صفات تحقیقی حق تعالی هفت
اند یا هشت اند چنانچه علماء کلام بدان حکم کرده اند اما جزئیات آن صفات و غیره را نهایت ندانیم
حق تعالی می فرماید وَكَوْنُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْ شَيْءٍ أَفَلَا لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ مِنْ بَعْدِ مَا
سَبَّحَهُ أَتَجِزُّ أَنْ يُفَصِّلَ كَلِمَاتِ اللَّهِ يَعْنِي اگر تمام اشجار زمین قلمها شوند و دریا و هفت
دریا و دیگر این چنین سیاهی یا شند کلمات الهی بپایان نرسد یعنی کلمات مدح که بر صفات
و کمالات و آلات دارند تمام نه شوند چنانچه سعدی گفته

نه حسنی غایت دارند نه سعدی را خن بایان

چنانچه صفات حق تعالی غیر متناهی اند ظلال صفات هم غیر متناهی اند حق تعالی می فرماید
أَبَدًا مَا عِنْدَ كَرْنَيْفُذٍ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ یعنی هر چه نزد شماست فانی است و هر چه
نزد خداست باقی است پس اگر در ولایت صغری و مراتب ظلال کسے یقتضیل میکنند ایدالایا
منقطع نشود و لیکن هر کس در مراتب ظلال هر قدر که در حق او مقدر است سیر می کند ظل را مطالعه
باشد و آن را مطالعه دیگر در مرتبه ثانیه و ثالثه و رابعه الی بالیشاد امدی باشد صوفی در مرتبه ترقی
عروج کرده باصل خود میرسد و در آن فانی میشود و از آن ترقی کرده و راصل آن فانی میشود
بچنین بهر ظل که میرسد خود را در آن فانی و مستهلک می بیند و بوجود آن باقی می ماند همچنین

لله نقشبندی مجددی بود و از خلفای کبار حضرت مرزا جان جانان رحمة الله علیه و سید جمال الدین پانی پتی
می رسد قاضی در علوم عقلی و فصلی و کمالات ظاهری و باطنی از ممتازان وقت بود و لقب میطهری از عمده یادگار اوست این چنین
تفسیر می درمهند نگاشته نشده مالا بدیده ارشاد السالکین تذکره الموقی و القبور از تصانیف او است ارشاد السالکین دیگر
رسایل تصوف او و تحقیق معارف حضرت مجدد رحمة الله بوده است قاضی رساله سجود ایراد شیخ عبدالحق دهلوی نگاشته محتوی
تحقیقات مکرر مطالعه فقیر در آمده شنیده شد که در رامپور پیش بعضی اکابر موجود است شعر و ادب تراجم مقصود و نشان
که باز سیدیم نوشاید برسی قاضی و او اهل حال مرید شیخ الشیوخ محمد عبد نقشبندی مجددی شده به توجهات وی به فانی
قلبی رسیده باز حضرت ارشاد ایشان خدمت حضرت مرزا رحمة الله حاضر آمده به نهایت مقامات و طریقته مجددیه امدیه رسیده و آنرا

باز است
سید دشتی قاضی
سید ابوالحسن
در پیچاه و جبهه
رسیده و دیده
سید ابوالحسن
از تحصیل علم ظاهر
و غایت طریقه
بانتها صفات علم
دین باطنی و بیرون
و مطالب علم الهی
از زبان حضرت
شیراز نقشبندی
حضرت مرزا
نوشته اند
نسخه حضرت
باز در دست
من سید محمد
ماچقور در
عشق که مولی
سنا اسرار
سید ابوالحسن
دهلوی نویسنده
نسخه موجود است
در کتابخانه

است معانی بیت مولانا رومی که گفته

همچو سبزه بار بار دیده ام

نه مقصد نه قنای دیده ام

بعد از آن اگر عنایت شامل حال صوفی شود از انجاء عروج واقع شود و مبتلا بعت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و دخول در دایره اسماء و صفات می گردد که اصل این دوا بر ظلال هست و سیر یکبار در آن واقع شود سیری اول خواهد بود و شروع در ولایت کبری خواهد بود که ولایت انبیا علیهم السلام است دیگران را به تبعیت این دولت رسیده هرگز رسیده نهایت عروج لطایف هیچگاه عالم امر نهایت این دایره است بعد از آن بحض فضل الهی جل شانۀ ازین مقام عروج واقع شود سیر دایره حصول اینها خود بود و اگر گزشت آن دایره حصول و بعد از طے آن دایره فوقانی ظاهر میشود حضرت مجدد الف ثانی میفرماید که چون غیر قوسی ظاهر نشد بهمان قوس ختم کار کرده اند درین سیری خواهد بود که بر آن طالع بخشیدند و این حصول سگانه اسماء و صفات که مذکور شدند مجرد اعتبارات اند و در حضرت ذات تعالی و تقدس حصول کمالات این حصول سگانه مخصوص بنفس مطمئنه است و حصول طمینان نفس بهرین موطن سیر گردد و در همین مقام شرح صدر حاصل میشود و سالک باسلام حقیقی مشرف میگردد و نفس مطمئنه بر تخت صدور جلوس میفرماید و بمقام رحمت ارتقائی نماید این موطن منتهای ولایت کبری انبیا است حضرت مجدد میفرماید که چون سیر تا پایخار رسانیدم متوهم شد که کار تمام شدند و اندک که این همه که تفصیل اسم الظاهر شد که یکبار و سه طیاران است و اسم الباطن متعلق از نیلادی لغتینات ملأ اعلی است و شروع درین سیر نمودن قدم نهادن در ولایت علیا و ولایت ملائکه حضرت مجدد در حمت امد فرماید که بعد از حصول دو جناح اسم الظاهر و اسم الباطن چون طیاران واقع شد معلوم شد که ترقیات بالا صالت نصیب عنصر ناریست و عنصر ناری و عنصر آبی ملائکه را ازین عنصر سگانه نصیب است چنانچه وارد شده که بعضی از ملائکه از نار و تلج مخلوق اند و تسبیح شان

ملا
بایست
بجای
کرد
آن
از

سُبْحَانَ مَنْ جَعَلَ بَيْنَ النَّارِ وَالنَّهْلِ است و فوق آن بعضی الهی چون سیر واقع شود

شروع در کمالات نبوت خواهد بود حصول این کمالات مخصوص انبیا است علیهم السلام و ناشی از
 مقام نبوت است کمال تابعان انبیا را نیز به تبعیت از ان کمالات نصیب است و در میان لطایف
 انسانی حظ و افزاین کمالات بعنصر خاک است و سایر عناصر و لطایف عالم خلق و عالم مراتج
 آن هستند و چون این عنصر مخصوص به بشر است خواص بشر از خواص ملائکه افضل گشته کمالات
 جمیع ولایت صغری و کبری و علیا همه ظلال کمالات نبوت و شیخ و مثال آنست و در دایره کمالات
 نبوت چون بمرکز می رسد آن مرکز بصورت دایره ظاهر می شود و آن دایره کمالات رسالت است
 که بالاصالت بانبیا و مرسل مخصوص است دیگر هر کرا سیر شود بطیف و تبعیت میسر شود و چون بمرکز
 آن دایره ثانی رسیده میشود آن مرکز هم بصورت دایره ظاهر میشود که آن دایره کمالات الوعظ
 است عالیت از مثالیت انبیا را الوعظ را چون این منصب هند قیام اشیا بر بوی باشد بعضی
 صاحب و لسان از اولیا باشند که به تبعیت انبیا این منصب بوی عطامی شود حضرت محمد صلی الله علیه و آله
 میفرمایند که چون این سیر یا انجام رسانید تمسک گشت که اگر بالفرض قدم دیگر در سیر قرار دید و عدم حضور
 خواهد افتاد اذکیس و سرائه اکه الحکم المخصی ای فرزندان این ماجرا در توهم نه افی که عقا
 در شکار آید فلهو سبجانه بعل و سرائه الوعظ و سرائه السور سرائه یعنی حق تعالی
 هنوز و راء الوعظ پس راء الوعظ است این وراثت را عجب است چه عجب تمام مرتفع گشته بلکه عتبا
 نبوت غلط و کبریات که مانع ادراک است فهو سبجانه اقریب فی الوجود و ابعد
 فی الوجود این یعنی حق تعالی در وجود قریب تر است و در ادراک بعید تر بعضی کمال مراد آن
 باشند که درون سرائه غلط و کبر یا به طفیل انبیا علیهم السلام ایشان را جای دهند و هم
 بارگاه سازند فحق مملکتهم قاعه و حل این معامله مخصوص بهیت و جدائی انسانی است که
 از مجموعه عالم خلق و عالم امر ناشی گشته مع ذلک رئیس دین و وطن سیر عنصر خاک است کمالات
 این مقام مخصوص بهیت و جدائی است این چنین کس بعد قرون متطاو له هزار ساله پیدا می شود
 که او سبحانه قریب تر است در وجود و بعید تر است در وجدان ۱۲ پس معامله کرده شد ایشان آنچه کرده شد

انتهی اگر چه هنوز در دل حکایت با باقی است فاما بخوف مالیت بر همین قدر اکتفا میرود

سعدی از داغ جگر پنبه بکسش | لکشا روزن آتش کده را

قال و قولکم تحقیق این مقام آن است که توسط سرور کائنات علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام
برو معنی تواند بود یکی آنکه او صلی الله علیه و آله وسلم حامل و حاجب بود در میان سالک و ربیانی
مطلوب و معنی دوم آنست که سالک بطیفلی می و توسط و تبعیت و متابعت وی صلی الله
علیه و آله وسلم مطلوب و اصل گردد و در طریق سلوک و پیش از رسیدن بحقیقت محمدی توسط
بهر دو معنی کاین است بلکه می انگارم که درین طریق از شیوخ هر که در میان آمده است توسط و
حاجب و شهود سالک است و اے اگر در آخر حال خجسته نداشتید و معالجه به بی پرواگی نکشت زیرا
که در طریق جنبه و بعد از رسیدن بحقیقت استحقاق توسط یعنی ثانی است که لطیف و تبعیت است
نه حیولت حاجب که پرده شهود گردد و مشایخ طریقت در توسط و عدم توسط آن سرور اختلافها
دارند جمیع توسط رفته و گروته بعدم توسط آتی پوشیده ماند که در توسط و تبعیت و طفیل
بیچ کس را جای سخن نیست و متفق علیه است و جمهور عرفاء محققین بر آنست که توسط بخیر
حیولت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در میان سالک و شهود و مطلوب نیز ثابت
است و بیچ شهود و بی توسط روحانیت آنحضرت صلعم حاصل نیست و قول مخالفت لایعبار است
و ناشی از کوته نظری است و ایشان می گویند که توسط روحانیت آنحضرت در جمیع مراتب موجود
و شهودی یعنی جمهور عرفاء و عیانی و معارفی بنامه عوالم حیوانی و روحانی ثابت است و این
توسط داخل حجابی نیست که ازان پرده بر روی شهود نشیند بلکه موجب انخلا

در کشف المحجوب مذکور است مرئوس گوید الصوفی لایسب له همه خلوت البتة صوفی آن بود که اندک است و بی مقدم و بی
برابر باشد یعنی محله حاضر بود دل آنجا که تن و تن آنجا که دل آنجا که قدم و قدم آنجا که قول این نشان حضور بی بود بی غیبت
بر خلاف آنکه گویند از خود غایب است و بحق حاضر بلکه بحق حاضر و بخود حاضر و این عبارت از جمیع اجمع بود و از آنچه تا رویت خود
بخود بود غیبت خود از خود و چون نزد بخت حضور بی بی غیبت بود ۱۲

و انکشاف است در رنگ حیلولت عینک در ابصار عالم ظاهر مثلاً وجود ادراک و شهود ذات
 بی پرده ممکن نیست ع در پرده عیان یا ششم و بی پرده نهان و میگویند که حقیقت
 اتقایلون بودن اخضر و احاطه جمیع باهیات مخصوص بخواهر و ذات نیست بلکه عام و شامل است
 مرصعات و معانی را که شهود مخدوبان و محبوبان و مردان یکیه انرا بجملة است و میگویند که در
 وقت این شهود و حضور که در قریب و وصول حاصل است روح پرفتوح سید المرسلین و محبوب
 رب العالمین حاضر است و واسطه است و از ذات حق مفارق نیست چه محب و محبوب از
 یکدیگر جدا نشود خصوصاً این محبوب که محبوبیت و کس بذات محبت بی ملاحظه جمیع شیون و
 اعتبارات بود از جهت بودن او و نظر جامع قَالَ يَقْضُ الْعَاسِرُ فَيَنْ مَا ارْسَلُ الْحَمْنُ
 اَوْ يُرْسِلُ مِنْ رَحْمَةٍ تَصْعَدُ اَوْ تَنْزِلُ فِي مَلَكُوتِ اللَّهِ وَفَلَكَ مِنْ كُلِّ مَا يَخْتَصُّ
 اَوْ يَشْمَلُ اِلَّا بِوَاسِطَةِ الْمُصْطَفَى عِبْدَهُ وَنَبِيِّهِ وَفَحْتَاسِرَهُ الْمُرْسَلِ وَاسِطَةً فِيهَا
 وَاَصْلُهَا لَهَا يَعْلَمُ هَذَا كُلُّ مَنْ يَعْقِلُ اِنْ شَاءَ مِنْ جَمْعِ مَرُؤُهُ وَهُدًى وَقَالَ اَنْ رُوحَ النَّبِيِّ
 مَا غَابَتْ مِنْ نَفْسٍ بِاللَّهِ فِي اللَّهِ طَابَتْ وَقَالَ فِي وَصْفِهِ صَلَّ اللَّهُ عَلَيْهِ سَلَّمَ الْحَقِّقُ
 الْحَكَمُ بِالْمَجْهَلِ عَلَى كُلِّ مَنْ ادَّعى مَعْرِفَةَ اللَّهِ حُجَّةً فِي نَفْسٍ اَكْمَرَهُ عَنْ نَفْسِهِ الْحَمْدُ
 و میگویند که این مشاهده مجذوب یا سالک تواند که بجهت قصور معرفت و تمیز یا بجهت غلبه
 فنا و بیخودی از ادراک و دریافت آن قاصر و ذایل باشد اما در نفس الامر ثابت و دائم و قائم
 است و آن زهول در حقیقت از قبیل عدم علم بعلم است چنانکه در مواضع دیگر گفته اند ازین بهم
 اگر شنیدیم و مسلم داشتیم که مشایخ طریقت در توسط و عدم توسطان سرور اختلاف دارند اما ان
 گروه که قایل اند بعدم توسط ایا دعوی شکر و همسری و هم پیگی و اجتناب و عدم مدخلیت آن
 حضرت در حق ایشان و عدم توجه ایشان باجناب چنانکه گفته می کنند و مشایخ در بیجا هم
 اختلاف دارند سخن در بیجا است حاشا و کلام همه متفق اند در رعایت بندگی و نیازمندی و
 سرافکندگی و احتیاج بآن جناب اقول آخر رفته رفته کار بجای رسید که حضرت شیخ حلاله

چند عبارات حضرت مجدد علیہ الرحمہ چنان نقل فرمود کہ زان اصل مرام کالشمس فی رابطة
الہنار اشکارا گردید و خس و خاشاک بہتہائے کہ از اول تا آخر در صد اثبات آن بودہ برہنہ پر
فالحمد للہ علی ذلک ہمانا این چنین امور حضرت شیخ را بر رجوع مجبور کردہ باشد و نہ کاذ
بجدا الحق الا الضلال کنون وقت السنت کہ از انوار و برکات روحانیت حضرت شیخ رحمۃ اللہ
بدین مکتوبی

الضاف جو نیم و در راہ کشف حال توضیح مقال جو نیم ۵

سر یا ناز من از تریتم دامن کشان گذر | سہا دا غافل از سالم بر آرزو دستے

ہر گاہ از عبارت منقولہ حضرت مجدد و رحمۃ اللہ علیہ ظاہر و باہر است کہ توسط روحانیت اخضر
صلی اللہ علیہ وسلم در جمیع مراتب وجودی و شہودی ثابت است مراتب توسط و حجابی نیست
کہ انزلان پرورے شہود نشنند بلکہ موجب انجسائے و انکشاف است و این مبنی
را بہ حیلولت عینیک تشبیہ دادہ پس این توسط را بمعنی حیلولت و حجاب قرار دادن نہایت
بعید است بچنان ہر گاہ حضرت مجدد رحمۃ اللہ علیہ حقیقۃً احقایق یوں اخضر را چنان عام قرار
دادہ اند کہ شامل است مرصعات و معانی را کہ شہود مجددیان و محبوبان و مرادان یکے ازلان
جملہ است و روح پر فوق اخضر صلی اللہ علیہ وسلم را از ذات حق متفارق بنمیدانند تا آنکہ تیج
شہود و حضور نخواہد بود کہ دران روح پر فوق صلی اللہ علیہ وسلم متفارق باشد تا آنکہ
اگر کداحی مجزوب یا ساک مدعی این معنی شود کہ او معرفت ذات باری تعالی بوجہ نمودہ
کہ نفس محمدی بوسے متفارق بنو دین را محمول بر قصور معرفت وی نمودہ پس اکنون کہ ہم
موقع خدشہ نخواہد بود آیا این تقریر بہتر است یا اصرار دا استدراک برین معنی کہ ذات پاک
سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم واسطہ بمعنی حجاب است ۵

نہ گویم حال دل از حال من گو بے خبر باشد | بہ بے درد ان بیان درد دل درد و دگر باشد

البتہ در مرتبہ سلوک کہ مرتبہ بتدی است ذات سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم بمعنی واسطہ و حجاب
می باشد در مرتبہ جذبہ و معیت و ظل ہرگز واسطہ باین معنی نئے باشد بلکہ بوجہ می باشد کہ بر

توسط روحانیت اخضر صلی اللہ علیہ وسلم در جمیع مراتب ثابت است

اطلاقاً منطبقاً بر این شد چنانچه مکرر شد این شوق و اشتیاق از عدم فهم مراد حضرت مجدد و علیه الرحمه است
والله یحکس بہتر و بیشتر در معارف ازین سخن بتوان گفت حضرت خواجہ احرار کہ منظر کلام بانی
و کاشف اسرار حقانی اند برین معنی تصریح کرده اند کہ حضرت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم حجاب
و پرده شود سالک نیستند فقہر حصول اینچہ مقصود است از خلقت انسانی خبر تجرید قلب
از شواغل نیست در دل چیزے مانده اند اگر تصفیہ تجرید دل از ہر چہ است حاصل شود اینچہ ظاہر
شود هیچ چیز مقابل آن چیز نیست خبر تجریدی ذاتی و درین تجلی فنا و کلی از خود و ہمہ حاصل شدہ
شعور سن از کثرت خلقیہ بلکہ از کثرت صفاتیہ منقطع شدہ ملحق بہین شود و اگر خواہند کہ اورا
چنان سازند کہ از دیگران بہرہ مند شوند اورا ربانی از خود حاصل شود اورا قوتے از نزد
خود حق سبحانہ بدہد بتفسیر ازین معنی بہ بقای بعد الفنا و وجود مومہوی حقانی کردہ اند و بعضی
قابل بیان شدہ اند کہ در وجود قلب اجباری باشد مثل حجر بہت و غیر آن تفسیر ازین حجر بہ نکتہ
ذاتیہ فی القلب کردہ اند بسبب محب غلیظ ظاہر نمی شود و گفته اند این نکتہ ذاتیہ مثل مردم
چشم است مثل ساعت است کہ در روز جمعہ پنهان است و گفته اند اگر بروا م ذکر و تلاوت اعمال خیر
دل صافی و متبکی شود و قالہا فایقابل سوی الحصر الحق الذی ایتہ فی نشر من ذلک الحجج
نور من احد النجلی فیسیار فی فرا یا الجسم فیہ العقل و فیہ ویتہم ذلک اللہم المنہم و ذلک
الحجج و شہادہ و لا یظہر کم تضرہم و احکم لا ظاہرہ و لا باطنہ و لہذا سمی الحجج لہم فاذ

سے شیخ محمد الدین بن عربی در تحقیق این مسئلہ در کتاب فتوحات در باب عقائد و سیوم تحریر فرماید کہ اصحاب ایمان جوہر
سیر و قسم اند یکے گروہ ہے اند کہ مربوط کردہ اند بہت خود را برین کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نیست مگر منہ و معلم بطریق حجت
بجواب حق عزوجل و چون علم بدان حاصل آید واسطہ از راہ بر خیزد و تخلیصی شود میان آہن و میان خدای تعالی پس آن گروہ
چون مساعرت مسابقت کنند بسوی خیرات نمی بیند پیش خود ہا قدم احد سے از مخلوقات دانہا چون در آیند در مجالس حلت
خطابی کنند حق با آہن بکلام الہی بغیر واسطہ زبان معین و دیگرے گروہ ہے است کہ تشکک کردہ اند در نفوس خود ہا کہ نیست راہ بسوے
خدای تعالی مگر کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم واسطہ ہے و حاجب ہے پس آہن ہا مشاہدہ نمی کنند اسے را خدای تعالی مگر کہ می بیند پیش
خود ہا قدم پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و آہن ہا خطاب میکنند خدا سے تعالی مگر زبان رسول و لغت او

در بیان

در بیان

در بیان

در بیان

در بیان

در بیان

در بیان

در بیان

در بیان

در بیان

در بیان

در بیان

در بیان

در بیان

در بیان

در بیان

در بیان

در بیان

در بیان

در بیان

در بیان

در بیان

در بیان

در بیان

در بیان

در بیان

در بیان

در بیان

اذا قال الله ان يبعث الله العبد رسلا على قلبه يسبحا انه تكون فاحول بين النبوة والنبوة
من تلك النكتة وبين القلب فبشر النبوة اليها منعكسا وليشجع الاكرواح و
البحار و ذلك هو التثنية فبقى العبد شاهد امن وسر ذلك السجدة لبقا
الرسيم وبقى المختل دايم لا يزل اول ايكام من ذلك الحجة ولهذا يقول كثير ان الحق
ما جعل شيئا قطما كحجب عنه بعد ذلك ولكن تختلف الصفات

انتهى اين عبارت بغور ملاحظه فرموده شود كه نفي تمام وسايط مى نمايد تا آنكه واسطه را هم مى نهد
بدان ارشادك الله تعالى كه در كلام صوفيه صافيه ذكر مقامات و حالات كه حجاب توسط را بى
است بيش از بيش واقع است استبعاد بسبب فقدان ذوق صحيح است در همچو مواقع لب
انكار كشادن حريفان را در ورطه تيره انداختن است

سيان من و تو چه جای میان است	سيان من و تو میان در نه گنجد
------------------------------	------------------------------

كتاب مستطاب تحقيقات حضرت خواجہ محمد پارسا عليه الرحمہ ازان مالا مال است چنانچه امور
چند درين محل مبعوض بيان در آوده مى شود

چرخ خوش است از دويک دل سحر و باز کردن	سخن گذشته گفتن کلمه را دراز کردن
---------------------------------------	----------------------------------

امرا و اول چون سالک محذات و موجودات را در تحت اشعه انوار قدم زایل شده و در عين
ذات احديت شملک بنيد همچنانچه حق بود و با هيچ چيز غير و متعارف وجود خود چنان شاده که حق
است و پس وحده لا شریک و سالک و مسلوك اليه و سلوک و عشق و عاشق و معشوق بلکه هر چه
در عالم اسم غيريت بران طلاق کند همه را عين هيوت الهیه دانده که در مراتب مختلفه از جبروت ملکوت
و ملک در هر صورتي ظهور کرده و درين حالت حال سالک چنان باشد که هر چه بنيد حق بنيد
و چنان داند که حق است که خود بخود ناظر است در صورت ناظرى و منظورى و هر چه گوید و شنود
چنان داند که حق است که گویاست بخود و شنود است از خود در صورت قايل و سامع و درين
حال وجود بنده في نفس الامر تحقق است وليکن بنيد که عبد است مغلوب تجلی نور ظهور حق است

و جزو وجود حق مشاہدہ نمی کنند و بمرتبه ارواح ہبہ رسیدہ است کہ در حال اسہ تجرید ہر دو
 حسین بن علی علیہ السلام را پرسیدند کہ عارف را کے مشاہدہ شود گفت کہ چون شاہ نظام
 گرد و شواہد فانی گردند و حواس غافلہ و اخلاص مضحک شود یعنی شاہ حق نظام
 گرد و اکن افعال و اطاف حق است کہ در ازل ہا تو کردہ است از انواع نیکو نیہا و کراست ہا و
 معرفت و توحید و ایمان بدو کہ ترا بخشیدہ است رویت این نعمت ہا سے حق تعالیٰ تراد خود
 فانی گرداند از دیدن افعال و نیکو نیہا و اطاعت ہا سے خود تا بسیاری از افعال و طاعت
 ہا سے خود را در اندک آنچہ از ان حضرت بود مستغرق پائی و آنچہ از او بود اندک نباشد و آنچہ
 از تو بود بسیار بنودا مشاہدہ است کہ رویت خلق از تو ساقط شود یعنی نہ ضرر از ایشان
 بینی نہ نفع و نہ ذم و نہ مدح اما معنی ذہاب حواس ہست کہ حواس در نور حق فانی گرد دتا تو
 بنور حق بینی و بشنوی و بگوی چنانکہ رسول میفرماید ^۱ حَکَايَةُ كُنْ سَرَّيْہِ فِی سَمْعِہِ وَ دَلِیْلُہِ
 یَنْطَلِقُ اَمْرٌ سِیَوْمٌ چوں بحق سبحانہ و تعالیٰ نزدیک گرد و حق غر و علما از مقام عزت بہ بندہ
 نزدیک شود گویا در یک منزل جمع شدہ اند این را مقام منازلہ گویند اہم چہ ارم ابن عطا
 گفت رحمہ اللہ تصوف ہست کہ حال خود را بحق تعالیٰ فرو گذارد تا مستغرق در حال خیر او
 تعالیٰ بنود اہم پنجم جنید رحمۃ اللہ علیہ را پرسیدند کہ تصوف چیست گفت تصوف پیوستن
 سراسر بحق سبحانہ و تعالیٰ و این معنی خبر بفناء نفس از اسباب و وسایط و قوت روح
 و قیام بحق دست نہد اہم ششم ارباب احوال و اصحاب کمال اند کہ عقائد صافیہ ایشان
 بنا بر اصول صحیحہ است از کتاب ہست جماعت ہست موید ہست بر الایلیہ و شواہد عقلیہ و باین ہمہ اہل ذوق و حیلان و کشف
 عیان اند ^۲ اَقْبَلْ سُبْحَانَہُ وَ تَعَالٰی عَلَیْکُمْ بَلْطَفِہِ وَ حَکَمَ عَزَّ وَ جَلَّ لَیْکَ بِعَطْفِہِ
^۱ بلور حکایت ازہر و در گار عالم از من سے شنود و از من سے نگر و از من سے گوید ^۲ متوجہ شدہ است
 با ایشان بہرانی خود و کشیدہ ایشان را بسوی خود و بغایت خویش با ایشان بہرانی باری تعالیٰ متوجہ گردید پس
 فصد کردہ ایشان یہ اللہ سبحانہ و سیکرند لہووی دے مدی گردانیدہ ایشان از ماسوی اللہ سبحانہ انوار ایشان پاہ کردہ

است کسی باشد که وی را از هر یک اندکی بود و کسی بود که از بسیار بود و کمال این درجه
 تمامی رسول را بوده است صلی الله علیه و سلم و در ایشان هر سه کمال بوده طائفه از اولیا
 چنانکه ذات و هستی خود را از خود نه بیند بلکه خودی خود را از خود نه بیند این طائفه را نه ذات
 بود و نه صفت و نه فعل و نه حال و نه مقام و نه اثر در هر دو عالم خبری ندارند و این وصف که هیچ
 ندارند هم ندارند خود و صحو ایشان داشت یعنی فعال ایشان را فعال حق نیست شده و محق
 فی محق یعنی صفات ایشان در صفات حق نیست شده و طمس فی طمس یعنی هستی ایشان در
 هستی حق نیست شده و همانا که الْفَقْرُ فُحْرٌ یعنی که خواجه علیه اسلام فرموده اشارت بدین فقر
 است و ازین فقر است که صوفیه در آن هیچ مقام بشود نگرفته اند و صاحب این فقر را در دو کون
 هیچکس شناسد جز حق سبحانه چه خداوند سبحان غیورست اولیا خود را از نظر اختیار مستور دارد
 تا غایتی که از نظر خودشان نیز مستور دارد و اولیای تحت قبایح لایح فهم خیری بیایان
 ایشان است و لَا يَسْمَعُ الشَّيْءُ الْهَيَّا اَلَا اَنْ يَكُوْنَ مَا اخْتَلَا الْعُلُوْمُ اَلَا عَنْ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ
 مِنَ الْفِتْوَحِ وَالْمَكاشِفَةِ بِالْحَقِّ + گفته اند که بنیاد این کار بر نفس می باید نهاد و نفس
 عبارت است از دوام حال مشاهده و تواتر و تعاقب امدادان که حیات قلب اهل محبت بدان
 مربوط است بر مثال تواتر و تعاقب انفاس است که بقا و حیات قالب بدان مشروط است
 چنانکه اگر ساعته مدد انفاس جدیده و اثر ترویج ان از صورت قلب منقطع شود از شدت حرارت
 غریزی دل سوخته گردد و در دهاک شود اگر خط و لمح مدد شود از حقیقت قلب مشتاق منقطع گردد
 از شدت لغزش و حدت شوق بسوزد قَالُواْ اَفْضَلُ الْعَمَالِ اَلَّذِيْ لَا تَنَاسَّوْهُ سَبَّحَ اللّٰهُ سُبْحَانَكَ
 حجاب ما همه از نمیدگان است و اگر نه حق تعالی منزه است از حجاب هیچ چیز حجاب حق تعالی
 نتواند شد آنچه نورانی بود بروحانیت تعلق دارد و آنچه ظلمانی بود به نفس تعلق دارد و هر دو هم
 اصل در محبت ناویدن و ناشنودن بود که محب غیبه دوست نه بیند و از غیبه دوست نشنود و حق تعالی

از هستی مرده ام آنگاه شد	سجائان زنده ام آنگاه شد
--------------------------	-------------------------

اینجا در این
 فی شمس
 ایشان را سه
 س ۱۲
 شخص را می
 شود تا که
 دفع و مکاشفه
 در اندر ساق
 باشد از آنکه
 گفته اند که
 در شمس
 حجاب است
 حجاب

ز فضل و رحمت و توفیق نیروان	بذره برده ام احمد شد
ز جام مصطفی شرب الهی	مصفا خورده ام احمد شد
تو لایم بجهوپ است و از خود	تبترا کرده ام احمد شد
درخت وصل را در باغ وصلش	بببار آورده ام احمد شد
ندارم پرده با معشوق و از خلق	اگر در پرده ام احمد شد
ز قاسم پرده در پیش دل بود	فنا شد پرده ام احمد شد
اگر همه اش مسلم داریم پس شنیدنی است که هرگاه با عتراف حضرت عترت مشایخ در توسط و عدم توسط اختلاف پیدا نمایند پس درین سلسله کلام حضرت مجدد محل اعتراض نمایند	
آرزو دارم که پرسم از تو بعد از شتی	بے سبب از خالص بیچاره رنجیدن چه بود
باقی ماند این معنی که اکنون صرف اعتراض بر دعوی شکرتم همسری و غیره است این محمول است بر عدم اطلاع بر معانی این الفاظ که ما قبل فصل لنا ها فاسر جمع الیهما حتمه یا تیک الیقین	
سعید یا این همه فریاد تو بے چهره نیست	آهسته هست که دود از سران می آید
قال مخفی غماند که توسط آنحضرت در شهود وصل موجب غفلت و جلال و سبق و تقدم است در درگاه عزت و عدم توسط بسبب تاخیر و سقوط و قصور حاصل حکایت عدم توسط بیان راجع می گردد که سالک همیشه خادمانه همراه آنحضرت به تبعیت و طفیلی میرفت و اقتباس انوار از وی میکرد چون بقرب درگاه رسید پیشتر رفت و درون درآمد و آن حضرت را پس انداخت و بیرون در گذشت و از میان ساقط گردانید و خود در مجلس هدایت و بر منصفه قرب و وصال به نشست و کامران شد و می گوید که من و تو برابریم من هم بنده و تو هم بنده و ترا توسط دریت من و خدا غماند اگر چه در اصل بنده تابع تو و خادم تو بودیم و بواسطه تو رسیدیم الان تو هیچ ظل و توسط نداری اقول همین خیال حضرت شیخ حمده اندر کشتان کشتان بر سر انکار آورده بنای این خیال تعلیط است میان معنی توسط بآلایان شده است که توسط آن سرور کائنات علیه السلام	

اله الصلوة والسلام بدو معنی تواند بود معنی اول آنست که او صلی الله تعالی علیه و علی اله و سلم
 حال و واجب بود در میان سالک و در میان مطلوب و معنی دوم آنست که سالک لطیف را و
 توسط تبعیت متابعت او علیه و علی اله الصلوات والسلام مطلوب حاصل گردد و در طریق سلوک
 پیش از رسیدن بحقیقت محضی توسط هر دو معنی کاین است چون فرقی را که میان هر دو توسط
 است از دست دادند صورت تخلی که مذکور شد پدید آید مثال توسط معنی اولی آنست که وزیر
 شخصی را پیش پادشاه حاضر آرد و پادشاه بزرگوار وزیر از و کشف حال نماید و ادب هر چه گوید وزیر
 خدمت شاه رساند مثال توسط معنی ثانی این است که بر حال یکی از مقربان وزیر سلطان اطلاع
 باشد پس این چه که او مقرب است سلطان بر وزیر توجه حاصل است سلطان خود آن مقرب را پیش پادشاه و در
 اتفاق نماید و این چه که حاصل شود و در شخصی را که به قصه درجه متابعت باشد اگر چه این معنی خود ظاهر است مگر
 چون در پیشگاه پادشاه حقایق داشت شبه را بیان فرموده دفع ساخت چنانچه میفرمایند گرفته
 نه شود که این عدم توسط اگر چه بیک معنی بود و تصور رے بجناب حضرت خاتمه علیه و علی اله الصلوة
 و التحية لازم می آید گوئیم که این عدم توسط مستلزم کمال انتخاب است علی صاحبهما الصلوة والسلام
 نه مستلزم تصور در وجود توسط است زیرا که کمال بتیوع آن است که تابع اولی و لطیف و تبعیت او
 بجمیع درجات کمال برسد و هیچ دقیقه فرونگزارد و این معنی در عدم توسط کاین است نه در
 وجود توسط که انجا شود بجهت پرده است که اقصای درجات کمال است و انجا بدیده پس کمال
 در عدم توسط بود و تصور در توسط است پس با مردم این افاده از قبیل بدیهات است از
 تخیل محض و از قضایای شعریه قرار دادن حکم محض است و فتح یاد که پیش ازین بجهت بار معنی
 توسط گذارش نموده ام پس بار بار ضرورت بیا عاده ان بود

یا او بشاه راه طریقت گذر نه کرد	یا بخت من طریق مروت فرو نداشت
در سنگ لایخ قطره باران اثر نه کرد	گفتم مگر بگریه دلش مهربان کنم
معنی این است که را بگریه تو ضیح بزرگوارم ملاحظه فرموده شود و وصول باین مقام عالی عو	

نشار این مهول اسم اعظم است که حقیقت محمّی است در مراتب امار و مربی حقیقت مخلوقی است
صلی الله علیه و سلم و این مراتب و جوب در مرتبه غیب لغیب است و کثرت هیچ احدی نمیشود
چرا که این مندرج در اسم اعظم است و اسم اعظم مندرج در صفت علم است و صفت علم مندرج در ذات
است و معلوم است که ذات مدرك کسی نیست الا بصدّ سرّ قاطع است
و بقیّه انک فاعلم و نالک حقّ معترفیست خبر صحیح و این همه گفتگو فوق است شما اگر همین
را کشف میگویید شما دانید و سالک را اگر چه وجود حدوثی او منحل شده است از ذوق او
ولیکن اصل او در مراتب و جوب است که علم حق است و چیزی که اصل او در مرتبه علم باشد هیچ
معلوم نمیشود ولیکن از صفت بصفتی متبدل میگردد و فنا اتم حاصل نیست و اگر چه این فنا اتم
لغیب انبیا است و خصوصاً سید انبیا علیهم السلام ولیکن است را بطیف و تبعیت بهره است
و از اینجا اتم ترقی واقع شود و اندک این مرتبه هم نازل صفت علم است که در مطلق قوم علم حلی و مرتبه
حدوث و حقیقت محمّی گفته اند گویا این نیست نسبت ولایت انبیا علیهم السلام که ولایت خاص
اخصاص در دنیا علم با سدا ایشان مخصوص علم است همچنانکه در ولایت خاصه با علم حضوری بود و از اینجا هم
ترقی نماید و اندک این مرتبه نیز نازل است و دانند که اصل همه ذات است و جمیع مراتب بر مراتب نازل
این مرتبه بوده اند و منحل و مستهلک شده در ذات لا یبقی و لا تن سر از آثار چیزی نماند
و گویای مع الله وقت عبارت از همین مقام باشد

چشم همه اشک گشت و چشمم گریست	در عشق تو بچشمم باید زیست
از من اثری نماند این عشق از چیست	بس من همه معشوق شدم عاشق کیست
و این است فنای اتم که است را بطیف و تبعیت بهره و حظ وافر است هر کدام را بقدر تبعیت او معلوم شد که در فنا زوال وجود بشری سالک است از علم سالک و بجای وجود بشری او وجود حقانی آمده است و مراد از وجود فنا همین وجود حقانیت است و این وجود حقانی احتمال عود به وجود بشری ندارد و چگونه احتمال داشته باشد که حقیقت خود را دانست سالک که او نازل	

بیش نبوده است و حق را بحق دارد و فارغ شد از دعوی معنی و این فانی مثل مجنون است
و این است معنی ثنا و صلواتی که از بنده صادر میشود و حقیقت ثنا علم اولیای جمیع کمالات
او کما هو است و حقیقت صلوة تفصیل صفات اوست تعالی نبات او کما هو هو لا یصحی
لشأنک علیک انت کما انت ذیت علی نفسیک و قف یا هجران ربک فی صلی اشارت باین
باشد و گویا این است نسبت مرتبه نبوت و این معنی پیغمبر حضور در حضور و محبت پیغمبر دیگر
تعبیر نمیتوان کردن و این است معنی کلام بزرگان که گفته اند از حقیقت محمدی عبور شده و یا
از مراتب و جوب گذرانیده و با حقیقت محمدی حایل و پورده شهود نیستند آن خیالات فاسد
که بواسطه تورسیدم تو از میان رفتی و حال اسن و تو بر ابر شدم و میان من تو فرق نیست
تو هم بنده و من هم بنده و غیره و غیره بلکه این همه معنی است بر عدم خدمت علم تصور و پیران
و خود انجکان لغتش بنده علیهم الرضوان که این معنی از وظایف ایشان است

باسم بود گشت نمیدانستم | ایمن بود گشت نمیدانستم | اقام بود گشت نمیدانستم

قال تو گفتم و از اینجا است که آن سرور فرموده است علیکم السلام امی کانتیاء یعنی السلام علیکم

این را بران نکته چه متفحص و مترتب ساخته اند از بیان سابق خود لازم آید که فرمایند علیکم السلام

امی کانتی کانتی زیرا که شما ایشان را اقصی درجات کمالات ثابت گردانیدید و در تمامه کمالات شریک

آن گردانیدید این خود بالاتر از مرتبه انبیا دینی اسرائیل است زیرا که هیچ یکی از ایشان شریک

آن حضرت علیهم السلام در تمامه کمالات نیست و حق آنست که مرتبه علماء است برتر

انبیا نمی رسد و تشبیه باعتبار خلافت و نیابت در تبلیغ احکام و شرایع است چنانچه انبیا دینی

اسرائیل تابع تورات بودند و بعد موسی علیه السلام تبلیغ احکام آن می کردند و در قدر و

مرتبه و فرد یک محدثین این حدیث بصحت نرسیده است و حدیث العلماء و مرتبه

صلی الله علیه و آله و سلم که شایان آن نیست که شای خود کرده و آیات ای محمد خدای تو نمازی گذارد ۱۲

علمای است من مثل انبیا دینی اسرائیل بوده اند ۱۲ علمای است من مثل من ۱۲

علمای است

الانبياء
 قول این کلام از سر تا سر مخدوش است اما اولاً پس وجه تفریع نهایت ظاهر است چنان
 شرکت دولت از تبعیت است و علماء است بهجت مثل انبیاء بنی اسرائیل باشند فرمود و
 از اینجاست که فرمود انداخته اما تا بنیاس انساب دعوی شرکت تمامی کمالات با سرور عالم صلوات
 علیه و سلم اقترا محض است اما تا لثا پس از کلام حضرت مجدد رحمة الله علیه یافته نمی شود که تشبیه
 در قدر و مرتبه است اگر این چنین هم باشد مخدور نیست چه تشبیه مقتضی مساوات در
 مایه التشبیه نیست در فتوحات مکیه در وصایا مذکور است علیک یا ابا هريرة بطریق اقام
 اذا فرغ الناس لم يفرغوا واذا طلب الناس الاحسان من الناس لم يخافوا قال
 ابو هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال قال قوم من امتي
 في اخر الزمان يحشرون يوم القيمة محشرا الانبياء اذ انظر اليهم الناس ظنوا انهم
 انبياء ما يرون من حالهم حتى اعرفهم انا فاقول امتي فتعرف الخلائق انهم
 ليسوا بالانبياء فيمرون مثل البرق والريح تغشي البصائر اهل الجمع من انوارهم
 فقلت يا رسول الله مر لي بمثل عظامي لعل الحق بهم فقال يا ابا هريرة
 ركب القوم طريقا صعبا الحقوا بل رجلة الانبياء احد بيث
 اما ارجاس الاعلى قاری در موضوعات کبیر سبط از دو حدیث علماء امتی که انبیاء بنی اسرائیل
 قال الذمیر حی والعقل قد رنی احصل له وکذا قال الزکری وسمکت عنه السیوطی

و اما حدیث العلماء و رتبه الانبیاء و راهی که از ایشان در حدیث آمده و حافظ سخاوتمندی مقاصد
 می نگارد قال شیخنا یعنی الحافظ بن حجر و الذی و النسر کشی انه لا اصل له مراد
 بعضهم و لا یعرف فی کتاب معتبر و قد مصفی فی اکثر مواضع القرآن کاد حمله
 القرآن ان یکونوا الانبیاء الا انهم لا یوحی الیهم و لا ینعم فی فضل العالم العفیف
 بسند ضعیف عن ابن عباس رفعه اقرب الناس من درجة النبوة اهل العلم و الجهاد
 هرگاه میان حفاظ و انبیاء اسد علیهم السلام همین مرتبه باشد که بر حفاظ وحی نازل نشود و انبیاء
 مهبط انوار وحی باشند و اهل علم از درجه نبوت فریب تر باشند پس در صحت معنی این حدیث
 ریی نیست از همین جا است که صوفیه کبار این را نقل کنند چنانچه شیخ محی الدین بن عربی
 قدس سره در باب چاردهم از فتوحات مکیه می فرماید و قد مر ذکر الخبر عن النبی صلی الله
 علیه و سلم جللاء هذه الامة کانبیاء بنی اسرائیل یعنی فی المیزان التي انشأنا الیها
 فان انبیاء بنی اسرائیل کانت تحفظ علیهم شرا عی سر سلهم و یقوم برأدبهم
 و کذلک علماء هذه الامة و ائمتها یحفظون علیها احکام رسولها صلی الله
 علیه و سلم کجللاء الصحابة و من نقل عنهم من التابعین کالثوری و ابن عیینة
 و ابن سیرین و الحسن و مالک و ابن ابی رباح و ابی حذیفه و من نقل عنهم

المقاصد کسنة فی کثیر من الاحادیث المشهورة علی الالسنه از شیخ ابی عبد الله سخاوی المتوفی سنة ۱۲۹۷ هـ گفت شیخ
 من حافظ بن حجر و ذیسی و زکسی این را اصل نیست بعضی گفته اند که در کتاب جعنه نیست و گذشت در حدیث تفهیم که بنید حفاظ
 را که قریب درجه نبوت اند مگر آنکه بر ایشان وحی نازل نمی شود و الی نهم در فضل عالم پارسا از ابن عباس مرفوعه روایت کرده
 که قریب ترا و میان بدرجه نبوت اهل علم و جهاد بوده اند ۱۲۷۲ از رسول الله صلی الله علیه و سلم مروی است که علمای این امت
 مثل انبیاء بنی اسرائیل اند یعنی در مرتبه که بآن اشاره کردم انبیاء بنی اسرائیل شرا عی پیغمبران خود را محفوظ می داشتند و دین
 بایشان قایم بود و همین کیفیت علماء این امت است که احکام رسول الله صلی الله علیه و سلم را حافظ بودند مثل علماء صحابه و آنکه
 بعد صحابه اند از تابعین مثل ثوری و ابن عیینة و ابن سیرین و حسن و مالک و ابن رباح و ابی حذیفه و آنچه بعد ایشان اند

مثال شافعی
 ابن قسطل
 کسانیکه در
 درایع ایشان
 رفتند و در
 حفظ احکام
 بیکدیگر
 ۱۲

کاشناهی ابن حنبل و من جری عری هو لای الی اهل جریانی حفظ الاحکام اما خامسا
 پس از تقریر بالا ظاهر شد که در بخاری نه بار صرف در ظاهر و نه کتاب خلاف ظاهر نیست و فعل
 المغضض الاثنان قال فرندی شیخ نوین میگفت یکبار در ایشان اول شهر الوالدیه افضل من النبوة مذکور
 شد فرمودند هر چند تو حیرات و تاویلات راست و درست دارد اما موهم خلاف حق است بنایم
 این تناقض است تناقض در کلام ایشان بسیار است با جمله در عقاید اهل سنت و جماعت مقرر شده است
 بدرجی نرسیده اقول در تسلیم این نقل ازین وجه تامل نا واقع است که در مقدمه آنچه مسلک
 حضرت مجدد در حقه الله علیه مذکور شده از آن ظاهر است که این کلام از سکریات است و فی نفسه
 صحیح نیست اگر تسلیم کنیم پس تناقض را تسلیم نمی کنیم زیرا که بعض تاویلات که در مقدمه مذکور
 شد از آن سخن راست و درست می نماید اگر چه موهم خلاف حق است این چه تناقض است در
 کلام حضرت مجدد در حقه الله علیه تناقض واقع نیست و اگر تناقض بلحاظ مقامات متبادر گردد و آن
 فی نفسه تناقض نخواهد بود قال و قولکم در حدیث آمده که بنده چون به نماز داخل میشود و
 حجابیکه در میان بنده و خدا است مرتفع می گردد اندکند اصلوة معراج مومن آمده و حظ وافر
 از آن نصیب آتی و اصل گشت چه رفیع حجاب مخصوص به و اصل منتی است پس از تعلق حیلولت
 و توسط ثابت گشت آتی این نوع صحیح است ولیکن این بنی هندی که در تشهد که آخر وقت
 ادای نماز است موقت اکملیت و اتمیت شهود است می گوید انکسلا م حلیات ایها الذین
 و بعد از وصول با تم و اکمل مستغنی و فارغ نه نشینند از توسط به جمال و کمال انحصرت و نیاز و
 تسلیم و توجه بدرگاه و پس هنوز توسط و توسط مرتفع نگردیده است و این حجاب که در وقت
 نماز مرتفع میشود حجابها است که بنده بدان از مقام قرب و حضور و رافقه حیلولت و توسط
 حقیقت محضی که و با خدا است و اکمل اقول احمد بنده که حضرت معترعن اعتراف این بنی
 نمودند که در نماز حجاب مرتفع می گردد درین هیچ شبهه نیست که مصلی کامل در وقت ادای نماز
 گویا از دنیا که از دولت قربت تلیل انصبیب است اگر نصیب دارد قرب غلی دارد و براید و به آخر

حجاب

در وقت نماز

که موطن قرب الهی است می پیوند و دوستی که بآن نشاء مربوط است مناسبت آن فراموشی گیرد
و متعطفشان بواجب حیرت و فراق درین نشاء از سرچشمه زلال نماز مانوس و سیراب اند و متولیان
بیدای کبریا و جلال اورد در سر پرده غفل عروسی او و پادشاهی بوسه وصال رسول الله صلی الله علیه
و سلم فرموده است اِذَا قَامَ الْعَبْدُ فِي الصَّلَاةِ فَحَيْثُ كَانَ الْجَوَابُ الْيَحْيَانُ وَ كَشَفَتْ
الْحُجُبُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ رَبِّهِ وَ اسْتَقْبَلَتْ لِحْجُو سِرِّ الْعَالَمِينَ فَلَمْ يَلْقَ حُجُبًا بَسْ حَبِّهِ وَ اسْتَدْرِكُهُ مِيَانِ
عَبْدٍ وَ مَعْبُودٍ مَرْتَفِعٌ كَرْدُ وَ جَلُوهُ قَرِيبٌ پدید آید و تشبه حکایت معراجیه است در صلوته که معراج
موسن است این را حجاب نباید گفت ظاهر است که اول بنده بمقام قرب رسید و ثنا گفت بسبب امانت حق
بکلمه تجلیات بشدالی اخره و التفات بمقریان درگاه کرده گفت اسلام علیک ایها الهی این مقام گوشتی
مقام شوم و نافذی است بنده ازین مقام ترقی کرده بکلمه اسلام علینا آخر طلب حازرت عرض حال
کرده میگوید اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ یعنی نیست موجود و فاعل و معبود الا الله یعنی بجز ذات تو
اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ یعنی محمد صلی الله علیه و سلم که بنده تو و رسول و فرستاده است
و وسیله است که بنده نوازی کرده فرستاده از برای هدایت مابندگان به راه و دور از قرب
داد حق خدمت بجای آورده مابندگان دور مانده را بتو رسانید و او را با ما حق است و ادا حق گزارا
او هم برست که چرا که بنده مالک چیزی نیست گویا گفت اَللهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ اٰخِرُهُ و این مرتبه گویا
مثل مقام قاب قوسین است و اگر این معنی بدو معلوم نیست بالفاظ رجوع بکنید که بجه معنی خود
اند و اسرار و معنی چیست شیخ مقرض در رساله تحصیل البرکات بعض اقوال منافی توسط نگاشته چنانچه
می نگارد که چون و رو داین کلمه در اصل یعنی در شب معراج بصیغه خطاب بود دیگر تفسیرش ندادند
و بعد وفات سرور عالم صلعم صحابه می گفتند السلام علی النبی نه به لفظ خطاب تھی و ظاهرا
که این تفسیر منافی این مقام است آنچه گفته شد که توسط و توسل مرتفع نگشت این چه اعتراض است
چرا گفته نشد که تشریح نماز به توسط سرور انبیاء است علیه الصلوه و السلام توسط را یعنی توسل گفته این تفسیر بیک
اگر چه نیست که نبیولت حقیقت محمدی خدا دایم است چرا توسط را داخل حجاب نگذاشتند چنانکه علیک که این حجاب

درگاه انعام
در پیشگاه
گشاده می شود
بردی در راه
بست نیست
در سطران درگاه
که میان اود
ادست

نیست و متوسط است و چرا حقیقت محمدیه را حقیقت اکتایق نه گویند فافهم و تذکر قال آنکه نوشته اند که رویت اخروی بے توسط و حیولت احدی خواهد بود بے موقع است زیرا که سخن در رویت و شهود دنیا و نیست و این بے پرده نمی باشد لا اقل پرده صفات در میان است و حقیقت رویت اخروی نیز بے پرده صفات نخواهد بود و صفات حق منتفک از ذات نیست و بنا بر معرفت است بیدان ذات را با صفات در معرفت دیدن ذات میگویند کسیکه زید را می بیند یا چندین صفات از طول و عرض و لون و شکل و خزان میگوید زید را دید و هیچ کس نگفته است که در آخرت ذات بخت مجرد از صفات را خواهند دید پس اگر روح محمد صلی الله علیه و سلم که با ذات حکم صفات وارد نیز باشد چه مانع است اقول برین کلام نقض بقضی و ارد می شود صفات امر معنوی است که قایم بذات است پس چگونه حایل ذات باشد در رویت بصری آری در رویت قلبی جایزه است چرا که بدولت صفات ذات مطلق در تعقل نمی آید ۵

فهم سخن تانه کند مستمع	قوت طبع از تشکلم مجوس
<p>و آثار صفات که ظهور او در خارج ذات است و خارج از مراتب صفات است می تواند که حایل رویت بصری شود و در آخرت این حایل نباشد تا معرفت لازم آید و فرق شود و آن جماعتی که به احاطه ذاتی بے کیفی قایل اند گویا رویت بصری در پرده را در دنیا قایل اند چنانکه شیخ عبدالله بلبانی قدس الله سره گفته ۵</p>	

تا حق بدو چشم سر نه بینم هر دم	از پائے طلب می نه نشینم هر دم
گویند خدا بچشم سر نتوان دید	آن ایشان در من چنینم هر دم
<p>و بر تقدیر تسلیم می گویم که کلام در ضرورت و عدم ضرورت توسط است عام از آنیکه دنیاوی باشد یا اخروی و بهرگاه دیدن ذات را با صفات در معرفت دیدن ذات گویند و بر توسط صفات نظر نمی افتد و صفات را توسط نمی گویند پس اگر رویت اخروی را که تجلی بصقات باشد بی توسط است گویند از آن بچگونه محذور لازم نیاید و در کلام حضرت مجدد رحمه الله علیه این معنی مذکور نیست که</p>	

در آخرت ذات بخت مجرد از صفات را خواهند دید این معنی مبنی بر فهم معترض است اندرین صورت
 اگر روح محمد صلی الله علیه و سلم که با ذات حکم صفات دارد نیز باشد هیچ مانع نیست بلکه اگر عباداتی که
 پیش ازین حضرت معترض از حضرت مجرد در حقه الله علیه نقل فرموده اند بجز را خط فرموده شود از این واضح شد که
 عین معانی فوق این است که حضرت مجرد در حقه الله علیه روح محمدی را حجاب میگویند و حضرت معترض
 بحجاب و پرده بتبیین چنانچه پس از آنکه رعایت اداب در کلام حضرت مجرد در حقه الله علیه بوده است بوی
 از ان از کلام معترض بشام نرسد قال قولکم این معرفت از خواص معارف لدنیه این فقیر است
 که حق سبحانه و تعالی بعض فضل و کرم آن را عطا نموده حقیقت آن تحقیق ساخته است و این معرفت
 مشارکت با آنچه گفته که عدم توسط موجب کمال است و توسط موجب نقصان که اینجا شود به پرده
 است و اینجا پرده و این کمال تابع است و گفته اند که کمال و شوکت و عظمت مخدوم متبوع است که
 تابع و خادم او بجای رسیده که او انجا رسیده است و تبعیت او شریک دولت او شده سبحان
 این چه تمثیل و توهم است و سرور و ابتهاج است و در لوازم این سخن نمی نگرند که چنانچه است
 رسول خدا است از میان و دعوی مساوات با وی ترجیح اولیا بر انبیاء علی نبینا وعلیهم السلام
 چنانچه تقریر آن گزشت حاجت به تکرار نیست اما همین یک سخن باز تکرار کرده میشود که واسطه
 کرامت میگویند و کرامت را خواهند محمد رسول الله را می خواهند که محبوب رب العالمین و مقصود دنیا
 و دین است و آنحضرت را پرده میگویند و حجاب نام می نهند ز به سعادت آن عارف و کمال
 آن مشاهد که حق را در مراتب محمدی مشاهده کند جاها فدا می عشق این پرده با و سبحان الله این
 نقصان است کدام کمال بالا تر ازین باشد که جمال محمد صلی الله علیه و سلم و کمال حق هر دو
 مشهود شود و منظور گردد محمد صلی الله علیه و سلم را حق بر اے ان افریده است که در آئینه جمال
 و کمال مے قدس ذات را مشاهده کنند و در خلوت خانه حقیقت وی در آمده با ذات صفات
 حق مواصلت نمایند که هر چه هست در اینجا هست **لعل بعض العارفین لا یستحی ان یشهد الله**
بقدره کمن مرآة و هو الله لا یطهر و یطهر که دور باید کرد پرده های ظلمانی و روحانی و انفسی

در نگاه حضرت
 معترض قابل حجاب است
 پس ناچار از آنکه بگوید
 حجاب قابل شود خصوصاً
 و قیام که او را در حجاب
 پرده حجاب قابل باشد
 حضرت خوش ظاهر بود
 بعضی تصاویر از آن
 چند اشعار از آن
 قطعات جمیع اشعار
 تا حد امکان از آن
 مسجدهای و از آن
 اینها قطعه شده
 است و در ضمیمه
 با او الله است و در حقیقت
 طور دنیا را در حقیقت
 شریک است با کمال حق
 کم نقل یک کلمه از آن
 فوق حقیقت و حقیقت
 بعضی عارفین که در حقیقت
 باری تعالی بگویند که منته
 شود مگر از آنکه سر او
 مطلق است ۱۱

و افاتی است که حجاب مقصود پرده مشهود شوند نه آنکه ذات محمد صلی الله علیه و سلم را پرده گویند و از
 میان ساقط گردانند و چنین را گویند که نباید گفت این قضیه انشاء الله تعالى در روز جزا مشخص گردد
 بلکه در عالم برزخ نزد آنحضرت مذکور نشود اگر من پیش از شما از عالم رفته ام اول شکایتیکه از شما پیش
 آنحضرت کنتم این خواهد بود و اگر شمار فتنه نخست گرفت و گیر که بر شما شود این خواهد بود و الله اعلم و
 اگر درین دنیا بوقایع و معاملات هم مطلع شوید نیز در این است **اقول** این معرفت را منحصر در
 امری داشتن تصور راست جزا تمامی تحقیقات را هیچ قرار نه دهند چه این همه هزاران افادات حضرت
 محمد دست علیه الرحمة که هیچ یک بآن پیسه نه برده و آنچه در باب کمال و شکست و عظمت محمد و مبعوع
 فرموده شد که تابع او در هیچ مقامی از او نمی تخلف نه کند و به تبعیت او شریک دولت همگنان او گردد
 از اعتبار خود و پاک و صاف است عام از یکجه فی ذاته باشد یا بلازمه این را اسقاط رسول شما
 صلی الله علیه و سلم یا دعوی مساوات اندیشیدن خیال غلط است ساعتی بدینک انصاف بر
 دیده حق بین نهاده ملاحظه فرمایند که هرگاه تابع به تبعیت محمد و مبعوع بجای رسیده است
 پس این اثبات محمد و مسیت و تبعیت است **اخطاط مرتبه تابع را مقتضی است نه اسقاط و مساوات**
 را محو حیرتم که بار بار از ذکر الزامی که پادشاه دارد چه سود یا از عاده این چنین الزام بے
 سرو پا عام از یکجه هزار بار باشد بخیرای یزدان من می نشیند حاشا و کلاما بلکه قال مردمان این
 را محمول بر نفسانیت می کنند چه اگر خطا است یکبار دوباره از اول تا آخر بر یک خطا این قدر
 استبداد و اصرار ضرورت چیست که آنحضرت را پرده و حجاب نام نهند چرا موجب اعتناء و انکشاف
 نه دانند و حقیقه تحقیق نه گویند ز به سعادت ان عارف و کمال ان مشاهد که حق را در مراتب
 محمدی مشاهده کنند نه آنکه پرده و حجاب نگارند و میان این وان فرق زمین و آسمان است
 چه در صورت اول جمال محمد و کمال حق هر دو مشهود شود و منظور گردد محمد صلی الله علیه و سلم
 را حق بر آن آفریده است که در آئینه جمال و کمال وی قدس ذات را مشاهده کنند و در
 خلوت خانه حقیقت وی در آمده با ذات و صفات حق موصلت نمایند که هر چه هست در انجا

ملاحظه فرمایند

ولیس العلم بالکل من شرط الولاية یا اور ازت سیکہ در علم و عمل حاصل شد و بعد من العصمة و غلبت تقدیر الله
 سیکہ مگر نظر را در خویش مقصود دارد و نقص خود را منہم سازد و از توبہ و استغفار سزاوارتس بر دوز و آن از
 تا و افقین فن بصوف بیان نہ نماید لکن از اسبج و ایشعر لایوب الکابر الخمل عقدہ
 اعتقادہ و شیونش علیہ اعتقادہ الذی سربما کان سبب بخاستنہ
 حضرت معترض امر سے دیگر بران افزوده کہ آن امر چہارم است یعنی آن را در بیہ فضل غلیر
 نگرداند و بر اسے ظہار علم خویش آنرا در مجالس و مجمع مردمان بیان نکند و اگر احیاناً بسبب غبن
 صحیح ضرورت ذکر باشد پس صرف قول نقل کند و نام قابل در میان نہ آرد تا منجرب سوئے تحقیر
 و تہوین نگردد و از دست نزل الائمة والا کابر واجب فلا یفتککے سیکہ علم چون صیانت
 دین واجب است تخالف ازان نہ وزر و لکن بدانکہ سر عایۃ الا نصاب و علم التجار
 عن طریق الحقی کا نرم فلا یقتصب و کا یکنبر و لا یخیر فی دیانہ لایحیما ہا ہ
 فلا یتکلم بالنفسانیۃ انتہی محصلہ پس اگر ادرائے تامل بکار رود ازان
 واضح می توان شد کہ رسالہ شیخ فاضل شریطہ بوده است زیرا کہ حضرت شیخ مجتہد نبودہ است
 و بالقصد مطالبہ صلیہ را گذاشته بہ طالبش کہ سیاق بلکہ تصریح حضرت مجدد رحمہ اللہ مخالف
 آن است محمول می سازد تا اعتراض بر و وارد کردہ شود و بر غلبہ حال و سکر تحول نمی کند تا آنکہ
 عند حضرت مجدد رحمۃ اللہ علیہ درین باب بہ قضایا کے شرعیہ لایق قبول ندارد پس کے اورا
 محمول بہ تقصیر نفس توان کرد بلکہ این را کہ فضل باید تصورید و تحقیر و تہوین خود پس
 است پس لامحالہ محمول بر تعصب و مکابره و ہوا کے نفس خواہد بود و اللہ اعلم قال می
 بدیم کہ ہمہ زبان حال و قال ہوسل و گد اگر می واستداد و استفادہ ازان جناب کشادہ خبر نہنگی
 و نیاز و شکستگی و سگی و غلامی نمی نمایند بر و سے ایشان ہمید ایم کہ کدام در معرفت کشادہ
 اند و روی حقیقت نموده کہ این چنین سخنان بوجود آمدہ و سر بر نہادہ است خیرت است
 ظاہر است کہ شاد و غم خورہ اید ہمید ایم کہ از دست کہ خورہ اید و اللہ اعلم و العاقبۃ بالخی

لایق و لا یستلیم
 کہ علم از سبب علم باشد
 دل مقصود می باشد
 تقدیر باری قابل تأمل
 است
 و انتقام از گاہ بر غلبہ کابر
 و انتقام از گاہ بر غلبہ کابر
 بود و اگر گاہ سبب کائنات
 زیرا کہ یہو چنان فرمودہ
 بعد از کار و اجابہ است
 پس برود
 در حدیث شریف
 لازم است
 پس انصاف کردن در
 راه حق و ترک مکابره
 پس تعصب و تکبر
 نظایر و دیانتی خوب نیست
 کہ با خود را شیخ فاضل
 پس از نفس نیست
 حکمت

۵ تفاسیر
۵ معانی

اقول معانی دارید حضرت محمد در حمت الله علیه راجی بدینیم که همه زبان حال و قال تو سل و گد اگر
و استمداد و استفاده از ان جناب کشاده که بندگی و نیاز و شکستگی و سگی و غلامی می نمایند
بر روی مقصر منید انیم که کدام در معرفت کشاوه اند و روسی حقیقت نموده که این چنین سخنان
وجود آمده سر بر زده است حیرت است ظاهراً نسبت که شما و غا خورده اید بنید انیم که از دست که خورده
و الله اعلم و العاقبة بالخیر

در حضور غیر با من این همه دشنام چیست	ای بقریان تو من این لطف بے هنگام چیست
--------------------------------------	---------------------------------------

قال شیخ محمد و اطریق صواب است که قطع نظر از این تفصیلات و تحقیقات معارف که مذکور
است نموده بے تردد و تفصیل گویند که همه فیوض و فتوح در اول و آخر ظاهر و باطن قبل الوصول
و بعده مریدان را و مرادان را و محبان را و محبوبان را همه تبعیت و طفیل و توسل آنحضرت است
و دیگر سخن نیست زیاده چه گوید اقول جناب الاکتوبات شریف بغور ملاحظه فرموده شود در
اکتوبات شریف چند جا تمییز باین معنی رفته است که همه فیوض و فتوح در اول و آخر ظاهر و باطن
قبل الوصول و بعده مریدان را و مرادان را و محبان را و محبوبان را همه تبعیت و طفیل و توسل
آنحضرت صلی الله علیه و سلم حاصل است و اگر کدامی مطلب بقضیل بیان کرده شده مضایقه
ندارد قال عجب که این آیه که در شان کافران و مکذبان قرآن دارد شده بکذب و
عما له یحیطو البعل علیا تم تاویل در شان این فقیه ان صرف کرده اید و ایشان هم اگر این
آیه را بخوانند و اضله الله محلی علیه چه شود قال قول حضرت محمد در حمت الله علیه قهاس
است که در کلام عرب از متقدمین و متاخرین شایع و ذایع است لطف این است که در این آیه
صرف بیان واقع است و لفظی نیست کزان بهنگ شان شان گردد و عجب که حضرت شیخ از طرف
ایشان و اضله الله محلی علیه بر خوانند این معنی از دایب شیخ بغایت بعید است ۵

هر دم آزدگی غیر سبب راجع علاج	اگر شتم ز لطف تو غضب راجع علاج
-------------------------------	--------------------------------

حضرت خواجه محمد پارسا رحمه الله علیه و تحقیقات در ذیل آیه آخر آیت من اتخذ الله هراة

کمال
در بیان احوال

و اضلَّهُ اللهُ عَلَى عِلْمٍ مِّمِّي فَمَا دَامَ فِي السَّالِكِ اِنْ تَطْلُعَ اِلَى الْغَيْرِ فَقَدْ
ذَلِكَ التَّطْلُعَ الْيَسِيرَ يَنْقَطِعُ عَنْ تَطْلُعِهِ اِلَى مَحْبُوبِهِ وَيَنْقَطِعُ عَنْ وَصْلِهِ وَقَدْ
فَانْ عَرَفَ بِالْيَقِينِ اَنَّ الَّذِي فِي اخْتِلَافِهَا هُوَ فَاِنْ وَهَالِكُ رَجْعٍ مِنْ ضَلَالَةٍ
الْاَلْفَاتِ لِيَهِيَ اِلَى هَذَا الْحَرَامِ عَنْهُ وَالْاَقْبَالُ بِكَلْبَةٍ عَلَى مِنْ عِلْمِهَا الْحَقِيقِيَّةِ وَمَحْبُوبًا صِلَانًا
فَاِذَا عَرَفَ هَذَا وَافْنَى ذَلِكَ الْقَدْرَ الْيَسِيرَ مِنْ بَقَايَا كَثْرَةِ نَفْسِهِ بِحَيْثُ يَظْهَرُ وَحْدَةُ
قَلْبِهِ وَيَتَجَلَّى فِيهِ حُضْرَةُ مَحْبُوبِهِ فِي وَحْدَةٍ تَوْحِيدًا عَلَى بَصَرَةٍ وَانْتِفَاحَةً اَثَرِ اثْبَاتِ الْغَيْرِ وَفِي
نَظَرِ شَهْوَى الْكَثْرَةِ فَيُظْهَرُ وَلَكِنْ مَعَ ذَلِكَ اِذَا رَجَعَ بِحُكْمِ حُضْرَةِ النِّشَاةِ اِلَى نَفْسِهِ جَسَدِ
وَعَقْلِهِ فَرَأَى عَنْهُ ظَهْرَ الْوَالِدِ فَظَهَرَ لَهُ شَهْوَى الْغَيْرِ بِحَدِّثٍ يَزْعُمُ وَيَدْعَى اَنْ هَذَا الْغَيْرِ
ثَابِتٌ فَلَمْ يَثْبُتْ لَشَاكٍ فِي مَقَامِ التَّوْحِيدِ هَالِكُ اثْبَاتِ الْغَيْرِ وَدَعَا اَيَاةً اِنْ كَرِهَتْ
مَعْرِضُهَا اِطْلَاعُ بَرِّينَ تَنِي مَعَهُ بُوْدَرِينَ تَحُلُّ تَلَاوُثَ اَيْنَ اَيَّاهُ بِاخْلَافٍ مَقْصُودِ خُودِ مَعَهُ دَانَسْتِ مَعَهُ

با صد کرشمه آن بت بدست می رود | خود می کند خرام و خود از دست می رود

و السَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهَدْيَ قَالَ وَنُوشْتَهُ اَنْدَكُ بِكَشَفِ صَحْجٍ وَالْهَامُ صَرِيحٌ بِهَلْقِينِ هُوَ بَسْتِ
بَسْتِ كَبْهَ صَاحِبِ دَقِيقَةٍ اَزْ دَقَائِقِ اَيْنَ رَاهُ بِسَچِ مَعْرِفَتِ اَزْ مَعَارِفِ اَيْنَ قَوْمِ سَوَاسِطِهِ وَبِثَبَاتِ
اَوْصَالِهِ اَسْمَاءِ سَلَمِ مَسْنُونِ وَنَهْتِ رَاوَرَنَگِ بَسْتِ نَفِوَسِ وَبَرَكَاتِ اَيْنَ رَاهُ بَسْتِ
تَبَعِيَّتِ وَبِطَفِيلِي حَاصِلِ نَشْوَ اَهْتِمَامِ اَيْنَ اَمْرِ مَجْمَعِ عَلَيْهِ اَسْتِ دَرْدِ اَيْنَ اِهْتِمَاجِ بَكْشَفِ
وَالْهَامُ چِهْ دَارِ چِهْ کَمَالَاتِ دِینِ وَصِفَاتِ مُسْلِمَانِیْ هِمِهْ مَوْقُوفِ بَرِّینِ اَسْتِ وَگُوَا تَقْصِیصِ هِمِهْ

لَسَا اَنَّكَ سَالِكٌ رَادِّیٌّ وَقَدْ نَفَسَ سُبُوحِیْغِیْ بِاَشَدِّ قَدَرِ اِنْ اَزْ وَقُوتِ مَحْبُوبِ نَفَسَ اَبَدًا وَارْصَلَ دَقِیْبِ دِیْ مَحْرُومِ مَانَدِیْسِ
هَرْگَاهُ بِهَلْقِیْنِ دَانَسْتِ كَرَامِیْ رَاكِهِ اَوَّلَهُ قَرَارِ دَادِهِ اَسْتِ سَمِیْتِ خَوَابِ شَدَاغِ رَاغِیْ التَّغَاتِ دِیْ رَجُوعِ خَوَابِ مَكْرُوبِ اِلَى حَقِیْقَتِیْ
وَمَحْبُوبِ صِلِیْ سَتُوجِ خَوَابِ شَدِیْسِ چُونِ اَيْنِ مَعْرِفَتِ حَاصِلِ كَرْدِیْدِ اَنْ قَدْ قَلِیلُ الْمَقْدَارِ مَسِیْتِ كَرْدِیْدِ وَخَرَاةِ حَقِیْقَتِیْ دَرْدِشِ
مَانَدِیْسِ تَوْحِیدِ حَقِیْقَتِیْ مَسْكَرِ كَشْتِ وَاثْبَاتِ غَیْرِ اَكْلِ كَرْدِیْدِ وَشَهْوَى كَثَرَتِ دَرْ نَظَرِ مَعَهُ بِاَشَدِّ لَیْكِنْ هَرْگَاهُ سُبُوحِیْغِیْ نَفَسِ مَحْرُومِ وَخَلِّ خُودِ
رَجُوعِ اَوْرَدِیْسِ نَهْرِ وَاَحْدِ مَانَدِ وَغَیْرِ مَاضِیْ بِاَفْتِ اِیْسِ اَكْلِ مَقَامِ تَوْحِیدِ بَنِیْ مَانَدِ اَنَّكَ اِثْبَاتِ غَیْرِ دَعْوِیْ مَعَهُ بَاقِیْ مَانَدِ ۱۲

والصحو العنق التي تنبأ لافعال تهديب لاقوال برين تعريف تقررنه كور راست می آید شیخ
 محی الدین بن عربی در فتوحات می طرز و هو علم الالهوال لاهذا الیهکون لک المقام الطرب
 والالتذاذ پس صاحب فتوحات برای سکر سه مرتبه قرار داده سکر طبعی و سکر عقلی و سکر الهی چنانچه
 سیف مایه فالسکر الطبعی سکر المؤمنین و سکر العقل سکر العارفین و بقی سکر
 الکمال من رجال الله وهو السکر الالهی قال فیہ رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سکر الله عز و جل فی کما یز او السکران حیران فالسکر الالهی
 ابتهاج و سرور بالکمال و قد وقع فی التخیل فی الصور و سکر خک سکر کچو تکما قال
 بعضهم و اسکر القوم دوقرکایس * و کان سکر من المادی
 ازین تقریر آشکارا شد که تفضیل ارباب صحو بر ارباب سکر عموماً قابل تسلیم نیست تمامی ارباب
 سکر محکوم وقت نه باشند و حال حاکم بر ایشان نباشد چه سکر الهی این چنین نباشد قال
 پس از آنچه از بعضی اقطاب که قدوه ارباب صحو و تکمیلین مفاخرت و میاهاست و تفضیل بر
 شایخ دیگر واقع شده است به امر الهی است نه بغلبه سکر حیثاً که حضرت غوث اقلیدین بام طریقین
 شیخ عبدالقادر جیلانی فرموده اند قد می هذ علی سرقه کل و لا الله و بزرگ دیگر
 فرموده است من تحت خضراء السماء مثل و امثال آن بامر الهی است که در باطن اولیا
 امد میباشند نه صادر بغلبه سکر و طبع حال و سکر حیرت و بے تمیز نیست و اشارت به امتناعی
 آنست که در بعضی احوال و مقامات حضرت رسول امد صلی الله علیه و سلم قدم ایشان را
 سکر علم احوال است از همین جا است که سکر نمی شود مگر کسی را که حرکت و شوق و التذاذ داشته باشد ۱۲
 سکر طبعی سکر مؤمنین است و سکر عقلی سکر عارفین و سکر کمال سکر الهی است رسول امد صلی الله علیه و سلم فرموده که الهی
 در خوشبینی مرا تمیز عطا فرما سکران سکر نه می باشد سکر الهی خوشی است کمال بر یکیک تجلی باری تعالی بر تنه افکند سکر
 طاری می شود این سکر حق است بعضی گویند که قوم نرد در شراب سکر آورند و سکر من از ساقی است ۱۳
 سکر کسبت از بر آسمان مثل من ۱۴

عقلی نده علی رقیب اولی الامر

تفسیر

بر اقدام خود ننهاده فرموده اند که این قدم تو قدم من است پس گفت حضرت شیخ قدیمی هذی ۵
 علی رقیه کل والذلیل پس آن حضرت امثال امر الهی که به تحذیر و تنبیذ و توفیق شده است
 قول احمد که تحذیر و تنبیذ امثال امر الهی قرار داده شد - ۵

درین دیار از آن نده ام که گاه	نسیم عافیه زان دیار می آید
-------------------------------	----------------------------

اکنون شنیدنی است که آنچه از حضرت غوث اعظم رضی الله عنه قدیمی هذی رقیه کل والذلیل
 الله منقول است در آن سه مسلک است مسلک اول در حالت صحو فرموده یا امثال امر الهی تحذیر
 بنمته الله مسلک دوم در حالت سکر فرموده همین است مسلک حضرت شیخ شهاب الدین بهروردی
 علیه الرحمه چنانکه بیاید انشاء الله تعالی مسلک سوم در حالت سکر یا امثال امر الهی فرموده این
 است تسک امام یافعی رحمه الله علیه قال اگر گویند پس چیست تفاوت و اختلاف احوال
 سناخ و اولیا از ارباب صحو و تمکین از صحابه و غیر هم عنوان الله علیهم اجمعین که بعضی گفته و بعضی
 نگفته اند گویم ایشان تکلم نمی کنند مگر باذن خدا عرود جل و امر وی جل و علی پس هر که امر کرده
 گفت هر که امر کرده نشنیده گفت چنانکه اندک است از سناخ وقت پرسیده شد که آیا شیخ عبدالقادر این کلمه
 را با گرفت گفتند نعم یا گرفت بی کیفیت و گفتند این نشان قطبیت است و از اقطاب رهبر
 زمانه کسی است که امر کرده میشود بسکوت و گنجایش ندارد و اگر سکوت و بعضی امر کرده می
 شوند بقول پس گنجایش ندارد ایشان را خبر قول این اکمل است در مقام قطبیت زیرا که این نشان
 شفاعت است و شیخ صاحب عوارف رحمه الله علیه مقتضای قیاس عقل و مبلغ علم خود این سخن
 را و امثال این سخن را بر سطح سکر و غلبه حال و استمرار نفس حمل کرده و حمل کلام شیخ بر قصد محبت
 این قول و عدم قصور آن چنانکه شهاب را می مصلحت وقت که درین مکتوب تبرجیح و تفصیل
 سکر واقع شده است حمل کرده اید بر آن ظاهر عبارت شیخ سیاقاً و سباقاً مخالف است فهم شیخ
 در اینجا این چنین رفته چه توان گفت و قول می درین باب مخالف قول کبار شیخ آنوقت
 مثل شیخ ابودین و شیخ ابوالنجیب بهروردی که پیش شیخ شهاب الدین بهروردی است واقع شده

معنى مستبعدى نماید آنرا دفع میکند و میفرماید که مرادش قصور این قول نیست که تو هم که آن عین محمدت اوست بلکه بیان واقع نموده است یعنی ضد و راین قسم سخن که بنی از میان افتخار است بی بقیه سکرکاین نیست که در صحیح خالص به امثال این سخنان تکلم نمودن در شوار است انتهی امام بافی در نشر المحاسن می طرز و ان القوم ورد و البحر النیس له ساحل و کل احد من المنکرین علیهم من ذلك المورد و حاصل بما فیہ من جواهر المعارف و الاسرار و المحکم جاهل و سقوط ابکوس الوصل راح المحبة التي لم يشتمل علیها من لم يقض من قتل نفسه نجبه فاخذ ينكر عليهم من لا يعرف تلك الجواهر التي لا يعرفها الا من هو في ذلك البحر ماهر و صدرت عنهم الفاظ في حال السكر فاخذ ينكرها من لا يعرف القدر و ذلك بجمله بالاسرار التي في تلك المعارف و المراح التي في تلك المعارف و لها انا و ان كنت جاهلا بذلك او من به واسلك في الجواب المذكور سبعة مسالك المسلك الاول الاعتدال عنهم بالسكر و ذلك ان الشطيات الصادرة عنهم منها ما وقع لما وقع منهم في حال السكر الغيبة بوجاهة الاحوال و السكر بسبب مباح ليسقط التكلف في الشرع بالشروط المعروفة في كتب الفقه المسلك الثاني الاعتدال عنهم بصدور ذلك منهم على سبيل الحكاية عن الله سبحانه المسلك الثالث الاعتدال عنهم بالامراعي ان من الشطيات المذكورة ما رواه فصدر عنهم اقتتالا لا مرو و يكون ذلك الامر تنويها بفضلهما و بياناً لعلو شأنهم و تعريفاً للجاهل بکبير قدرهم و ارشاداً الى التعلق بهم و التوسل برفع جاهلهم و غیر ذلك من المصالح و من ذلك ما روى في کتاب مناقب الشيخ عبد القادر رضي الله عنه من طرق كثيرة بروايات شهيرة عن جماعة من المشايخ الاكابر و العلماء الافاضل و الاخيار الثقات و اشتهم استفاض حتى في الجهات البعيدات في مجلسه و هو على الكرسي يتكلم على الناس قدمي هذه على رقبة كل ولي الله

۱۲
 کلاه قدیم
 کلاه دیاری رسیدند
 من نه خدار و دستگیر یارین
 از جوار مهر سار و داسار و
 حکیم جلیل قوم زریه ملک اصل
 شیرجه جیت نوشتند بیکدیگر
 از ان بیاض فزینگر بیکدیگر
 پس شفا صید کلام این
 جوار خورشید اندک که آنرا
 سواش شخص کشیدای اریا
 باشد نباشد به هیچ قول
 سکر زبان انکار کشاد کرد
 من هم از ان قافا گفت و ده
 ام گویان ایجان دارم و ده
 و این بیت سبک افش کرد که
 سبک مال این است که شطرنج
 زیارت در حالت سطر
 شده مگر سگی که آب سبک
 و تکیف شرعی سطر
 سبک و این افلاسیس
 کلمات علی ناصر شده
 سبک و در تاریخ سبک
 الهی است و در حال
 امروای منصفی
 و عدوی شایسته
 سبک علی بنده
 سبک علی بنده
 سبک علی بنده

ایشان است
 کز درگاه فیض ایشان
 نور سیاه کند و فروز و خورشید
 در پیشانی فیض است
 مصطفی این فیض است
 آنچه در کتاب است
 شرح احوال و جویبار
 ریحی احوال و جویبار
 کز درگاه فیض ایشان
 کز درگاه فیض ایشان
 کز درگاه فیض ایشان
 کز درگاه فیض ایشان
 کز درگاه فیض ایشان
 کز درگاه فیض ایشان

اولین و آخرین غیر از اصحاب کرام رضی الله عنهم غالب ظهور آمده بود و لفظ کل ولی الله بدین معنی فرموده باشد پس در اولیا اهل ولایت خاصه بنظر امامست که بوصول ولایت انبیا منوط است اگر چه مخفی باشد قدم نخست بر رتبه هر ولی اهل مرتبه عامه و خاصه ولایت مطلق باشد یعنی توفیق ایشان بر آن همه دیگران واقع باشد و اولیا اهل کمال باطن مرتبه خاص اخوص و خاص اخوص ولایت مطلق ازین زیر قدمی بیرون باشند و چون نادرست که در اولیا است فردی بولایت انبیا برسد که این مرتبه خاص اخوص از ولایت مطلق است بلکه بولایت مطلق هم که این مرتبه خاص از ولایت مطلق است پس حکم ماکثر راست لاچار کل اولیا هم توان گفت در رسیدن این مقام و کمالات ولایت انبیا آسان ندانند که بر هانش آنچه پیش ازین نوشته شده است در کتب رسایل اکشده اولیا کس است نایاب است و دیگر اکابر قدس اسرار هم بنظر کل مطلق مخصوص بزرگانه ایشان گفته اند و معلوم این سکین آن معانی گشتند که مذکور شد و یک روز پیش تراز روز ستوید این حقیقت قبل ازین بنحید سال همین هر دو وجه که بالا مسطور گشت بخاطر می گزشتند که اندران وقت روح آن حضرت غوث الثقلین حاضر شد و باین فقیر این عبارت فرمود که فرزندان این هر دو وجه خود هیچ غلطی نیست بعد از آن معلوم شد که این کلمه از آنحضرت بے نظر و تفکر بطریق بے قصدی بالقادر بانی از غیب ظاهر شده است و حضرت شیخ الشیوخ هم در حواری فرموده است قدس سره که این کلمه از حضرت شیخ عبدالقادر در سکر برآمده اسے برادر نزد این فقیر بر تقدیر سکر این سکر مدوح است نه مذموم ازین جهت که هیچ ترقی خالی از حالت تنگی مطلق نمی شود و مستحق جلی باشد یا خفی و چون آنحضرت بدان مراتب خاصه مخصوصه خود مشرف شده اند بقدرت الله سبحانه فی تکلف ولی قصد بالقادر فرمودند قد می طهذه علی رقبته کل ولی الله حسن یا ان فوق ظاهر ولایت که بر وجه تمامه نصیب خود یافتند و روشن است که در کلام صوفیه ظهور سکر عبارت از آن حالت است که حسیا آن حالت نتواند پوشیدن چیز را آن چیز پیش از آن حالت لایق لازم بوده است پس واضح شد

که حضرات اصحاب کرام و حضرت مهدی و بعضی افراد دیگر هم من حیث کمال باطن مرتبه پنجم و ششم
 اخواص ولایت ازین زیر قلمی بیرون باشند و فوق بلکه افوق بودند اگر چه از هر همه اولیا
 اولین و آخرین غیر اصحاب کرام من حیث جمع آن هر دو وجه مذکوره که کمال ظاهر ولایت خاص
 اخواص و کمال غوثیت باشد که منصب اکمل مستوجب کمال مرتبه خاص اخواص و کمال غوثیت
 باشد که منصب اکمل مستوجب کمال مرتبه خاص ولایت تفوق آن حضرت غوث الثقلین واقع
 باشد اما کسانی که من حیث کمال باطن ولایت خاص اخواص برابر ایشان باشند یا ایشان
 تقوی داشته باشند یا همت پیدانمی کنند و آن تفوق مستلزم افضلیت غوث الثقلین بر
 ایشان نمی باشد **فَافْتَحُوا لَنَا سِرَّ كَلَامِ الْاَوَّلِيَاءِ يَا اخوانی** و اگر این جمله مخصوصه را بگذریم
 و بر حکم علی العموم آئیم عامه اولیا و آنوقت باشند از مبتدی تا منتهی ولایت مطلق چنانچه حضرت
 حماد و باس آنهم که پیرو حجت ایشان بوده اند فرموده اند که این عجمی را قدیست که در وقت وی
 برگردن همه اولیا که آن وقت خواهد بود هر یکینه ماسور شود تا آن که بگوید قدی هذاه صلی
 مراقبه کل ولی الله همه اولیا گردن نهند و بدانند که لفظ ماسور بنظر اثبات سکره که حضرت شیخ
 الشیوخ علیه الرحمه فرموده است مراد بامرغنی باشد تقدیر او را داده یا مرغلی الهام او آنکه حضرت
 حماد و باس گفت که این عجمی را قدیست آنهم دلیل بر مرتبه مخصوص ظاهر میکند از مراتب ولایت مطلق
 که قدی گفت بقید حرف یا قدم حکم کرد و معتبر ساخت یعنی چنانچه اشارت مرتبه بغوثیت تامه
 که اکملیت مرتبه خاص است با وجود مرتبه خاص اخواص از ولایت مطلق و نیز از عبارت شیخ حماد
 مذکور فیدرمانه ایشان عبارت وقت ایشان هویدا نیست نیز نقل است که از حضرت شیخ فریدالدین
 چشتی قدس الله تاسله سره شخصی پرسید که شیخ عبد القادر جیلی رحمه الله علیه قدیمی بنده آن فرمود
 است شایسته میفرمایند فرمودند که اگر من در آنوقت می بودم بر چشم خود میگردم پس تابعان
 شیخ فریدالدین گفته اند قدس سرهم که این اشارت بخصیص مانه ایشانست بنظر مطلق
 اولیا که آن زمانه و زمانه عبارت از مدت صد سال است و نیز چون مجدد آن مانه خود ایشان

بودند و در آنوقت دیگر هم قرین ایشان واقع نباشد لاچار قدم ایشان برگردن همه اولیاء
 آنوقت بود یعنی در آن زمانه تفوق ایشان بر همه آن اولیاء واقع باشد و این تفوق نه مثل
 تفوق دیگر است بلکه سخت تفوق است دیگر باید دانست که لازم نیست که در هر مائیه یکس دیگر
 افضل از مجربان مائیه بنود چنانچه حضرت شیخ ماقده سره که مجرب و این الف ثانی است و همدیه
 الف حضرت مهدی افضل و اکمل از ایشان و همه اولیای استبعوث شد نیست انشاء الله
 تعالی انتهی در حیدر آباد دکن که ما وارد انیم از سلسله هجری تا این زمان که مثل هجری است
 در قول قد می هذه علی رقبه کل فی الله معرکه اراد پیش است برخی از فضلا
 سلسله قادریه می فرمایند که حضرت غوث انام رحمة الله علیه این جمله را در حالت محو فرموده و
 درین کلام توقیت نیست و بعضی حضرت از سلسله چشتیه قایل به توقیت بوده اند و سلسله
 تحریز و ظفرین پس در آن است بگویم که آخر الامر کدام مسلک بر کرسی اثبات می نشیند و که اتم یقین
 روی فتح و نصرت می بیند ازین خیال بر همین تقریر گفتا و در زیدم اگر کسی را زیاده تحقیق منظور
 نظر بوده باشد رسائل علمای معاصرین ملاحظه فرماید قال و مریدان شمارا درین سخنان شما
 سه قسم یافتیم جمعی میگویند که ما چه دانیم که ایشان چه میگویند و ما را کجا مجال فهم سخنان ایشان
 است هر چه گفته اند اعتقاد می کنیم که حق است و جماعه میگویند که اینها از سر و سب خودی
 است و فرقه میگویند که هر چه ایشان میگویند و میکنند همه با ما الهی است و من هم برین
 با شتم اگر بر این قاطعه از کرامات و آیات که از ان بزرگان منقول و مشهور است مشاهده
 کنیم و بگویم که انهم بحکم تسدین ظن مجوز و متوقفم الا این حرف که در وی نسبت بسب و کائنات
 صلوات الله علیه و سلم گستاخی و بے ادبی لازم می آید این را بی شک منکر میدانم ان الله لا
 یأمر بالفسخ و التکذیر قول آنچه در باب مریدان گفته شد کیفیتش این است که مریدانیکه
 پیش از بسا به تکمیل عرسیده بودند و فهم و درک طلب کتب و تشریفات نمی داشتند بعضی
 از ایشان گفته باشند که ما چه دانیم که ایشان چه میگویند و ما را کجا مجال فهم سخنان ایشان

ف مریدان هم یافتند

هر چه گفته اند عقدا میکنند که حق است و برخی از ایشان ظاهر کرده باشند که از سکر و خودی است
و فرقه که میگویند که آنچه ایشان میگویند و میکنند همه با هم الی است این قول محقق و صواب
است و برای تسلیم این دعوی آنچه ضرورت بر این قاطعه از کرامات و آیات گفته شد اگر مراد
از ان عنایت الهیه است که موجب استقامت بر احوال سینه و اعمال خاصه باشد پس حضرت
شیخ را خود بران اعتراف است و از زبان حضرت باقی باشد قدس سره نیز شنیده اند و اگر مراد
از کرامت معنی ستعار است پس کیفیتش از مقدمه باید جست قال و بهر تقدیر چنانکه عادت است
این فقیر است توقف و تسلیم و تجویز در میان داشت که صد در آن ناسخی از مقام صحو و سکر
باشد اما شائبه زبان شریف خود اعتراف کردید و گفتید که هر که مثل این قسم سخنان گفته باشد آن
سکر است و سکر را هیچ بر صحر کرده اید و گفته اید که صحر صرف بی مزج سکرین تصور است و صحر
خالص نصیب ام است این سخن اختراعی است و خلاف اصطلاح قوم و جماع مستانی است که صحر متبر
است که صاحب آن بحال بتی و اطلاع بر مراتب و مقامات متصف شده و هیچ جای سکر که
به تیزی و به اطلاع است از تمامه اشیا و مخرج نگرود و در حقیقت صحر و سکر صدانند که
جمع نمی شوند صحر خالص که آنرا نصیب عوام گفته اند ام است سخن در مقام عارفان و کاملان
و اهل الله مخصوص می رود و از کلام ایشان معلوم میشود که از بزرگان آنها که صحر ایشان بسکر
مفروض نیست و صحر صرف دارند و باین نوع کلمات تکلم نکرده اند داخل عوام اند این چه سخن
است اقول آنچه حضرت مجدد در حجت الله علیه فرموده اند عین صواب است اعراض از ان
بسبب عدم مجابده است یا عدم اطلاع است بر اقوال صوفیه کرام تا آنکه ازین دو امور که
حاصل نشود در معرکه تصوف قدم نهادن خالی از خطر نیست

بیاغ می روی و بهیچو بیدی از من	که از شگفتن گلهاتو هوا نرسد
درین مقام اول حقیقت سکر و صحر مذکور می شود سکر در عرف صوفیان عبارت است از رف	
تمیز میان احکام ظاهر و باطن بسبب اختلاف نور عقل در شمع نور ذات و بیان این سخن آن است	

حقیقت سکر و صحر

که اهل وجود و طایفه اند مجبان ذات و منشأ وجود ایشان ذات بود و مجبان صفات منشأ
وجود ایشان عالم صفات در وجود مجبان صفات فقرات و وقفات بسیار اتفاق افتد بخلاف مجبان
مجان ذات بسبب عموم ذات و خصوص صفات و نیز وجودی که از عالم صفات بود آن قوت
ندارد که وجودی که از آثار انوار ذات دارد پس واحد ذات در بدایت وجود سبب قوت
و غلبه که دارد مغلوب سلطنت حال گردد و عقلش که رابطه تمیز و بصیر قلبی است در توانا تر شده
انوار ذات و غلبه آن بخطف و متظاهر شود و سر رشته از دست تصرف و اختیارش سبب
گردد چنانکه محل حکم ظاهر که تفرقه است از محل حکم باطن که جمع است باز شناسد و به افشا انوار
ربوبیت که مکنون خرمی حضرت اند میالات نمایند و مثل سجانی و انا الحق زبان انبساط دراز
کنند و صوفیان این وجود را باعتبار توانا تر و قوت غلبه حال خوانند و باعتبار رفع تمیز سکرو
اما صحو عبارت است از معاودت قوت تمیز و رجوع احکام جمع و تفرقه با عقل و مستقر خود
بیانش آن است که چون وجود ساکن در نهایت حال غلبه انوار ذات فانی و مستهلک شود
حق سبحانه در نشأه ثانیه او را وجودی باقی بخشد که از لمعان انوار ذات متلاشی و منحل نگردد
و هر وجهی که از وی فانی شده باشد عادت کند پس عقل نیز که رابطه تمیز است معاودت
نماید مظهر از لوث حدوث و باقی به بقا حق تعالی و برزخ گردد میان روح و نفس تا هیچ یک
در عروج از خود تجاوز نه نمایند و بر یکدیگر نفی نکنند و حکم جمع را با مستقر خود که عالم روح است
را جمع گردانند و حکم تفرقه را با محل خود که عالم نفس است رد کنند و ترتیب افعال تهنید میب قوال
و حفظ ادب و کتم اسرار هر یک دیگر باره باز آمد و بر وجهی که از آفت زوال ایمن بود چون
معنی سکرو صحو منقش خاطر شریف شد بدگر خدشائی که بر کلام حضرت مترصن متنبه میشود
متوجه میشود شاول به گاه کلام صوفیه کرام گاهی از صحو و تمکین و گاهی از سر حشمت سکرو
بر می زند پس عموماً اهل کلام این طایفه بر صحو و تمکین نشانده خدشه و دهم صحو صرف به
منج سکرو اعیان تصور گفتن و صحو خالص را نصیب عوام دانستن سخن اختراعی نیست و هر

خلافت اصطلاح قوم و اجماع مشایخ بلکه اراکمه صوفیه منقول است شیخ محی الدین بن عربی
رضی الله عنه فرموده است میفرماید و لما کان الصحو انکشاف المراتب الامور قد منهاه فی القفیل
علی السکر ای صاحبیه مقبول الحکم معرفته بالمواطن وان کان السکران صاحب
حق الا ترى الصحو فی السماء اذا صحت السماء ای نزال غیمها وانکشف لیعط الشمس
من حرارتها لا یخرج من الامرض من النبات و تسخین العالم ان لها اثر فی ذلك کما اعطى الفی
ما فی قوته من الرطوبة فی الارض لا اجل ذلک النبات فان احوال السکر و حال الصحو فی
الطبیعة فاذا لم یقع فائدة عند السکران فی الطريق و لا عند الصافی فما هو من اهل
الطریق بل یكون كالصحو الذی معه القبط عند العرب مسلماً تشبیه صحو و سکر بحشیم و غیره که نیست
است گیاه و شجاری که بر سطح زمین میروید و آلازمین از بارش طوی کسب کند پس هرگاه مطلع صاف یگرود و در زیر
حرارتی پیدای شود ماده روئیدگی در زمین حاصل می گردد و گیاه و آتجار میرویند اگر بارش
و ایما بارد و عالم غرقاب گردد و اگر همواره مطلع صاف باشد از تخط حیوانی و انسانی باقی نماند
صغانی مطلع مشابه است صحو و غنیم لیسکر و طبیعت مثل زمین است پس برای حصول ماده طبع
ضرور است که بقدر مناسب صحو و سکر باشد زیرا که سکر محض آفت است و صحو خالص
نضیب عوام است و اگر بخیر صحو خالص میچ نباشد پس میان سایر مردم و ارباب صحو خالص
ایتیار می نمود بود ایند اگدامی از بزرگان دین صحو خالص نداشته اند اگر این توضیح این
عربی خلافت اصطلاح صوفیه صافی و خارق اجماع است فلا بد من اثباته و دونه خض
اقتاد شد سیموم صحو را بر سکر با اتفاق الله تصوف ترجیح نیست در کشف المحجوب مذکور
است سکر و غلبه عیار نیست که ارباب صحنی کرده اند از غلبه محبت حق تعالی و صحو عبارتست از
حصول مراد و اهل معانی را اندرین معانی سخن بسیار است گروهی این را بران فضل نیستند
و گروهی آن را برین فریت و نهند آنانکه سکر را فضل نهند بر صحو آن ابو نیرید است و
متابعان و سگوند صحو بر تمکین و اعتدال صفت آدمیت صورت گیر و آن حجاب

دست بالین بر شایع تا
یک ادبیزد ۱۱
در شایع است حق و عار دارد
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

اعظم بود از حق و سکر بر زوال آفت و نقص صفات بشری و ذهاب تدبیر و اختیار و
 فناء تصرفش اندر خود به بقای معانی و قوای که اندر وی وجود دارد و جلافت جنس و
 و آن ابلغ و اتم و اکمل آن حال بود چنانکه داود صلوٰۃ اللہ علیہ اندر حال صحو بود فعلی از وی
 بوجود آمد خداوند تعالیٰ فعل ویرابد و اصناف کرد و گفت و قتل داود جالوت و پیغامبر
 صلی اللہ علیہ وسلم اندر حال سکر بود فعلی از وی در وجود آمد که خداوند عزوجل او را
 بخود اصناف کرد و گفت و کافر هیت از سر هیت و لکن اللہ سبحانہ بنده بخود قائم بود چنان بود که چون
 داود را علیہ اسلام مکتب بجای افتاد که می نبالست یعنی بر زن او ریادید آنچه دید و چون بنده
 قائم بود چنان بود که پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم مکتب بقا قدم از آن جنس زن زید بر زید حرام شد از آن نظر
 در حال صحو بود و این نظر در حال سکر بود و باز آنکه صحرای افضل نهند بر کوه آن جنید است حمه اللہ علیہ و متابعتان و
 گویند که سکر خالفت است از آنچه تشویش حال است ذهاب صحت و کم کردن سر رشته خویش در لطایف اشراف و کوه
 است حضرت قدس که کثیر میفرمودند در طیفوریان و جنیدیان اختلاف است در تفصیل ارباب
 صحو و اصحاب سکر طیفوریان بر آنند که اهل سکر فاضل اند بر اهل صحو چه سکر از مواهب
 الهی و صحو از مکاسب بنده در گاهی هر آینه مواهب عالی باشد از مکاسب جنیدیان بسیار
 که صحو اعلیٰ بود از سکر چه در سکر طریق ترقی بملازج و وسیل تملقی بملازج منقطع بخلاف صحو که
 آنچه حضرت معترض در زبده اسرار اتفاق متنازع برین نگاشته که عموما اهل صحو بر ارباب سکر تفضیل دارند یعنی است بر
 عدم اطلاع برین معنی که متنازع را درین باب اختلاف است در سکر مختلف فیه دعوی اتفاق نازم است و خیلی بعید علی هذا
 آنچه حضرت معترض در آن رساله نگاشته که تفضیل خود بر غیر در مقام صحو واقع میشود زیرا که اهل سکر در مقام مشاهده احدیت
 ذات میباشد که از نفس خود غایت میباشد و گاه ذات خود را مشاهده میکنند پس غیر را که ملاحظه خواهند کرد قابل تسلیم نیست
 زیرا که چون در سکر نشاط کثیر و ذوق و افراسیاد گردد آنچه بر زبان ایشان بر می آید بخودانه و مستانه سر برینند و در حالت صحو که
 بشرایط علم متصف میباشد و ظهور این چنین کلمات عقل تسلیم نکند و سبحانی ما اعظم شأنی و لیس فی الدارین بفری و لیس فی جنتی
 سوی اند و انا حقیم از کلمات سکر یا بقایای سکر است عدد در این کلمات را یا مثل این کلمات را بصحو خالص مخصوص

در حدیث
 علامه نجاشی
 مدح حق
 لا یجوز عند
 الاستیعاب
 این گروه
 فعلی بابی
 نیز در طیفور
 بن سحران
 ارباب
 سکر و صحو
 از دو سوا
 متصورند بود
 از کبریا ایشان
 در این باب
 سکر بود و صحو
 شوق حق و غیر
 ۱۴

و روسته حصول مراتب الهی و وصول بمناسبت تنهایی که خطه ممکن الوجود است پس مرتبه
اول را بنسبت اخراج نسبت در رساله تفسیری آورده است سکر بر صحو فضل دارد چه صاحب
سکر اهل انبساط و سوا جید بود و از لطایف جمال در سکر کشف یابد و بنده در سکر بشواید
حال قایم باشد و در حالت صحو بشیر ابط علم در مقام سکر بے تکلف بود و در وقت صحو بی نقص
و هر که صحو بخت بود سکر هم بخت در ترجمه عوارف آورده است که سکر را باب قلوب ابا باشد
آن استیلا در حال است از مشایخ کبار و شیوخ نامدار بعضی وقت کلماتی متضمن عجایب اسرار
و غریب آثار در وجود آید آن بواسطه بقایای سکر بود صاحب صحرای خجانه راه نیست و نیز
سکر بر دو نوع است یکی سکر از محبت باشد و آن بے علت بود و توار و آن برویت منعم باشد
یعنی میننده خود ندیده باشد و این از لوازم محبت میان است و دوم سکر از شراب
مودت بود و آن معادل باشد از رویت نعمت که خود بیند و این را بر صحو فضل نتواند بود
صحو نیز بر دو نوع است یکی بر اقامت محبت کشف بود و دیگر صحو بغفلت است و این هر دو صحو
بندیان است این صحرایان سکر فضل بنیاد انتهی خدا شسته چهارم ادعای این معنی که صحو
و سکر خند آنند که جمع نمی شوند خلاف تصریح اکابر صوفیه است در سحر المعانی می گوید سکر و
سیرت در طایفه اهل سکر بر سه وجه است سکر محبت و سکر جهالت و سکر محبت و هر کلمه که
درین مقام از مستان بر آید و در شریعت مقبول نباشد از آن کلمه برایشان مواخذه و عتاب
باشد سکر محبت مثل خلیل ابراهیم علیه السلام را بود و در آن روز که او را جانب آتش نمرودی
تختان حضرت مهدیت بود همچنین گوشت زهر آورده در شکم حضرت رسالت صلی الله علیه و
سلم پیچ اثر نکرد زیرا که در وقت صله الله علیه و سلم در سکر محبت پر بود و همچنین ابوالطیب
در کشف المحجوب است اما سکر بر دو گونه باشد یکی بطلب مودت و دیگر بکسب محبت و سکر مودتی معلول باشد که تولد
از رویت نعمت بود و سکر محبتی بے علت بود که تولد آن از رویت منعم بود پس هر که نعمت بیند بر خود بنده خود ندیده باشد سکر
محبوبان بوی بنده خود ندیده باشد اگر چه اندک سکر بود سکرش می باشد و صحو نیز بر دو گونه باشد یکی صحو بغفلت و دیگر

حجام چون حضرت رسالت را صلے الله علیه وسلم حجامت کرد همه خون حضرت سالت پاشا سید
 سکروم هابت است چنانکه عمر رضی الله عنه روای مبارک حضرت رسالت علیه السلام گرفته
 بروی می کشید و مانع می شد و می گفت که یا رسول الله بر جنازه عبد الله بنی که او از منافقان
 بود نماز نگذار و حضرت رسالت پناه صلے الله علیه وسلم بر عمر پیچ مواخذه نکرد سبب آنکه
 در وند او سکر هابت بود سووم سکر محبت چنانکه موسی علیه السلام سر بارون علیه السلام
 را گرفته می کشید علماء ظاهر که ایشان از عالم جبروت که عالم انبیا است محروم اند گویند که این
 چنین سکر در انبیا جایز نیست پس سکر محبت بمنزله غفلت است و حیرت چنانکه در مستی خمر و
 در خوردن خمر و ادستی نیست بلکه مقصود شارب النش و نشاط و ذوق است پس انبیا
 علیهم السلام را علی التواتر و توالی وارد است و حاصل است از مستی محضوم اند که بنیجر
 باشند اما ذوق و النش و نشاط از بنیجر نیست بلکه کرامت من الله است پس سکر اولیا
 نیز بمبرین طریق است که اولیا در مقام اقتلا و متابعت اند و انبیا علیهم السلام در مقام
 سبند مقتدا و امامت اند بدانکه سکر شرب محبت یا نشیات و ذوقیات بر انبیا علیهم السلام
 نیز جایز است بی هیچ قیل پس اگر این چنین سکر در اولیا قدس السد و اجم صادر شود و انکار
 نباید کرد خدشه پنجم استعجاب ازین معنی که بزرگاری که صحو ایشان بسکر مخروج هست و
 صحو صرف دارند و باین نوع کلمات تکلم نکرده اند داخل عوام اند یعنی است بر عدم رجوع به
 کلام الله تصوف در عوارف المعارف مذکور است، قال سالک الجود لا یوکل للمشیخة
 ولا یبلغها بقاء صفات نفسه علیه فیقف عند خطه من رحمة الله
 تعالی فی مقام المعاملة و السیاسة

از حوادث بر در آن صوفیان گریز	اگر بود ناخوش اندوز تا بود شادمان
ز ایشان شنو حقایق فقر از برای آنکه	تصنیف را مصنف نیکو کند بیان
قال و گفته آید که سکر بطنی که بے تخاشی قول کوئی آنهم من کواع محمد از ان بوجود	

آمد ازین عبارت مدح سکرواعلاءشان آن مفهوم است و در آن یکو بگفته آید که سبحانی بطائی
بسیج مناس نهاد که آن از دایره النفس و افق برآمده و این درای النفس و افق است و آن از سرشبه
جوش سر زده و این از علین صحو برآمده اینجا تخریج صحو نموده مفاخرت و مباحثات بدان
کرده آید و گفته آید که سکرها هر شدن حالی است بر دل که ولی تواند که پوشیده دارد چیز را
که پوشیدن آن واجب بود پیش از ظهور آن حال و این تحمل دو قسم است یکی آنکه آن
چیز منکر و قبیح است و پوشیدن وی ازین جهت بود یا صحیح است لیکن در ستر و کتمان
آن بصحت دینی بود و لازم نیست که آنچه در کلام اهل اسد واقع شود البته ازین قبیل باشد
نه از قسم اول از جهت عدم عصمت و خود ترک واجب که کتمان سر و رعایت صحت است
بر هر تقدیر لازم آمده است و صاحب سکر معذور است اگر بخواهد محض گردد و اختیار و
تکلف را داخل نبود بعد از آن سکرها را که در کلام اکابر واقع شده است عذر کرده تسخیر نموده
آید و مسلم داشته آید و دمی ^{تو} بریر میگفتند که این بیچاره پاپه باصل نبوده گرفتار ظل مانده اند
اقول درین کلام حضرت شیخ رحمه اسد در صد و بیان معارضات و متافات بوده است
که در کلام حضرت مجید رحمه اسد علیه واقع است فاما هر یک که بر مصطلحات صوفیه کرام طلمائی
و قونی دارند یک میدانند که هیچ اختلاف بمیان نیست و آنچه ظاهر کرده شد باین بر عدم
اطلاع است بر کلام صوفیه صافیه قدس اسد اسرار هم در پرده مباد که صاحب فتوحات
تعریف صحو باین عبارت فرموده ^{الله} الرجوع الی الاحساس بعد الغیبه بولم دقوی دارد قوی
سکر است سکر و صحو هر دو فی نفسهما قوی دارند چون سکر صاحب محل است اولاً بر طبیعت
ستولی گردد محل بلحاظ نسبت و استعداد خود گاهی صحو را خواهد پس صحو طاری گردد این
توارد صفت و قوت یکی بلحاظ دیگری نیست بلکه بخیاال نسبت و استعداد محل است ازین
تفریر آشکارا شد که هر صحو بعد سکر باشد اگر صحو قبل سکر باشد یا مصطلح صوفیه آن را صحو نخواهند گفت و قوت
لیه می طارند آنکه لایکون صحو فی هذا الطريق الا بعد مکروا ما قبل السکر فلیس بصاحب سکر

وَأَلَهُ صَاحِبُ حَقِّهِ بَلْكَهٖ بَخِيلٌ صَحْوًا صَاحِبُ حُضُورٍ وَبَقَا خَوَانِدٌ كَفْتُ دِرْخَالَتِ سَكْرَتَانِزِي دَرْمِيَانِ اَمُورِ كَرِجِ
 كِه لَایِقِ اِذَاعَتِ وَاسَاعَتِ اِسْتِ دِيَا اِخْتِفَاو اِسْتَارَا سَتِ بَاقِي ثَمَانْدُ وِلسَا بَاشَدِ كِه اَمُورِ كَرِجِ
 بَرِزْبَانِ اَمْدُ چُونِ بَجَالَتِ صَحْوِ دَر اِیْنْدِ تَمَازِیْرِ تَامِ حَاصِلِ گَرْدِ وَاخِجِه قَابِلِ اِذَاعَتِ اِسْتِ بَرِزْبَانِ
 آرِنْدِ اَخِجِه لَایِقِ اِسْتِ تَارَا سَتِ مَخْفِي دَارِنْدِ اَز اِیْنِ سَبَبِ قَوْلِ صَاحِبِ مَقْبُولِ اِسْتِ وَ قَوْلِ سَكْرَانِ
 مَقْبُولِ نِیْسَتِ اَكْرِچِه قَوْلِ سَكْرَانِ هِمُ حَقِّ بَاشَدِ لَیْكَنِ اِیْنِ كَلِمَةِ نِیْسَتِ شَهْرَا سَتِ كِه حَضْرَتِ
 شَبْلِي رَحْمَتِ اَسَدِ عَلِيَهٗ فَرَمُودَنْدِ كِه مَا وَ مَنصُورِ حَلَّاجِ اَز اِیْكَ كَاسِهٖ نُو شِیدِیْمِ پَسِ حَلَّاجِ سَكْرَا وُرْدُ
 مَحْبُوسِ وَ قَتْلِ گَرْدِیدِ چُونِ بَجَلَّاجِ اِیْنِ خَبَرِ رَسِیدِ گَفْتِ كِه اَكْرِشَبْلِي نُو شِیدِی اَخِجِه نُو شِیدِهٖ اَم
 حَالَتِشِ هِمَانِ شُدِهٖ كِه مَن دَارَمِ یَا هِمَانِ گَفْتِ كِه مَن گُویْمِ چُونِ شَبْلِي اَز اَرَا بَابِ صَحْوِ وَ سَكْرَانِ
 بُوْدُ وِ حَلَّاجِ اَز اَرَا بَابِ سَكْرَا قَوْلِ شَبْلِي رَا بَرِ قَوْلِشِ تَبْرِجِ دِهْمِ چُونِ حَالَتِ صَحْوِ حَالَتِ اِتِیَازِ اِسْتِ
 پَسِ صَاحِبِ صَحْوِ اِسْتِغْفَارِ كِنْدِ اَز نِیْكَهٗ بَجَالَتِ سَكْرَا مَرِ پُوشِیدَنِی رَا بَرِ لَگَافَتِهٗ چُونِ سَكْرَانِ مِثْلِ نَايِمِ
 یَا مَحْمُودِ نَحْيِ بَاشَدِ بَلْكَهٗ اَوْرَا مَنِي اَجَلِهٖ اَحْسَاسِ بَاقِي بَاشَدِ اِهْمَا اِسْتِغْفَارِ كِنْدِ وِ عَرَفَا شَطِیْحِيَا
 رَا تَا وِیْلِ كَفْتِ چُونِ اِیْنِ اَمْتِنَقَشِ خَاطِرِ شَرِیْفِ گَرْدِیدِ پَسِ دُاَسْتَنِی اِسْتِ كِه دِرْ كَلَامِ حَضْرَتِ
 مَحْبُورِ رَحْمَتِ اَسَدِ عَلِيَهٗ تَعَارُفَنِی وَ تَحَالُفَنِی نِیْسَتِ چُونِ دِرْ مَكْتُوبِ شَرِیْفِ اَنْدَر اِیْنِ اِیْنْتِهٖ بُوْدُ كِه اَرَا بَابِ
 ۱۵ مَنصُورِ حَلَّاجِ بَا شَیْخِ ابُو اَلْقَاسِمِ جَنیدِ وَ غَیْرِهٖ مَشَایِخِ مَحَبَّتِ بَا دَاشْتِ ابُو حَامِدِ غَزَالِي دِرْ شَكْوَهٗ اَلَا نُو اَكْلَمَاتِ مَنصُورِ
 رَا مِثْلِ اَنَا اَمْحُ وَ مَا فِی اَسْمِیْتِهٖ اَلَا اَنْدِ رَا حَالِ حَسَنِهٖ بَرِ آوَرْدِهٖ وَ كَفْتِهٖ كِه اِیْنِ اَز فُطْرِ مَحَبَّتِ وَ شُدَتْ دُجَا هَا دَر شُدِهٖ رُو زِي
 دِرْ مَجْلِسِ حَامِدِ بِنِ عَبَّاسِ وَ زِي رَا مَاقِدِّهٖ حُضُورِ قَاضِي اَبِي عَمْرٍ كَلَامِي اَز مَنصُورِ سِرِّ زَقَامَنِی وَ فُقَهَا وَ حَاضِرِ مَجْلِسِ قَلَمِ بَقُوعَايِ قَتْلِ
 وِ سِی بَرِ دَاشْتِنْدِ مَنصُورِ اَلِشْيَانِ رَا مَنعِ كَرْدِ گَفْتِ كِه مَن سَلَمَانِ هَسْتِمُ وَ اَز اَهْلِ سُنْتِ اَز فُتُوَايِ قَتْلِ اِجْتِنَابِ رِزِیدِ اَلِشْيَانِ
 بَیْجِ اَصْغَاكِرْدِنْدِ مَنصُورِ بَارِ یَا رَهْمَنِ كَلَامِ مَاعَاوَهٗ مِیْكَرْدِ اَلِشْيَانِ فُتُوَايِ قَتْلِ بَرِ نِگَاشْتِنْدِ حَلَّاجِ هِمَانِ وَ قَتْلِ مَقْتِدِ كَرْدِهٖ شُدِ
 وَ زِي رِمَقْتِدِ رَا زِ تَمَامِي كِیْفِیْتِ مَجْلِسِ اِطْلَاعِ دَاوِدِ مَقْتِدِ حَكْمِ دَاوَتَا اَلِشْيَانِ رَا بَهْرِ اَرَا تَا رِیَانِهٖ زَنْدِ اَكْرِ اَعْتِ هَلَاكَتِ شُوْدُ فُقَهَا وَا لَا بَا زِ
 اَهْلِ اَرَا تَا رِیَانِهٖ زَنْدِ بَعْدِ اَز اَنْ گَرْدَنَشِ زَنْدِ دُرْیَزِیْ كَلَامِشِ دَاوِدِ گَفْتِ كِه دُو بَارِ حَسْبِ كَمِ مَقْتِدِ رَا وَا رَا تَا رِیَانِهٖ زَنْدِ پَسِ دُشَمَنِ بَرِیدِهٖ
 شُوْدِ پَسِ پَالِشِ پَسِ دُشَمَنِ دِیْكَرِشِ پَسِ پَسِ دِیْكَرِشِ پَسِ گَرْدَنَشِ زِدِهٖ شُوْدُ وَ حَسْبِ سُوخْتِهٖ شُوْدُ اَكْرِ تَرَا بَقَرِ نَبِیْ كِه مَن فِی اَرَاتِ

صحب

صحب

صحب

صحب

صحب

صحب

صحب

صحب

صحب

صحب

صحب

صحب

صحب

صحب

صحب

صحب

صحب

صحب

صحب

صحب

صحب

صحب

سکه اگر این قسم سخنان شطح اسیر نویسنده گنجایش دارد اما از باب محو اظهار این سخنان بسیار مستبعد است بدان شبهه می شد که از باب محو چگونه کلمات شطحیه صادر شد بخواهش افاده فرمود که درین سخنان مزج سکه است و در سکه مراتب کثیرند و با صحو سکه باشد و درین مقام طحیات حضرت بسطامی و حضرت جنید غلیظ الرحمن ذکر کرده و آنچه در مکتوب هشتاد و هفتم فرمود که سبحانی بسطامی سبحانی من میساس ندارد و چشم مفصلاً سابقاً گذشت

حکایت عارفی ز خود رسته	بمقامات قریب پیوسته
شده از قید خویش تن مطلق	ذرات و وصف او شده هم حق
هر که افتد بآب و گل نظرش	شود از خود تقویر بر سرش
چون شود کشف سر ربانی	سر زنده و صدای سبحانی

قال و از زبان حضرت خواجه شینیه شده است که میفرمودند که شیخ عبید الله انصاری فرموده اند که بر یازید دروغها بسته اند یکی از ان جمله آنکه گفت نیمه بر پیلوی عرش زده ام و لَوَا عِیْ اَنْفُکُمْ مِنْ لَوَا عِیْ حُکْمُکُمْ ۱ هم از ان جمله خواهد بود بلکه اشنع و اقیح است از اول و قول سبحانی را تاویل شهواست که در عوارف مذکور است که اثرا حکایت عن الله گفته است و اقوال که از شیخ جنید بغدادی آورده اند که هو العارف والمعرف و لون الماء لون انا لله و المحدث اذا قورن بالقديم لم یبق له اثر بر تقدیر صحت صدور ان از ایشان از باب فنا فی التوحید است و این مذهب حال و مقام این قوم است اینجا سکر حبیبیت شیخ ابن عربی که بیان وحدت وجود و اثبات آن میکند بران نهی که معتقد است از سکر نیست مذهب و معتقد ایشان همین است و مذهب شیخ جنید اگر همین است خیر والا اشارت است باصالت و حقیقت وجود حق سبحانه و تعالی و عاریت وجود خلق و فنا و محلول این وجود در نظر شهود و در مقابل وجود حقیقی و غلبه و سطوت این بر آن و لَوْنُ الْمَاءِ لَوْنُ اَنْفَاکُمْ تمثیل و تقویر است برای ظهور صفات و افعال حق تعالی

لا
ان
اس
ش
شده
نگ
ان
ف
ا
ط
ا
ف
ن
م
م
ن
ن
ن
ن

در مکتوبات بحسب اعتقاد و قابلیت ایشان و ظهور ذات وی تعالی و تقدس در مریاد و
 نظام هر چنانکه اهل وحدت وجود می گویند اقول درین کلمات و دیگر کلمات که بطوشرح بسوی
 حضرت عارفین مشایخ الیهیم بالبتان منسوب اند مردم اختلاف با دارند بعضی نسبت به بعض
 کلمات گویند که دروغ بر بسته شده و بر بنی بسوی تاویل متوجه شوند مگر قول جمهور عرفا همین
 است که این چنین کلمات از سر حقیقه سکر بر آمده اند اگر بالفرض نسبت بعض اطمینان حاصل
 گردید که دروغ است فلما نسبت بعض دیگر چه توان گفت بجز آنکه گردن تسلیم خم کرده آید و اگر
 نسبت بعض قایل بسکر شدند چارناچار تسلیم قول حضرت مجدد در حقه الله علیه لازم می آید
 تسلیم کردیم که نزد بعض چنان است که در انتساب کلمات توحید بر حضرت بانی ید بسطامی
 قدس سره در و عنایت است اند فاما درین شبیه نیست که بعض عرفا می گویند که آن کلمات از
 سر حقیقه سر بر زده پس محتاج به تاویل خواهند بود چنانکه شطحیات را تاویل کنند قول حضرت
 جنید رحمه الله علیه هو العارف والمعرف ولون الماء لون اناسیه از قبیل فتاوی الحنفیه
 نیست والا در زیر متصوفین مذکور می شد و محتاج به تاویل نمی شدند پس از شطحیات باشد و
 درین مکتوب بحث از شطحیات شیخ محی الدین بن عربی نیست تا ضرورت ذکر نهیب وی می بود
 نه این شیخ محی الدین بن عربی نسبت بدیگران لب به شطحیات بیشتر می کشاید و این مسئله
 را حضرت مجدد رحمه الله علیه در مکتوب دوسیت و هفتاد و یکم از جلد اول شرح و بسط تفسیر
 فرموده سطر چند از آن درین مقام نقل کرده میشود اول کسیکه تصریح بتوحید و وجودی
 کرده است شیخ محی الدین بن عربی است عبارات مستخرج ما تقدم هر چند که
 از توحید و اتحاد خبری رده اما قابل حل اند بر توحید شهودی چه هر گاه غیر حق را جل شانیه بنید
 بعضی گویند لیس فی جنتی سوی الله و بعض ندای سبحانی زنند و بعض لیس فی الدار غیره
 و یار اندا در و نه این همه گلهها است که از شاخ به یک بینی می شکند هیچ کدام را دلالت
 بر وحدت وجود نیست آنکه مسئله اتحاد وجود را بسبب فصل ساخته اند و رنگ صرف و نحو تدوین نموده محی الدین

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

انفکال خود
 میبازارند
 را بفرمایند
 در فرودگاه

رضی الله عنه است و بعضی از معارف فاضله این معجز را مخصوص بنحو گردانیده حتی که گفته
خاتم النبوت بعضی از علوم و معارف را از خاتم الولايت اخذ می کنند و خاتم الولايت محمدی
خود را می دانند و شرح در توجیه آن گفته اند که بادشاه از خزینه دار خود چنبری بگیرد و چه نقصان
دارد و انتهی در مکتوب هشتاد و نهم از جلد ثالث مذکور است چون نویسنده شیخ بزرگوار می الدین بن
عسبانی قدس سره رسید او از کمال معرفت این مسلمة دقیقه را شرح ساخت و
مبوی و مفصل گردانیده و در رنگ صرف و نحو در تدوین آورد و مع ذلک جمعی ازین طایفه
مراد او را نفهمیده تخطیه او نمودند و مسطعون و ملام ساختند و درین مسلمة در اکثر تحقیقات شیخ
فحقی است و طاعنان او و دراز صواب بزرگی و وفور علم شیخ را از تحقیق این مسلمة باید
در یافت نه رد و طعن او باید کرد و انتهی تفصیل در مقدمه گذشت قال و فرموده اید که اگر صحیح
خالص بود که افشای اسرار کافرا بود و خود را از دیگر بهتر دانستن شرک بود و انتهی سابقاً
معلوم شد که این کلیه نیست که اگر بصحیح باشد و با هر باشد کفر نیست اگر صحیح است در اهل
فوت مصلحت نیست و اگر نه وقوع آن از اهل صحیح ممنوع است و خود را از دیگر بهتر دانستن
شرک است چرا باشد ظاهر اسرار کفر است و صحیح کبیر است اقول سخت مشکل است که حضرت مجید و
رحمة الله علیه سخن از معارف گوید و حضرت شیخ اعتراض حسب مذاق علماء ظاهر میفرماید اگر
حضرت شیخ بر مطلق صوفیه توجه فرمودی پس چنانچه اعتراض نگشادی

آنکس که پاهای بسوس تو سر نداشت | و آنکس که سر نهاد بیاس تو بر نداشت

فی الواقع در صحوا افشای اسرار که افشای آن ضروری باشد نشاید چه مقتضای صحوا آن
است که اسرار مخفی داشته شود و آنچه در حالت سکرا اسراری که افشای آن لازم بود و
زبان رفته با استغفار تدارک نموده آید در فتوحات مکیه میطر از دو معنی الصحو انه یکشف له
حق الله فی الامور التي استفادها فی حال سکرة و رد علیه فیعلم عند صحوة و ان یبغ
ان یداع منها فی العموم و الخصوص و ما ینبغ ان یستتر فان کان قد ذاع منها

صحوا آنست که اسرار
مکتوبه در حالت سکرا
دارد و شود پس بدانند که
از آن چه میسر باشد
بود که نام از این افشای
فانی گفته که افشای او
لازم در صورت استغفار
کنند و قدر درین عمل معقول
است برای استفاد
مقام است
بیک
استدلال
امری را ظاهر که
استدلال بر وی لازم
بود مقام و کمالی
از آن که این چنین باشد
از وی سر زده که
برای افشای اسرار
چنین اسرار باشد تا
در وقت از اوقات نشاء
راوند شود و چنانچه
شبان اگر معصومین
باشد

فی حال سکره شیناً فی طبیعه الصحو ان یستغفر الله من ذلک و غدره مقبول
وان الاستغفار عندنا فی طریق الله یكون فی مقامین المقام الاول ما ذکرناه
وهو ان یبد و منه ما ینبغی مستوراً فیجب علیه الاستغفار من ذلک وقد یقع
الاستغفار من لا یمید و منه شئ یوجب الاستغفار فیستغفر من هذا مقامه
ای یطلب ان یستره الله فی کشف عنائه ان یبد و منه بحکم ذلک الحال ما ینبغی
ان یستره و هذا هو المقام الثانی الذی لا اهل الاستغفار ینبغی ان یطلب
الستر عن الله عز وجل عن حکم یوجب علیهم الاعتذار من وقوعه
و هذا هو الاستغفار الا کما یر من الرجال المعصومین
و شرک درین مقام حسب مطلق متصوفین است نه متکلمین از عدم مزاولت
کلام صوفیه این چنین خدشات وارد کرده میشود نزد صوفیه رویت غیر شرک گویند پس
خود را از غیر بهتر دانستن چرا شرک نباشد در کشف المحجوب مذکور است ابو بکر شبلی گوید ان تصوف
شرک لانه صیانه القلب عن ربه و لا غیر تصوف شرک است از آنچه آن صبا نیت دل بود
از رویت غیر وجود غیر نیست یعنی اندر اثبات توحید رویت غیر شرک بود و چون اندر
دل غیر را فحمت نبود صیانت کردن مراد را از ذکر غیر محال بود بنگرید باینکه مولانا می فرماید

تا که باشد یاد غیری در حساب	ذکر مولی باشد از تو در حجاب
تا بود یک ذره از هستی بجای	کفر باشد گر نهی در عشق پائے
گر همه عالم ثواب تو بود	چون تو باشی آن عذاب تو بود
گر شوی چون خاک در ره پایمال	تا بد جان را بدست آری کمال
تا تو با غیبتی عهد دینی همه	چون شوی فانی احد دینی همه

مولانا عبد الرحمن جامی در نفحات در ذکر ابو بکر شبلی می آرد عبید الرحمن خراسانی گوید که شخصی
بدر سرائی شبلی آمد و در نزد شبلی فرمود که سر برهنه و پائے برهنه گفت کرامی خواهی گفت

شعبل علیه الرحمہ را گفت نہ شنیدی کہ مات کافر الاسلام گفت کہ نفس خود را
مے گفت خوش گفت ہر آنکہ گفت ۵

ہر آن کو غافل از حق یک زمان است | در آن دم کافر است اما نہ ہاں است

قال و نوشته اند کہ این فقیہ کہ این ہمہ وفاتہ در بیان علوم و اسرار این طایفہ علیہ نوشتہ
است ظاہر بخاطر شاق قرار یافتہ است کہ از روی صحو خالص نوشتہ است بی مزج سکہا شا
و کلا کہ آن حرام و منکر است و کذا و سخن باقی است بہی سبحان اللہ تا اکنون گمان این
بود و از کلام ہاے شمایہ کنایت و مشافہتہ معلوم میشد کہ ایشان صاحب صحو و تمکین
اند و از سکر و تلویح منفرہ و مبتدیان درین وقت چنین معلوم میشود کہ صاحب سکر بودہ اند و مقدر
است کہ مرتبہ اہل سکر ساقی و نازل است پس تحقیقات و تدقیقات کردہ اید برای اثبات سکر کردہ آید یا براسے
تصحیح و تصدیق آنچه واقع شدہ است باین سکر برای اثبات سکر چہ معنی دارد و اگر آنچه واقع شدہ
است باین سکر صحیح و موسس بر قواعد طریقت و موافق قرار داد اہل حقیقت است چنانکہ از بیان
کردن حقایق و معارف برای اثبات او ظاہر میشود چہ تخم دارند و چہ احتیاج باعتبار و انکسار
است والا از اول می بایست گفت کہ معذور و وارید چیزے از مستی و بیخودی واقع شدہ است
و بعد از نشستن بخار مستی آن سخنان را از حیز اعتبار و صفحہ روزگار می تراشیدہ و مخومودہ
و توبہ کردہ و کلام الشکاستے بطولے و کایرونی و عجب است ازین امور سیکہ جمیع فضائل و کمالات
محمدی علیہ فضل الصلوٰۃ والسلام و اکملہا حاصل کردہ و باقصی الغایات مراتب متابعت و
کمال رسیدہ در قرب وصول بجای رسیدہ کہ ہمہ را پس انداختہ و حقیقت را بی پردہ دیدہ و در فیتہ
اگر قرار باشد بہ سکر دیگران خود چہ کار کنند کہ باصل نہ رسیدہ گرفتار ظل ماندہ اند و بگویند از ایشان
اگر بچہ بقاے حجاب سگری و بے تمیزی واقع شود و محجب نباشد اقول این کلام از سر تا پا بخود
است اما اول پس اگر تا اکنون این گمان بود کہ حضرت مجدد رحمہ اللہ صاحب صحو و تمکین اند
بدون مزج سکر پس این گمان فاسد بود صحو خالص نصیب عوام است و حضرت مجدد رحمۃ اللہ علیہ

علا شعی
کازم از امام
اورادہ کند
علا حضرت
مستحق در سکر
نہدہ الاسلام
نگارند باطن
ارواح الحقیقین
اہل صحو و تمکین
علا ارباب سکر
این نقل و نقل
علا است
در حقیقت

بجز مستی
این مستی
صحت نیست
کہ دنیا را
علا سکر
چیز نیست
رابطہ کردہ
منی شدہ

جای دعوی این امر نکرده اند که صوحا صرح در وقت ادعی قحلیه البیان اما تائید
 هرگز مقرر قوم نیست که مرتبه اهل سکر نازل و سایل است بلکه این مسئله مختلف فیهاست چنانکه مذکور
 شد اما تائید پس آنچه حضرت مجدد رحمه الله علیه تحریر فرموده اند نه برای اثبات سکر است و نه
 برای تصحیح و تصدیق این معنی که آنچه واقع شده بسکری بلکه تحقیق این معنی است که بزرگان بسکر
 کلام کرده اند و کلام سکر قابل ملاست نیست فاین هکذا اصل ذلک درین کلام از حضرت
 مجدد رحمه الله علیه احتذار و انکسار و استن غلط فہمی است از حضرت مجدد رحمه الله علیه هیچ جا کلام
 صادر نشده است تا گنجایش این قول باشد که بعد و در بار دیگر چنانکه از مستی و بخودی واقع
 شده است پدیدۀ تامل نگردد که جواب بعد از تسلیم بطور قضیه شرطیه است و کلامی شرطیه
 مستلزم تحقق مقدم نیست میفرمایند مخدوم این قسم سخنان که بنی از افشاکی اسرار باشد و از
 ظاهر مصروف در هر وقت از مشایخ طریقت قدس الله تعالی اسرار هم ظهور آمده است و عادت
 مستمره این بزرگواران گشته امری نیست که این فقیهان را ابتداء کرده باشد و اختراع نموده
 لبس هذا اول قاس و رة کسرت فی الاسلام پس این همه شور و غوغا چیست اگر لفظها
 شده است که ظاهرش مطابقت با علوم شرعی ندارد و ان را باندک توجه از ظاهر مصروف
 نموده مطابق باید ساخت و مسلمانی را متهم نباید کرد و اشاعت فاحشه و تقبیح فاسق هرگاه در
 شریعت حرام و منکر باشد تقبیح مسلمانی بجز داشتن باه چه مناسبت بود بخ اما را بجا پس بر
 تقدیر تسلیم میگویم که حضرت مجدد رحمه الله در معارف لدنیہ می فرماید باید دانست که در هر
 مقامی از مقامات ولایت و شهادت و صدیقیت علوم و معارف جدا است که مناسبت
 ان مقام است در مرتبه ولایت علوم سکر بسیار است که سکر غالب است و صوفی و مخلص در مرتبه
 شهادت که ثانی درجه است از درجات ولایت سکر مخلصیت پیدا می کند و صوفی غالب می آید
 اما زوال سکر یا لکن نیست و در درجه صدیقیت که ثالث مرتبه است از مراتب ولایت و شهادت
 درجات ولایت است و فوق آن درجه ولایت نیست بلکه مرتبه نبوت است علوم آن درجه

سنة
 بکرم
 ان که
 بدین
 لازم
 است
 نیست
 این اول
 نیست
 که در کلام
 منکر
 شده

از سرک تمام برآنده اند و مطابق علوم شرعی گذشته صدیق همین علوم شرعی را بطریق الهام اخذ می کنند چنانکه بنی علیه الصلوٰه والسلام و آنکه بطریق وحی اخذ می نماید صدیق و بنی را تفاوت در طریق اخذ است نه در مآخذ که هر دو از حق سبحانه و تعالی اخذ می کنند اما صدیق بترتیب بنی بیان درجه میرسد بنی اصل است و صدیق فرع او و نیز علوم بنی قطعی است و علوم صدیق ظنی و نیز علوم بنی بر غیر محبت است و علوم صدیق بر غیر محبت نیست

در قافله که اوست و انهم نرسیم | این پس که رسد و در بانگ جرسم
صلوات الله تعالی و تسلیماً ته علی نبینا و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی
الملائکة المقربین و علی اهل الطاعة جمیع پس اگر درین رساله بعضی از علوم و معارف بطریق
سلفی و تبیین یا یکدیگر واقع شده باشد حل باید کرد تبیین علوم را به تبیین درجات و ولایت
که هر عالم را علم جداست حقیقت علوم توحید مناسب بدرجه ولایت دارند و از علوم درجه شهادت
اگر خواهی معلوم کنی پس معرفتی را که در میان بر می بین کشله شئی مذکور شده است نیک
دریای که علوم آن مقام از علوم مرتبه شهادت اند و چون در آن موطن خود را و صفات خود را می بیند
لاجرم آن مقام امقلب قلب شهادت کرده اند و علوم صدیقیه خود یعنی با علوم شرعی است چنانکه
بالگزشت و العلوم الصمیمه و المختبره فی المطابقة بالعلوم الشرعية یدبثنا الله سبحانه
علی الشریعة الخراء محمودة صاحبها علیه و علی آله الصلوة والسلام
انتبه پس کلامیکه از عالم ولایت سربزرده باشد و یا سکر مغرور باشد در آن منقذ نیست

انہ کے پیش تو گفتیم غم دل تر سیدم کہ دل آزرده شوی ورنہ سخن بسیار است
قال نوشتہ اند کہ سخن با فان بھو خالص متصفت اند بسیار ماند چرا این قسم سخن نیاقتند
 و دل های مردم از جانہ بروند اگر مرد اوہامی خواص است مثل این سخنان آن را از کجا از جای
 بریند و محظوظ مے سازند اگر وہا کے عوام است دلربائی و فو یافتن آہنا چہ مقصود است و چہ
 شہار فار و در اصل سخن اعتبار ندارد و مدار بران نیست بسا کس کہ سخنان کاملان گویند و کامل

نمیشد و بسا کس که حرف زدن نداشتند و کامل باشند احمد رضا که ایشان اند هم کمال است
و هم سخن سخنان خوب شا بسیار اند و دل ربانان این سخن شنید که نسبت با حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم بے ادبی و گستاخی کرده اید آنها را چه پوشید و بدنام می سازد اقول مراد از
مردم عام است خواص باشند یا عوام اگر حضرت معصوم از ان مخطوطه نشوند آن قصه سخن نیست

سخن شناس نه دلبر خط اینجاست | چو بشنوی سخن اهل دل بگو که خطا است

مگر هرگاه خود حضرت شیخ بیشتر است از سخنان حضرت مجدد و خوب و دلربا تجویز کنند و بزم
خود صرف چند سخن را محمول بر بے ادبی و گستاخی نموده اند باعث بدنامی خیال کنند پس تناسل
از مردم که خواص باشند یا عوام لغو و باطل خواهد بود

می نمایند که سر عهد شکستن داری | خشم این بار تو چون رخسار تو

و بے اعتباری اصل سخن موجب فراوان تعجب است کلام حضرت غوث محمدانی رضی الله عنه
که جن و جنه و ارواح انبیاء اسد برای استماع آن حاضر می شدند **کَمَا يَطْمَعُ**
مَنْ يَهْجُو الْأَسْكَرَ و اهل بیت صلیت سخن

تا هر سخن نه گفته باشد | عیب و منرش نهفته باشد

منقول است که روزی حضرت غوث الاعظم کبر سر منبر بیان علوم و معارف میفرمودند درین
اتنا گذر حضرت خضر واقع شد حضرت فرمودند ای اسرار یلی بیا کلام محمدی بشنو بلکه اگر در کلام
ملک العلام پدیده بصیرت نگرسیتمه شود از ان ظاهر خواهد شد که کلام در صلیت کلام هیچ اصل
ندارد حضرت مجدد در رحمة الله علیه در ساله مکاشفات غیبیه می فرماید صفت کلام بکلمه نشان کلام
که کلام مادر آشت برای آن محتاج الیه است که فاده بے آن متصور نیست پس هیچ کمالات غیبیه
و شیعونات ذاتیه اولاد در مرتبه آن صفت بلکه نشان فالین می شوند و از آتجا بعالم فاده می
آیند مثلاً شخصی که کمالات بسیار دارد می خواهد که آن کمالات را ظاهر سازد و لا آن را در مقدر
قوة کلامیه فرود می آرد و از آتجا اظهار آن می نماید پس در واجب تعالی و تقدس در مرتبه

سخن شناس
نه دلبر خط
اینجاست

۱۲

شیونیات که نرید بر ذات نیستند الا باعتبارشان کلام باین معنی مخصوص گشت و هر چه از کمالات
در مرتبه ذات و شیونیات متحقق بود تمام در شان کلام فالین گشت حاصل تمام حقیقت آن
شان بهین قرآن است و پس بهین عبارت عربی و ترتیب بهود مکتوب در مصاحف و هر
تا بیکه بر سببی صلی الله علیه و سلم منفرل شده است بخرو نیست از اجزاء این قرآن که از بعض
عبارات او به بعض وجوه مستفاد است و تخلیق جمیع مکنونات من الاول ل الاخر مستفاد از
و اما قولنا الشیء اذا امرنا ان نقول له کن فیکون صدق این است و این قرآن باین عظم
شان و دخل و ایره اصل است هیچ ظلیت با و راه نیافته و همانا که آنچه بعضی اکابر و لیاء الله رضی
الله عنه میفرمودند که قرآن از مرتبه جمیع است ناظر این معنی است و قابلیت اولی که معجز حقیقت
محمّدیه است علیه من الصلوة اتمها و من التقیات اکملها ظل این قرآن مجید است
پس این قابلیت نیز جامع جمیع کمالات ذاتیه و شیونیات ذاتیه باشد لیکن بطریق ظلیت نه
بطریق اصالت و قرآن بطریق اصالت جامع است و بهین مناسبت قرآن مجید بران سرور
منزل گشت و او را باین نعمت عظمی مخصوص گردانید و همانا که اشارت حضرت عایشه صدیقہ
رضی الله تعالی عنہا که حضرت صلی الله تعالی علیه و سلم در شان او فرموده و انشطر
بینکم محمد ^{صلی الله علیه و سلم} هذه النبی و ربیان خلق انسر و علیه الصلوة و السلام و الحقیه فرموده کان خلقه
القرآن بهین مناسبت است که اصالت او ظلیت است و بزرگی شریعت او را علیه الصلوة
و السلام از بهین قیاس باید کرد که متابعت او را سر بایه جمیع سعادات می باید دانست
این کار و ولست کنون تا که ادهند به این علمیت که مخصوص بعضی اصا و افراد
است که به خلق قرآنی او را خلق گردانیده اند و بنور او دیده بصیرت او را کتمل ساخته و کلام
را نظر نایا بنیامنی رسد و از مراتب ظلیت نفوذ نمی کند و قایق علوم مقامات ظلیت مخصوص
به بعض افراد قطاب است بلکه قطاب ارشاد مدار کار و دیگر در بین است و بنده می
خاص مخصوص اند و من جمیع المرتبة القطیبة و الفردیة که بنید البغدادی سید

بر اساس
اراده از کردم
گفتم پس او بود که
۱۰ ساله دو نیمه
دین خود از عایشه
پایه به ۱۲ ساله
خلق او قرآن بود
۱۲ ساله پس قرآنی
بدرای بخش بود
کرد در میان از
ظلیت و اول
شماره
طایفه صوبه
مجید بنیادی
رسمه الله علیه
است

الفاظی که در کتاب الله تعالی و این نسبت فردیت او را از شیخ محمد قصاب حاصل گشته و پیرا و در تحصیل نسبت قطبیه شیخ سیری قطعی است حتی الله تعالی ختم و سید الطایفه نسبت قطبیه را در جنب نسبت فردیه فراموش کرده میگوید مردم میدانند که من مرید سیری ام من مرید محمد قصاب ام بر اصل آن سخن رویکم و گویم که در قرآن الفاظی و استقبال برای آنست که جمیع از مننه از لیه و ابدا پازو نیم و رانده اند بعضی از آن بخاصی تعلق دارند و بعضی دیگر بحال و بعضی آخر با استقبال او شامل کل است پس منی و استقبال نسبت بقرآن نباشد بلکه به نسبت بعضی از مننه باشد که قرآن شامل است بران مثلا شخصی از احوال گذشته خود بقیس بر ما منی می کند پس ان ماضویه نسبت بزمان حال آن شخص است نه به نسبت آن شخص منشی جمیع از مننه است والله سبحانه اعلم بالصواب اما در بطریق السداد والله یحق الحق و هو یهد السبیل پس صدق قرآن و طالع احکام بر طبق آن مصدق جمیع کتب سماوی است و حاوی کمالات جمیع شرایع انبیاء صلوات الله تعالی علیه و سلمه علیهم جمیع و کذب این کلام است کذب جمیع کتب مترکه است و عدم تیان بر وجوب این شریعت مستلزم حرمان عظیم است

محمد سیری کابروی هر دو سر است | کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او

انتهی قال این کلمات بقصد استفسار و استکشاف حال و دفع تالم عارض بیان و تسکین حرق صدر نوشته شد و قصد آن داشت که چیزی بنویسد و بالزام نفس خود و افحام راضی باشد اصل غرض بفیحت و خیر خواهی و کشف حال است که الدین النصیحه این را در چند مجلس ادا نموده و هر بار استخاره بجناب حق و استفاده از شرف نفس و شیطان و تبری از حیل و قوت بهیالغه آکید و اصلاح تمام می نمود و به نوشت امید که معذور باشد بلکه ماجور گردد و اقوال تحریر که بقصد استفسار و استکشاف حال میباشد در ان اطالت و دراز نفسی رواندار نمازین رواج سراسر ظاهر است که آنچه گفته شد بطور الزام است و نفی و ابرام

مارا بنفره کشت و قضا را بهانه ساخت | خود سومی باندید و حیارا بهانه ساخت

سیری
منشی خال را و سنا خلیفه
رحمة الله علیه بود و زانیه
میدون استی حقه الله علیه و زانیه
سیری منشی در کان خود نشسته
بیزانیه منشی استی باطن
تشریف آوردند و نمودند
که برای این شیخ را چه
تا پیشتر سیری تعلیم کلام فرموده
حضرت صدوق را و گفتار
آوردند که در اصداف
دینار از خود دارد و
راستی و در بهر
پس سرست و کان را گذرانند
و بجا رسیدند در راه بوی
انتقال فرمودند و ۱۲
است و در ان صواب
درستی آمد و نجات یافت
ع فریاد و راهی نماید ۱۱

جان نگو و تا بدل و حدت نیال کے بچہ کانت تواند کرد گل	تا نباشد در دلی تعیبه حال جلوه طاووس غوبی صلح کل
حکایت	
اندر این کاشانه کثرت اساس از تقصیر طبع او آئینه خیر و حدت ایجاد زیستی پریشان ست جام ساقی آن بزم بود نزد او شد بود الفضول خام کار از بهر معرفت رنگی نداشت گفت کاش فیض تو نور نشا دل یک نگاه لطفت بر رویم بکن کین دل از نیرنگ دنیا مایل است در جوابش گفت کاش محو ہوس کین قفس بستان اہل دل بود کے زو حشت اہوان ایدیدام چون شنید این نکتہ شور سن خیر شد	بود از ارباب دل معنی شناس وز صفا قدوسیان را آب ریز از صنم سوئے حرم محل کشان تا نہ اران جلوه درستی نمود و حشت ایجاد طلسم عتبار بلبل آسا شوق انگیزی نداشت نوریان از پاکی طبعت خجل دام چین و صید آہویم بکن از دم عجایز کیشان غافل است مرغ بال افشان کے اید در قفس کے از وطیج ہوا مایل بود کے بود اہل ہوس از بند رام از تمنا اضطراب انگیز شد
<p>سہ ہوا ہوسے نزو عارف آگاہ در آمد و اسے نہای بیعت نمود عارف با کرد چون استبدادش ملاحظہ فرمود گفت کہ در فلان گلشن پرورد خدائش بہبود دید و باغبان طہیزن ہوا ہوس چون شنید ہل داشتند دران گلشن رفتہ در خدائش سوخت و باغبان را بسیار نرم کرد با خدایان برپا ستہ او افتاد گفت کہ گلشن را سستی و مار از وی نکاسل بہ حال تو ہویدا است امروز بیاد نام است و یا ستہ با نام و ستہ با نفس کشم نام نہا نمود و از عطیہ بیعت و از تہرہ رفتہ ازین داستان بیان کرد دعا و گفت ہر چون چلم مثل او دامن بیعت نہ آید و نہ در نہ یواہر ہی نگرفتہ و راہ غریب گشت ۱۲ سہ قولہ وحدت ایجاد سے آج وحدت ایجاد یعنی</p>	

تو چو بجا آید
تو چو درش بنان تو خد
ایجاد بود کہ سہی اور در
زنان گشت در جلوه ہوید
ادامین نام کہ انجیکہ در صنم
سید در حرم شہ گریست
لہذا از صنم کباب حرم کل
کے کشیدہ است
دام چین و صید آہویم بکن
دام و بچہ غوبی حرم عتبار
بلیط از دام خط عیوب
نفسانی متاع از سن گویا
انسان آہویم بکن
در قفس سے آید و تو خد
ہوا ہوس مایل بجا
در دام نہر خواہی آمد

الصفات آرد ازین روشن بازدارا قول محیب الدعوات فی فضل خود دعای حضرت متحن
علیه الرحمۃ را بدوہ اجابت متعون داشت و غشاوت بشری از ایشان زایل شد و واقعہ
رسالت پناہ علیہ السلام را دیدہ کہ میفرمایست ہر کہ اخلاص پیاورد یا ایشان نیز داشتہ
باشد و شہادت بحضرت مجدد علیہ الرحمۃ فرمود و کیفیت رجوع بہ تفصیل در مقدمہ مذکور شدہ

نقصان ز قابل است و گرنہ علیہ السلام

قال یکبارہ سے شنیدہ شد کہ نسبت بہ تقیلین آیہ سے خوانند و ان یک کا ذبا فضلیکہ گذر بہ
و ان یک صا قایہ ہیکم فی الدنہ یعلم اقول اولامردمان بخان از کجا تا کجا می رسانند
کہدامی خود مقرر بامی بہتقال طبع حضرت متحن این خبر بخد مت وی رسانیدہ باشد

پس لایق اعتقاد نباشد ثانیاً ہر گاہ ہوا خواہان حضرت متحن بحال س با حضرت مجدد رحمۃ
اللہ علیہ کیفیت شکایت معروض داشتہ باشند حضرت مجدد رحمۃ اللہ علیہ بطور اقتباس این
آیت را تلاوت فرمودہ باشد پس غور فرمود نیست کہ بایست از نیست ہر گاہ بایست از حضرت
مستقرن است پس محل تخش نباشد

چوترا نداختی بر روی دشمن

خدا کن کا ندرا ما جمل نشستی

قال التماس انت کہ اگر این طریق کہ مردم دست او را نکار شما ساخته اند ترک دہیہ
و اسلام نمایند دوستان ہمہ در رقبہ طاعت و انقیاد بلکہ دشمنان نیز براہ محبت و اعتقاد

آیت اقول

الکون کہ گفتہ نظر سے ہست با منشن

ای روزگار فرستے اے مرگ

ای بہادر دین باب چہ گفتہ شود کہ انکار بزرگان دین از قدیم الایام جاری است امرے
محدث نیست بنی بنی کہ علامہ ابو الفرج ابن جوزی کہ از کبارے محدثین و نقادان حدیث
است و در قصایفید یطولانی دار دو تراجم و طبقات محدثین از مدائح او مال مال است
پہ قدر منکر حضرت غوث الاعظم رضی اللہ عنہ بود چنانچہ خود حضرت متحن در رسالہ

انکار علامہ ابن جوزی بر حضرت غوث الاعظم

تحصیل التعرف فی معرفة الفقه والتصوف سے طرازو کا ابن الجوزی نے فی زمین سبیدنا
 ومولانا القطب الزرقانی والخوف الصمدانی التبیح محی الدین عبدالقادر الجیلانی نے وہاں
 نیساکت معصہ رضی اللہ عنہ طریقیہ الاجنبیہ الہامیہ تنکار سحر و فاعز کا مجتہد حسن عقیلیہ
 بالانکہ ابن جوزی بیاداش انکار باوصف رفت پایہ بادیہ تنبہال سجون شدنگار کارش از
 تلبیس ابلیس توان سنجید نقیض منہ جاود الدین یحشوزن ۴۴۴ ابن جوزی اگرچہ بظاہر
 قدری آر کہ انام نقیض بیان غلط الغلط الا تشریہ الشریعہ والذیۃ علیہا من الغلط
 وقا علینا من القائل والفاعل واما نودی بدلت امانۃ العلم واما زال العلماء یمین
 کل منہم غلط صاحبہ قصد البیان الحق ولا ظہار سبیب الغلط ولا اعتبار بقول جاهل بقول
 کیف تزد علی فلان الزاهد المتبرک بہ لان لا یقبلا داما یکرز لے ما جائت بہ الشریعۃ ان الاشخاص
 مگر اگر بر جوش کلاش نظر سے انداختہ شود و عیان خواہد شد کہ ابن مقصد سے جہلت وی بود
 چنانچہ در رسالہ تحصیل التعرف مذکور است والظاہر من حالہ ان کذا تلبیس منہ وہی قائم
 دائم علی الانکار و نظر بویہ کتبہ بکلامہم انما هو لا مستیفاء عن غرضہ باقام تصامینفہ
 و جاے در ان رسالہ مذکور است و سر تلبیس و عقدہم و انشدہم فی الانکار ما ابو الفرج بن
 جوزی سجل من اعیان العلماء والمحدثین وقم فیہم وافہم هذا القوم وانکر علیہم انشد
 انکار فی شدۃ وخشونۃ و صنف فی ذلک تصنیفا سماہ تلبیس ابلیس مذکر فیہ ما خل
 الشیطان فی الناس فالتیظا لظاہر المستعمو خاص و صاف و هذا القوم و ذکر فا ذکر عافا ان اللہ تعالیٰ من ذلک

۴۴۴ ابن جوزی معاصر حضرت خوش پاک بود و باوی مخالفت داشت و از محبت و حسن عقیدت وی محمود بود ابن جوزی از
 کبار محدثین و واعظین بود در وعظ وی یک کلمہ مردم جمع شدہ اندکہ در ان سلاطین و وزراء و امرای بودند ہزار ہا کتب از
 دست خود گذاشتہ و کلمہ مردمان بردست وی توبہ کرد و بدو بہت ہزار مردم ایمان آوردند در شہر ہجری از قید قمار و اسط
 خلاص یافت و در بغداد ہر روز جمعہ و از وہم برصان ۴۹۹ ہجری نصا کرد ۱۲۲۰ است می شود از ان ہوی کسانیکہ از قمار
 خود سے ترسند ۱۲۲۰ یعنی انچہ غلط کنندگان بیان کردہ ام از ان صورت ہمین مقصد دست کہ شریعت را پاک کنم و کسے

راکچاس کلام چنگ
 داشت از قبل و قابل نیست
 باین کار سبک دست و نظر
 فی غلطی مردمان بیان سے
 کنند برست و کلمات ہم
 علی کتبہ و دین غلط اگر کسی
 برکت بخواہد کہ بر آن زہد
 اعتبار بخواند و در کتب قابل
 شریعت کارہ سے خود نہ انداختہ
 مردمان ۱۲۲۰ سالہ نظام حاصل
 تلبیس ابلیس باندہ
 سے خودابین
 جوزی انکار علیہ ما یجوز
 و آنچه از کلام ایشان نقل
 کردہ من بہین عرض و دنا
 سبب ہی تمام شود انما
 خوش نفسی شان انما یوسف
 ۴۴۴ تلبیس ابلیس از ان
 ایشان در کار ابن جوزی بود
 کہ از احیان طایفہ قادہ و ابن
 در چہ ابن طایفہ قادہ و ابن
 قوم با فحش کردہ و از شدت
 و خشونت ایشان انکار کردہ
 تلبیس ابلیس از انجا
 از دست دین کتاب دگر
 این سخن است کہ در دین
 شیطان دخل داشت
 کہ تا سبک را
 خلاص کردند عدا
 خصوصاً در طایفہ
 صوفیہ و از کربان
 از ان محفوظ دارد
 ۱۲۲۰

چون بعض ارباب علم بدام غشاوت بشری گرفتار آید مضامین عبارت نامفیدہ بقالب
نادر است در آورند پس تصور صوفی چیست

ہرچہ بہت از قامت ناسازی اندام است | ورنہ تشریف تو بر اے کس کوتاہ نیست

سجاشیہ خیال طایفہ صوفیہ بنمیرسد کہ مردمان حلقہ طاعت و انقیاد و بگوش بہند بلکہ ایشان
مہم اکمل از ابادانی دور از مردمان نقور سے باشند و انکار منکرین را اصلاً بخیال نیارند ازین
جاست کہ توفیق ایزدی بچویش آمدہ تکفل حال ایشان می باشد برنگرید کہ شور و شغب این
جوزی ضرری در عظمت و جلال حضرت غوث الاعظم نہ رسانند و دامن پاکش بہ عیب ملوث

نگردانید بلکہ خود این جوزی بیکافات اکن روی سخن دید و مطعون و ملام گردید بچنین نسیم
توفیق ایزدی عبارت سے کہ در دیدہ حضرت مقرر بود در ادنی تحریک و استہزاز زد و دسینہ و

چشم را صاف و پاک نمودہ عقیدت بر عقیدت افزود تا آنکہ از احقاد حضرت معترف حضرت
حافظ محمد حسن قدس سرہ داخل طریقہ علیہ نقشبندیہ شدہ بعالمی از توجہ خود فیض رسانیدند

و جہانیان را باب پاشی انوار و برکات سیراب گردانیدند منقول است کہ چون ایشان خدمت
عروۃ الوثقی حضرت خواجہ محمد معصوم رحمۃ اللہ علیہ برای حصول برکات طریقہ مجددیہ حاضر شدند

حضرت خواجہ استفسار فرمودند کہ بہ اقرار آید یا انکار ایشان از غایت الفعال سر در پیش نہادہ
و زبان معذرت کشادہ عرض داشتند بل برای استہذار حضرت شیخ محمد احسان ابن حافظ محمد

محسن رحمۃ اللہ علیہ در عنقوان شباب اخوانی از طریقہ مجددیہ داشتند اخراہہ پیشہ شدہ بدست
حضرت مرزا حاجانان قدس سرہ بشرف توبہ و ارادت فائز شدہ بدرجات علیا رسیدند

فَلْيَعْلَمُوا هَذَا النَّحْوُ بِذِكْرِ هَذَا النَّحْوِ

محمد بگذاشت و حدیث در دما آخر شد | شب باختر شد کنون کو تہ کفر لسانہ نما

اللَّهُ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ

ضعف غالب شدہ از نالہ فرو مانده دلم | دیگر از حال من اورا کہ خبر خواہد کرد

مشکوٰۃ

<p>کہ کرد خمش از رنگین نگاری کز رنگ نقشب رشک بستم شدم از لہجہ تحقیق در پاش پرہیزم آفتاب از شیشہ او دماغم محو افسون زبانش باستدلال بیدارم و دیش نہ میجو شہم بر تو انقصاش ز اسرار تصوف چشم پوشان بتردید مبدد العت ثانی تصوف را بنود از وی لغت تصوف را نباشد زین شکایت و لے آخر چو او را دیدہ بکشاد طپیدہ برق براز سینہ او نوشتہ نامہ ازہ عجزے خنوع بتحریرات اورنگین خیالے فہم در کلام شان گزاشے مرا اصلانہ باو سے اختلافست بشودر آب آن تقریر دلگیر بمکتوبے شدہ از من مقید ز عاجز شدہ بجا گرد او کردہ</p>	<p>ہزاران شکر بر توفیق باری بہ تحقیق مضامین نقشب بستم مرا از شیخ نامی نیست پر خاش ندارم ہری در پیشہ او دلہم شیدائی معشوق بیانش بہ تصنیفات خود قول بدیش بخی کو شہم بہ تغلیط کلامش و لے باشد عجب کین شیخ و شان کمبر بست از کین بختانی ندیدہ اصطلحات تصوف دل او محو ایراد شکایت بہ اول سے او در رود ایراد عیان شد جوہر آئینہ او بگردانزد و ایرادش رجوع کہ مارا شد نصیب از فکر عالے نہ بنیم در نکات شان خلافت کنون این سینہ ام بسیار صافست بنور الحق چنان بنمود تحریر کہ در رد کلام شیخ احمد چو او خود از کلام خویش برگرد شیخ محمد علی</p>
--	--

من
المرآۃ
سل الشیخ
۱۲

رموز از خواجۀ محصوم آموخت
 دلش بگرفت نور جاودانی
 دامنش مست ختم عبه باقی
 دل از امنگی او میداشت پر نور
 ز درویش محمد آفتابش
 محمد زاهدش میگرد تسلیم
 دل از یعقوب چرخ فیض میداشت
 علاء الدین بخانش آب میداد
 بهاء الدین بخانش نقش می بست
 ز مشکوۀ دل سید امیرش
 ز باها و سامی بوسه نور
 بنوران علی شمع عزیزان
 درخشش رازهای خواجۀ محمود
 ضمیر او ز نور خواجۀ عارف
 ز عبدالحق او آموخت اسرار
 بر یوسف جان زینجا و ارشد
 فروغ بوعلی جانش برافروخت
 ز مصباح ضمیر پیر بطلسم
 چو نور جعفر صادق طپان شد
 ز اشراقات قاسم بن محمد
 به تنویرات سلمان داشت اشراق
 ز خورشید دل صدیق اکبر
 محمد و اولاد آدم

در بیان محمد و پیغمبر
 در بیان محمد و پیغمبر

هزاران گنج فیض قدس آموخت
 ز مشکوۀ محمد و الف ثانی
 دل او بادۀ نوش جام ساقی
 زبان مشعل نمایی شعله طور
 ز وحدت بود در دل اتینا سش
 بجانش از عبید الله تفهیم
 ز اسرار تقدس تخم میکاشت
 که باغ بیخبران شد ز نسبت یگان
 دلش از تخم وحدت بود مست
 فروزان بود انوار ضمیرش
 دلش از فیض عرفان بود مسرور
 دلش پروانه آسایش ریزان
 بجانش صد هزار آینه نمود
 عیان میداشت اسرار و معانی
 درخشاند از دل برق انوار
 ز عشقش سینه آتش زار میداشت
 دلش از بو الحسن سرمایه آموخت
 هزاران داشت اسرار شرفام
 ز طبعش مرغ هستی پریشان شد
 درخشید از دلش انوار احمد
 بدل از آفتاب فیض اطلاق
 دل او بود دائم نور پرور
 منور شد ز فیض چشم عالم

<p>دلش تابید از نور الهی ۛ</p> <p>ازین پیران دلم را آب تاب است</p> <p>خداوندا دلم پر نور گردان</p> <p>گرہ بکش از کار بستہ من ۛ</p> <p>ز ضعف و کمالی بے دست و پایم</p> <p>بہ غفلت مگذران عمرم شب و روز</p> <p>ز خواب غفلتم بیدار کئے وہ</p> <p>سرے وہ کاندرو باشد ہوا بیت</p> <p>بدہ چشمے کہ گریان تو باشد</p> <p>بنہ در سینہ ام از عشق داغے</p> <p>یہ آہِ عاجز خستہ اثر وہ</p>	<p>کز تابا بایست از مہ تابا ہے ۛ</p> <p>فروغم مثل روی آفتاب است</p> <p>نظر محو چراغ طور گردان</p> <p>شفا سے وہ بجان خستہ من</p> <p>درین بے دست و پایے وہ شفا یم</p> <p>بجانم شمع آگاہی بر افروز</p> <p>ازین بدستیم ہشیاری وہ</p> <p>دلے وہ کاندرو بنود سوا بیت</p> <p>بدہ آن دل کہ بریان تو باشد</p> <p>ازین آتش بیفزوزم چراغے</p> <p>ہمال آرزو لیش را خورہ</p>
--	---



احمد علی احسانہ و نوالہ کہ دیرین خان فرخی اقران کتاب تطاب
 فیض انتساب فیض الفضل محل الکمال علم بلعی خیر پروردی جناب لانا کو
 محمد کبیر احمد رضا سکندر پوری نقشبند مجددی سلمہ الولی از اہتمام
 احترا لام محمد عبد الاحد عفا اللہ عنہما شعبان المظہم ۱۳۱۱ھ مطبع مجتبائی دہلی طبع

فہرست کتاب مستطاب ہدیہ مجددیہ از تصانیف جناب مولوی حکیم کوئل احمد صاحب
سکندر پوری نقشبندی مجددی رفیع القہالی مقامہ

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۱۰۱	۲ امر دوم در ذکر وجہ اعتراض شیخ عبدالحق دہلوی کتبت	۱۰۱	خطبہ کتاب
۱۰۲	۳ بروج نمودن ازان	۱۰۲	مقدمہ در بیان بعض امور ضروریہ
۱۱۱	۴ آغاز داستان سوالات شیخ عبدالحق رح و اجوبہ آن فاک	۱۱۱	۱۱ امر اول در تعریف فضائل حقیقت
۱۱۵	۵ کیفیت بہات متشابہات	۱۱۵	۱۲ ملاقات امام شافعی رح با شیبیان راعی رح
۱۲۱	۶ ذکر لغویت تفتیش تخیلہ بزرگان	۱۲۱	۱۳ امر دوم در بیان اضع علم تصوف و ذکر ترقیات در سطح اعلم
۱۳۱	۷ ذکر لغویت عرفانی مردم بہ تفتیش حضرت خواجہ باقی الدین	۱۳۱	۱۴ امر سوم کیفیت رواج تصنیفات تصوف و درج
۱۳۵	۸ ذکر لغویت انتساب نقصان نزول حضرت غوث الاعظم	۱۳۵	۱۵ اشارات و بیروانات خفیہ
۱۳۸	۹ ذکر اجتماع کمال ابراہیمی و محمدی و لغویتان	۱۳۸	۱۶ اشتباہ اگر علوم صوفیہ تصوفی بود ائمہ متہدین پن باب
۱۴۱	۱۰ ذکر لطین	۱۴۱	توجہ می کرد در مع جواب
۱۴۲	۱۱ متابعت پانچ مرتبہ است	۱۴۲	۱۷ اشتباہ صوفیہ بظاہر کتاب نہت چرا متوجہ نشدند
۱۴۶	۱۲ ذکر لغویت انتساب اجتماع کمال امجدیہ و ذوات مجبورہ	۱۴۶	۱۸ اشتباہ چرا قوم رمزا گفتند
۱۴۷	۱۳ ذکر لغویت انتساب گفتن بعضی یاران ایشان کہ مقام	۱۴۷	۱۹ امر چہارم بروی اظہار کرامت ضرورت است
۱۴۸	۱۴ خود را فوق مقام ادنیار می یابم و تعجب نمودن بہت مجبورہ	۱۴۸	۲۰ امر پنجم تحدیث نہت علی تفاوت مالا گاہی حسن با
۱۴۹	۱۵ ذکر لغویت انتساب ابن امر کہ در جامی شجری محمدی کتبت	۱۴۹	۲۱ گاہی واجب
۱۵۰	۱۶ ذکر دورہ الف با مجبورہ	۱۵۰	۲۲ امر ششم در بیان شرط
۱۵۱	۱۷ مکتوب شہادہ و فقہم از جلد ثالث	۱۵۱	۲۳ امر ہفتم فضل کلی معارف فضل جزئی نمی توان شد
۱۵۲	۱۸ تحقیق مرید و مراد حسب اصطلاح صوفیہ	۱۵۲	۲۴ امر ہفتم از زبان پاستان پیر کی از انبیا و اولیا
۱۵۳	۱۹ تحقیق اتصال سلسلہ ارادت بی توسط با تہذیب اصل	۱۵۳	۲۵ نگہ شدہ اند کہ ایشان را از دست اعدا دینی نرسیدہ
۱۵۴	۲۰ در طریقہ نقشبندیہ بہت و یک وسطہ در بیان است	۱۵۴	۲۶ امر نہم در ذکر حالات حضرت مجدد الف ثانی بطور مختص
۱۶۱	۲۱ در طریقہ قادریہ بہت و پنج وسطہ	۱۶۱	۲۷ ذکر مجدد الف ثانی بودن حضرت مدوح رح

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۲۲۹	توسط روحانیت سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم درجہ	۱۲۲	در لائقہ شہیدیت نسبت و نفی و رابطہ
	مرتبہ جو دی شوہدی ثابت است	۱۲۹	معنی مرید بودن حضرت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
۲۸۱	تحقیق حدیث علامہ اسی کا نبی برقی اسرائیل	۱۶۳	ذکر معنی سبحانی
۲۸۲	اصل تشہید از کیفیت معراجیہ است	۱۶۶	ذکر خاکسار ہائے حضرت مجدد ورح
۲۸۸	تکرار خطا	۱۶۸	سکایت شقیق بلخی
۲۹۲	تفصیل صحابہ بر سر عموما قابل تسلیمیت	۱۸۰	ذکر فخر و مقامات بزرگان دین
۳۰۹	قدیمی ہندو علی رقبہ کل ولی اللہ		ذکر نفی انتساب این امر کہ حضرت مجدد ورح فرمودہ کہ در حق
۳۰۳	مردان حضرت مجدد ورح سہم یافتہ شدند	۱۸۵	وصول تہا بقامی رسیدہ ام کہ یکس ہست
۳۰۲	حقیقت وجود سر	۱۹۹	ذکر شرکت دولت
۳۱۲	شرک	۲۰۰	تحقیق معنی ہمبستی و شرکت
۳۱۷	کیفیت مزج سر	۲۰۹	ذکر اعتراض شیخ رلفا سلسلہ بطوطا علی جوہر آن
۳۲۲	صلح کل	۲۱۲	مکتوبہ نسبت یحیی از جلد ثالث
	انکار علامہ ابو الفرج ابن الجوزی بر حضرت عیسیٰ السلام	۲۲۲	سیر مرادی و سیر مریدی
۳۲۶	رحمہ اللہ و محبوب شدن ابن الجوزی	۲۳۲	تحقیق کشف
	بیاداش وی -	۲۳۵	تحقیق اعتبار امامت
۳۴۰	قدیم کتاب برینوی	۲۴۹	حقیقت محمدی
	تمام شد	۲۵۲	جذب و سلوک
		۲۵۹	صفات پروردہ ذات است

صحت نامہ ہدیہ مجددیہ				صحت نامہ ہدیہ مجددیہ			
صفحہ	۲	غلط	صحیح	صفحہ	۲	غلط	صحیح
۲۴	۳	الاتحاد	الاتحاد شیعہ الاتحاد	۲	۵	ناز شکوہ	ناز شکوہ
۵۵	۱	سرہ	سرہ گفتہ	۶	۱۳	اشارات	اشارات
۵۶	۲	مشکر	شکر	۱۳	۲	بیش	پیش
۶۶	۶	خیّر	خیّر	۱۵	۱۵	نقر	دغفر
۱۰	۱۰	ایمانم	ایمانم	۱۶	۸	دگرے	دگرے
۷۱	۱	کجیہ	کجیہ	۱۵	۳	یواقیت	ایواقیت
۱۱	۱۱	مصباح	مصباح الاقوال	۲۰	۱۳	بیاراند	بیارامند
۷۳	۳	آنکھ	آنکھ	۲۱	۹	بدانند	انبیادانند
۷۵	۱۲	اورا	اورا	۲۲	۱۵	مگر بود	مگر بود
۸۰	۱۸	بخشی	بخشی	۲۳	۲۳	مرادر	مرادرا
۸۹	۲۷	خلق	خلق	۲۳	۱۱	دوست	دوست است
۹۳	۱۲	استادنا	استادنا	۲۵	۱۶	نہایت	نہایت
۹۵	۱	وصحابہ	دور زمان صحابہ	۲۷	۳	نعمت باشد	نعمت باشد و شکر نعمت
۱۰۶	۷	ایرادات	ایرادات	۲۹	۱	نطقی	نطقی و زرقی
۱۰۹	۱۵	آستہ	آستہ	۳۰	۱۸	خطیرو	خطیرو
۱۱۰	۱	الزرائل	الزرائل	۳۲	۱۲	اگر	اگرچہ
۱۱۲	۱۲	ہدایت	ہدایت	۳۴	۱۷	بختیہ	بختیہ
۱۱۹	۱۹	حضرت	مقولہ حضرت	۳۸	۱	اگر	اگرچہ
۱۲۱	۳	مجاہدات	مجاہدات	۳۹	۵	تالیح	تالیح
۱۲۷	۱۸	نوشتہ	ناقص نوشتہ	۴۰	۸	عقد	عقاد
۱۲۸	۲	مقربان	مقربان	۴۱	۷	فرو	فرو
۱۲۸	۱۲	معاملہ	معاملہ				
۱۳۶	۱۳	اطمینان	اطمینان نفس				

صفحہ	غلط	صحیح	صفحہ	غلط	صحیح
۱۳۹	۹	اطاعت عین	عین اطاعت	۱۲	۱۹۲
۱۴۰	۲	ریاضت	ریاضات	۱۳	۱۹۳
۱۴۱	۱	مایند	می نمایند	۹	۱۹۵
۱۴۲	۸	شرط	شرط راہ	۱۰	۱۹۶
۱۴۳	۱۵	ظاہر شد	ظاہر خواہ شد	۵	۱۹۷
۱۴۴	۱۹	منکہ	کہ من	۱۰	۱۹۸
۱۴۵	۴	زغیر	غیر	۷	۲۰۱
۱۴۶	۸	بر	با	۵	۲۰۲
۱۴۷	۹	متواری	متواری	۱۱	۲۰۳
۱۴۸	۱۶	اکلہ	اکلہ	۱۳	۲۰۹
۱۴۹	۴	اکلہ	اکلہ	۱۸	۲۱۰
۱۵۰	۱۷	الہی	الہی وصل شد	۲	۲۱۱
۱۵۱	۲	والمعرفۃ المتعلقۃ	والمعرفۃ المتعلقۃ	۱۰	۲۱۲
۱۵۲	۱۱	قص	قص	۱۳	۲۱۳
۱۵۳	۱۱	میدان	مندان	۲۰	۲۱۴
۱۵۴	۴	الحض	الحض	۱۶	۲۱۵
۱۵۵	۲	یا اللہ	یا اللہ	۱۴	۲۱۶
۱۵۶	۷	داویش	داویش	۱۶	۲۱۷
۱۵۷	۶	افردا	افردا	۱۶	۲۱۸
۱۵۸	۱	زید	زید	۱۵	۲۱۹
۱۵۹	۱۳	اتہ	اتہ	۱	۲۲۰
۱۶۰	۳	تقلید	تقلید	۹	۲۲۱
۱۶۱	۸	نتیجہ	نتیجہ	۹	۲۲۲
۱۶۲	۱۲	برائی	برائی	۲	۲۲۳
۱۶۳	۷	بخت	بخت	۱۹	۲۲۴
۱۶۴	۷	بخت	بخت	۱۹	۲۲۵
۱۶۵	۷	بخت	بخت	۱۹	۲۲۶
۱۶۶	۷	بخت	بخت	۱۹	۲۲۷
۱۶۷	۷	بخت	بخت	۱۹	۲۲۸
۱۶۸	۷	بخت	بخت	۱۹	۲۲۹
۱۶۹	۷	بخت	بخت	۱۹	۲۳۰
۱۷۰	۷	بخت	بخت	۱۹	۲۳۱
۱۷۱	۷	بخت	بخت	۱۹	۲۳۲
۱۷۲	۷	بخت	بخت	۱۹	۲۳۳
۱۷۳	۷	بخت	بخت	۱۹	۲۳۴
۱۷۴	۷	بخت	بخت	۱۹	۲۳۵
۱۷۵	۷	بخت	بخت	۱۹	۲۳۶
۱۷۶	۷	بخت	بخت	۱۹	۲۳۷
۱۷۷	۷	بخت	بخت	۱۹	۲۳۸
۱۷۸	۷	بخت	بخت	۱۹	۲۳۹
۱۷۹	۷	بخت	بخت	۱۹	۲۴۰

صفحه	فصل	صحیفه	فصل	صحیفه
۲۴۱	وصفاته	۴	وصفاته	۴
۲۴۳	را	۱۲	را	۱۲
۲۴۶	ابتداء و مذکر	۲	ابتداء و مذکر	۲
۲۵۵	یلمیم	۱۰	یلمیم	۱۰
۲۶۹	گو	۱۹	گو	۱۹
۲۷۱	واسطه صفات	۶	واسطه	۶
۲۷۲	وور	۱۳	وور	۱۳
۲۷۸	نداشت	۱۹	نداشت	۱۹
۲۸۳	در مقاصد	۱	در مقاصد	۱
۲۸۴	در ظاهر	۲	در ظاهر	۲
۲۸۸	دور اسست	۵	دور اسست	۵
۲۸۹	در بین صورت	۳	در بین وقت صورت	۳
۲۹۰	غلط	۱۸	غلط	۱۸
۲۹۵	الایبی	۵	الایبی	۵
۳۰۱	تقدیر سکر	۱۶	تقدیر سکر	۱۶
۳۰۵	نشاند	۲۰	نشاند	۲۰
۳۰۶	انکشف	۴	انکشف	۴
۳۱۲	بشرش	۸	بشرش	۸
۳۱۳	سرچشمه	۱۰	سرچشمه	۱۰
۳۲۴	گیر بیان	۱۱	گیر بیان	۱۱
۳۲۵	هو	۱۱	هو	۱۱
۳۲۷	اشارات	۴	اشارات	۴
۳۲۸	مادت	۴	مادت	۴
۳۲۹	اقتراز	۹	اقتراز	۹
صحیفه حاشیه پیچیده				
۸	فصل	۱۸	فصل	۱۸
۱۱	اسلام	۷	اسلام	۷
۱۹	گفته	۱۹	گفته	۱۹
۲۲	۱۲۷	۲۲	۱۲۷	۲۲
۱۲	الربا	۱۲	الربا	۱۲
۱۵	۹۷۲	۸	۹۷۲	۸
۱۹	قرص	۳	قرص	۳
۲۲	غرامت	۱	غرامت	۱
۲۸	غرامت	۱	غرامت	۱
۲۸	عزت	۵	عزت	۵
۳۳	عذر شرعی است	۱۰	عذر شرعی است	۱۰
۳۹	عنی نشود	۷	عنی نشود	۷
۳۸	عنی وید	۱۸	عنی وید	۱۸
۳۹	۳۸۷	۲۳	۳۸۷	۲۳
۴۰	صولی	۲۲	صولی	۲۲
۴۰	چسیت	۱۱	چسیت	۱۱
۴۰	نیرت	۱۱	نیرت	۱۱

صفحه	فصل	صحیح	صفحه	فصل	صحیح
۴۲	۲۴	نہ چنان نیست	۱۵۰	۲	بکمال بقوت
۴۳	۵	بمعنی	۱۶۲	۱	ضد
۴۶	۱۲	کر	۱۱	۲	حائل
۴۷	۱	سے	۱۱	۴	مردم
۴۸	۵	شا اتحاد	۱۶۷	۳	منفرک
۴۸	۱۸	سے	۱۶۸	۱	۱۹۳
۴۸	۲۳	شود	۱۸۶	۱۳	۵۸۱۰
۴۹	۲۲	استادان	۲۳۴	۴	معرض
۵۱	۴	قریات	۲۷۱	۴	فقه
۵۱	۲۴	لو	۱۷	۱۷	در عیال
۵۵	۲۷	زید	۲۷۳	۱۹	از
۵۹	۳	دانست	۲۷۴	۱۶	اسے
		دہندہ عام ازین کی بران	۲۸۲	۶	محمد دین
		ثوابت تریب نیو یا شہ	۲۸۵	۲	بندہ
		شمل سراج و فضل کلی	۲۹۰	۱	ممنی از
		عبارت از کثرت زیادتی	۳۱۱	۲	الجنہ
		ثوابت است	۳۱۳	۲۶	۲۹۹۰
۶۹	۵	در	۳۱۵	۱۳	نیکدینہتی
۷۱	۸	شوی	۳۲۵	۳	آن ظالم
۸۴	۱	۲۶۸	۳۳۱	۱۲	سعیہ
۹۹	۴	کے	۱۱	۱۶	حسن
۱۰۹	۵	قصود	۱۷	۱۷	از علمائی
۱۲۲	۱	ریا			
۱۲۳	۱۳	کر اگر پیش			
۱۲۴		با خود			
۱۲۵	۱۶	باشہ			
۱۲۵	۲۱	برقہ			

CALL No. {

۲۹۷۵۲

ACC. No. ۳۸۶۲

AUTH

۲۹۷۵۲

وکیل احمد سکریٹری

پریس مجدیہ

۳۸۶۲

وکیل احمد سکریٹری
پریس مجدیہ

Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

